افوض امری الی الله ان الله بصیر بالعباد

مقاله ثانی از کتاب حدیقه العالم

در مطبع سیدی طبع گردید

بسم اللہ الرحمن الرحیم

مقالۂ دوم در ذکر اخبار جلالت آثار سلسلۂ علیہ عالیہ آصفیہ ... و
و این مقالہ مرتب ست بریک مقدمہ و پنج باب و یک خاتمہ۔ مقد
امرای عالی شان کہ از جانب سلاطین تیموریہ ہندوستان بنظم
پرداختہ اند **باب اول** در ذکر احوال عظمت اشتمال نواب
نظام الملک آصفجاہ طاب ثراہ **باب دوم** در ذکر احوال سعاد
سعید شہید نظام الدولہ ناصر جنگ نور اللہ مرقدہ و مثواہ **باب س**
احوال مغفرت مآل غریق رحمت رب غفور امیر الممالک آصف الدو
مغفور مبرور **باب چہارم** در بیان احوال عفران مآب مشمول
نواب نظام الدولہ نظام الملک آصفجاہ ثانی تغمداللہ بلطفہ الرحمانی
در ذکر احوال سعادت مہد سکندر زمان آصف دوران نظام الملک
لطف حضرت یزدان خلد اللہ ملکہ و سلطانہ و افاض علی العالمین بر

مقدمہ

در بیان احوال امرای عالی شان کہ از جانب سلاطین تیموریہ ہندوس
این ملک پرداختہ اند۔ مخفی نماند کہ ہرچند مقصود دلی و غرض اصلی از

... ب مناعت انتساب ذکر اخبار جلالت مدار و بیان مکارم احوال و مآثر آثار سلسله
... علیه آصفیه است لیکن چون از ابتدای اقبال کوکب فرمانروائی سلطان
ابوالحسن که در سنه ۱۰۹۸ یک هزار و نود و هشت هجری بوقوع آمد تا طلوع نیر دولت
... عی که مبدأ آن سال یکهزار و یکصد و سی و هفت هجری است درین عرصه
... و نه سال چندکس از امرای نامدار و حکام عالی مقدار از پیشگاه سلاطین
... به صاحب صوبگی حیدرآباد چهره آرزو افروخته و ذخیره نیکنامی اندوخته اند
بیان احوال این امرای ذی شان در ارتباط بین الثالثین بمنزلت ... اوسط
و تقدیم تحریر احوال این دور برای تسلسل کلام مناسب نمود

ذکر حکومت خان والا دودمان جانسپار خان علیه الرحمه

آورده اند که پادشاه عالمگیر بعد تسخیر قلعه گولکنده و نظم ولایت حیدرآباد بنفس نفیس
... نهاد همت عالی نمود جانسپار خان سپهداری را برای رسانیدن
سلطان ابوالحسن به قلعه دولت آباد مامور و تا معاودت او روح الله خان
میر بخشی را به بندوبست مملکت حیدرآباد نامزد فرمود و خان مشار الیه را
بعد معاودت از قلعه دولت آباد بصاحب صوبگی حیدرآباد که در آن وقت
بدل مساعی جمیله سلاطین قطب شاهیه بنابیت آباد بود سرفراز نمود خان
معروف میر بهادر دل نام پسر سوم مختار خان سبزواری است هنگامی که
شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر بعزم انتزاع امور سلطنت از دست دارا شکوه
بعزم فتح و اقبال از دکن نهضت فرموده لوای عزیمت بجانب مستقر الخلافت
افراشت مشار الیه با برادر بزرگ خود میر شمس الدین مختار خان ملتزم رکاب
ظفر انتساب شاهی بود و در جمیع معارک هیجا که آن شاه نصرت نصیب را
با دشمنان گران سپاه اتفاق افتاد مراسم فدویت و جانسپاری بتقدیم رسانید

و بعد جنگ داراشکوه بخطاب جان سپار خان نامور گردید و از آن بعد
بکارهای سیر و نجابت چهرهٔ اعتبار افروخته ساحت نیکو خدمتی را باقدام همو
و حسن سلوک پیمود و بنقش روز بهی خود برنشاند و من بعد قلعداری بیدر
اختصاص یافت و بعد از تسخیر قلعهٔ گولکنده که بصوبه داری حیدرآباد بلند
گردید مدتی بحسن عمل و نیک معاملگی در آن ولایت گذرانید و در سنه ۱۳
هزار و صد و سیزده هجری به نیک نامی ازین جهان در گذشت والد ماجد
مشار الیه سید محمد سبزواری المخاطب به مختار خان ست از سادات
که از اخیار ذریت رسول مختار اند صلواة الله علیه و آله سلسلهٔ نسب این رفیع
عالی درجات به ابو المختار النقیب امیر الحاج می پیوندد و نقابت مشهد مقدس
مرتضوی رضی الله عنه و امارت حج اسلام مدتی باکابر این خاندان عالیشان
تعلق داشت امیر شمس الدین علی ثانی نقیب النقبای ممالک عراق و
خراسان و در زمان سلطنت شاه رخ میرزا از نجف اشرف بخراسان آمده در
بلدهٔ سبزوار متوطن گردید و چون نوبت با میر شمس الدین ثالث رسید
در علو قدر و رفعت شان از جمیع اعیان خراسان قصب السبق ربود
لوای امتیاز افراخت - هنگامیکه در عهد فرمانروائی سلطان حسین میرزا
آستانهٔ بلخ که بحضرت علی امیر المؤمنین منسوب ست ظاهر شد میر شمس الدین
ازین سلسلهٔ علیه بتکلیف آن پادشاه مرحوم از سبزوار به بلخ رفته بنقیب
النقبای آن دیار نامزد گردید و پس از رحلت آن پادشاه مغفور و ظهور
حوادث و فتن از آنجا برآمده بهند رسید و اولادش درین ملک اقامت
ورزیدند و اوقات را بعزت بسر بردند - القصه سید محمد سبزواری
در زمان سلطنت جنت آرامگاه اعنی نورالدین محمد جهانگیر پادشاه بعطای

منصب

...ب وخطاب مختار خان لوای افتخار برافراخت و در عهد آن پادشاه عالم
...به دیوانی بنگاله اعتبار می پرداخت و در عهد صاحب قران ثانی شاه جهان
...وشاه باظهار جوهر جانفشانی مصدر ترددات گردیده بترقی روز افزون
...م دل اندوخت و هم در عهد آن پادشاه دین پناه سنه ۱۰۴۲ هزار و چهل
...بفت بجهت رخت از جهان فانی بسرای جاودانی بربست و او را پسر
...وند اول شمس الدین مختار خان است دوم داراب خان سوم
جان سپار خان که احوالش قلمی شد--

ذکر ایالت جان سپاری و نشان مظلوم رستم دلخان خلف جان سپار خان

چون جان سپار خان سبزواری منزل بوادی خاموشان گزید پادشاه عالمگیر
خلف رشید او رستم دل خان را که در حضور پدر بمعاملات جزئی و کلی آن ولایت
می پرداخت بعطای ایالت صوبه حیدرآباد بعنوان نیابت از جانب شاهزاده
محمد کام بخش بلند پایه گردانید و در سال یکهزار و صد و شانزده هجری از
تغیر صلابت خان بفوجداری کرناتک بیجاپور عز اختصاص بخشید و در آن
آوان داود خان پسر خضر خان پنی از پیشگاه خلافت برسم نیابت شاهزاده
بصوبه داری حیدرآباد مفتخر گردید و بار دیگر رستم دلخان در سنه ۱۱۱۷ یکهزار
و صد و هفده هجری بصوبه داری حیدرآباد برسبیل نیابت شاهزاده
به بلند پایگی رسیده رایت ناموری افراخت و بعد رحلت حضرت خلد مکان
بروضه رضوان از کارطلبی و مآل اندیشی سپاه بسیار نوکر کرده و در تنبیه
و تادیب مفسدان کوشید و یک سال و چند ماه بنحو دارائی و خودسری
بحکومت آن ولایت پرداخت تا اینکه پادشاهزاده محمد کام بخش بتسخیر

نامه بهادرشاه می نویسم استصواب شما هم مطلوب باید دو پیش از طلوع آفتاب
مع قلمدان خود را باید رسانید چون خان مشار الیه بر وقت حسب الطلب حاضر
گردید بادشاه فرمود که تنها در تسبیح خانه بنشینند که من حاضری خورده می آیم و برای
شما الوش عنایت می کنم بعد فراغ از چیز خوردن باتفاق مسوده جواب
بهادرشاه نگارش خواهد آمد رستم دلخان خالی الذهن موافق ضابطه
هر روز کمر وا نموده بی آنکه وسواس را بخود راه دهد به تسبیح خانه رفته
بنشست و همان ساعت ملازمان کام بخش بر سر آن سید بی تقصیر هجوم
آورده مع پسرانش دستگیر ساختند و چون گوش زد کام بخش نموده بودند
که احسن خان و سیف خان و رستم دلخان سوال جواب بر سبیل رسائل در باب
گرفتن بادشاه دارند البته خطوط ایشان در قلمدان رستم دلخان خواهد
بود بادشاه بفرمود تا جستجو کنند بعد جستجو در قلمدان خطی از طرف سیف خان
بنام رستم دلخان بدین مضمون برآمد که آنچه از طریقه سلوک با معتبران
صاحب مدار دین پناه استفسار نموده اند باید که در استرضای احسن خان
که سر فوج و میر بخشی و صاحب اختیار حضرت دین پناه است بکوشند
بعده از احمد خان و دیگران رویه سلوک مرعی دارند بمطالعه این رقعه از
غلط فهمی بد خواهی اشخاص مذکور بیقین پیوست و سه روز رستم دلخان
در قید داشته دست و پا بسته زیر پای فیل سواریش انداخته هر چند
خواستند که پامالش نماید اما آن حیوان در صورت آدم سیرت که
حق شناس بود هرگز اقدام بر آن ننمود تا آنکه فیل دیگر آوردند و بدان
عذاب کشته و در شهر تشهیر داده در حوالی محل مشهور که یکی از عمارات
سلاطین قطب شاهیه بود و اکنون نام و نشانی از آن پیدا نیست در

در مقبره که خان مذکور در ایام حیات تعمیر نموده بود مدفون ساختند زنش که
از خاندان بانام ونشان مختار خان ابن مختار خان بود به بندوبست اطراف
خانه پرداخته باستعداد باقی که در محل همراه خود داشت آماده پیکار گردید و بعد
کشته شدن و زخمی گشتن چند کس احسن خان بخانه آن ماتم زده رفته او را
فهمایش نمود و از دست و پا زدن بی حاصل باز داشت پس آن سیده عفیفه
مستوره معصومه را با یک پسر و برادر رستم دلخان میر حسین نام گرفته بحجره
تمام مقید کردند و خانه را ضبط نمودند و بروایتی بعد دستگیر کردن
زن و فرزند و برادر رستم دلخان خان مشار الیه را در روی اهل و
عیالش زیر پای فیل پامال ساختند پس از آن شاهزاده اکتفا بقتل
آن سید بی گناه نموده سیف خان را که علم تیراندازی از او آموخته بود
بمنا بر رقعه مذکور که اصلا دلالت بر تقصیر نمک حرامی و فکر فاسد نمی
نمود بزعم خود دلیل نمکحرامی نموده فرمود تا دستش ببرند هر چند سیف خان
بعجز گرائید و عرض کرد که مضمون رقعه دلالت بر هواخواهی دین پناه مینماید
سود نبخشید سیف خان بعد بریده شدن دست شروع بسقط گفتن کرد و گفت
که این نشان کم اصلی از جانب ما درست دستی را که آن تعلیم تیراندازی
تو نموده بود دم بی تقصیر حکم ببریدن آن کردی باز گفت که زبانش ببرند
درین حالت اهلیه او را کشیده آوردند تا سیاست بنمایند اهلیه بملاحظه دیدن
چنین سیاست زبان خود کشیده جان بحق تسلیم نمود و بقولی دست دیگر
سیف خان را نیز بریدند و او ازین زخمهای منکر از جهان درگذشت و نیز
فرمود تا احمد خان را دست و پا بسته دراز خوابانیدند و اسپ دندان گیر
بالایش دوانیدند و بعقوبت تمام کشتند و زبان ارشد خان که نبیره ارشد خان

دیوان دکن بود سر بریدند بعد از آن حکم کرد که مقتولان را بالای جسر
بسته و بشهر تشهیر داده در همان الی محل نزدیک رستم دلخان مدفون سازند
که باهم مصلحت مفسده ساختن من نموده باشند و بعضی همدمان احسن خان
از جماعت داران عمده وغیره با حسنخان گفتند که پادشاه در فکر مقید نمودن
شماست مصرع علاج واقعه پیش از وقوع باید کرد ، مناسب آئین حزم
هوشیاری آنکه با عیال و اطفال خود از اینجا بیرون روید که ما با سه چهار
هزار سوار جرار بجان رفیقیم احسن خان نظر بر حسن عقیدت و نیک طینتی خود
خود از خواب غفلت بیدار نگشته و گفته آنها را بگوش قبول جا نداد
گفت که حضرت دین پناه در حق من بیگناه هرگز چنین خیال نخواهد کرد
چراکه من از عقیدت کیشان موروثی ام و از من بجز خیر خواهی چیزی دیگر
بوقوع نیامده هرگز گفته دشمنان در حق من موثر نخواهد شد بالجمله
احسن خان را نیز بحیله و تدبیر گرفته مقید کردند آنگاه او بهوش آمد از
گران خواب غفلت جسته بفکر و تدبیر کار از دست رفته افتاد و بوابستگان
خانه خود گفته فرستاد که زرینه و نقد آنچه توانید جای پنهان نمائید
چنانچه وابستگان او پیش از آنکه خانه را ضبط نمایند آنچه از زیور اشرفی
و هون توانستند در صندوق گذاشته بخانه افغانی که از دوستان
صمیم و یاران قدیم احسن خان بود فرستادند بعد ضبط خانه به تجسس
مدعیان و دل باختن آن افغان صندوق مذکور بدست آمد نزد کام بخش
برده وانمودند بمشاهده خریطهای هون واشرفی گفت که این همان
خریطهاست که رستم دل خان برای دستگیر کردن من بدو داده بود
و آتش غضب او شعله ور گردید و هر روز در تعذیبش می افزود پادشاه

پکهری

کهچری با نمک زیاد برای خوردن او فرستاده نمودند و با طوق و زنجیر عریان
زیر باران و آفتاب نگاه میداشتند و دو بار سم دادند کارگر نشد غرض تا دو سه
ماه او را در شکنجه انواع عقوبت کشیده کشتند القصه کامبخش از امثال
اینچنین حرکات که شایان شان شاهان و شهزادگان نبود باز نیامده بگفته
هاى عنادپیشه بی اندیشه دولت خود برباد و خود را به کشتن داد -

ذکر سبب ورود پادشاه غازی شاه عالم بهادر شاه در مملکت حیدرآباد و مصاف آراستن کامبخش با آن پادشاه ظل الله و کشته شدن او بفرط غرور و تهور

چون اخبار ستم آثار کامبخش بسمع
اقبال پادشاه ظل الله بهادر شاه رسید بعد تنبیه اجیت سنگه و جی سنگه در
ایامیکه مقابلات مابین اجمیر و جودهپور اتفاق افتاده بود پادشاه حافظ احمد
المخاطب به معتبر خان را مع خلعتهای خاصه و جواهر گران بها و فیلان
کوه شکوه و اسپان باد پا با فرمان تسلی عنوان و نامه محبت نشان بمضمون
آنکه از حضور حضرت والد ماجد فقط حکومت صوبه بیجاپور بآن برادر عزیز القدر
مرحمت شده بود ما صوبه حیدرآباد بر آن افزودیم و پیشکشی که سالها از
والیان دکن بخزانه پادشاهی میرسید نیز معاف فرمودیم بشرطیکه زرها
منابر بنام نامی ما ناموری باشد باید که آن برادر قدر این عنایت دانسته
شکر این نعمت منطوق کریمه لئن شکرتم لازیدنکم و کریمه و من شکر
فانما یشکر لنفسه و من کفر فان ربی غنی کریم بجا آورده زنهار زنهار
در پی تصدیع خود و کافه مسلمین نشوند و طریق سلوک و عدالت پروری
و دادگستری موافق رویه اجداد و آبا درباره رعایا و برایا و ضعفا مرعی دارند
و تنبیه سرکشان و اخراج ظالمان و راهزنان و فسادپیشگان پیشنهاد همت

خود گردانند و دیگر کلمات شفقت آمیز محول بزبانی معتبر خان ست برسم
حجابت فرستاد چون ایلچی پادشاه مع نامه و پیام شفقت التیام نزد کامبخش
رسید از اختلاط عقل بی التفاتی ها در حق ایلچی بحد افراط رسانید و بهرزه گویان
ناعاقبت اندیش معروض داشتند که ایلچی جوقی از بیباکان همراه آورده
ارادهٔ فاسد دارد بمجرد استماع این سخن بلا تامل فرمود که اسم نویسی همراهان ایلچی
بیارند که مراعاتی کرده شود و یومیه و نقد و خوراکی برای هریک از سرکار ما
تقرر یابد از استماع این خبر بعضی از مردم بی بضاعت آن شهر که بوسیلهٔ حفظ
قرآن و استعداد علمی و استحقاق بخدمت ایلچی مذکور رابطه آمد و شد بهم رسانیده
بودند اسامی خودها در زمرهٔ همراهان ایلچی نویسانیدند و قریب هشتاد کس
بشمار آمد بعد از آن گفت که برای طعام یک جا حاضر سازند چون خون گرفتگان
حاضر شدند بحکم آن سفاک بیباک ده ده کس در هر محله و بازار قتیل تیغ بیدریغ
ستم کشتند از انجمله دو جوان نوکتخدا بودند که مادر آنها آمده هرچند واویلا
و فریاد نمود که اینها از رفقای ایلچی نیستند نشنیدند و کسی بفریادش نرسید گویند
از ملا سعد الدین مفتی حیدرآباد که از فاضلان متدین و صاحب تقوی بود در باب
کشتن آن خون گرفتگان استفتا نمود آن مفتی خداپرست حق گو بیباکانه
در جواب گفت که موافق شرع شریف بمجرد سوء ظن و گفته مدعیان سخن ساز
[illegible]ت و اقدام بر خونریزی مسلمانان نمودن باعث ندامت و موجب بازخواست
روز قیامت ست و ازین ظلم و خونریزیها اکثر فضلا و شرفا از حیدرآباد با اهل و
عیال راه غربت پیش گرفتند و بهر طرف که توانستند در رفتند و چون خبر فرار مردم
بسمع آن ستمکار رسید اطراف شهر چوکیها نشانید و ایلچی را به بی حرمتی محبوس
نموده جواب نامه التفات خاتمه باقتباس آیهٔ کریمه کم من فئة قلیلة

غلبت

غلبت فئة كثيرة باذن الله - بدرشتی نوشت پادشاه بعد رسیدن
چنین جواب ناصواب و دیگر اخبار توحش آثار بکوچهای طویل متوجه مهم آن برگشته
بجهت کثرت و جمعیت سنگ واجیت سنگ از نزدیکی او چنین بهانهٔ سکار را دلکه
خویش اختیار کردند پادشاه هوشمند سراپا حلم بمقتضای صلاح وقت این خبر را
کان لم یسمع نموده از برهانپور با وصف شدت بارش بیک کوچ و یک مقام از
راه ملکاپور و ناندیر دو سه منزلی حیدرآباد با جمعیت قریب هشتاد سوار و
سرداران نامی صاحب تمن نزول اجلال فرموده و مردم لشکر بهادرشاه باندیشه
شبخون شبها نمی خوابیدند با وصفی که تمام فوج کامبخش از فرط سفاکی آن نابکار
سودا متفرق شده زیاده از چهار صد پانصد کس همراه نمانده بود و آنها
نیز از خوف خواری و گرسنگی که تنخواه یک ساله در سرکار داشتند بجان آمده
بودند اصلا قصوری و فتوری در ارکان استقامت آن شیر بیشهٔ شجاعت
دلاوری و نهنگ بحر جلادت و بهادری راه نیافته بخاطر جمع و دل قوی با
مقابله فوج دریا موج بهادرشاه نشست و چون دهم ذی القعده سنه یک
هزار و یکصد و نوزده هجری لشکر بادشاه به گردی بلده رسید بعزم کارزار
برخاست و شاهزاده رفیع الشان با خانخانان و غیره سرداران نامی با جمعیت
قریب دوازده هزار سوار و جهانشاه مع امیرالامرا ذوالفقار خان و نمبا
سندهیه و داود خان پنی و غیره سرداران عمده با پانزده هزار سوار جهت
محاصره مرخص گشتند و تاکید شد که تا مقدور سبقت در جنگ نکنند و باسلوبی
محاصره کنند که زنده دستگیر آرند و هر دو شاهزاده با فوج همراهی سوار شده
تا دو پهر انتظار حکم یورش کشیده لمحه بلمحه برای یورش و سبقت در جنگ
هم جلدروها فرستاده التماس اجازت میکردند و جواب میرسید که پادشاه

در استراحت است و ظاهر است که اینچنین جواب عمداً می شد و الا چه وقت خواب
بود ذوالفقارخان که با کامبخش عنادی از مهم جنگجی داشت بخانی خان پیغام مبادرت
مبارزت می کرد کامبخش با جمعیت سه صد چهار صد کس سوار شده بر ستمانه پای
ثبات افشرده انتظار یورش خصم مینمود و در وقت سواری داروغه نقارخانه کامبخش
شوخی کرد که نقاره تا جنگ بزنید بزد بزنید نوازند یا بدستور طبل فرمود که اگر تا الف
سوار شده باشد بقانون اول و الا بطریق طبل چون در اصدار حکم یورش درنگ شد
ذوالفقارخان کوس جنگ نواخته یورش نمود و خانی خان نیز ناچار شده حمله آور
گردید و نمه سند بیه و داود خان پنی پیش قدمی نموده چون بفاصله تیر رسیدند
کامبخش سراپا دل تمام جگر چند بان و زنبورک سر داده فیل شجاعت بسهیل بطرف
ایشان راند عجب تزلزل بچنین فوج دریا موج که زیاده از سی هزار سوار بود اقبال
نزدیک شد که نیزه بمتی به پیشینی آهنگان رود و به دستیاری جلادت دو ترکش
خالی نموده ملک بهادری آباد ساخت هر کس که به تیرش میرسید بملک عدم
میرسانید تا آنکه از زخمهای بی شمار ضعفی پیرامون حالش گشت و افواج خصم
از چهار طرف دایر گشته فیلش دستگیر نمودند و محی السنه پسر خورد که در خواصی
بود نیز هدف تیر و تفنگ تقدیر گردیده و محی السلطنه پسر بزرگش طرفه داد دلاوری
داد بعد کشته شدن فیلبان خود فیل رانده ترکش ها خالی نمود و از زخمهای
... بیهوش در حوضه افتاد شادیانه شادی و طبل فتح و مبارک بادی در
لشکر ظفر اثر بهادرشاه بلند آوازه گشت و آن به حرف وی معرکه غیرت را با دو پسر دلاور
که از زخمهای کاری بیهوش بودند نزدیک بهادرشاه حاضر ساخته حسب الحکم در خیمه
متصل محل فرود آوردند و جراحان برای معالجه تعین شدند و شوربا حاضر کردند کامبخش
اجازت معالجه نداد و شوربا نخورد اول هرچهار بادشاهزاده برای عیادت آمده

عذرخواهی ها نمودند رفیع الشان گفت که مگر حضرت ظل سبحانی بصاحب
نوشتند که حکومت حیدرآباد و بیجاپور مع توابع مسلم و بحال داشته میشود
اگر بعمل می آوردند چرا چنین روز می دیدند شهنشاه ملک شجاعت با جهالت
در حالت نزع گفت آنچه ما مناسب دانستیم کردیم شما را هم روزی در پیش است
همچنین خواهند کرد درین اثنا پادشاه برای عیادت آمده نزدیک نشست
و ردائی که بر دوش داشت بران مدهوش باده نخوت انداخته بکمال
عنایت ادای مراسم عیادت و احوال پرسی نموده فرمود که ما نه میخواستیم که
که شما را باین حالت ببینیم در جواب گفت من هم نه میخواستم که اولاد تیموریه
بعار فرار و ننگ بیغیرتی مشهور گردند و بآرام تمام دو سه قاشق شوربا خورده
با دیدهٔ پرنم وداع آن مسافر ملک عدم نمود گویند که در آن وقت بزبان
آورد که دل بی اختیار آب سرد میخواهد پادشاه گفت درین حالت
آب سرد مضر است آهسته لب جنبانید که چه وقت ترحم است رمقی بیش
نمانده اگر میدهند بهتر والا مختارند پادشاه رحیم دل آب دیده روان
ساخته برخاست و آب خاصه فرستاد همین قدری آب خورد شربت مرگ
چشید و یک پسر خورد هم رفیق راه فنا گردید نعشها را روانه جهان آباد
نمودند که در مقبرهٔ همایون پادشاه مدفون سازند و سه روز مراسم تعزیت
از موقوفی نوبت بعمل آمد۔

ذکر سرفرازی یافتن یوسف خان روزبهانی در عهد خلد منزل به صوبداری حیدرآباد و بیان احوال نافرجام سروای شقی و پاپرای بدنهاد و سبب رحلت یوسف خان روزبهانی ازین جهان فانی

چون بندوبست قوم مرهٹه تمرد پیشه از دست خلد مکان با وصف کشش

وکوشش بسیار صورت نه بست رعب ومهابت آن پادشاه از دلهای مردم
بدر شد ورفته رفته در اواخر عهد وهمین در امور سلطنت بجائی رسید که در
نواحی هر مملکت مفسدان از زمینداران وغیرهم سر بفساد برداشتند ورهزن
طریق امن وعافیت گشتند چنانچه در جوار حیدرآباد پاپڑا نامی بدنهاد
خانمان سوز جمعیت دلها گشت وآن شقی بموجب نوشته خافیخان از قوم
سیندی فروشان است از خواهر خود که بیوه صاحب مایه بود بانواع سیاست
جلکی بضاعت او انتزاع نموده قلعه کوهی ملجا وماوای خود ساخته بنگهداشت
پیادگان پرداخته شروع برهزنی ودست اندازی باموال مردم نمود وجمعیتی
فراهم آورد بعد از انکه فوجداران وزمینداران اطراف برین معنی آگهی یافته
درصدد استیصال آن شقی گردیدند راه فرار پیش گرفته نزد وینکٹ راو
زمیندار پرگنه کولاس رفته بصیغه جمعداری نوکر شد بعد چندی در آنجا نیز
با مفسدان آن ضلع بر بساط دمسازی نشست وبه فساد وفتنه اندازی پرداخت
وینکٹ راو خبردار گشته او را مقید ساخت بعد دو ماه در سلک محبوسان دیگر
که وینکٹ راو رهائی آنها جهت شفای فرزند خود نذر کرده بود خلاصی یافته در
موضع شاهپور آمده با سروا نام که او نیز در آن ایام بفساد وجنگی سر بر آورده
بود عقد مرافقت بسته وجمعیت مزید بهم رسانیده بالای کریوه سنگلاخ حصاری
خام بدستور گڑهی جهت پناه تعمیر نموده ظلما بتاخت وتاراج اطراف پرداخته
نامقدور در دست درازی باموال وعرض وناموس مردم خاصه مسلمین کوتاهی
نمیکرد آخر الامر ستم دیدگان از دست تعدی او بحضور خلد مکان استغاثه
نمودند پادشاه رستم دلخان را برای تنبیه او مامور فرمود خان مشار الیه
قاسم خان افغان را که مرد کار طلب وشجاع بود بفوجداری پرگنه کلپاک که هفت

هشت

هشت کروهی شاهپور است مقرر نموده جهت استیصال آن شقی روانه کرد
قاسم خان به بندوبست پرگنهٔ مذکور پرداخته در پی استیصال او گردید تا آنکه
روزی آن ناپاک بر یکی از مواضع کلپاک تاخت آورد قاسم خان اطلاع یافته
جهت تنبیه او متوجه شد بعد وقوع کارزار و کشته شدن مردم بسیار آن شقاوت
کردار فرار نموده بالای کوه قلب روان گشت قاسم خان تنها بتعاقب قدم بر
قدم او میرفت که ناگاه تیر تفنگ به پیشانیش رسید او بدرجهٔ شهادت فایز
و جمعیتش دست خوش تاراجیان بعد ازین رستم دلخان برای تنبیه او سردار
دیگر نامزد کرد و چون مهم بطول انجامید خود به تنبیه او روی توجه آورد پاپڑا
دست بردار نشده در شاهپور متحصن گشته تا دو ماه جنگیده فرار بر قرار برگزید
رستم دلخان پس از منهدم ساختن گڑهی شاهپور مراجعت نموده
بمهمات دیگر اشتغال ورزید آن هر دو مفسد فرصت وقت مغتنم انگاشته
بعد از گڑهی مذکور را بسنگ و آهک تعمیر نموده و اسباب جنگ فراهم آورده
بآتش فساد مشتعل ساختند و کار بجائی رسید که اهالی ده بیست کروهی اطراف بدغدغهٔ تاخت آنها
شب بخواب نمیرفتند القصه روزی میان سروا و پاپڑا و پردلخان جمعدار گفتگو
و بد گفت و گوئی میان آمد هر دو باهم بجنگ برخاستند پردلخان همانوقت کشته شد و سروا
زخم کاری که بپایش رسیده بود بعد چندی داخل جهنم گشت قوت و استعداد پاپڑا بعد فوتش مزید
گردید دوباره رستم دلخان بجنگ پیش آمد آخر کار رستم دلخان دارو مدار اصلاح وقت دانسته بصلح
زر گرفته مراجعت نمود بعد از آن چه فسادها که نکرد تفصیل آن موجب تطویل است
تا اینکه بعد کشته شدن کامبخش مملکت حیدرآباد در قبضهٔ اولیای دولت شاه عالم بهادرشاه درآمد و
ستمدیدگان بدرگاه پادشاهی روزانه شعلها افروخته آمده دادخواه شدند برای استیصال آن کافر شقاوت
شعار التماس تعیین تکلیف نهضت نمودند بنابرین پادشاه [illegible] یوسفی [illegible] را

بصوبداری حیدرآباد و اضافه منصب سرفراز ساخته برای تنبیه و استیصال
پاپرای تمردکردار بتاکید هرچه تمامتر مامور فرمود یوسف خان بعد رسیدن
بحیدرآباد از همراهان خود دلاورخان را که از جمعداران کارطلب و شجاعان مشهور
بود با فوج شایسته و افغانان تهورپیشه برای تنبیه آن کافر لعین تعیین نمود و چون
از توجه قوم افغانان آن شقی ناپاک قصبه کلپاک را محاصره نموده کار بر زمینداران
قصبه تنگ کرده بود و مکرر عرایض آن زمینداران در باب طلب فوج و
کمک بیوسف خان میرسید بعد روانگی فوج مذکور آن تبه کار بشوخی پیش
اندیشی پیش آمده دست و پای بیحاصل زده و اکثر همراهیان خود از دست
بهادران واصل جهنم گردانیده دست از محاصره برداشته با توپخانه که همراه
که از شاه پور آورده بود خود را بشاه پور رسانید و دلاور خان کلپاک را
بدست آورده درکمین بود و انتظار وقت میکشید تا آنکه خسرپورهٔ آن
مردود که با جمعی کثیر در قلعه بانواع شکنجه عذاب مقید بود تدبیری بخود اندیشید
روزی بزن خود که هر روز طعام برای او می آورد گفت سه چهار سوهان هم
رسانیده همراه طعام بیار زنش سوهان چند پیدا نموده زیر طعام گذاشته
آورده بشوهر خود داد او از آن سوهان شروع به بریدن زنجیرهای پای خود
و محبوسان دیگر که رفیق و محرم راز او گشته بودند نموده مترقب رهائی خود داشت
تا آنکه روزی آن متمرد مغرور برای شکار ماهی دو کروه از شاه پور رفته بود
اتفاقاً در آن روز بجز چند کس از نگهبانان محبوسان و مستحفظان دروازه
کسی دیگر در قلعه نبود مترقبان خلوی وقت از رقیبان مغتنم انگاشته بر سر
آن نگاهبانان چند ریختند و بطرفة العین کار آنها ساخته دروازه را بدست
آوردند و جمعی کثیر از مردم دیگر که سوخته دل از بیداد آن شقی بودند نیز رفیق

ایشان کشتند و پیش از آن که آن شقی ابکار رود بمردم کلپاک ایما کرده بود که هشیار باشید چون صدای توپ بگوش شما رسد بلا توقف خود را بجیتی که توانید برسانید و هنگامیکه جاسوس این خبر بآن شقی رسید خندیده زبان شش برید پس از انکه صدق خبر مذکور بتواتر کشید سراسیمه سوار شد و تفنگچه مقابل دروازهٔ شاهپور رسید مردم قلعه توپ را سر دادند دلاور خان بافوج خود سوار شده همان ساعت راهی گردید و پیش از رسیدن دلاور خان دست و پای بسیار زد و کاری پیش نبرد آخر الامر گفت که دروازه را آتش زنند بعد سوختن تختهای دروازه تختهای آهن و سنگ از بالا حصار که آنجا بنا بر احتیاط تعبیه نموده بود بپایین آمده سد راه گردید درین اثنا فوج کلپاک در رسید و میابین زد و خورد عجیب واقع شد مردم پاپڑا دست و پای لا حاصل زده هزیمت یافتند و مردم دلاور خان بافتح و ظفر داخل قلعه شده خبر بوره پاپڑا را مورد تحسین و آفرین ساختند و پاپڑا فرار نموده نزدیک بشام خود را بقلعهٔ تارکینده رسانید مردم قلعه بنا بر احتیاط وقت شب اندرون قلعه بار ندادند و بعد روشن شدن صبح داخل قلعه شده به بند و بست آن پرداخت و فوج پراکنده خود را فراهم ساخت مردم یوسف خان سه چهار روز در قلعهٔ شاهپور جهت گردآوری مال و بند و بست قلعه و انتظار حکم یوسف خان توقف ورزیدند یوسف خان بمجرد استماع این خبر میرزا علی نام را که در شجاعت و کارطلبی رستم وقت بود با پنج شش هزار سوار جرار که حاضر الوقت بودند روانه ساخت میرزا علی بشاهپور رسیده بعد فراغ از مقدمات مالی بافوجی که فراهم شده بود بعزم محاصرهٔ تارکینده روانه گردید و سه چهار ماه انچه که لازمهٔ سعی بود از دوانیدن

مورچال وکندن نقب وپوش بتقدیم رسانید اما فائده برآن مترتب نشد
بعده یوسف خان خود با پنج شش هزار سوار دیگر رسیده بمحاصرهٔ قلعه پرداخت
باوجود محاصره دوازده هزار سوار وهشت هزار پیاده سوای جمعیت
قلعداران وزمینداران آن نواح که در رکاب یوسف خان حاضر بودند
بنابر ترددانی که از آن کافر بیباک بظهور میرسید تسخیر قلعه دست نداد و امتداد
محاصره به .. ماه کشید واز جانبین مردم بسیار تلف گشتند آخر کار یوسف خان
لوای قول برپا کرده وخفیه مبلغها بمردم قلعه ونوکران آن شقی فرستاده
د باضافه علوفه و انعامات ویکر امید وار ساخته تفرقه در جمعیت او انداخت
تا اینکه مردم پاپڑا متفرق گشتند و به یوسف خان پیوستند و روز بروز
قوت پاپڑا بضعف می گرائید و ذخیرهٔ باروت قلعه نیز قریب باتمام رسید
آن وقت یوسف خان بیورشهای رستمانه پشته و پرکوٹه و یازده برج
اطراف قلعه را متصرف گشت پاپڑا بمشاهدهٔ آثار ادبار خود از راهی که برای
چنین روز سیاه گذاشته بود تبدیل وضع نموده بدر رفت وتا دو روز
احدی بر فرار او آگاهی نیافت و مردم قلعه جنگ می نمودند پاپڑا بعد فرار
از تاری کنده بنواح حسن آباد که آباد کردهٔ همان مادهٔ فساد بود بمسافت
دو منزل از تاری کنده بود با تاڑی فروشی دو چار شد درخواست
تاڑی خوب نمود هرچند لنگ ولوک برآمده بود اما تاڑی فروش
بتفرس از اطوار گفت وگویش بشناخت وبهانهٔ مطلوب آن اجل گرفته
را متوقف ساخته خود را بجناح استعجال نزد خسر پورهٔ آن مردود که حاکم
وفوجدار آنجا وتشنهٔ خون آن خون گرفته بود رسانیده وکیفیت حال
باز گفت او همان ساعت دوصد سوار وشش صد پیاده بگرفتن او دوانید

کرد آن شقی وخیم العاقبت در آن وقت هم از دست و پا زدن تقصیر نکرد
درین اثنا که تیر بندوق بپای او رسید دم زده بر زمین افتاد او را گرفته نزد
یوسف خان آوردند آنجا هم از راه شقاوت بسقط گفتن آغاز کرد چند روز
برای تحقیق دفاین نگهداشته آخر الامر بند بند او جدا کرده سر او را روانه
حضور ساختند و دیگر اعضایش باطراف سوده عبرة للناظرین آویختند عجب
حالت یوسف خان روز بروز از این جهان فانی چنانچه از زبانی بعضی ثقات
مسموع شده آن اینست که چون خان مشار الیه از لذات حکمرانی و جاه که از مستلذات
روحانی است حظ مستوفی اندوخته خواست که از لذت باه که بهترین لذات
جسمانی است نیز بهره وافی اندوزد و برای ازدیاد قوت باه رجوع باطبای
زمان آورد و طبیبی خوردن فادزهر حیوانی با پرهیز خاصه از مقاربت زنان
تجویز کرده او شروع بخوردن نمود چون در اثنای استعمال اثر دوا ظاهر شد
قوت بهیمه بر قوت عاقله بنوعی غالب آمد که سررشته احتیاط بالمره از دست
رفت در حین مقاربت خون جاری شد هر چند بمداوا پرداختند نفع نبخشید
درخت زندگانی از این جهان فانی ببرای جاودانی کشید و از لذات روحانی
یکبارگی محروم گردید —

ذکر احوال مبارز خان عماد الملک که بصوبه داری حیدرآباد اختصاص یافته بود

صاحب مآثر الامرا بزبان قلم داده که نام اصلی مشار الیه خواجه محمد است و در اوان
صبا و طفلی بهمراهی والده ماجده از موطن و مولد خویش بلخ رهگرای هندوستان
گردید و چون بگجرات پنجاب منزل گزید او را بخدمت شاه دوله مشهور که در آن
دولت صاحب تصرف بود و سکنه آنجا عموماً بخدمت او اعتقاد داشتند بردند آن
بزرگوار مژده دولت و اقبال باو داده پارچه طعامی در دهن او خود بگذاشت

بخشید پس از آنکه بسن رشد و تمیز رسید در پی تلاش روزگار شد. در آغاز
شباب برفاقت میرزا یار علی که با کم منصبی جاهی بسیار در مزاج پادشاهی داشت
پیوست میرزا کاغذهای دستخطی خود را حواله او می نمود و کارها از وی می گرفت
تا آنکه بشیرازه بدل التفات میرزا نسخهٔ احوالش بجمعیت گرائید و منصب
پادشاهی سرفرازی یافته چندی به پیشدستی بخشی گری سوم مامور گردید
و پس از آن به نیابت سردار خان کوتوال نامی و شهرتی پیدا کرد و در
همان هنگام صبیهٔ عنایت الله خان که از اکابر کشمیر است در عقد
ازدواج خویش درآورد و چارچمن حالش طراوت دیگر گرفت و نخل دولتش
شادابی تازه یافت و بافزونی منصب عز و اعتبارش افزود و بتفویض
بخشیگری سرکار شاهزاده محمد کامبخش فرق اعتبار بفلک سود و در
ایام محاصرهٔ قلعه پرناله با فوج شاهزاده میر مورچال بود و پس از آن
بفوجداری سنگمیر که محال خالصه مقرره خجسته بنیاد است نامزد شد و در ازای
حسن تردد و کاردانی بخطاب امانت خان تحصیل ناموری نمود و در سال هزار
و یکصد و پانزده هجری فوجداری بیضاپور که بیست و چار کروهی اورنگ آباد
است ضمیمه شده بعطای فیل رایت کامیابی افراخت و در عهد خلد منزل
بمتصدی گری و فوجداری بندر مبارک سورت عنان عزیمت بجانب مقصود
منعطف ساخت و چون خان فیروز جنگ ناظم گجرات سفر آخرت برگزید
بطریق ایلغار خود را باحمد آباد رسانیده بضبط خزاین و کارخانجات او
پرداخته در حفاظت و حراست آن اولکهٔ وسیع کوشیده از پیشگاه خلافت
و جهانبانی بافزایش منصب و صاحب صوبگی گجرات چهرهٔ اعتبار را فروغ بخشید
چون نوبت فرمان روائی بجهاندار شاه رسید و صوبداری آنجا بسربلند خان

قرار یافت بوسیلهٔ کوکلتاش خان بنظم ولایت مالوا دولت افتخار اندوخت
پیش از وصول به اجین که حاکم نشین آن صوبه است زمیندار رام پوره رتن
سنگ چند راوت نام که در عهد عالمگیری بر سروطن مسلمان شده باسلام
خان مخاطب گشته ورینولا بنابر وهن وسستی سلطنت خیال سرکشی در ایام
بسر همیغز خود راه داده انبوهی فراهم آورده بتصرف محالات پادشاهی
دست تجبر برافراشته بود اگرچه مشهور است که ذوالفقار خان بنابر عناد
که با کوکلتاش خان داشت براجه مذکور اشاره نمود که خلل اندازعمل
خان مذکور شود تا بدنامی این بدنقشی بحال او عاید گردد بخت
پیامهای مصالحت داده جدید الاسلام شدید الفساد از فرط نخوت واستکبار
سراز قبول آن باز زده بنیاد مخالفت نهاد و دلیر خان روهیله را که از
مشاهیر جماعه داران آن صوبه بود با فوج بسیار بر سر قصبهٔ سارنگ پور
فرستاده عبدالرحیم تهانه دار آنجا را برداشت وجمع کثیر را اسیر و مقتول
کرده لوای بغی افراشت خان شهامت نشان از حمیت رساد غیرت
بجا زیاده برین تاب ستم شریکی آن جهالت کیش نیاورده با جمعی که همگی
به هزار سوار نمیرسید بعزم رزم و پیکار بسرعت هرچه تمامتر بر سرا
رسید و با بیست هزار سوار که اکثر در آن افغانان نامی بودند مثل
دوست محمد خان روهیله صف آراگشته بمعاونی تائید یزدانی مظفر و منصور
گردید وبعداز فتح خواست که بنهب و غارت رام پوره وطن اصلی
زمیندار مقتول توجه گمارد زنش بعجز وزاری وارسال پیشکش ازان عزیمت
بازگردانید جاندار شاه بارسال فرمان تحسین و عطای خطاب شهامت
خان بنواخت و در آغاز فرمان روائی خود محمد فرخ سیر بار دیگر او را

بنا بر بعضی وجوه مراجعت فرمود و در تصویب رای خان مبارزت نشان
نامه مضمون بدین بیت است ؎ آنچه در آینه جوان بیند * پیر در خشت کهنه آن
بیند * بقلم آورد و پس از این مشورت و گذاشتن یکدیگر نواب آصف جاه
بجانب اودهو بی رایت توجه افراخت از سران دافغانان جنوبی که پیشکش
معتمد به درخواست آن خان مزاج شناس چون صرف خویش در آن
میدید که سرداران آن طرف محکوم نواب مستطاب شوند عذر بند و بست
تعلقهٔ خود و وعده مراجعت بمیان آورده از آنجا برخاست و بعد از آن
بایستی که با جمعیت شایسته خود را میرسانید اما با جمعیت قلیل رسید
از این جهت انچه مطمح نظر انور نواب مستطاب بود عشر عشیر آن بظهور نرسید
و با فغانها غبار آلود گردید از آن هنگام او از دیگر حکام جنوبی مطلقاً باز پرس
نمیکرد و از محال سیکاکول که خالصه بود چیزی دست برداشته گاهی
از آن داخل خزانه میکرد و در دیگر محالات آن صوبه حسب دلخواه تصرف
نمود و چون نواب مستطاب بحضور شتافته مسند آرای وزارت گردید
هنگام پذیرائی مناصب او و پسران و همراهانش کمی و نقصان بعمل آورده
باز خواست زر خالصه نیز از و کیلش فرمود و هرگاه سخن تجویز نظامت
برای شخصی بمیان آمد ظل سبحانی عرض کرد که برای این کار به از مبارز خان
دیگری نیست و پس از آنکه عرض دکن با مالوا و گجرات ضمیمه وزارت آصف جاه
مقرر شد از آنکه یگانه صوبه دار شود بهتر است که مبارز خان باشد و
فیما بین حقوق اخلاص و رعایت متحقق است بپادشاه درین باب عرض
نمود و بمشار الیه هم تکرار قلمی فرمود اما درین ضمن عنایت الله خان خسر
که در حضور خان سامان و نائب وزارت بود باشارهٔ خاقان زمان

زده باغ سبز نموده تطمیع زیاده کرد و دشمن قاطع نالیده امیدوار بهادر
خان مشار الیه بی استصواب نواب مستطاب از جا در آمده از روی عدم بصیرت
دلخواه رکنی انقیاد و اوامر پادشاهی را بخود منسوب گردانید و در محاصره گڈھی
لوہ گڑھ که نزدیک مچھلی بندر است و آن را او زمیندار مفسد پینه آنجا متحصن گشته
در جنگ و پیچ داد دلیری داده و درین میان دشمن به شکست ماهی گذرانیده
بود که فرمان صوبه داری دکن به سعید خان مبارز جنگ نشان چند روز دیگر
صرف اوقات بر آن قلعه نموده بصلاحیت آن را گرفته عزم معاودت بحیدرآباد
فراغت چون افغانان جنوبی نیز در این امر سلسله جنبان بودند بهادر خان
پنی فوجدار کرنول و ابو الفتح خان پسر عبد النبی خان نواب کڑپه و عبد المجید خان
میانه و پیرخان و منتهای او علی خان و از جانب سعادت الله خان فوجدار
کرناٹک پسر میر ابوطالب بدخشی با فوج شایسته رفیق گشته در عین برشگال
از متصل نانده‌یر عبور آب گنگ گوداوری نموده در سواد اوندهه که پرگنه ایست
از سرکار باسم بالاگهات بود خواست که موسم باران بگذراند درین ایام
نواب آصف جاه که بنابر نابکاری مردم حضور بتقریب شکار بر آمده و استماع
انتشار مرهٹه در مالوا از منزل سه کروهی کنار گنگ بهاکرنی روانه آن صوب
گردید و پس از اخراج اشقیا از پرگنه اجین برگشته بر پرگنه جهور که متصل ورنج
است ورود مسعود فرمود که خط محمد غیاث خان بهادر از خجسته بنیاد رسید
بدین مضمون که باغوای مردم دور اندیش حضور و افغانان جنوبی مبارز خان
صوبه داری دکن قبول کرده بموجب فرمان عازم این طرف است و از فحوای
مشورت اینها چنان مستفاد میشود که بعد از دخل صوبه داری با عساکر دکن متوجه
مالوا شود و جمعی از حضور هم متعین کردند و تکالیف ما لایطاق در میان آرند که

هم سر عیچیدن متعذر باشد و هم گردن نهادن متعسر بعد رسیدن این خط نواب
آصف جاه اندیشه مند بود که خط وکیل مبارزخان مقوی مضمون خط محمد غیاث
خان بدست افتاد و اندیشه موهوم متیقن شد لاچار بنا بر مصلحت وقت عطف
عنان یکران عزیمت بجانب دکن نموده بپای استعجال ره نورد مسافت گشته
در شهر ذی قعده سال هزار و یکصد و سی و شش هجری رونق افزای خجسته بنیاد
گشت و بر سبیل اتمام حجت نخست بمواعظ دلپسند از اقدام بر جدال و قتال
که موجب سفک دماء مسلمین است تحذیر فرمود اما ممتنع نگشته اصرار بر کارزار
نمود و بتاریخ بیست و دوم محرم سنه هزار و یکصد و سی و هفت هجری در یک
قصبه شکر کهیره مضاف صوبه برار که از خجسته بنیاد چهل کروه واقع شده
مصاف آراسته مقهوراً مقتول گشت چنانکه بعد ازین بتفصیل در احوال
نواب مغفرت مآب نظام الملک آصف جاه رقم پذیر قلم وقایع رقم خواهد گردید
حصار حیدرآباد بنای خان مشار الیه است لیکن کار حصار با تمام نارسیده
بنای عمرش با تمام رسید بعد از آن در عهد نواب مغفرت مآب حصار بلده
مذکور صورت انصرام یافت ۔

باب اول

در بیان احوال سعادت اشتمال نواب مغفرت مآب نظام الملک
آصف جاه طاب ثراه مشتمل بر سه فصل

فصل اول

در ذکر نسب همایون آصف سلیمان نشان و مجملی از احوال خاندان عالیشان

بر دانش نژادان سلسله حقایق آگاهی و بینش نهادان دودمان باریک بینی و دقت
نگاهی مخفی نخواهد بود که چون ستایش نژاد در پروبال کنداف پردازان هوای اعتبار

وقعدا و اجداد سلم لاف پیمایان اوج افتخار است نامه نژادی را که بتوشیح ختم
رسالت منشور فرمانروای اقلیم والا گوهری باشد منت تذهیب مدح
و ثنا چه کار صحیفهٔ نسبی را که بتوقیع دیوان ولایت فرمان سروری سالاری
ملک عالی تباری باشد به نقش و نگار تحسین و اطرا کدام افتخار پس همان
بهتر که خامه سخن گذار پای اندیشه را از خار خار اظهار خامه بر دست فرسوده
آبله تحصیل حاصل نماید و عنان بیان را بوادی ترتیب مقدماتی چند
منعطف گرداند که منبع انشعاب این بحر ذاخر جلالت از محیط اعظم خاندان
رسالت و انشعاب این ابر مطیر کرامت از چشمه سار دودمان ولایت باشد
مفصل این مجمل آنکه آبای کرام و اجداد عظام آن عالی مقام از قدیم الایام
در ولایت توران مرجع کافهٔ انام و ملجای خواص و عوام و پیوسته بر
ارایک جاه و اجلال بوده اند اما این گل بوستان الطاف حضرت الٰه
اعنی میر قمر الدین نظام الملک آصف جاه طاب ثراه از گلبن هویت خدیو
فلک بارگاه طرازندهٔ ارایک عظمت و شوکت فرازندهٔ الویهٔ ابهت و حشمت
گلشن فتح و ظفر را آب و رنگ جناب غفران انتساب میر شهاب الدین غازی
الدین خان بهادر فیروز جنگ جلوه آرای گلشن ظهور گردیده و چون والدهٔ ماجدهٔ
اش از سادات صحیح النسب میر حیدری بوده سلسله انبعاث این امواج سیادت
بحر ذاخر خاندان رسالت منتهی می گردد و آن گلبن افضال تا در لایزال
از حدیقه ذات کرامت اشتمال رونق پیرای ریاض دولت و اقبال طراوت
افزای حدایق مکرمت و اجلال نضارت بخش گلستان شوکت و شان خواجه
عابد قلیچ خان اسکنه الله فرادیس الجنان دمیده و آن حدیقه فردوس شمیم
که رشک افزای روح و ریحان و جنت نعیم است از فیض سحاب مطیر ذات

عدیم النظیر صدر آرای مسند فضل و کمال زیب افزای چار بالش جاه جلال رکن رکین دین متین حصن حصین شرع مبین قدوهٔ جهان و جهانیان جناب عالم شیخ نور الله مرقده با نوار الغفران پیرایهٔ شگفتگی پوشیده و آن سحاب رحمت حضرت وهاب از دریای فطرت عزیز الا فاضت سرچشمهٔ انهار فواضل سر جوئبار فضایل رافع رایات عالیات کمالات صاحب آیات بینات مکارم صفات مفتاح کنوز رموز و اسرار جناب الهداد شیخ رفع الله درجته فی مقامات الابرار اوج پیمای ظهور گردیده و آن دریای فیوض آلهی منشعب از لجهٔ هستی محیط اعظم حق پرستی و آگاهی سرخیل سالکان طریقت قافله سالار کاروان معرفت محرم خلوتکدهٔ لاهوت باریاب محفل ملکوت آئینهٔ انوار تجلیات گنجینهٔ اسرار تعینات پروانهٔ شمع جلال عندلیب گلشن جمال یوسف مصر شهود و عرفان جناب عبد الرحمان شیخ الملقب بعزیزان روح الله روحه بروایح الرحمة والرضوان است و آن حضرت از اکابر و انجاد سمرقند و احفاد شیخ ارجمند اعنی سلطان الموحدین العارف الکامل المؤید بالفیض السرمدی شیخ الشیوخ شهاب الدین عمر الشهروردی قدس الله سره العزیز است و نسب شیخ بزرگوار بصدیق اکبر رضی الله عنه منتهی میگردد و جدی مادری نواب مغفرت مآب علامی فهامی سعد الله خان وزیر اعظم شاهجهان پادشاه صاحب قران ثانی است انشاء الله تعالی احوالش عنقریب بضبط قلم وقایع رقم خواهد آمد اللهم اجعل هذه السلسلة العالیه برهاناً ساطعاً علی التسلسل و نوراً لامعاً لا یقبل ظلمة التناهی والتبطل۔

ذکر مجملی از احوال میمنت اشتمال رونق بخش مسند شوکت و شان خواجه عابد قلیج خان علیه الرحمة والرضوان مولد آنجناب بمقام

علی آباد سه کروهی سمرقند است که والد ماجدش در آنجا توطن داشت و چون
جناب عالم شیخ علامهٔ زمان رحمت صاحب تصانیف که از چیدگان پادشاه توران بخطاب
اعلم العلما عز امتیاز داشت آن حضرت در خدمت پدر بزرگوار و دیگر علمای سمرقند
تحصیل علوم نموده به نحو راسخ دانست و ابتدا بمنصب قضای آنجا و پس از آن
بشیخ الاسلامی سرفرازی یافت در اواخر عهد شاه جهانی وارد هند شده بنابر
جوهر ذاتی و شرافت نسبی احراز شرف ملازمت نموده بعنایت خلعت و ششصد
روپیه نقد عز اختصاص یافته در رکاب شاهزاده اورنگ زیب بدکن آمده سرمایهٔ
اعتبار اندوخت و هنگام توجه شاهزاده در سنه یکهزار و شصت و هفت هجری
بحضور بسبب استماع اخبار اختلال آثار در امور سلطنت که عمده آن ولیعهدی دارا شکوه
و شدت بیماری شاه جهان و متوجه شدن آن پادشاه جهت معالجه و تبدیل هوا
بصوب اکبرآباد و مقید گردیدن عیسی بیک وکیل اورنگ زیب و ضبط شدن
خانهٔ او و طلب کشتن افواج پادشاهی که برکاب عالمگیر در محاصرهٔ بیجاپور بودند
و فرستادن دارا شکوه راجه جیسنگه را بر سر شجاع و فرار نمودن شجاع از مقابلهٔ راجه
جیسنگه بجانب بنگاله از راه دریا و بقتل رسانیدن دارا شکوه اعیان شجاع را که دستگیر
راجه جیسنگه شده بودند و فرستادن دارا شکوه مهاراجه جسونت سنگه و قاسم خان را
جهت تسدید طریق بر مراد بخش که در احمدآباد سکه و خطبه بنام خود کرده بود و بر عالمگیر
از دکن سبقت نکند در باغ فرمان باری برهانپور باضافه منصب و خطاب خانی
چهرهٔ افتخار افروخت در سنه هزار و هفتاد و یک هجری بخدمت صدارت کل از تغییر
شیخ میرک که بنابر کبرسن بکار نمیرسید سرمایهٔ اعتبار اندوخت و در سال
هزار و هفتاد و هفت هجری بعنایت خلعت و صوبه داری اجمیر لوای نام آوری
افراخت و در سال هزار و هشتاد و یک هجری از تغییر مبارز خان بصوبه داری

بر کیفیت ملک بیگانه و نشیب و فراز راه و تعدد طرق و بعد مسافت و خوف
راه گیران بی امداد رفیق بلا توقف بپای استعجال رفت و بعد دو روز با
عرضه داشت خان مشار الیه در حضور آمد و این حسن خدمت موجب ترقی او گشته
همان وقت از فرط عنایت پادشاه بی استصواب بخشی بواسطه مرادخان آمر چوکی
خواصان باضافه منصب و خطاب خانی و عنایت فیل و ترکش کمان بلند پایگی
رسید و پس از آن به تنبیه درگداس و سونک و دیگر مفسدان راتهور با فوج شاهیه
بطرف سروهی متعین گردید چون آن شورش گرایان بشاهزاده محمد اکبر پیوسته
آواره دشت ادبار گشتند شاهزاده میرک خان را که از نوکران او شناس پادشاه بود
نزد معزی الیه فرستاده بوساطت او تطمیع بوعده های مکرمت و رعایت
نموده پیغام رفاقت خود داد خان فدویت نشان از نیک اندیشی و حقیقت
کیشی سر از رفاقت شاهزاده تافت و با میرک خان شصت کروه مسافت
دو روز پیموده و بحضور رسیده و ذخیره نیکنامی اندوخته و مورد فراوان
تحسین گشته بداروغگی عرض مکرر اختصاص یافت و خافی خان در وقایع
سال بیست و دوم عالمگیری نوشته که چون به سبب بند و بست راهها چندان
خبر واقعی لشکر پادشاهزاده محمد اکبر بمسامع اجلال نمیرسید پادشاه
مشار الیه را برای آوردن خبر تحقیق از آن لشکر تعین فرمود و همین که مشار
الیه رو بفوج شاهزاده آورد برادر او مجاهد خان که همراه اکبر مجبور باقتضای
صلاح وقت رفیق و جویای قابو بود از استماع خبر رسیدن برادر خود
بخدمت شاهزاده عرض کرد که اگر اجازت باشد خود را ببرادر رسانیده استمالت
نموده با خود بیاورد بعد حصول رخصت آنچه از نقد و جنس توانست با خود
برداشته ببرادر خود پیوست و هر دو برادر بالاتفاق بخدمت پادشاه

درحالی

در حالتی که مزاج همایون از استماع اخبار مختلف نهایت ملول بود رسید خلد مکان از فرط مسرت محمد مراد که از خانه زادان معتبر در آن وقت حاضر بود فرمود که سید شهاب الدین را وقت ملازمت مخاطب به سید شهاب الدین خان نموده تسلیم کنانند و بعد ملازمت مجاهد خان نیز مورد عنایت گشت و حقیقت لشکر و تعداد فوج مجبور و غنیم مجبور بعرض رسانید درین ضمن مردم روشناس دیگر نیز شروع بآمدن حضور نمودند بعرض رسانیدند که بعد برآمدن مجاهد خان از لشکر معدا که خلل عظیم در آن فوج راه یافت و در سنه یکهزار و نود و سه پس از قدوم موکب پادشاهی بدیار دکن پادشاه اورا به تنبیه متمردان نواح جنیر و علاقهٔ دارو غگی گرز برداران غایبانه از تغییر مکرم خان عز امتیاز بخشید و سید اوعلاوه بر حضور نیابتاً در سرانجام این خدمت می کوشید و بقول خافی خان در سال مذکور خلد مکان بخت مشار الیه برای تسخیر قلعه رام سیج تعین فرمود چون قلعدار آنجا از قوم مرهٹه مرد کارآزموده و جهاندیده بود در جنبرداری اکثر فنیتها نام برمی میداشت و ترددات خارج از قیاس معبر بعین ظهور می آورد چنانچه بسبب فقدان توپ آهنی در آن قلعه توپ از چوب ساخته و بکیفیتی آن را گرفته برونیت قابو سر میداد که کار ده توپ آهنی از آن بظهور میرسید سعی و تردد خان موصوف در آنجا بجای نرسید ازین جهت پادشاه اورا بحضور طلبیده خان جهان بهادر را برای تسخیر آن قلعه نامزد فرمود چون مکرر بآویزشهای سخت و باخیتهای مردانه غنیم را منکوب و مغلوب ساخت در سنه یکهزار و نود و چهار هجری بخطاب غازی الدین خان بهادر لوای بلند رتبگی افراخت و در سنه یکهزار و نود و پنج هجری بتسخیر قلعه

را پیری که مامن و مسکن سنبها بود مرخص گشته و باڑی آن قلعه را آتش زده
و اکثری از سرکردهای کفار را به قتل آورده مصدر فتح نمایان گردیده و در
جلدوی آن بخطاب فیروزجنگ و عطای نقاره به بلند پایگی رسید و چون
در محاصره بیجاپور فوج شاهزاده محمد اعظم شاه گرانی غله بآن درجه شده بود
که اقامت در آنجا دشوار گشته بود پادشاه آن مشمول الطاف را بعنایت
ماهی مزید اعتبار بخشیده برای رسانیدن رسد متعین گردانید مشارالیه
بموافقت بنجارها رسد فراوان بهم آورده و متوجه لشکر شاهزاده شده
در اثنای راه رسدی را که پیرانایک زمیندار شش هزار پیاده جنگی
همراه داده برای اهل بیجاپور فرستاده بود بقهر و غلبه متصرف گشته
و پیادگان را کشته مظفر و منصور با رسد موفور خود را به لشکر شاهزاده
رسانید و بموجب نوشته خافی خان چون غازی الدین خان بهادر فیروزجنگ
با مجاهد خان و تیرانداز خان و دیگر امرای کارزار دیده با رسد پانزده بیست
هزار گاو نزدیک پرگنه اندی پانزده شانزده کروهی بیجاپور رسید
سرداران بیجاپور که بموافقت غنیم اطراف شاهزاده محاصره نموده عرصه
بر لشکریان نهایت تنگ کرده بودند چند هزار سوار و پیاده برای ممانعت
فوج شاهزاده که در اسپان فوج پادشاهی بجز پوست و استخوان نمانده
بود تا اینکه جانی بیگم محل خاص پادشاهزاده از بالای فیل هنگام حمله مخالفان
بدست خود تیر میزد و در تسلی و دلاسای امرا می کوشید گذاشته با چهل
و پنجاه هزار سوار و قریب دو لک پیاده جنگی کرناٹکی باستقبال غازی
الدین خان بهادر شتافتند بعد تقابل فئتین هر دو برادر یعنی غازی الدین
خان بهادر و مجاهد خان بهادر از کثرت فوج مخالفان نااندیشیده خدا

را

رانعظمت یاد نموده اسپها برداشتند و جنگ صعب جهان آشوب بمیان
آمد آنچنانکه لشکریان را از بیم هلاک هوش و حواس رفت آخر الامر اجیقلیچ‌های
پیاپی بهادران خصوصاً از تردد بجا به خان بهادر هزیمت بمخالفان راه یافت
و رسد را بلا آفت به لشکر شاهزاده رسانیدند و مورد تحسین خلایق گردیدند
شاهزاده بی اختیار آفرین گویان غازی الدین خان بهادر را در کنار
گرفته بانواع نوازش و مکرمت بیعت تسخیر ساخت و حضرت خلد مکان از استماع
این خبر نصرت اثر باضافه‌های نمایان بنواخت و از فرط عنایت بزبان
مبارک فرمود که چنانچه حق سبحانه تعالی از طرف فیروز جنگ شرم اولاد
تیموریه نگهداشت آبروی او و اولاد او تا روز قیامت نگهدارد و از راه
عنایت و نوازش موفور فتح بیجاپور بنامش تقرر کرده چنانچه در نقل
اولی مرقوم گردیده بدستخط خاص بواقعه نگار کل ترقیم نمود که داخل وقایع
نماید که بدستیاری فرزند بی ریو و رنگ غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ
مفتوح شد بعد از آن قلعه ابراهیم گڈه عرف ادگیر را که به فیروزگڈه موسوم
شده جبراً و قهراً مفتوح ساخت و در محاصره قلعه گولکنده ترددات
بهادرانه بروی کار آورده و زخمها برداشته بعد تسخیر آن قلعه بمنصب
والای هفت هزاری هفت هزار سوار لوای افتخار برافراخت پس از آن
قلعه حصین ادونی را که موسوم با امتیاز گڈه گردیده بمساعی جمیله از
دست سیدی مسعود بیجاپوری عادل شاهی انتزاع نموده در سال هزار
و نود و نه بامضافات آن ضمیمه ملک بادشاهی گردانید و باعلی مرتبه جیغا
رسید و بقول خافی خان پادشاه بهادر موصوف را در سنه هزار و نود
و هشت هجری هراول شاهزاده محمد اعظم شاه نموده با جمعیت بیست و پنجهزار

سوار و تنخواه اکثر متعلقه همراهی را بنابر عدم پای باقی نقدی مقرر کرده مرخص
فرمود و از عقب جهت پشت گرمی پادشاهزاده را با چهل هزار سوار و لشکر
بی شمار و خود بدولت با فر و شکوه عالم ستانی بعد بند و بست نواح حیدرآباد
اوایل ربیع الثانی رایت ظفر آیت بصوب ظفرآباد بیدر برافراشت و
بهادر موصوف در سال هزار و نود و نه هجری بعد فتح قلعه ادهونی از بیجاپور
باستیصال سنتا مامور گردید و بنابر شیوع فساد هوا که کم کسی از آفتش سالم
میماند اکثری گرفتار دست اجل میشدند و آنهائیکه جان بسلامت میبردند
عوض جان حاستین شریفتین یعنی سمع و بصر را می باختند آفت تعطل
بصارت بچشم آن بهادر رسید و آنچه که زبان زد مردم شده که پادشاه بر بعضی
اسرار او اطلاع یافته در آشوب چشم که عارض شده بود اظهار اشاره باعدام
بصرش نمود مسموع از راستی ندارد و قاضی عقل بکذب این خبر حکم می کند چه
پادشاه عالمگیر شدید الغضب و کینه ور بود اگر چیزی ازین قبیل در می یافت باین
شوکت و عظمت نمی گذاشت خیر سگالی و نیک اندیشی او نقش خاطر پادشاه
بود شخصی از راه عناد عرضداشت مشتمل بر مداهنه و مساهله بهادر موصوف در
تنبیه اشقیای دکن نمود در جواب دستخط شد حاشا که برخان فیروز جنگ که از
کجا بکجا باین حال رسید گمان کفران نعمت که خود کفر است کرده شود چنانکه
در مقاله اولی مذکور شد القصه بعد نابینا شدن اگر چه از حرج حاضر شدن بدربار
موافق ضابطه پادشاهی بمنطوق لیس علی الاعمی حرج استراحت یافت اما
نظر بر بصیرت باطنی که در تمشیت کارهای عمده رسائی کمال داشت برتبه
سرداری و فوج کشی او تغیری راه نیافت و باصابت رای و حسن تدبیر نظم و
نسق و در سواری بتوزک و ضابطه مستمر خود میپرداخت و کوس سرداری

اموری مینواخت و در سال یکهزار و یکصد و بخشد سرسنتا هی شقی را بحضور فرستاده
وفراوان تحسین و آفرین گشت تفصیل این اجمال آنکه سنتا هی شقی که وجه بے
عمده اسلام را دست خوش تاراج و امرای نامی پادشاهی را اسیر و قتیل
نمود و با پادشاه در حق او سنتا هی شیطان همتا میفرمود پس از تسخیر قلعه جنجی را
از پیش گرفته و باراده مخاصمت دیرینه دهنا جادو سمت ستاره شکست رفت
تاش خورده و بحال تباه آواره دشت ادبار گشته میرفت اتفاقاً ناگوجی مانے
نامی رهطه بخدعه سرش جدا کرده میخواست که نزد دهنا جادو برد در اثنای
راه بدست لشکریان بهادر موصوف در آمد بهادر موصوف خواجه یاقوت را
که در جائزه این مژده بخوش خبر خان مخاطب گردید بحضور ارسال داشت و
رایت بلند نامی افراشت و در سال یکهزار و یکصد و ده بمهم اسلام گده عرف
دیوگده نامزد شده بود بتصرف در آورد و پس از آن بمحافظت بنگاه اسلام پوری
مامور شد و هنگام مراجعت رایات ظفر آیات پادشاهی از تسخیر کهیلنا به بهادر
گده سون قشون یعنی خلعه فوج او که از بنگاه ترتیب داده بود تا چار کروه جریب
بملاحظه پادشاه رسانید که بنده باین شان و تزک با سامان و سرانجام هیچ
امیری در هیچ وقت ملاحظه نداده و از هر جانب تحسین فراوان گذرانید پادشاه
بعد از ملاحظه اکثر توپخانه در سرکار ضبط فرمود و شاهزاده بیدار بخت را بارسال
سرزنش نامه بدین مضمون که شما با وصف مداخل کثیر مضاعف مخارج این
سرانجام ندارید که خان فیروز جنگ از خانه خود توپ و تجمال و شتران
و کهره نال و همه چیز آن قدر که باید بل نباید دارد معاتب نمود و در سال یکهزار
و یک صد و پانزده هجری بتعاقب بیماری شدید که اواخر حال نوکری
پادشاهی اختیار کرده باستقلال شاه عالم بهادر شاه آن طرف

تربیت یافته در زمرهٔ منصبداران منسلک شد پاشنه کوب تا مالوا غنان ون
نکشیده سرجنگ مستوفی باور رسانید و بخطاب سپه سالار نامور گردید و در
وقت رحلت خلد مکان بصوبه داری برار در ایلچپور اقامت داشت و خبر فوت
خلد مکان در عرصهٔ چهار روز از احمدنگر باو رسید هر چند با محمد اعظم شاه نهایت
مرهون بود و اظهار کمال عقیدت می‌نمود اما شاهزاده بغرور فطری بمراعات بایسته
وقت کمتر پرداخت و به گرفتن چنین سردار همراه رکاب خود نپرداخت گویند
وقتیکه اعظم شاه بعد از جلوس از احمدنگر روانه شد ذوالفقار خان در نواح خجسته بنیاد
ملازمت نمود در آن وقت بذوالفقار خان فرمود که شما هم اصلح وقت عرض
کنید حسب الاشاره بعرض رسانید که مناسب این است که بدستور عالمگیر پادشاه
قبایل بدولت آباد باید گذاشت و مردم پادشاهی نهایت بی سرانجام اند و تا
از خزانه اندرون محل تنخواه باید داد که اسباب یساق درست نمایند و بعنت
مبارک از کوتل فردا پور نشود بل از دیول گهاٹ بشود تا خان فیروز جنگ ملحق
گردد پادشاهزاده که مدهوش بادهٔ نخوت و غرور بود جواب داد که گذاشتن
قبایل در صورتیست که مثل دارا شکوه حریف باشد محمد معظم معلوم و فی الواقع
کار از مردم خود است مردم پادشاهی بغیر از مبارک سلامت کاری نمی آید
و برای کوری راه راست گذاشتن چرا و از وچه میخیزد نظر بر اسباب ظاهر این
حرکت از شاهزاده خلاف صواب آمد که مثل خان فیروز جنگ سردار با تدبیر
صاحب جمعیت را رفیق خود ننمود و الا طرفه شیرازه فراهم آوردن مردم بود که
اکثر جماعه داران اعتماد بر قول او مینمودند خاصه مغلیهٔ توران که همه مطیع و منقاد
او بودند بعد عبور محمد اعظم شاه از نربدا بهادر ممدوح حسب الحکم آن شاه از برار
به برهانپور آمده اقامت گزید و پس از سریرآرائی خلد منزل یعنی بهادر شاه

هجدهم ذیحجه سنه یکهزار و یکصد و هجده هجری در اکبرآباد بصوبه داری گجرات مامور
گردید و خافی خان مینویسد چون چند روز در روانه شدن بتعلقه ماموره توقف
افتاد اراده رفاقت او با محمد کام بخش زبان زد واقعه طلبان گشته تزلزل
در لشکر شاه عالم راه یافت درینولا بعرض رسید که معزی الیه از برهانپور
بصوب تعلقه ماموره خود راهی شد و در سال یکهزار و یکصد و بیست و دو
هجری در احمدآباد گجرات باجل طبیعی بروضه رضوان خرامید نعش او را
بدهلی برده بیرون شهر متصل اجمیری دروازه در خانقاهی که ساخته او است
مدفون نمودند بهادر مغفور امیری خوش خلق با وقار فتح نصیب صاحب
نسق بود و دولتش رونق تمام داشت و در امرای توران امیری مثل او
با جاه و جلال و علو مراتب کمتر بعرصه روزگار آمده گویند قریب دو لک
روپیه متصدیان سرکار از خزانه عامره اش برآورده عوض روپیه پول
سیاه در خریطه پر کرده در خزانه گذاشتند با وجود استماع این خبر
چنان تدبیر و تحمل بکار برد که بی آنکه پای تحقیق و تفتیش بمیان آید متغلبان
اندیشه ناک گشته باز روپیه ها را آورده در خزانه گذاشته از بازپرس
بی اندیشه گشتند و شقه بدستخط خاص عالمگیر پادشاه که برهان قاطع
بر علو مرتبه اوست و در کلمات طیبات عالمگیری مرقوم درینجا بزبان
قلم داده میشود شقه خاص من میخواستم که برای عیادت آن دولتخواه
خود بیاییم اما چه امر و کدام نظر مشاهده نماییم لهذا سیادت خان را بنیابت
فرستادیم تا به چشم ما به بیند و اظهار ما فی الضمیر کند و از میوه های نورس آنچه
بهم رسید انگور است اما اطبای یونان برای آن عمده مخلصان مزاجدان
مضر میگویند لهذا ما هم برخود ناگوار کردیم انشاء الله تعالی بعد صحت کامل

وشفای عاجل بکجا میخوریم سه یارب این آرزوی من چه خوش است که توبدین
آرزو مرا برسانی گویند که بهادر مغفور طبع موزون داشت وگاه گاه شعر بطرز
اهل ایران میگفت و او نخست حسب الامر جلیل القدر پادشاهی صبیهٔ علامی فهامی
سعدالله خان در سلک عقد خود منتظم گردانید و بعد فوت آن عفیفه
دوران دو دختر حفیظ الله خان عرف منا خان را که برادر آن مرحومه بودند یکی
را بعد فوت دیگری در سلک ازدواج خود کشید وازین هر دو اولاد نماند و اولاد
آن مغفور از بطن دختر سعدالله خان است ـ

ذکر احوال سعادت اشتمال مشمول رحمت سبحانی علامی فهامی سعدالله خان وزیر اعظم شاهجهان صاحبقران ثانی

آن وزیر عدیم النظیر جد مادری نواب عالی جناب است چنانچه گذشت نام اصلی
او شیخ سعدالله نسبش به بنی تمیم که شعبه ایست از قریش می پیوندد و مولدش
ملک لاهور است صاحب ذهن ثاقب ورای صائب بود در اوایل حال تحصیل
علوم عقلیه و نقلیه پرداخته بحفظ قرآن مجید و حسن تقریر و لطف تحریر متحلی گردید
چون در سنه هزار و چهل و هشت هجری فضایل کمال و جلایل خصال او از
علم و فضل و رسائی عقل و راستی و درستی و امانت و دیانت بعرض شاهجهان
پادشاه رسید حکم باستحضارش فرمود و بوساطت موسی خان صدر الصدور
احراز سعادت ملازمت حضور کرده روز ملازمت در دل پادشاه جا نموده در
سلک ملازمان پادشاهی منسلک گشته بعنایت خلعت خاصه و خدمت عرض
مکرر که در آن وقت مخصوص معتمدان بود بپایهٔ قربت رسید و در عرض یکسال
بمنصب یکهزاری و خطاب خانی و خدمت داروغگی غسلخانه که بعمده و اعیان
راسخ الاعتقاد اختصاص بین الاقران ممتاز گردید و در سال هزار و پنجاه و

یک

یک هجری بخدمت خانسامانی و اضافهٔ هزاری ذخیرهٔ الستغنی را اندوخت و در
سال هزار و پنجاه و چهار بجهار گوهر والا مراتب وزارت کل و منصب عمده چهار هزاری
سه هزار سوار و عنایت خلعت خاص و قلمدان مرصع چهرهٔ اعتبار افروخت و
در سال هزار و پنجاه و پنج هجری باضافهٔ منصب و عنایت فیل با یراق نقره
لوای بلندرتبگی افراخت و چون پادشاهزاده مرادبخش به تسخیر بلخ و بدخشان
تعین شده بکابل رسیده بانتظار برطرف شدن برف از راهی که معبر فوج
فیروزی مقرر گردیده بود و هم بسبب آنکه نظر باستعداد یساق و بعد آن سرزمین
حکم پادشاه شده بود که نقدی سه ماهه بمنصبداران و جاگیرداران و احدیان
و تیراندازان و برق اندازان سوار و تفنگچیان پیاده برسم مساعده از خزانه
بدهند و بعضی مردم وجه مذکور در لاهور نیافته بودند توقف داشت و علاوه
آن طفل مزاجی پادشاهزاده و تاثیر گفتار خوش آمدگویان که آخر بعد تسخیر
صلح کل کرد لهذا درهمین سال هنگامی که خود اعلیحضرت از لاهور متوجه کابل
گشته بباغ صفا رسیده بود او را بگذارش بعضی مقدمات بپادشاهزاده
و دادن وجه مذکور به کسانیکه نرسیده باشد و روانه ساختن افواج بمنزل
مقصود پیش از وصول رایات پادشاهی بنواح کابل دستوری داد و در
دو روز بکابل رسیده فراوان تردد بکار برده در عرصهٔ پنج روز که از رسیدنش
بدان بلده تا وصول موکب خسروانی فاصله بود همه کارها سرانجام کرده شاهزاده
را با افواج روانه بسمت مقصود نموده در ظاهر بلده بملازمت پیوست چون
بعد فتح بلخ شاهزاده دل ننهاد اقامت آن نواحی نکنده بیدرنگ بازگشته
دیگری بدان حدود تعین شود اعلیحضرت او را باوجود رازدانی و کارگذاری
که جدائی او صورت نداشت بدان صوب پروانه فرموده او از راه

که دشوارگذار بود در عرصهٔ پانزده روز به بلخ رسید و چون شاهزاده را
مُصِرِّ استعفا دید خود بانجاح امور جزوی و کلی موافق ارشاد پادشاه پرداخته
در عرصهٔ چهار روز بعد طی پست و بلند بسیار از کابل به بلخ آمد از آنجا که کارهای
آنجا موافق مزاج سلطانی سرانجام داده بند و بست آن صوبه به قرار واقعی
نموده بود باضافهٔ منصب درجهٔ اعلا پیموده و باندک فاصله در روز جشن
قمری از اصل و اضافه بمنصب هفت هزاری هفت هزار سوار و عطای اسپ
عربی با زین طلا باعلی مراتب سرفرازی تصاعد نمود و در سال یکهزار
و پنجاه و هفت هجری در جشن جلوس که در اماکن نو تیار دارالخلافه
شاهجهان آباد بعمل آمد او بعنایت خلعت عمده و تقرر یک هزار سوار دو اسپه
و سه اسپه چهرهٔ عزت برافروخت و در سال یکهزار و پنجاه و هشت هجری
که پادشاه متوجه شکار بود هنگام معاودت از آنجا نوشتجات خواص خان
قلعدار قندهار و پردل خان قلعدار بست متضمن اخبار عزیمت شاه عباس خلف
شاه صفی بجانب قندهار رسید او که بنا بر سرانجام کارهای دیوانی دارالخلافت
مانده بود حسب الطلب بحضور آمد دو هزار سوار دیگر از سواران او دو اسپه
سه اسپه قرار یافته همراه شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر بجانب قندهار
دستوری یافت و پس از رسیدن آنجا از لوازم محاصره و تعیین ملچارها و
دوانیدن نقبها و تیاری کوچه سلامت دقیقه فرونگذاشته دمی نیاسود از آنجا
که ایام سرما قریب رسید و فتح قلعهٔ مذکور مقدور نبود حسب الحکم پادشاه
همراه شاهزاده معاودت نمود پادشاه او را در سال یکهزار و پنجاه و نه
دو هزار سوار دیگر از سوارانش دو اسپه و سه اسپه مقرر کرده بانعام یک
کرور دام سرافراز فرمود و در سال یکهزار و شصت و یک هجری هنگامیکه پادشاه

از لاهور عزیمت کشمیر نمود اورا در وزیرآباد بنا بر دریافت احوال صوبهٔ پنجاب
که در ابتدا بسبب کمی باران و در آخر بسبب افراط آن مزارع ضایع شده
بود گذاشت و بعد چندی آمده ملحق شده در همین سال با فوج کثیر و سامان
بسیار نوبت دوم همراه پادشاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر به تسخیر قندهار
متعین شده پادشاهزاده از ملتان براه راست که نزدیکتر بود متوجه گردید
و او از راه کابل و غزنین که دورتر بود روانه شد و پس از وصول در آن
سرحد انواع سعی و تردد از دوانیدن نقب وغیره بظهور آورد و چون تسخیر آن
مکان صورت نبست در سال یکهزار و شصت و پنج هجری حسب الحکم گردیده
اعلی حضرت خود عزیمت زیارت درگاه خواجه معین الدین چشتی رحمة الله
علیه نموده و متوجه اجمیر شده اورا با فوج شایسته تخریب قلعهٔ چتور روانه
فرمود او در آنجا رسیده و تخریب زراعات متعلقه آنها و منهدم ساختن برج و
دیوار قدیم و جدید قلعهٔ مذکور پرداخته بحضور مراجعت نمود و در سال
یکهزار و شصت و نه هجری تا چهار ماه بعارضهٔ درد شکم مبتلا گشت اما تا دو
بمداوی سهل پرداخته بدربار میرفت و بعد از آن که از غلبهٔ مرض صاحب
فراش گشت پادشاه از استماع این کیفیت از راه عنایت بتقریب عیادت
بخانه اش ظل مکرمت گسترده اطبای حاذق را جهت معالجه متعین کرد چون
اجل موعودش رسیده بود سود نه بخشید تا اینکه در سال مذکور مسافر
ملک عدم گردید پادشاه عیال و اطفال اورا مشمول عواطف خسروانه
گردانید سعد الله خان با حلیهٔ علم و بحسن خلق و تواضع اتصاف داشت و در
انفصال معاملات براستی و درستی می کوشید و در اخذ وجوه سرکار
پادشاهی روا دار آن نبود که بر عمال و رعایا حیف و میلی رود هندوستان

در وقت وزارت او رونق گرفت باآنکه مثل دارا شکوه حریفی داشت تا نگاہ
او پیش نرفت از ابتدای ملازمت همواره در ترقی گذرانید و القاب و علامی
فہامی جملۃ الملک مقرر گشت و بہ منتہای مراتب ترقی فایز گردید و نام نیکو
یادگار گذاشت نکته دیانت امریست محمود و پاس نمک شیوه ایست
مستحسن اما در معاملات آقا که با غربا باشد پاس اینها داشتن اہم دولتخواہی است
چه اگر درین صورت بکل نقصانی رو دهد نسبت با وجزئی خواهد بود بخیر نظر
بحال او کلی و نقصان جز مشمر نقصان کل است فافهم۔ سعدی علیه الرحمه میفرماید
۵ بداندیش تست آنکه خونخوار خلق یکه نفع تو جوید بآزار خلق کہ درینجا
فقرۂ چند مناسب این مقام از کلمات طیبات خلد مکان که بدستخط خاص خود
باعظم شاه نوشته بجنس بقلم می آید تا بینندگان را انتباه افزاید۔

سواد شقۂ خلد مکان بنام شاہزاده محمد اعظم شاه

اعلیحضرت از سعدالله خان پرسیدند که از اسباب خوشنودی خدا و خیره
عاقبت بگوئید عرض نمود که عدالت بہشت است که در ذات اقدس حضرت است
ایضاً شخصی بسعدالله خان گفت که مردم متدین وفاکار دیانت دار سلیقه شعار
در عرصه روزگار کمتر اند جواب داد که زمانه از آدم خوب پر هیچگاه خالی
نمی باشد صاحب خرد باید تا دریابد و با ایشان بسازد و گوش بر حرف
غمازان نگذارد۔ سعدالله خان سحرگاهی بعد وظایف دا وراد تا دیر
دست برداشته بود پرسیده شد کدام حاجت باقیست گفت آدم خوب ایضاً
روزی سعدالله خان در غسلخانه دیر آمد اعلیحضرت از سبب درنگ پرسیدند
عرض کرد بیاضی میخواندم نقل چند فقره برداشتم۔ افزایش مال از خیره
احسان۔ و پیرایش اقبال از مستغنی نمودن محتاجان۔ سیر کردن گرسنه

موجب مزید ظلمت - و نفقه و کسوت دادن گرسنه و برهنه باعث افزونی
دولت پروردن غربا آئین ریاست - ساختن با قوبا خاصه کیاست
طراوت گلستان سلطنت بسحاب عدل - استقامت ایوان بتقرب
اهل فضل - زیرا ئی ماندن از قطع رحم - کاهش دل جهان نظلم - رونق
ممالک بحسن تدبیر - قلع ظلمه همت عالمگیر - نیکنامی حاصل زندگانی -
فیض رسانی واسطه ثبات و کامرانی - آشنا پروری رسم نجبا - دلشکنی
وظیفه جهلا - نواختن نیکان کار عقل - معزز داشتن سفیهان از جهل
ناقدردانی آدم کار وثیقه ادبار - مهربانی با پست نظرتان حمق سرشار -

اعلی حضرت چون این فقره ها دیدند بوسه بر پیشانی خان مذکور زدند و
آن کاغذ را داخل قلمدان خاص نمودند و آخر روز سه هزار دینار برسبیل انعام
فرستادند **ایضاً** روزی بهار اهل دیوان برادر نامهربان دارا شکوه فردی
از نظر اعلی حضرت گذرانید لک روپیه تفاوت ایام مابین درسرکار دارا
طلب است به تنخواه آن فرمان کرد و اعلی حضرت آن فرد را به سعد الله خان
دادند که از دفتر دیوانی تحقیق نموده بعرض رساند خان مذکور فی الحال
عرض نمود که چنین زرها از خزانه تنخواه نه میشود ثانی الحال در مطالبه
و محاسبه محسوب می گردد دارا شکوه بعد برخاست دربار با دیوان اعلی
کلمات تند گفت چون از روی فرد مرسل مشرف غسلخانه در محل سرا
بمسامع علیا رسید همان وقت شقه بخط خاص بدارا شکوه نوشتند و این
بیت هم درج فرمودند **بیت** با صاف دل مجادله با خویش دشمنی است
هرکس کشد بآئینه خنجر بخود کشد؛ دریافت حق باطل خاصه ابنای ملوک است
بهار اهل کفایت خانه شما و سعد الله خان صیانت مال مامیخواهند هرگاه این

فرواز دفتر شما درست شده بوکه تحقیق بایستی شود تنخواه آن از سعدالله خان
قریب الامکان هست یانه - ملول ساختن بنده های پادشاهی خصوص
مثل سعدالله خان بدست و بدست آوردن دل مصالح کاران گشتن
صاحب شعور واسطه افزایش شعور حال - دخوشنامی صاحب معامله - وآخر روز
چند تمام محمودی یک رنگ بوطه زردوزی برای سعدالله خان مرحمت نموده
ایضاً اعلی حضرت علی مردان خان و سعدالله خان را روزی در خلوت خاص
اختصاص بخشیده بزبان گوهرفشان فرمود که رتق و فتق امور سلطنت منوط
بنظم و انصاف نعوذ بالله اگر پادشاه بی جوهر بمرتبه خلافت فائز گردد
امرا و وزرای هیچ حوصله را بروی کار آورد اختلال کلی در بلاد رو دهد پریشانی
رعایا و بی سامانی برایا وثیقه بی حاصلی و ویرانی شود شما حسبةً لله با فقها
و فقرا بعد نماز پنجگانه برای ما دعا میخوانده باشید که رونق پادشاهی
نکاهد و حرف بی رونقی هیچکس بر زبان نیارد و بعد ما هرکه از پسران ما
فرمان روا شود و بتوفیقات خیر موفق باشد - بعضی اوقات اندیشه راه میابد
که تعیین پور خلافت [illegible] واقع شده - ومراد بخش باکل و
شرب دلبستگی دارد - و شجاع جز سیرچشمی صفتی ندارد و والا عزم و شعور
اورنگ زیب اقتضای آن میکند که متحمل این امر خطیر تواند اما رکاکت که
سقم عظیم در بنی نوع انسان ست در مزاج اوست ع تا دوست کرا
خواهد ومیلش بکه باشد -

فصل دوم

در بیان تاریخ ولادت با سعادت نواب مغفرت مآب و کیفیت ترقیات
آن عالی جناب از بدو فطرت تا استقرار بر مسند ریاست [illegible] تقریباً ذکر بعضی وقایع دیگر
تاریخ ولادت با سعادت آن عالی جناب نظر کرده حضرت وهاب چهاردهم ربیع الآخر
سنه ۱۰۸۲ هجری

سنه ۱۰۸۲ه یکهزار و هشتاد و دو هجری است مطابق لفظ نیکبخت بعد ولادت پادشاه عالمگیر آن مشمول الطاف رب العزت را به میر قمر الدین موسوم نمود و چون بسن شش سالگی رسید بعطای منصب سرفراز گردید اکثر اوقات پادشاه بزبان کرامت بیان خود می آورد که آثار رشد و سعادت بجبین فرزند خان فیروز جنگ یافته میشود و جدة الملک اسد خان مکرر بخان موصوف میگفت که اختر بخت مندی بر فرق میر قمر الدین میتابد و خود میفرمود که در ایام صغر سن اصلا رغبتی ببازی که مرغوب اطفال میباشد نداشتم و هرگاه پدر قدردان با اهل کنکاش جلسه میکردند دریافت آن تا نصف شب می نشستم و چون بتاکید والد ماجد جهت خواب برمیخاستم بکنجی نشسته تمام داستان بگوش هوش میشنیدم و در سال یکهزار و نود و هفت هجری بمرحمت جیغه مرصع اضافه منصب و پس از یک سال دیگر بعنایت جمدهر مرصع و خلعت خاص از اضافه منصب و در سنه ۱۱۰۲ یکهزار و یکصد و دو هجری بخطاب چین قلیچ خان بهادر و عطای ماده فیل سربلندی یافت و در سال یکهزار و یکصد و هشت هجری بنابر ادای خلعت بعضی خواجه سرایان در مزاج خان فیروز جنگ و ناگوار شدن این معنی بر طبیعت آن بلند رتبه عالی فطرت و مرتفع شدن غبار ملال فیمابین والد و ولد آن امیر نزد پدر والا گهر موافق مزاج غیورش نیامد و بدون اجازت پدر خود را بحضور رسانید اگرچه پادشاه در باطن خوشنود گردید اما در ظاهر بپاس خاطر خان فیروز جنگ تا یکماه بار ملازمت نداد آخر الامر بذریعه شفاعت اسد خان رخصت ملازمت داد و فرمود که ملاقات پدر کرده زود خود را بحضور رساند و شقه بدستخط خاص بدین عبارت که فدوی زادهٔ اخلاص پرور چین قلیچ خان بهادر میگوید

وَاِنْ لَّمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُوْنَنَّ مِنَ الْخَاسِرِیْنَ بخان عزیز خطاب
ترقیم نمود حسب فرمان واجب الاذعان بخدمت پدر رفته در همان سال بعد
چند ماه خود را بحضور رسانید و مورد عنایات مالامال و مرحمت کوشش نهد
خاصه ستال چهره اختصاص افروخت و در سنه ۱۱۰۹ یکهزار و یکصد و نه به تنبیه
مفسدان ناکاری پرداخته درهمین نزدیکی به تنبیه غنیم در نواحی باکر کوته مأمور
شده بعنایت کمر خنجر خاص طبل بلند نامی نواخت و تبد تنبیه غنیم لئیم در سنه ۱۱۱۰
یکهزار و یکصد و ده هجری که بحضور رسید بخشی الملک مخلص خان حسب الحکم حضور
تا دروازه برم پوری دا سلام پوری باستقبال شتافت و باضافه منصب و سوا
سرفرازی یافت و در سال یکهزار و یکصد و یازده هجری باضافه منصب و
سوار و تعین شدن بمورچال بیرقی و بعد یک سال بفوجداری کرناتک بیجاپور
از تغیر معمور خان و بار دیگر درهمین سال که از پدر آزرده شده بحضور رسیده بود
باضافه سواران و در سال یکهزار و یکصد و چهارده هجری بصوبه داری بیجاپور
و عطای سرپیچ مرصع و اسپ و فیل و درهمین سال بفوجداری تل کوکن
عادلخانی که ملحق بصوبه بیجاپور است و اعظم نگر بیل کانون و تهانه داری تهه کانون
از تغیر سیف خان و باضافه سوار و بعنایت کرور دام بپایه اعتلا رسید
و سید نثار محمد خان را به نیابت خود مقرر گردانید و در سنه ۱۱۱۵ یکهزار و یکصد و پانزده
هجری طلب حضور شد و سیف خان ولد فقیر الله خان نائب او گشت و در سال
یکهزار و یکصد و شانزده هجری به فوجداری کرناتک از تغیر رستم دلخان و اضافه
سواران و انعام پنجلک دام سربلند گردید و درهمین سال بحکومت نصرت آباد
سکر و مدکل وغیره از تغیر برهان الله خان ولد سرفراز خان و کاهش خان عز
اختصاص یافت و برای تسخیر قلعه داکنکره بطریق منقلبه مرخص گشته باتفاق

محمد امین خان

محمد امین خان و ترتیب خان با دکردهی قلعه اقامت ورزیده بودند آن وقت
دایره لشکر ظفر اثر عالمگیری بفاصله یک کروهی از قلعه بود و سحرگاه آن عالی جناب
و محمد امین خان بهادر و عزیز خان روهیله و اخلاص خان میانه پشته لال ٹیکری
که سرکوب کوه نشینان بود متصرف آوردند مخاذیل افغان بعد خبردار شدن هجوم
آورده از سنگ باران مجال اقامت بر پشته گیران تنگ کردند اگرچه پادشاه
پادشاهزاده کامبخش را به کمک فرستاد از کاری پیش نرفت و فرمان واجب الاذعان
شرف صدور یافت که بقدر امکان قدم تردد نهادن نگذارند در آن روز سحر نواب
عالی جناب و محمد امین خان بفاصله دو جریب کسی دیگر اقامت نکرد چون بامداد آن
دیدند که کسی در آنجا نیست بنا بر صلاح وقت بر اسپان سوار شده راه نشیب
دیگر پیش گرفتند و در آن روز جهت تعین مورچال بدون جمعیت هر دو سوار
میرفتند که گوله به هر دو پای اسپ محمد امین خان و یکپای پیشین اسپ نواب
عالی جناب رسید و هر دو بهادر بر زمین آمدند پادشاه از استماع این خبر که بعزت
اثر اسپ عربی با ساز طلا بآن هر دو بهادر و یک شمامه عنبر گران سنگ جهت
نواب عالی مصحوب امیر خان ارسال نمود و دلنوازیهای بسیار نمود و هر دو بهادر
مابین لال ٹیکری و دهیر واره مکان مورچال قایم کردند و بعد چندی که حکم شد که
به گشت اطراف قلعه با محمد امین خان بهادر و مغلیه دیگر برود و بعد مفتوح شدن
قلعه بحسن سعی و جلادت ذوالفقار نصرت جنگ که در آن آوان از فرط جلادت او
زبان زد خاص و عام گشته لافتی الا علی لا سیف الا ذوالفقار و فرار سودن
پم نایک بیدر در تعاقب او و تلاش فراریان سعی موفور بکار برده از اصل و
اضافه به منصب پنجهزاری پنجهزار سوار و عنایت شمشیر میناکار و فیل خاصه مفتخر و
مباهی گشت و با جمعیت شایسته جهت استمالت رعایا که از هراس باکن

بعید رفته بودند وتحصیل پیشکشها از پالکیران تمردپیشه که به پناه قلعچه‌های مستحکم تکیه
جمعیت طریق تمردمی پیمودند متعین شد بعد گرفتن پیشکشهای نمایان موفور از آنها
آفرین گشته قرین فتح وظفر بدارالظفر بیجاپور که صوبه‌داری آنجا تعلق با و داشت
سعادت رخصت یافت ومدت ده دوازده روز که مزاج مبارک پادشاه از
جادهٔ اعتدال انحراف ورزید وطرفه آشوبی پیرامون مردم دور و نزدیک و دور
گردید باستعجال تمام خود را بحضور رسانید پادشاه بعد از افاقه ازین حرکت
مسرور گشته فی الفور بتعلقه مرخص گردانید و در سال هزار و یکصد و هجده هجری
فوجداری فیروزنگر از تغییر یوسف خان و فوجداری تاپی کوٹه از تغییر قدرت الله
خان ضمیمهٔ صوبه‌داری بیجاپور گشته پایهٔ اعتبارش افزود پادشاه انگشتری
نگین زمرد منقش باسم چین قلیچ خان بهادر بدست مبارک خود مرحمت فرمود
و در سال یکهزار و یکصد و هجده هجری که درهمین سال سراپا ملال ارتحال خلدمکان
که از عمر شریفش نود و یک سال و سیزده یوم منقضی گردیده بود و کریمهٔ روح
و ریحان و جنة نعیم از تاریخ آن ارتحال آگاهی میدهد بر وداد حسب
الطلب بحضور رسید و بعد چندی که سانحهٔ دلخراش پادشاه عالمگیر باعث آشوب
عالم و عالمیان گردید پادشاهزادهٔ عالی جاه محمد اعظم شاه که به بیت پیکری
اردوی معلی حسب فرمان واجب الاذعان که خلدمکان پنج شش روز
پیش از رحلت شقهٔ بدستخط خاص بآن شاهزاده ترقیم فرموده ۵ آهسته خرام
بلکه مخرام؛ زیر قدمت هزار جان است ؛ اقامت نموده بود بسرعت سریعه
در عرض سه پهر و چند گهڑی رسید و طرفه بیقراریها و مراتب سوگواریها
بظهور رسانیده روز دوشنبه نعش آنحضرت پادشاه را حسب الوصیت جهت
تدفین در جوار مزار فایض الانوار قدوة السالکین شیخ زین الدین قدس سره

۱. روضهٔ آ

بروضهٔ منوره موسوم بخلد آباد که درآنجا مکانی در حین حیات با برکات
آن پادشاه احداث یافته بود روانه فرمود و آن پادشاهزادهٔ عالیجاه
که نسب شریفش از جانب مادر به سلسلهٔ صفویه می‌رسید در غیرت و شجاعت
کمتر از پدر والا قدر نبود بل بیشتر بود روز سه‌شنبه [illegible] دیگچه به تجویز
اخترشناسان در احمدنگر جلوس نموده توجه [illegible] و با نواب
عالی جناب حسن سلوک پیش از پیش کرده بمنصب [illegible] هزاری یکهزار سوار از
اصل و اضافه ششهزاری شش هزار سوار و خطاب خان دوران و صوبه‌داری
برهانپور داد و تکلیف بودن همراه رکاب کرد و آن عقیدت منزل آکاه دل
تا منزل پاندهارره فورد طریق مرافقت گذشت من بعد نظر بر حرکات و
سکنات آن پادشاه که منافی ریاست و مشحون از نخوت و کبر بود
مراتب حزم و دوربینی مرعی داشته ترک رفاقت کرده از منزل مذکور
دوازده کروهی برهانپور با محمد امین خان بهادر نصرت‌جنگ نواسهٔ تصنیف
اورنگ آباد بازگشت و در آن منزل اگرچه همراهیان دست درازیها
به بنگاه اردوی پادشاهی نمودند و مقربان جهت تعیین فوج تعاقب
بحضور عرض کردند اما اعظم شاه عمداً اغماض نمود و بمقربان فرمود
که ما را کار با اصل است بفرع توجه نداریم هرگاه اصل مستاصل گردد
فروع کجا میرود الحاصل بمنزلی که پیش نهاد همت عالی داشت رایت
توجه افراشت و چون در سواد جاجمو با برادر خود شاه عالم که بعزیمت
سرجیه تمامتر در آنجا نزول اجلال نموده بود مستانه مصاف آراگشته جان
بحق تسلیم نمود و نعمت خان عالی در تاریخ وفات آن شاهزاده گفته
رباعی شهزاده دیوانه دشتی از در دم ؛ حقا که نبود هیچ از رستم کم

دیدند سر و تنش جدا گشته زهم ؛؛ گفتند همه های محمد اعظم ؛؛

ذکر احوال آن عالیجناب در عهد سلطنت ظل الله شاه عالم
ابوالنصر قطب الدین محمد پادشاه غازی المشهور بهادر شاه

وچون ظل الله بعد کشته شدن اعظم شاه سریر آرای چهار دانگ هندوستان
گشت نواب مغفرت مآب از دکن متوجه دار الخلافت شده ادراک
سعادت ملازمت نمود پادشاه خلیق کریم سلوک شاهانه پیش نموده
بدستور تجویز محمد اعظم شاه بمنصب شش هزاری شش هزار سوار و خطاب
خان دوران سرفراز فرموده بعطای صوبه داری اوده با فوجداری لکهنو
که در آن ایام نوجدا علحده از حضور مقرر میشد پایهٔ عزتش افزود میر
عبدالجلیل بلگرامی مادهٔ تاریخ در لفظ خان دوران بهادر یافت وچون بنابر
ترحم و فراخ حوصلگی و کشاده دستی و وسعت خلق پادشاه منصب و
خطاب را وقعی نماند و در اکثر امور سلطنت رویهٔ عهد عالمگیری متبدل شد
و این معنی ناگوار مزاج آن عالی جناب که تربیت یافتهٔ خلد مکان بود
گردید ترک منصب و نوکری پادشاهی نموده در جهان آباد در زاویهٔ
عزلت انزوا گزید هر چند پادشاه باستمالت پرداخت اما به ثبات قدمی
از جا نرفته نوکری پادشاهی اقبال ننمود و خود میفرمود که در ایام انزوا
بحدی خاطر از امور دنیا و مذکور دنیا داران کشیدگی داشت که احیانا
اگر کسی ذکر اهل دنیا میکرد صفائی وقت مبدل بکدورت می شد و لذتی
که در صحبت فقرا و علما دست میداد دل را می ربود و پوشش چتری
پالکی که برای ادراک سعادت زیارت بزرگان نگهداشتن آن ضرور
بود از چیت بند ساخته بودم آورده اند که روزی بسواری پالکی

کہ اے بزیارت سلطان المشایخ حضرت نظام الدین اولیا قدس سرہ
تشریف می بردند اثنای راہ سواری مہابت خان با سامان وتجمل نمایان
نمودار شد برگشتن یا کنارہ گرفتن شایان خود ندانستہ بخدمتگارانیکہ در جلو
بودند فرمود بطریقیکہ میروند بروند چون اسباب ظاہری درکاب نبود
مہابت خان را معلوم نشد کہ سواری آن عالی جناب است ہمینکہ پالکی
نزدیک آمد ودانست باضطراب تمام پالکی برزمین گذاشتہ خواست کہ پیادہ
پیش رفتہ سلام نماید جلد ترانہ برابر رسیدہ مرور نمودہ لب کشادہ او را فرمود
کہ پالکی را بردارند وروانہ شوند۔ روزی پالکی سوار با چند خدمتگار برای
ملاقات درویشی از کوچہ مرور نمود چند طفلان کہ بشغل بازی بودند کنارہ
گرفتند فرمود کہ چند کس دیگر کہ برای اہتمام در سواری بکار آیند نگاہدار
ند چون پادشاہ بعد فراغ از مہم کامبخش از دکن بہ اجمیر و از آنجا بہ مہم
گردرایت توجہ برافراخت دوازدہ کروہی دار الخلافت چندی مقام
نمودہ نواب مغفرت مآب را بوساطت عظیم الشان مبالغہ طلبید بعد حصول
شرف ملازمت از پادشاہ رخصت گرفتہ باز بدہلی آمدہ در کاشانۂ عزلت
اقامت ورزید تا اینکہ پادشاہ بروضۂ رضوان خرامید ونائرۂ نزاع
در ہر چہار خلف پادشاہ مشتعل گردید وکار بجدال وقتال انجامید چنانچہ
بتفصیل در کتب تواریخ مرقوم است۔

ذکر احوال آن عالیجناب در عہد سلطنت معز الدین الملقب بجہاندار شاہ

چون جہاندار شاہ سرآرای سلطنت چند روزہ گشت مکرر فرامین استمالت
آئین بہ نواب مغفرت مآب فرستادہ ترغیب بمنصب ہفت ہزاری ہفت
ہزار سوار وخطاب فیروز جنگ بہادر با نوازشہای دیگر نمود آنعالیجناب

والا همت مآل اندیش قبول نموده و بعد از آنکه جهاندار شاه سواد اکبرآباد را مخیم اجلال ساخت جملة الملک اسد خان آهنگ استقبال نموده نظر بر آنکه رابطهٔ اتحاد با آن عالی جناب داشت با برام تمام برای استقبال پادشاه همراه خود برده با متیاز تمام بسعادت ملازمت فایز گردانیده و بفرزند خود ذوالفقار خان که با آن عالی جناب از وقت عالمگیر پادشاه گونهٔ غبار کدورت در دل داشت برای تصفیه مبالغه ها نموده ذوالفقار خان حسب الایمای پدر والا قدر زنگ کدورت از آئینهٔ دل زدوده تسلیمات ششهزاری ششهزار سوار و ماهی مراتب کنانیده و پادشاه هم بیک طلبیده بسیار کلمات نوازش بر زبان آورده وعدهٔ جاگیر چند سیر حاصل نموده با متیاز تمام مجرا و سلام می گرفت بعد ورود بدار الخلافه شاهزاده اعزالدین را بجمعیت قریب پنجاه هزار سوار با تالیقی خواجه حسین برادر کوکلتاش خان بنابر سفها نوازی پادشاه که بخطاب خان دوران و بخشیگری دوم عز امتیاز یافته بود برخلاف صوابدید ذوالفقار خان به مهم فرخ سیر روانه فرموده و از جهت نادانی و بی اختیاری اعزالدین و ناتجربه کاری و بی وقاری خواجه حسین خان و عدم دلدهی سرداران فوج درین مهم پادشاه بمشورت ذوالفقار خان آن عالی جناب اتالیک اعزالدین و تالیف سرداران فوج نامزد فرموده سه لک روپیه مساعده یک لک از حضور و دو لک از خزانهٔ اکبرآباد مکرمت نمود اعزالدین و خواجه حسین خان وغیره بی حزم و احتیاط قطع منازل نموده متصل کچوه رسیدند و از صولت آمد آمد محمد فرخ سیر بنابر ناتجربه کاری سر رشتهٔ تدبیر و همت را گم کرده و دور لشکر حفر خندق نموده تقسیم مورچال کردند

فرخ سیر

فرخ سیر از استماع این خبر قوی دل شده با سید عبدالله خان و حسین علی خان
بپای استعجال بر سر هوش باختگان رسیده بسردادن گوله و بان تزلزل در
ارکان ثبات آنها انداخت آخر شب باضطرار تمام سلطان عزالدین مذکور
بمشورت یکدیگر از راه جبن و دل باختگی راه فرار پیش گرفته سوای جواهر
و چند صندوق اشرفی که بدشواری برداشته بودند همه اسباب و اموال
را که خارج از شمار بود بتصرف محمد فرخ سیر و لشکریانش دادند چون اعزالدین
بسرعت هر چه تمامتر باکبرآباد رسید و نواب عالی جناب که جهت استماع
مرسوم چندی در دارالخلافت توقف ورزیده روانه شده بود و بیست
و پنج کروهی اکبرآباد از استماع خبر این سانحه در یک روز قطع مسافت
مذکور نموده خود را باکبرآباد رسانید و هماوقت با اعزالدین که از آنجا
هم میخواست بدر رود ملاقات نموده بعرض رسانید که زود بپادشاه باید
نوشت پادشاه باده نوش مدهوش بمجرد استماع این خبر وحشت اثر
فی الجمله هوشی که داشت باخت و باستعجال بر سبیل اضطرار کوس عزیمت
بصوب اکبرآباد نواخت و قریب سکندره که محله افواج دید مع همراهیان
اعزالدین قریب هفتاد هزار سوار بیک تره [?] رسید از آنجا که خانه نفاق
خراب می شود از بی اتفاقی بخشی و وزیر که نشسته [?] خون همه بکار [?] بودند در مصوبه
استیصال می کوشیدند خصوص کوکلتاش خان که مجبول بحسد بود و رای
سلیم نداشت و پادشاه مدهوش رای او را قرین صواب دانسته بر
رای دیگران ترجیح میداد و هیچکار حسب مدعا صورت نه بست یکی میگفت
که لشکر خصم را مهلت نباید داد که از آب بگذرد و خود دریای جمنا را البته عبور
باید کرد دیگری بیان میکرد که فرخ سیر را اینطرف باید کشید که اگر از آب

گذشته جنگ اندازیم اغلب که خصم بعد هزیمت راه فرار پیماید و مهم
بطول کشیده فساد دیگر رو نماید دیگری صلاح میداد که فرخ سیر از بی برگی و
سامانی و بی زری نه یارای عبور و نه طاقت اقامت آنروی دریا دارد
و فوجش خود بخود رو بانتشار می آرد که یکایک فرخ سیر بهمعنانی اقبال
مسافت بیست کروهی در یک روز طی کرده آنروی جمنا مقابل اکبرآباد
رسیده در صدد پیدا کردن معبر گردید و لشکریان او که گرفتار انواع
تعب به سبب بی برگی و سامانی بودند نظر به عظمت و کثرت طرف ثانی
و اندیشه شبخون لجام اسپان در دست گرفته تمام شب بهوشیاری
و حیرانی بسر بردند سید عبدالله خان هراول فوج برهنمونی زمینداری
که فی الحقیقت خضر اقبال بود جای عبور پایابی متصل سرای روز بهانی
چار کروهی اکبرآباد سراغ یافته آخر شب یازدهم ذی حجه سنه ۱۱۲۳ یکهزار
و یکصد و بیست و سه هجری عبور نمود و بامداد آن فرخ سیر با تمام فوج
ظفر موج از آن معبر گذشته و دهلی را پس پشت گذاشته عقب لشکر مخالف
نمودار گشت وقتیکه سیل بلا به طغیان آمد و آب از سر احتیاط و خبرداری
گذشت پادشاه و مدارکاران که بیخبر بودند خبردار شدند و نظم و نسق
افواج و توپخانه بسبب انحراف سمت برهم خورد عجالةً و اضطراراً هراولی
و توپخانه برضا قلی خان وغیره و میمنه به ذوالفقار خان و عبدالصمد خان وغیره
و میسره به نواب عالی جناب محمد امین خان بهادر و کوکلتاش خان و قول
براجه محمد خان و اسلام خان و مرتضی خان وغیره و التمش به سرداران
دیگر مقرر کردند و روز چارشنبه سیزدهم ذیحجه سنه ۱۱۲۳ یکهزار و یکصد و بیست و
سه هجری قریب سه پهر سید عبدالله خان هراول فوج فرخ سیر با سادات

شجاعت

شجاعت آیاتِ بارهه باستعجال هرچه تمامتر مابین هراول وطرف چپ که
سرداران توران بودند آتش کارزار مشتعل گردانید و از سفله مزاجی و
ناهنجاری پادشاه و وزیر صغیر و کبیر را تفرقی از این سلطنت شده بود
خاصه تورانیان که سخت متنفر بودند بنا برین چند تیر از دور انداخته
چنانکه باید تن بجنگ درندادند و گویند که بمقتضای صلاح وقت و مآل اندیشی
نواب عالی جناب محمد امین خان بهادر بوساطت علی اصغر خان میدوآت
بخفیه نوشت و خواند بیهادات فرخ سیر داشتند القصه سید عبدالله خان
سران توران را طرح داده بهادرانه دبیباکانه بهمت دیگر ریخت و رایت
بهادری افراخت و از توپخانه گذشته فوج ملتمش را متزلزل ساخت و
از جانب دیگر حسین علیخان و صف شکن خان و فتح علی خان و میر اشرف
وغیره تهور پیشگان بمقابله ذوالفقار خان معرکه کارزار گرم ساختند و از
یک جانب خان زمان خان عرف علی اصغر خان و چهبیله رام در برابر
کوکلتاش خان بزم آراستند الغرض جنگ صعب بمیان آمد و بهادران
جانبین داد دلاوری داده و پای شجاعت افشرده رایت جلادت
برافراختند و صف شکن خان که ردیف حسین علی خان بود و فتح علی بیگ
داروغه توپخانه و زین الدین خان و میر اشرف برادر میر مشرف و اکثر
جمعداران نامی و سادات بارهه سرخروی معرکه نبرد گشته بعالم بقا شتافتند
و حسین علی خان چون دید که قافیه تردد تنگ گشت و کار از کار رفته
دست رفت با آئین بهادران هند از بالای فیل پائین آمده و بپا داد
همت باجمعی از سادات بارهه رستمانه جنگ نموده از زخمهای شمشیر و
گولی در رزمگاه بخیره افتاد و داد جالی خان جانفشانی و مختار خان ا

فوج جهاندارشاه شربت جانفشانی چشیدند و رفقای عبدالله خان از
صدمات تیر و تفنگ متفرق گردیدند زیاده از صد و پنجاه سوار همراهش
نماند و او در مقام حیرت ماند که چه کند و کجا رود و از حال برادر هم خبری
نداشت که ناگهان جمعی که متفرق شده بودند ۰ و پیوستند فی الجمله تقویت
یافته لوای استقامت افراشت خواست که به بنگاه جهاندارشاه تاخت
آرد و درین اثنا فیل سواری جهاندارشاه با کوکبهٔ حشمت و نشان سلطنت
بفاصلهٔ یک تیر بنظر درآمد حال آنکه جهاندارشاه بیخبر از نیرنگی تقدیر شادیانهٔ
فتح مینواخت که خصم جانگیر که سید عبدالله خان با جوقی از سادات بارهه
که باج جلادت از رستم میگرفتند با دل قوی و همت درست بسر وقتش
تاختند و از سهام قضا پیام تزلزل عظیم در جمعیت جهاندارشاه انداخت
جهاندارشاه با وصف آسودگی مزاج در آن وقت بدست خود به تیر
اندازی پرداخت و طرفه آشوبی در فیلان سواری مردم محل و خواجه سرایان
راه یافت که دفعةً بنابر برگشتگی بخت فیل سواری خاصه بسبب تزلزل
فیلان دیگر باختیار فیلبان نماند و اکثر مردم راه فرار پیش گرفتند
کوکلتاش خان خواست که درین وقت خود را به کمک رساند علی اصغر خان
و چهبیلی رام که در کمین بودند بسرش ریخته ادرار بودند و بروایتی
کشته گشت و رضا قلی خان داروغهٔ توپخانه و اعظم خان برادر
کوکلتاش خان نیز هدف تیر اجل گردیدند جهاندارشاه بمعاینهٔ چنین حال
سراپا اختلال قریب شام پردهٔ ننگ و ناموس دریده بر فیل سواری
لال کنور که محبوبهٔ او بود سوار شده بصوب شاه جهان آباد راهی گشت
ذوالفقار خان با وصف استماع اخبار موحش و تنگ گردیدن عرصه

[illegible] از جای خود نجنبید و بمدافعهٔ مخالفان سکوت شید و مردم را تطمیع داده
[illegible] فرستاد که کاش شهزاده اعزالدین را بیارند که این تعصباتیان را
امیدوارم تا یک و نیم پاس تبلاش پادشاه برگشته بخت بود چون اثر سوای
[illegible] ندید لاعلاج راه دارالخلافت پیمود گویند تخت کشاکش از رفقای
[illegible] سود که حالا چه باید کرد اکثری گفتند که دکن باید رفت که صوبه داران
[illegible] بنام نامی تعلق دارد و مثل داود خان در آنجا نائب و اکثر سرداران
[illegible] و زمینداران دست گرفتهٔ نواب اند فوج و سامانی بهم رسانیده
[illegible] باید پرداخت سبهاچند دیوان گفت که رحمی بر حال پیری نواب صاحب
[illegible] یعنی والد ماجد خود کرده متوجه جهان آباد باید شد الله وردی خان
[illegible] گفت همین دلیل ادبارست که درین وقت از نویسنده مصلحت میپرسند
[illegible] رهنمونی اوراه میروند عبدالصمد خان گفت که بالفعل با محمد فرخ سیر زیاده
چهارصد یا نصد سوار نمانده او را از میان باید برداشت اگر حق و پادشاه
شوند اول من بیعت کنم ذوالفقار خان گفت که از نمکخواران پادشاهی
[illegible] حرامی نخواهد شد القصه او نیز عقب جهاندارشاه بدارالخلافت راهی
شد و جهاندارشاه و ذوالفقار خان بخانهٔ آصف الدوله اسدخان فرود آمدند
و گفتند که ما بدکن یا بکابل میرویم اسدخان بدوربینی و عاقبت اندیشی
و نظر بر اوضاع جهاندارشاه و عدم اسباب بذوالفقار خان گفت که مصلحتی
سوای اطاعت فرخ سیر نیست هرکه از اولاد تیموریه زیب آرای اورنگ
سلطنت گردد ما را متابعت او لازم و پادشاه برگشته بخت یعنی جهاندارشاه
را بدارالخلافت محبوس گردانید و نتیجهٔ دوربینی بنا بر چشمک تقدیر تدبیر
معکوس دید ظاهرا اگر ایشان را به مصلحت ایشان میگذاشت نمیدید آنچه کردید

الحاصل فرخ سیر بدلالت میر جمله که خانه برانداز امیران موروثی بود وتسلی نامهای موکد بقسم قرآن مجید فرستاده ایشانرا غافل ساخت و بعد فرونشستن نایرهٔ جنگ وجدال حسین علیخان را که در رزمگاه زخمی افتاده بود برداشته در پالکی سوار کرده در خیمه داخل نمودند و چون فیلی را که شاهزاده اعزالدین بر آن سوار بود گرفته آوردند و از نظر محمد فرخ سیر گذرانیدند اعزالدین زبان بعجز وزاری کشاد محمد فرخ سیر او را در آغوش کشیده بطریق نظربند همراه گرفته بجان امان داد وصبح روز پنجشنبه چهاردهم ذیحجه برای عیادت بخانهٔ حسین علی خان ظل رافت گستر و چهاردهم محرم ۱۱۲۵ھ یکهزار و یکصد و بیست و پنج هجری در سه کوچ باره پله دهلی نزول اجلال فرمود اسد خان و ذوالفقار خان غافل از بازی تقدیر بفریب فرخ سیر عازم ملازمت شدند گویند سادات بارهه بر پیغامها عهدنامها که فرخ سیر به پدر و پسر بوساطت میر جمله نوشته فرستاده بود اطلاع نداشتند بعد از آنکه بر مشورت واراده پادشاه و میر جمله اطلاع یافتند پیغام دادند که بوساطت ما ملازمت نمایند تا سر مو مضرتی بحال شما نگردد و مدار کاران دیگر که برین معنی مطلع گشتند تقرب خانرا که از مردم ایران بود جهت تسلی خاطر نزد ذوالفقار خان فرستاده و قسم کلام مجید بمیان آورده خاطر نشان نمودند که ملازمت بمعرفت امیرالامرا بجز ندامت و آفت جان و مال مثمر نخواهد شد چون تقدیر رنگی دیگر ریخته بود ذوالفقار خان نظر بر اینکه در ایام حکمرانی پیش آوردهای او مثل داود خان پنی و سبهاچند بشوم طبعی برای اخذ رشوت بر مردم با نام و نشان ظلمها و اهانت نسبت بسادات کرده بودند از جانب سادات اندیشه مند بود. قول او باور ننمود و پدر و پسر بر قول و عهد دلفریب فرخ سیر اعتماد نموده رجوع بسادات

نکرده باستصواب میر جمله فساد اندیش ملازمت کردند پادشاه بکلمات محبت و مرحمت جواهر و خلعت مطمئن ساخته اسد خان را رخصت نمود و ذوالفقارخان را مقید نمود که برای بعضی امور ضرور باشد اسد خان افراسیاب آثار را دیار دریافته با چشم گریان و دل بریان بخانه آمد و پادشاه ذوالفقارخان را در خیمه نشانیده به تلقین میر جمله که قتل امرای موروثی مطمح نظر داشت پیغامهای غضب آمیز داد که باعث این همه فسادها و خونریزیها و کشتن شاهزاده کریم الدین بعد پنهان شدن او بخانهٔ یکی از اهل حرفه پس از مقتولیت پدر بحیلهٔ تو کسی دیگر نبود از چنین پیغامهای غضب نشان دست از جان خود شسته بفحوای اذا یئس الانسان طال لسانه جوابهای درشت بی ادبانه گفت تا اینکه دستگیر گشت و لاچین بیگ قلماق که از پیشگاه محمد فرخ سیر بخطاب بهادر دلخان مخاطب گشته بود بسر وقتش رسیده تسمه بگلویش کشید و چیله‌ها از اطراف هجوم آورده بزدن مشت و لگد و کارد و خنجر فرصت دست و پا زدن نداده کارش باتمام رسانیدند چون نام اصلی اسد خان ابراهیم و نام اصلی ذوالفقارخان اسمعیل بود دلالت پدر مر پسر را بر اطاعت و ملازمت فرخ سیر بمقتضای تقدیر سبب قتل او شد مخلصی تاریخ قتلش مصرع گفت ابراهیم اسمعیل را قربان نمود؛ یافته و همان روز جهاندارشاه را که در قلعهٔ دارالخلافت محبوس بود در پالکی کهتا توپ آورده روانهٔ دارالبقا ساختند و روز دوم آن بتاریخ هفدهم محرم سنه ۱۱۲۴ یکهزار و یکصد و بیست و چهار فرخ سیر با دبدبه و تزک تمام داخل دارالخلافت جهان آباد شد و سر جهاندارشاه بر نیزه سوار کرده و لاشش بالای فیل انداخته و لاشش ذوالفقارخان بدم فیل بسته بشهر درآوردند مدت سلطنت جهاندارشاه

که موجب عبرت اولی الابصار است ده ماه و چند روز بود و اسد خان را حسب الحکم
پادشاه با مردم محلش در حویلی علی مردان خان نظربند داشته مبلغ پنجهزار
روپیه و بقولی سه هزار روپیه در ماهه برای اخراجات لابد تقرر نموده
تمام اثاث البیت و کارخانجات او را بضبط در آورند چون نواب مغفرت مآب
نظر باخلاص با اسد خان و ترحم بر حال او بخدمت قطب الملک عبدالله خان
که بآن عالی جناب بسیار گرم جوشیها می نمود و می گفت که ما سه برادریم
بزرگ ما نواب صاحب و ما هر دو خوردیم تشریف برده خوبی و بزرگی
اسد خان را بمعرض بیان آورده فرمود از اینوقت بهر قسم سلوک و مراعات
با اسد خان مرعی داشته ذخیره نیکنامی اندوزند قطب الملک جمیع
کارخانه داران باورچیخانه وغیره را طلبیده بخت طعام وغیره بدستور
سابق از سرکار خود مقرر فرمود و امیرالامرا حسین علی خان خرچ پوشاک
بدستور مستمر از پیش خود معین نمود و بعد ازین حادثه اسد خان بحیات
دیگر و شکنجه زندگی ماند در جشن جلوس خلعت و جواهر از جانب پادشاه
امیرالامرا خود برده بدستور قدیم دقیقه از آداب فرو گذاشت نکرد و اسد خان
بهمان وتیره بوقت آمد و رفت دست بر سینه گذاشته و پان از دست
داده رخصت کرد خوشا حوصله حسین علی خان که نشاء تسلط و دولت او را
از جا نبرد و برویه قدیم خود استقامت ورزید و زهی تمکین و متانت
اسد خان که از صدمات حوادث متزلزل نگشته از جای خود نجنبید
طرفه امیر با وقار سرا پا تمکین قیصر سان بود که مثل او نشان نداده اند

ذکر سبب وقوع مخالفت میان فرخ سیر و سادات باره
و سرفرازی یافتن نواب مغفرت مآب بمنصب بلند

وخطاب ارجمند وصوبه داری دکن و فوجداری کرناتک

چون فرخ سیر فردوس بیوفای سلطنت در آغوش خود دید چه سامان عشرت
دنیا که بطاق غفلت نچید مردم را باضافهٔ مناصب وخطابات و خدمات نواخت
و هر روز بر مهنونی میر جمله که فکر صائب نداشت انتظام کارها برهم میساخت
چنانچه سادات باره را هر روز میرنجانید و خود هم میرنجید و رفته
رفته دید آنچه دید سزای مکافات عمل را در لباس سزا دید آخر سیه کرد بر چشمش
روز ما خود هم کشید آخر مفصل این مجمل آن که سید حسین علی خان عرف
عبد الله خان را مخاطب به قطب الملک ظفر جنگ یار وفادار نموده بمنصب
عمده هفت هزاری هفت هزار سوار دو اسپه وسه اسپه و خدمت والای
وزارت سرفراز گردانید نخست غلطی همین بود که بسادات باره که سوای
جواهر شجاعت و سخاوت صفت دیگر ندارند چنین کار سترگ فرمود از
عهد فردوس مکان یعنی ظهیر الدین محمد بابر پادشاه تا این زمان هیچ پادشاهی
بسادات باره کار دیوانی صوبه نداده تا بوزارت چه رسد و سید حسین
علی خان را مخاطب بخطاب امیر الامرا بهادر فیروز جنگ و بمنصب هفت
هزاری هفت هزار سوار دو اسپه وسه اسپه و خدمت اعلای میر بخشیگری
عز امتیاز بخشید و نواب مغفرت مآب را بمنصب هفت هزاری هفت
هزار سوار دو اسپه وسه اسپه و خطاب نظام الملک فتح جنگ که در دنیا
از جناب قطب الاقطاب مبشر این خطاب شده بود و صوبه داری دکن
مع فوجداری کرناتک که سابق برین تعلق بذو الفقار خان داشت و
داود خان را که به نیابت ذو الفقار خان در خجسته بنیاد اورنگ آباد بود بصوبه داری
گجرات و محمد امین خان را بخطاب اعتماد الدوله از اصل و اضافه شش هزاری

ذات وشش هزار سوار و خدمت بخشیگری دوم و خواجه محمد عاصم را اول بخطاب اشرف خان و بعد از آن در همان نزدیکی بخطاب صمصام الدوله بهادر خاندوران و منصب هفت هزاری هفت هزار سوار بلند پایه ساخت و قاضی عبد الله مغل تورانی را که قاضی جهانگیرنگر بود و پیش از توجه رایات سلطانی برای اصلاح بعضی مهام بدار الخلافت آمده بود بخطاب خانخانان بهادر میرجمله و منصب هفت هزاری هفت هزار سوار خطاب بخدمت دارغگی دیوان خاص و خواصان و ڈاک و باطنی بهمرازی و دمسازی و صاحب دستخطی و احمد بیگ را که کوکه معز الدین بود بخطاب تقرب خان و خدمت خانسامانی و غلام علی بیگ پسر حبیب الله بیگ اعظم شاهی را به منصب پنجهزاری و خطاب ذو الفقار خان و خدمت میرآتشی و سیف الدین خان و نجم الدین خان برادران قطب الملک و دیگر سادات بارهه و مردم والا شاهی وغیره را که حسن خدمت و تردد شان بمحک امتحان رسیده بود بمناصب بلند و خدمات ارجمند بنواخت و بعضی ها مثل سعد الله خان عرف هدایت الله خان پسر عنایت الله خان مبتلا ببلای تسمه کشتند و سید قاسم کوتوال دار الخلافت را کشتند و زبان سبهاچند که بمردم بدزبانی میکرد بریدند وازین قبیل مردم دیگر بسیار بسزا رسیدند ازین حرکات هراس عظیم بدلهای مردم راه یافت که شب و روز الحفیظ گویان و الحذر ورد زبان شان بود و نخستین سبب مخالفت که میان پادشاه و وزیر آمد تجویز دیوانی تن بنام چهبیلی رام ناگر و صدارت کل بنام افضل خان استاد پادشاه که غایبانه قطب الملک تجویز فرمود و چون قطب الملک بدهلی رسید بعرض رسانید امر وزارت را که باین فدوی تفویض نمودند ما عدبار دان

آن

آن بدست خداوند نعمت است هنوز که امر وزارت استقلال نگرفته مقرر
گردیدای من معزول شوند اعتبار وزارت معلوم بهر جمله دیگر مقربان جسد
چنانچه خاطرنشان بادشاه کردند که پادشاهان هرچند نوکران را اختیار ازند
باید که حد خود را دانند و نوکران را چه یارا که بے حکم پادشاه تعیین خدمات عمده
مثل دیوانی و صدارت نمایند پادشاه ناتجربه کار که تلون و جبن بر خلاف
جوهر خاندان تیموریه در مزاج داشت بگفته غرض گویان نایره مخالفت
مشتعل ساخت و بموجب نوشته خافیخان آخرالامر صدارت منظوری
پادشاه بنام افضل خان و دیوانی خالصه تجویز وزیر بنام لطف الله خان
صادق مقرر گشت و فی الجمله اصلاح لعبل آمد و چهبیلی رام بمنصب چهار هزار
چهار هزار سوار و صوبه داری اکبرآباد سرفرازی یافته مرخص شد و تخم عداوت
در مزرع دلهای جانبین کاشته گردید ــ

ذکر رخصت نواب مغفرت مآب بصوب دکن و انچه که بعد آن بظهور پیوست

چون اخبار تسلط مرهٹه مکرر بعرض پادشاه رسید قطب الملک سرانجام
و انصرام این مهم بنام نواب عالی جناب تجویز نموده از پادشاه رخصت دلانید
و خلعت خاصه با چارقب طلادوز و سرپیچ و جیغه مرصع و مالای مروارید
و شمشیر و جمدهر و اسپ عربی با ساز طلا وقت رخصت از حضور مرحمت
گردید و بعد رخصت قطب الملک برای تهنیت بخانه نواب عالی جناب
آمد و به پنج خوان پارچه و دو رقم جواهر و شمشیر و خنجر بقبضه مرصع و دو اسپ
و یک فیل رسوم اتحاد بظهور رسید قطب الملک سوای فیل از قسم پارچه
وغیره گرفته در خلوت اساس اتحاد و عهود و مواثیق مستحکم نمود و نواب
عالی جناب بخانه قطب الملک برای رخصت تشریف فرما شد چهار خوان

پارچه و دو رقم جواهر و یک اسپ عربی با ساز طلا و شمشیر و جمدهر مرصع
با قبضه لشمی تواضع کرد و میر جمله که برای رخصت آمده چار سپر تحفهٔ سلهٹ
جوهردار با کلهای مینا کار پیشکش آورد و چون بمدرقهٔ افضال الهی رایت
توجه بصوب دکن افراشته در اکثر منازل جمعیت سوار و پیاده نگاه میداشت
و متصل سیروج گرز برداران فرمان و الوش میوهٔ ولایتی از حضور پادشاه
آوردند هفتصد روپیه بگرز برداران و دو صد روپیه به کهاران وغیره انعام
شد و قریب اجین بسیر و شکار اشتغال ورزیده نیله گاوی عظیم الجثه شکار
نمود یازده من و چند آثار بوزن آمد بقراول بیکی خلعت و بقراولان
پنجاه روپیه مرحمت گردید عرض نبیرهٔ وزیرخان مع ڈالیهای میوه وغیره
از نظر فیض اثر گذشت و چندی بمزاج وهاج هوای آنجا ناسازی نمود
که بزودی بشفا گرائید و بر معبر اکبرپور دو مقام نموده بشکار ماهی توجه فرمود
وکیل زمیندار کمرائی باد و ضرب بندوق و چند ڈالی میوه ملازمت حاصل
نمود و چهار مقام پیهم متصل برهانپور اتفاق افتاد و بعد کوچ از برهانپور اکثر
مردم اهل خدمات و متعینه منزل بمنزل بسعادت ملازمت فایز میگردیدند
بطی منازل از کتل فردا پور بخجسته بنیاد که در آن وقت دار الاماره شش
صوبهٔ دکن بود نزول اجلال فرمود از آنجا که سرداران مرهٹه از نواب
مغفرت مآب والا عن جد آن عالی جناب بارها گوشمالی و تنبیه یافته بودند
و هراس در دلها داشتند بدبدبهٔ آمد آمد موکب ظفر کوکب اکثر سرداران مرهٹه
هوش و حواس باخته بجزایرها خزیدند و دست از نهب و غارت کشیدند
خاصه قوم مرهٹه نواح خجسته بنیاد و خافی خان گوید که از بیم شمشیر موروثی
و رای صایب آن عالی جناب بی آنکه پای جدال و قتال بمیان آید نسبت با ...

سابق

سابق تخفیف تمام در تاخت و تاراج ملک و نهب و غارت قوافل دست داد
در فی الجمله مردم از دست تعدی آنها مطمئن گشتند اما بدستور عمل نصرت جنگ
داود خان هر جا که دست آنها میرسید چوته میگرفتند بالجمله جناب عالی جد
در و سنجیده بنیاد رسائل مشتمل بر مضامین محبت و دهشت و منع بدسرکشیها
از خودسریها براجه ساهو و سرداران دیگر فرستاده فوجداران و عاملان و
ضلعداران بجمیع محالات و پرگنات صوبه باستصواب محمد غیاث خان و
شیخ محمد اعظم که بدیوانی سرکار مباهی گشته بود تعیین فرمود و برای منع تعدیها
که نائبان داود خان بآمیزش اشقیا از مسافرین و مترددین مبلغها بظلم
میگرفتند پروانهای تاکید مع سزاولان شد بجمیع محالات غرّه اسعد
نمود و روز سواری نماز جمعه غربا نالش گرانی غله که از مدتی بسبب آن
در شکنجه عذاب بودند نمودند بداروغه دیوانخانه تاکید شد که از گرو تژه
محلکه بگیرد والا معزول خواهد شد ضلعداران یکه داود خان بمحالات و تهانجات
مقرر کرده بود آنها فوج مرهته را روکش کرده قریب بیست لک روپیه
از جمیع محالات جاگیرداران وغیره بصیغه ضلعداری وصول می نمودند و تنها
بخیر و سلامت و نصف لنا و نصف لکم گفته متعرض احوال آنها نمیشدند
متصدیان کفایت شعار سرکار جناب عالی خصوص کهیمکرن که از تغییر شیخ
محمد اعظم به والا پایه دیوانی رسیده موافق مرضی خداوند نعمت تشدید
کارها می نمود این رقعه سرا دریافته بعرض رسانید نهایت بی دماغ شده
برای هدم بنیان این بدعتها و بندوبست محالات و تهانجات محمد عماد
داروغه توپخانه و کهیمکرن دیوان ـــــــ
شاه کده و انبر وغیره محالات روانه فرمود و چون منهیان اخبار بعرض

رسانیدند که بعضی مرهٹه در نواح ینوسا جاگیر داشتند سامانی و جمعیتی فراهم آورده بطریق شوخی و تمردی بفوجدار مونکی پٹن پیمودند و چند سردار آنها از جانب احمد نگر باراده فاسد متوجه این صوب شده اند بهمعنانی اقبال بتاریخ هفتم شهر شوال ۱۱۲۶ یکهزار و یکصد و بیست و شش هجری با جمعیت شش هزار سوار و پنجهزار پیاده و پانصد جزایر و بیست ضرب رهکله بطرف مونکی پٹن رایت ظفر آیت برافراخت و ده مقام بر کنار رود گنگ متصل پٹن نموده از بندوبست آنجا خاطر جمع ساخته از طرف شاه گده وانبر مرور فرمود و بدبدبهٔ نام نامی و صولت اسم سامی سرداران مرهٹه خیرگی پیشه که ارادهٔ فاسد داشتند فرار را سرمایهٔ نجات خود دانسته بدون آنکه مقابل شوند ره نوردبادیهٔ گریز شدند و بعد ورود مسعود بتاریخ دوم ذیحجه در سال مذکور در بلدهٔ خجسته بنیاد و آمدن عنایت خان و کهیمکرن درآن بلده قوم مرهٹه فساد پیشه گاه گاه بمسافرین و مترددین و قافلهای دور دست شروع بدست اندازی نمودند چنانچه چند اشخاص سوداگران سورت و گجرات که با عرابهای اجناس باورنگ آباد می آمدند و درآنمیان محمد ابراهیم تبریزی بخشی و واقعه نگار بگلانه بودند از دست آن گروه شقاوت پیشه همه شربت شهادت چشیدند و چند پرده نشینان که در برهانپور در بهل سواره بسمت اورنگ آباد راهی بودند متصل کوله کانون پرگنه اوندکانون دست خوش تاراجیان گردیدند و دوسه سوداگر مغل ایرانی که جنس جهیت هندر وغیره از حیدرآباد می آوردند چند گروهی شاه گده پامال نهب اشقیا شدند زمیندار دیوگڈه سلسلهٔ جنبان رسوخ قدیم گشته یکدوره آهوکه نسبت با هوان دیگر رنگ سفید داشت با چهار قلادهٔ یوز

دی تعلیف

و تحایف دیگر از سال نمود و فوجدار پلپن ماهی عظیم الجثه که یک من و بیست آثار
بوزن آمد هدیه فرستاد و جشن ختنهٔ هر دو صاحبزادهٔ بلند اقبال یعنی میر محمود پناه
فیروز جنگ بهادر و میر احمد ناصر جنگ بهادر چنانچه رسم اقلیم هندست آئین
همین ترتیب یافت و قریب صد خلعت بملازمان رکاب مثل محمد غیاث خان
داروغهٔ توپخانه و میر مرزا خان بخشی سایر و کهیمکرن دیوان و سعد الدین خان
خانسامان و غیاث الدین خان داروغهٔ جزایر اندازان و خوشنجر خان و غیره
امرای حضور و اهل خدمات بلده مثل قاضی مسعود خان و غیره مرحمت شد و
شادیانهٔ شادی بالای بهرکل بزرگ بلند آوازه گشت و در اواخر سال مذکور
دیوانی دکن مع دیوانی برهانپور از عزل دیانت خان ابن امانت خان که از
عصر عالمگیر پادشاه و بهادر شاه دیوانی متعلق بخاندان او بود بحیدر قلی خان
اسفراینی که میرزا محمد رضا نام داشت و سابق منشی لشکر خان ابن اسلام خان
بوده و بعد آن منشی علی مردان خان مازندرانی گشته از حضور پادشاه مقرر شد
و اختیار عزل و نصب خدمات جزو کل باو تعلق گرفت و مشار الیه که مرد
ضابطه و کاردان بود در دیوانی دکن ضبط واقعی بمعرض ظهور آورد و از آنجا
که مزاج لطیفت و سلامت امتزاج مصروف بعدالت و قدر شناسی و
حفظ مراتب وضیع و شریف بود و حیدر قلی خان بعلاقهٔ دیوانی پادشاهی
و غرور توسل و اتحاد با سیدها که دخل در مزاج پادشاه داشت بازار
سخت گیری و زجر و توبیخ بمتصدیان و کروریان و غیره اهل خدمات گرم نمود
ازین جهت مزاج مبارک نهایت برهم شد و او را در دیوانخانه طلب نمود
بزبانی محمد غیاث خان و سعد الدین خان خانسامان حکم فرمود که ازین گونه
ناصواب و خودسریهای بی حساب باز آید والا نتیجهٔ نیک نخواهد دید چنبر

شرط است مشار الیه باریاب حضور نشده از بیرون مرخص گردید وازین حکم
مثل مار برخود پیچید واز بدو ضیعها دست نه کشید درهمان ایام خبر انتشار
اشقیا در نواح جالنه بعرض رسید نخست بهادرخان عرف ابراهیم خان
مع فوج نمایان جهت تنبیه آنها نامزد شد و بعد ازان رایات ظفرآیات
باهتزاز آمد وحیدرقلی خان هم بعد دو سه روز به تجمل هرچه تمامتر به لشکر ظفر
اثر پیوست و در روز کوچ با جمعیت همراهی خود برای محبه ایستاده کرده
بجان فشان خان میر تزک حکم شد که بار مجرا ندهد تا آنکه دولت ملازمت
حاصل نماید خفت یافته به بلده مراجعت نمود و بعد چندی لشکر فیروزی هم
مظفر ومنصور داخل بلده شد یوسف بیک نامی را مبارز خان صوبه حیدرآباد
با تحایف آن دیار مثل چهیت های قلمکار و ظروف شیشه وچینی وغیره
فرستاد و چون چند طبقه اعلای عمارت نوکهنده دارالامارت بلده خجسته بنیاد
که ملک عنبر حبشی آنرا با دو دروازه کلان که الحال به بهڑکل خرد و کلان
شهرت دارد و تالاب و مسجد جامع وعمارت طویله که بتبر توپ لیه زبان زد مردم
است احداث نموده گاه گاهی برای سیر وشکار از قلعهٔ دولت اباد در آنجا
می آمد بمرور ایام از صدمهٔ برق ضایع شده و سه طبقه باقی بود جناب عالی
دو طبقهٔ دیگر را که اسلوبی نداشت منهدم ساخته فرمود تا بریک طبقه که
الحال بجای هشت خانه موجود است طرح عمارتی انداختند باتمام نرسیده بود
که نهضت بصوب دارالخلافت رو نمود حسین علی خان بعد رسیدن
بدان بلده عمارت مذکور را باتمام رسانیده بعد جنگ عالم علی خان که مرتبهٔ
بعد اخری بلده فاخره بعد قدوم میمنت لزوم زینتی وآرایشی تازه یافت
عمارت ساخته حسین علی خان ناپسند خاطر عالی گشته حسب الحکم منهدم گردید

دا فرمود

دلپذیر نمود تا عمارت دیگر عالی شان دو رویه پشت تالاب دولتمست خانه وسیع تعمیر نموده مسمی
بخلوت کلان کردند و در محل سرا هم بعضی عمارات دیگر تعمیر نمودند — ذکر

رخصت نمودن نونهال گلشن اقبال محمد غازی الدینخان بهادر برای تنبیه اشقیای خذلان مآل و مظفر و منصور گشتن او بتائید ایزد متعال و در ذیل اینواقعه فتح و فیروزی اثر بیان بعضی وقایع

پرستاران اخبار و متتبعان صحایف لیل و نهار پوشیده نخواهد بود که ریاض
ملکت دکن تا بیاری مساعی جمیله نواب عالی جناب رنگ نضارت وطراوت
پذیرفت و از جد و جهد شبانه روزی و مشاق و محن هر ساله صورت امن و آسایش
بجلوه شهود در آمد اگرچه امیرالامرا پیش ازین بدادان چوتهه ممالک محروسه با مرهته
قرار معمول آورده تصفیه نموده بود معهذا از دست اندازی اشقیا با مالی ملکت
و رعایا و مترددین هیچگونه آرام و اطمینان دست نمیداد چنانچه در فوجداری اودگان
بی قوم مرهته در موضعی از پرگنه اتهور قلعچه گلی باستحکام بنا نهاده و به توپ و توپچیه
مترتب ساخته ملجا و ماوای خود کردند و اکثر اوقات تاخت و تاراج اطراف دور و دست
نموده پناه بدانجا میبردند چون نواب عالی جناب بار دیگر داخل خجسته بنیاد گردیدند
از نوادر واردات که در آن حین از اعجوبه کاری فلک شعبده باز بظهور رسید آن است
که گنگاجی و سنتاجی سرکردهای آن قوم نواح نصرت پور در آجدهر را تاخته
در قلعچه مذکور آمدند و رانوجی از سرداران مرهته که با نانا میرولها موافقت نکرده بلکه
مناقشه داشت نیز با جمعیت خود آمده بساط منازعت گسترد و از محمد انورخان قلعدار
اتهور و پهولمری دبیضا پور بوساطت کالو نام که سابق کمایشدار چند پرگنه بود
و بعد معزولی بتوقع نوکری حضور همراه خان موصوف تقدیم خدمت مینمود
استدعای اعانت و کمک کرد انورخان باراده کمک از پهولمری روانه شده در

در اثنا ہی راہ خبر مصالحت و موافقت آن مخالفان که بسبب ظاهر باهم منازعت
برپا کرده بودند رسید خان مشار الیه که بجمعیت قلیل یارای مقابلهٔ آن گروه کثیر
نداشت مراجعت نموده از ناآل اندیشی کالو مذکور را غافل ساخته دستگیر گردانید
اشقیا از استماع خبر دستگیر شدن او باهم اتفاق نموده قریب سه هزار سوار
ناگهان بر سر انور خان تاختند انور خان هوش و حواس باخته کالو را از قید برآورد
اشقیا این حرکت را محمول بر ضعف خان مشار الیه نموده بجرأت پیش آمده او را
دستگیر ساخته بقلعچهٔ مذکور بردند نواب عالی جناب از استماع این خبر وحشت اثر
که هر طرف فتنهٔ خوابیده از ان رهگذر بیدار شد بلا توقف بهادر خان عرف ابراهیم
خان برادر مراد خان بهی را با قریب چهار هزار سوار و دو هزار پیادهٔ برق انداز
برای تنبیه آنها تعین فرمود ابراهیم خان بایلغار بر سر کفار متصل کهاٹ پلائی
رسید چون جمعیت او نسبت بجمعیت مخالفان نهایت کم و علاوه آن شدت
باد و باران اسلحهٔ کارزار را بیکار ساخته بود عرصهٔ نبرد برو تنگ گشته محصور
گردید و پای استقامت افشرده از حضور درخواست کمک نمود نواب مستطاب
قدم فوج سرکار و جمعیت متعینهٔ پادشاهی بسرداری نونهال حدیقهٔ اقبال محمد
غازالدین خان بهادر همین پور ریاست را که در آن وقت نه ساله عمر داشت
جهت کمک ابراهیم خان و تنبیه متمردان با اتالیقی محمد غیاث خان داروغهٔ
توپخانه نامزد فرمود و زمام تمشیت کارها باتفاق میر مرزا خان بخشی بدستش داد
چون سرداران اسلام بجناح استعجال بر سر اشقیای وخیم انجام رسیدند ترس
عظیم بدل مخالفان راه یافت و برهمونی الوجی سر دیسمکهه قصبهٔ سیر که در
ظاهر خود را از مطیعان اسلام میشمرد و در باطن از رفقا و مددگاران اشقیا بود
مگر در سهزار صعوبت و لباخنگی بمقابلهٔ فوج ظفر موج پرداخته داد جنگ گرداده

روز دوم راه هزیمت پیمودند بهادران اسلام مادیان های بسیار غنیمت
نموده قلعچه مذکور را بغارت آورده فصیل قلعچه با خاک برابر کرده تا قریب هشتاد
کروه تعاقب آن مدبران نمودند اشقیا متفرق شده راه کوه های دشوار گذار
پیمودند و غنیمت فراوان از فیل و شتر و اسپ و ادوات حرب بدست اسلامیان
افتاد و مظفر و منصور مراجعت کردند و هر جا که مسکن و ملجای اشقیا می دیدند
میشنیدند بغارت و نهب آن پرداخته قلعچه ها مسمار نمودند محمد غیاث خان
و میر مرزا خان هنگام ملازمت تقریبا بعالی جناب نواب مستطاب معروض
داشتند که اول دفعه همین سرداری صاحبزاده بلند اقبال چنین فتح نمایان بجلوه
ظهور رسیده امید که صاحب زاده بخطاب فیروزجنگی که ضمیمه غازی الدینخان است
سرفراز می یابد در جواب زبان مبارک جاری شد که انشاء الله تعالی بعمل
خواهد آمد گویند در همان ایام آبله متصل سینه که متورم و متقرح شده مزاج مبارک
را متالم ساخته بود و معالجه اطبای یونانی و هندی رو باصلاح نمی آورد مبارک
شخصی از قوم هیژه که تازه وارد از گجرات شده بود در عرض بیست روز اصلاح
پذیرفت که گویا آن نمود هیژه را بمیزان عنایت سنجیدند و مبلغ پنجهزار روپیه
روپیه که همسنگش بوزن آمد مع خلعت مرحمت کردند شبی روز جشن عالی با نواع
روشنی و تقسیم الوان طعام بتقدیم رسید و هر کس از صغیر و کبیر فرا خور حال بخطاب
و جاگیر و خلعت و جواهر و اسپ و فیل سرفراز گردید ظاهرا بعض اندازهای
بعساکر را و هرکاره پادشاهی صوبه خجسته بنیاد در حضور کیفیت جنگ مذکور
برخلاف واقع بدینگونه نوشت که قریب یکهزار افغان زره پوش همراهی ابراهیم
علی خان عجب تردد نمایان نمودند و ناموس کارهای پادشاهی نگاه داشتند
الا کار از دست رفته بود حالانکه ابراهیم خان تگمک فوج سرکار نواب عالیجاه

از محاصرهٔ اشقیا رهائی یافت وکیل سرکار نواب مستطاب بجنس افراد اخبار مرسله
بهکواندا س از آنجا بخجسته بنیاد فرستاده بملاحظهٔ افراد تادیب دروغگویان و مفتریان
که آئین ریاست است بر ذمهٔ همت لازم دانسته به محمد غیاث خان فرمود که هرکاره
ناکاره تمام محنت و تردد ما و فوج ما برباد داده و سزاواران شدید فرستاده از خانه
کشیده بیارند و در جلوخانه تازیانه های سیاست زده و بتدارک اخبار بیرا شده
ریش و بروت ایشان تراشیده برخر نشانیده تشهیر سازند و بدانگونه عمل
نمودند و هنگامیکه غنایم مرسله از فیلان و اسپان مصحوب میر مرزا خان از نظر
مبارک گذشت خلعت خاصه و سرپیچ مرصع گران بها و اضافهٔ پانصدی ذات و
پانصد سوار بنام غازالدینخان بهادر مرحمت گشت و گرزبرداران که خلعت مذکور را
با فرمان عنایت توامان نزد نواب مستطاب آوردند بدستور معمول بفرمان
باری رفته و خلعت و فرمان گرفته بگرزبرداران هزار و پانصد روپیه نقد و دو
خلعت مکرمت فرمودند و چون آلوجی سردیسمکهه قصبه سیراز کهندوجی و بهاری
گوشمال یافته با جمعیت قریب هزار سوار بوساطت محمد غیاث خان بشرف
ملازمت رسیده به مبالغه معروض نمود که کهندوجی مذکور در تعلقه تکبلانه قلعچه بنا
نموده و مسکن متعلقان خود قرار داده دست تعدی دراز کرده قوافل بندر
سورت و احمدآباد و قرای آن ضلع تاخت و تاراج میسازد اگر فوج قلیل
بسرکردگی سرداری تعین شود قدری جمعیت خاطرخواه در آن نواح در اندک
مدت بهمرسانیده به تنبیه و استیصال او میپردازد و معروضهٔ او معرض پذیرائی
نامبرده با عمر خان که بجمعیت قریب هزار سوار متعین گشته بود بسرعت هرچه
تمامتر شتافته قلعچه احداث کردهٔ کهندوجی را منهدم و متعلقانش را اسیر ساخته
خود را بحضور رسانید نواب عالی جناب او را مورد تحسین و آفرین نموده بمنصب

دبایم

و جاگیر سرفراز گردانید و چندرسین پسر دهناجی جادو سیناپتی که از عمدهای قوم
مرهته بود و از عهد عالمگیر پادشاه و چه حرکتها که با سرداران آن وقت کرده در وقت
بیاوری طالع ملازمت حاصل کرده بعطای منصب هفت هزاری هفت هزار
سوار و علم و نقاره لوای اعتبار افراخت و نواب مستطاب همراهیانش را بقدر
مراتب تجویز مناصب فرموده او را با رفقایش به تنخواه جاگیر مبلغ بیست و دو
لک روپیه در نواح بهالکی نواخت عزت بیگ خان که به نیابت فوجداری
کرناتک سرفرازی یافته با هزار سوار روانه تعلقه گشته بود با عبد النبی خان فوجدار
معزول بیرخاش زد و خورد نموده شکست فاحش خورد نواب عالی جناب جهت
تدارک صوب کرناتک نهضت فرموده در ان اوان که قصبه انبر مضرب خیام
فلک احتشام گردید خبر تقرر صوبداری دکن از حضور بنام حسین علی خان از
کثرت اشتهار و از نوشته وکیل معلوم آن عالی جناب شد فسخ عزیمت صلاح وقت
دانسته به خجسته بنیاد معاودت نمود چندی نه گذشته بود که فرمان طلب حضور و
تقرر صوبه داری دکن بنام حسین علیخان ضمیمه میربخشیگری و سند نیابت حراست
خجسته بنیاد بنام نجابت خان تیموری که از عزل شکر الله خان صوبه دار برهانپور
شده بود و متصدی گری محالات بنام حیدر قلی خان دیوان دکن مصحوب شیخ
نظام الدین نگهداشت یکهزار و دو صد سوار ببرابری سی و پنج روپیه و تنخواه
آن بر حیدر قلی خان دیوان دکن چهره وصول نمود نواب مستطاب حسب الحکم
حضور در سنه ۱۱۲۶ هزار و صد و بیست و شش هجری با تمام جمعیت عازم دار الخلافت
شده در برهانپور بر کنار تپتی چند مقام فرموده و شریف بیگ خان را که از
جانب نجابت خان صوبه دار برهانپور گشته بود بیدخل ساخته ظفر محمد خان را
بجایش مقرر کرده روانه حضور شد مخفی نماند که اگرچه مقصود از وضع این مقاله ذکر مآثر

اقبال نواب مغفرت مآب و اخلاف امجاد آن عالی جناب ست و تعرض احوال امیرالامرا مرحوم در بادی النظر به جملهٔ معترضه مینماید لیکن چون احوال سادات رازت باطنی مقصود ست بلکه موقوف علیه بعضی سوانح لهذا مجملی از نیرنگیهای احوال سادات زبان زد خامهٔ حقیقت نگار میگردد.

ذکر سبب تقرر صوبه داری دکن بنام امیرالامرا حسین علیخان و دیگر وقایع آن ایام اختلال انجام

گویند چون غبار کدورت میان پادشاه و وزیر و میربخشی ارتفاع پذیرفت و انواع ناخوشیها از جانبین بظهور پیوست درین ضمن اخبار خودسریهای راجه اجیت سنگه که پا از جادهٔ اطاعت بیرون نهاده طریق تمردی پیموده باحداث بتخانهای کلان و تخریب اکثر مساجد و منع گاوکشی و گفتن اذان مبادرت مینمود بعرض رسید امیرالامرا حسین علیخان که میربخشی و سپه سالار بود عهدهٔ تنبیه او بذمهٔ خود گرفته از حضور مرخص گشت راجهٔ مذکور از صولت و سطوت او که فوج و سامان شایسته همراه داشت هوش و حواس باخته اهل و عیال خود را با اموال بشعاب جبال دشوار گذار روانه ساخت و وکلا فرستاده بانواع عذرخواهی پیش آمده اجرای احکام پادشاهی و تعمیر مساجد و تخریب بتخانه‌ها و ارسال هدایا و تحف قبول نمود امیرالامرا علاوه ملازمت حضور و صبیه اش برای پادشاه درخواست فرمود بعد ردّ و بدل بسیار دادن صبیه و فرستادن پسر خود برای ملازمت قبول کرد امیرالامرا شایسته خان خالوی پادشاه را برای آوردن صبیه تعین ساخته خود را بحضور رسانید باوصف چنین حسن خدمت باغوای میرجمله زنگ کدورت از خاطر پادشاه زدوده نگردید قطب الملک و امیرالامرا بعلانیه افتادند میرجمله که روز افزون بود و پادشاه او را نائب دستخط خود کرده میفرمود که زبان و دستخط میرجمله بجای زبان

و مستحفظ است و او عالمی را از منصب تغییری وساطت وزیر که موجب اختلال
در امر وزارت است کامیاب نمود و تنبیه خاطر شدند و قطب الملک تن چند
نام بقال را به دیوانی خود و خطاب راجه و منصب دو هزاری سرفراز ساخته در
تمام امور سلطنت و وزارت مختار گردانید و او بدون گرفتن پیشکش معتد به برای
وزیر و خود تمشیت کارها نمی کرد و میر جمله شکایت سادات و ارادهٔ فساد بعرض
پادشاه رسانیده پادشاه ناتجربه کار را عداوت تحریک سادات و اذکار دیگر داد
اگرچه روز و شب در تدبیر دستگیر ساختن سادات می ساختند اما بنا بر کثرت
جمعیت و صولت سادات حواس خود می باختند و در پادشاه سادات را
بنا بر عهد و پیمانیکه با ایشان داشت اطلاع از کیفیت حال می داد و بنا برین
امیر الامرا از جهت مزید تسلط صوبه داری دکن ضمیمهٔ بخشیگری بدستور ذوالفقار
خان برای خود درخواست نمود پادشاه عطا فرمود امیر الامرا خواست که خود
در حضور باشد و داود خان پنی را نایب خود گرداند مرضی پادشاه به تلقین میر جمله
آن که خود بدکن برود تا جمعیت اجتماعی سادات از هم پاشد الحاصل از جهت
بر هم زنی میر جمله معظم خان خانسامان و خاندوران صمصام الدوله فیمابین دو دل
بطول کشید و صحبتهای بیمزه بنهایت تلخی و شوری گرائید تا بحدی که هر دو برادر
ترک آمد و رفت دربار نمودند و نگاهداشت سوار و پیاده راه خودسری
پیمودند بعد از آن والده پادشاه خود بخانهٔ قطب الملک آمده او را مطمئن ساخت و
قرار چنان یافت که اول در قلعه بند و بست سادات شود بعد ازان میر جمله و برادر
بجا بیاید حسب الاقرار بند و بست سادات شده جابجا مردم هر دو برادر نشسته
هر دو برادر بخدمت پادشاه رفته در تقصیرات خود خواستند و شکوهٔ سوء
ظن پادشاه بمیان آوردند و شمشیر ... آورده پیش پادشاه گذاشته عرض کردند

داخل شهر شد و در فکر اصلاح داود خان افتاده پیغامهای مصالحت با داود مخلص
پیغامها آنکه در صورت توافق ملاقات لازم و در شق تخالف روانهٔ حضور باشد
که پای مزاحمت درمیان نیست و آخر کار زبانی بسالت خان اعظم شاهی پیغامهای
موالات التیام و اقسام وعدهای جاگیر و خدمات بمبالغهٔ تمام فرستاد داود خان
نشنید و پای جهالت افشرده کار بپرخاش رسانید امیرالامرا چار و ناچار نهم رمضان
المبارک سنه یکهزار و یکصد و هفت هجری در عین شدت بارش بقصد حرب داود خان
از شهر برآمد و یازدهم رمضان در ظاهر آن شهر آتش جدال و قتال ملتهب گشته و
جنگ صعب بمیان آمد و بسیاری از ناموران جانبین مثل رستم خان گرجی با تنخان
که سلطان نظر نام داشت از جانب امیرالامرا و از طرف داود خان هیرامن بکسیر
که نائب مناب و مدارالمهام او بود بقتل رسیدند عاقبت کار داود خان از گولی
بندوق در ضرب چند تیر بپاداش حق ناشناسی ولی احسان خود مقتول گردید
و گویند او لاولد از جهان رفت بعده امیرالامرا سه روز بیرون شهر دایره نموده
پانزدهم رمضان داخل شهر شد و دیوانی برهانپور بطالب علیخان مختاری مقرر
فرمود و نجابت خان را نزد خود طلبیده و سید اسدالله خان را مع فیروز علیخان
به خجسته بنیاد روانه نمود و صوبه داری برهانپور به برادر خود سیف الدین علیخان ارزانی
داشت و خود در اوایل ماه ذیحجه رایت عزیمت بصوب خجسته بنیاد برافراشت
و راجه محکم سنگ را مدارالمهام امور خود ساخت و مبارز خان عمادالملک که
برای ملاقات از حیدرآباد آمده بود بحسن سلوک پیش آمده رخصت انصراف متعلقه
او ارزانی داشت چنانچه سابق در احوال مبارز خان مرقوم قلم وقایع رقم گردیده
خافی خان نوشته که چون خبر جنگ و کشته شدن داود خان بعرض بادشاه
محمد فرخ سیر رسید اثر ملال بر چهرهٔ حال او ظاهر گردید و بقطب الملک فرمود که

چنان

جان سردار نامی با وقار را بیجا کشتند قطب الملک عرض نمود که اگر برادرم
دست آن افغان کشته میشد باعث خوشنودی مرضی مبارک میگردید و حسب
امیر الامرا بقید قلم آورده که بعد ازین فتح رعب افزا امیر الامرا در خجسته بنیاد
اقامت ورزیده فوجی بسرکردگی ذو الفقار بیگ بخشی بتنبیه نیما سیندیا که از طرف
راجه ساهو که در خاندیس قلعه‌ها احداث کرده تهانه‌ها قایم می‌نمود و باخذ چوتهـ
شورش آرای آن ضلع بود و قافله‌ها بابت برج میبرد نامزد فرمود و در پرگنه تهانیر
از میان آمده پشته‌ها بانگ زد و خورد موافق ضابطهٔ خود بهزیمت برگزید
ذو الفقار بیگ غافل از مکر آن گروه بتعاقب آنها شتافت بیک ناگاه آن تبا
کاران بهیئت مجموعی برگشتند ذو الفقار بیگ از فرط تهور کشته گشت و باقی
تاراج یغمائی شد بعد از آن هر چند سیف الدین خان و راجه محکم سنگه بپاداش آن
گروه شقاوت پژوه تعیین شدند و تا بندر سورت شتافتند و محکم سنگه تا ستاره
که مسکن ساهو بود دقیقه از نهب و غارت فرو نگذاشت اما جبر این کسر و تلافی
شکست موافق صولت و شکوه امیر الامرا صورت نه بست و بجهت آنکه پادشاه
بتحریک و اغوای دولت براندازان خود غرض بدستور داؤد خان در باب
مخالفت امیر الامرا بسرداران جنوبی دکن حتی راجه ساهو بهونسله که بزور و تحکم
راجهٔ دکن گشته بایما و مراسلت کوتاهی نمی‌کرد و قطب الملک بعد روانگی امیر الامرا
بدکن بعیش و عشرت مشغول گشته عنان وزارت بدست راجه رتن چند سپرد
و پادشاه بگنکایش اعتقاد خان کشمیری که همراز و دمساز گشته بود در فکر قلع و قمع
سادات افتاده و در دهلی با قطب الملک هر روز صحبت تازه و نزاع بر می‌آمد
هر ساعت صدای بگیر و بکش بگوشها میرسید علاوه اینکه میر جمله که بعلاقه صوبه‌داری
به پتنه رفته بود بسبب فساد بعضی متمردان آنجا عمل و دخل او در جاگیرهای

سیر حاصل آن صوبه نشد و با وجود نگاهداشتن سپاه بسیار و صرف نمودن مبلغ
کلی از سرکار پادشاه وجود تسلط بر آنها نیافت و بر رعایا و سکنهٔ پتنه از دست
مغلیه اذیت میرسید تنگ آمده به آرزوی تقریب حضور صوبهٔ عظیم آباد به سربلند خان
مقرر کرده جریده و زره پوشش از سپاه خود شده و بطریق یلغار مسافت یک و نیم ماه را
در چهارده پانزده روز نوردیده در دوشنبه منزل اکبرآباد رسید و از آنجا برگشتن
شده وقت شب بغتةً خود را بر در قلعهٔ دارالخلافه رسانید هرچند که پادشاه او را
وقت ملازمت رونداد و تشنیع از جهت خرابی ملک پتنه و بی‌حکم آمدن بحضور
نمود و میرجمله نیز منفعل گشته نزد قطب الملک آمده باظهار عجز و انکسار خواست که
عفو جرایم خود نماید اما زبان زد خاص و عام گردید که پادشاه میرجمله را جهت سبک
نمودن قطب الملک فرموده است درهمان ایام باشارهٔ پادشاه یا بجهت اتفاق
هشت هزار منصبدار که برطرف شده بودند فراهم آمده بخانهٔ محمد امین خان بخشی
و خاندوران نایب امیرالامرا و میرجمله رفته درخواست تنخواه خود نمودند و غلغلهٔ
این فساد و هجوم مغلیه که زره و بکتر پوش شده محاصرهٔ خانهای امرای مذکور
کرده بودند بطول انجامید و چنان مشتهر گردید که مغلیه باشارهٔ بخشیان
که وقت قابو میخواهند رفیق پادشاه شده بهیئت مجموعی بخانهٔ قطب الملک
بدستاویز طلب خود آمده یورش و شورش نمایند قطب الملک از استماع
چنین اخبار در فکر فراهم آوردن فوج متفرق خود و نگاهداشتن جمعیت تازه
گشت سید غیرت خان خویش سید عبدالله خان که در آن روزها بفوجداری
نارنول مقرر گشته برآمده بود با مردم دیگر که تازه از بارهه رسیده بودند
خود را برسانید و هر روز تا پنج روز فوج مغلیه سوار شده در راسته‌های
بازار مستعد کارزار میشدند و از جانب دیگر سرداران قطب الملک نیز با جمعیت

دل

گریسته تا شام بر فیلان و اسپان برای دافعه آماده می گشتند و سید حمله معائنه این
حال سراسیمه گشته سررشته تدبیر از دست داده بخانه محمد امین خان آمده پناه گرفت
و از هر طرف لشکر تیر ملامت گردید آخر کار چاره کار درین دانست که پادشاه
او را برای دفع فتنه و فساد و تسلی خاطر قطب الملک معزول و حکم منصب
از صوبه داری عظیم آباد تغییر ساخته تعینات صوبه پنجاب نماید و همچنین کردند
سربلند خان را صوبه داری عظیم آباد عطا نمودند و اتفاقا طلبیان فتنه شهرت
دادند که پادشاه سید چهار را مصلحتاً بصوب پنجاب فرستاده در فکر طلبیدن و
دستگیر کردن قطب الملک هست گویند در ایام که بیماری مرض سفر آخرت
اسد خان بطول کشید روزی فرخ سیر پادشاه بزبانی یکی از محرمان خاص
که او را برای عیادت فرستاده بود خفیه پیغام داد که ما قدر شما ندانستیم و نسبت
بخاندان آن دستور العمل سلطنت آنچه بایست بعمل آورده ایم و ندانسته آن
کردیم لیکن چه سود الحال از شما مصلحت سلوک با سادات میخواهیم در جواب گفت
این غلطی که از شما برخلاف رویه جد و آبای شما بظهور آمده بمقتضای تقدیر الهی بود
میدانم که چونکه وزارت از خاندان ما رفت سلطنت تیموریه هم خلل پذیرفت
شد آنچه شد الحال که زمام اختیار سلطنت خود بدست سادات بارهه داده اند
صلاح دولت درین است که تا مقدور با آنها به سلوک پیش آیند و کار بجای
نرسانند که روز بروز ماده فساد و عناد زیاده آماده گردد و سررشته اختیار
از دست رود ع چو در طاس رخشنده افتاد مور رهاننده را چاره باید نمود
و شهرت دستگیر ساختن قطب الملک چنان زبان زد خاص و عام شده بود
که هرگاه پادشاه برای شکار بیرون می آمد خانه بخانه و خیمه بخیمه همین ذکر می شد
که پادشاه بمنصوبه دستگیر ساختن قطب الملک این حرکت کرده است این

جہت قطب الملک متوہم شدہ نگہداشت سپاہ نمود سوای سادات
هموطنان وطن خود دیگرانرا کمتر نگاه میداشت الی صل قطب الملک تنگ
آمده با میرالامرا نوشت که کار از دست رفته است پیش از آنکه خشم جمی
با برو و جان برسد خود را باید رسانید امیرالامرا لاعلاج گشته از دشمن خانه
اندیشیده بدشمن بیگانه ساخته با مرہٹه ها موافقت نمود در سنه ۱۱۳۰ یکهزار و
یکصد و سی هجری معرفت شنکراجی بهار و محمد انور خان برہانپوری مصالحه
راجه ساهو بشرط عدم تاخت و تاراج ملک و ترک تعرض بشوارع و طلب ق
و نگهداشتن پانزده هزار سوار در رکاب ناظم دکن قرار داده اسناد چوتهه و سردیسمکهی
شش صوبه دکن بمهر خود با تنخواه کوکن و غیره که راج قدیمش میسنامیدند حواله
نمود و کمایشداران او را همه جا شریک و دخیل ساخت از آنروز ضبط پادشاهی
از میان برخاست و غنیم لئیم خیره تر شد و روز بروز قوت آنها افزون تر
گردید و شوکت اسلامیان بضعف گرائید اگرچه عامیان ظاهربین داغ این بدنامی
بر ناصیه حال امیرالامرا می نهند اما محققان انصاف گزین در می یابند که شامت
و بال این کار عاید بر وزارکیست چون مصالحه و ایفای عهد و پیمان با مرہٹه
و ناخوشیهای پادشاه با قطب الملک که داعی بر مصالحت مذکور و اتّهام
امیرالامرا بصوب هندوستان بود شیوع یافت و زبان زد خاص و عام گشت
پادشاه بخیال محال برای سد راه امیرالامرا محمد امین خان بهادر را به بهانه
بندوبست مالوا که سر راه دکن هست مرخص ساخت و پس از آن بوساطت
اعتقاد خان بنازکی میان شاه و وزیر صورت موافقت بمیان آمد و پادشاه
اخلاص خان را که با هردو برادر اخلاصمند گفته میشد باخلاص مزاج حسین علیخان
و بازداشتن از عزیمت حضور مرخص فرمود امیرالامرا که تصمیم عزیمت کرده بود

ملتمس

باستماع خبر موافقت توقف ورزیده انتظار خبر ثانی می‌کشید که باز خبر مخالفت مسموع
گردید و در هر هفت و ماه حرکاتیکه از جانبین بوقوع می‌آمد مجدداً باعث مخالفت
میشد مفصل در تاریخ خافی خان مرقوم است و ذکر آن درین مقام موجب اطناب
القصه بنابر تلون مزاج پادشاه که بر قول و موافقت او اعتماد نمانده بود امیرالامرا
در محرم سنه هزار و صد و سی و یک با فوج دکن و جمعیت مرهته فی سوار
هشت آنه بوجه مقرر کرده بشوکت و صولت تمام از خجسته بنیاد نهضت نمود
و معین الدین نام مجهول الاحوال را به پسری شاهزاده اکبر برداشته از راه اظهار
خدویت و دولتخواهی بحضور عرضداشت فرستاده که در حقیقت راجه ساهو بر
بفساد برداشته بود دستگیر کرده نزد خود داشته‌ام و در امثال این امور احتیاط
صلاح دولت دانسته خود او را بحضور می‌آرم اواخر ماه ربیع الاول در حوالی دارالخلافه
جانب لاټ فیروزشاه دائر نموده خلاف ضابطه حضور نوبت نواخته داخل
خیمه شد و مکرر بآواز بلند گفت که من از نوکری پادشاه خود را بیرون کرده‌ام
و بپادشاه پیغام داد که تا بندوبست قلعه باختیار ما نباشد وسواس و اندیشه مانع
رسیدن ملازمت است پادشاه خدمات قلعه را بمتوسلان امیرالامرا سپرد
و بعد بندوبست قلعه امیرالامرا پنجم ربیع الاخری بملازمت پادشاه رسید بعد
گذارش کلمه‌ها مشمول نوازش و مرحمتها گردید و باز هشتم ماه مذکور بشهرت سپردن
شاهزاده جعلی و اراده ملاقات ثانی سوار شده بشهر در آمده و در مکان مشهور بباره دری
که نزدیک قلعه ارک بود ورود نمود و قطب الملک و مهاراجه اجیت سنگه بدستور
روز اول به بندوبست قلعه شتافتند و کلید قلعه بدست آورده احدی را در آنجا
نگذاشتند سید عبدالله خان نزد پادشاه هوش باخته باتفاق اجیت سنگه
رفته زبان شکوه کشاد و تکلیف شاقه نمود چنانچه گفت بازای تردد و جانفشانیها

که در کاب جد شما و خدمت شما از ما فدویان بعرض ظهور آمد سوای سوء ظن فکر و تأمل
که در حق ما جان نثاران بخاطر اقدس راه می یابد مشاهده ننموده ایم و فرامین حضرت
که مشعر بعدم دخل و قتل ما بندگان بی تقصیر بنام داود خان افغان و دیگر سرکشان
و سرکشان و صاحب مداران دکن صدور یافته در دست داریم و درین عهد که بعهدی
بغایت رسیده و وسواس و هراس بی نهایت پیرامون حال ما گشته وقتی خاطر ما
مطمئن خواهد شد که اختیار کل خدمات حضور بلا قید بما تعلق گیرد پادشاه خرد دشمن
برای دفع الوقت وعده جشن پیش آورد و گفتگوی درشت بی مزه بطول انجامید
پادشاه برآشفته و تحمل را کار نفرموده اول اعتقاد خان را که ماده آخر فساد او بود
و بعد قطب الملک را می طلب ساخته دو سه کلمه عتاب آمیز بر زبان آورد و تخفیفها بین
خواست که بالمه فریبی در اصلاح زند سید عبدالله خان او را دشنام داده از قلعه بدر
راند و پادشاه از مشاهده برگشتگی ایام خود را بمحل رسانید درین بین ظلمت شب
آفاق را در گرفت و ابواب تردد بر روی مردم بیرون و اندرون قلعه بسته گردید
و سید عبدالله خان و راجه اجیت سنگه با اعیان خویش در اندیشه آنکه شب حامله است
فردا چه زاید جابجا باحتیاطیکه بایست بسر بردند و سرداران مرهته بفکر آنکه صبح چون
هنگامه دار و گیر بلند گردد دست غارت بمال و عیال مردم دراز کنند مستعد شده
تمام شب ایستادند و مردم شهر را آگهی نشد که شب در قلعه چه واقعه دست داد چون
صبح دمید و قتل قطب الملک شهرت یافت افواج پادشاهی از هر جانب خواستند
که بر سر امیر الامرا هجوم آرند و اعتقاد خان و بعضی امرا اطراف بازار سعدالله خان
خواستند که بقصد مقابله با امیر الامرا سوار شوند از شهرت سواری آنها و پیدا شدن
نشانهای همراه امین خان حسن بهادر که از ماه زمانه سازی و پخته کاری بقصد رفاقت
امیر الامرا از خانه برآمده بود و فوج مرهته بی آنکه مقابله رو دهد بمجرد آنکه چهار و پنج

از

هزار نوکران خاندوران مشهور بکمبل پوشش چند تیر طرف آنها انداختند مغلوب هراس گشته ره نورد طریق فرار گشتند و لچه پای بازار و تماشائیان بیکار و مغلان بی ننگ خبردار گشته تیغها از هر طرف بهنجه دست بازو را گشتن و تاراج نمودن آن جماعت به فرجام کشاندند قریب هزار و پانصد سوار و پیاده را با دو سه سه دار علیحده تیغ بیدریغ نموده بسیار را زخمی کرده غنیمت فراوان از نیزه و آفتاب گیری ماه با نهاد بهیانهای زرنیخ و سفید که در کمر آنها بود بدست آوردند و از بسکه خبر گشته شدن سید عبدالله خان در هر محله و کوچه و بازار زبان زد عام شده بود غازی الدین خان غالب جنگ و سادات خان خسر پادشاه مع پسر اعتماد خان باتفاق سید صلابت خان و میر مشرف و منوهر هزاری با دو سه هزار مردم احشام طرف بازار سعدالله خان معرکه آرا گشتند ازین هنگامه داشتن خبر قتل قطب الملک خلل در استقلال اکثر نوکران عمده سادات راه یافت و چهار پنجهزار سوار که اطراف باره دری بودند در فکر انتشار و فرار افتادند که اعتماد الدوله با جمعیت خود با امیرالامرا پیوست استقامت تجدید یافتند و نواب عالی جناب و خاندوران بنظر دوربین فایده در حرکت ندانسته از خانهای خود بر نیامدند از استماع اینچنین اخبار و حشت آمیز امیرالامرا نظر از بنکه تاخیر درین وقت موجب آفت است قابوی وقت را از دست دادن باعث ندامت است به قطب الملک گفته فرستاد که چه جای توقف است زود از میان باید برداشت لاچار که چاره وقت بجز مقید کردن پادشاه نبود قطب الملک نهم ربیع الآخر ۱۱۳۱ه احدی و ثلاثین و مائة و الف بقصد مقید کردن پادشاه به دربار آمده هر چند خواست که پادشاه را با فنون وافسانه از محل برآورد بر نیامد و کنیزان حبشی و ترکی مستعد پیکار شدند آخرالامر افغانان و چیله ها به پشت گرمی نجم الدین علی خان وغیره بمحل در آمدند و پادشاه را جستند نیافتند لاچار شده

چند زنان محل را تعذیب نمودند تا آنکه نشان دادند که در فلان گوشهٔ محل پنهان شده است به بیحرمتی تمام کشیده برآوردند و در محبسی که بالای ترپولیه اندرون قلعه تاریک تر از گور بود و در آنجا جز آفتابه و صراحی آب چیزی دیگر نبود مقید گردانیدند و درین وقت آنچه از بیحرمتی زنان و تاراجی زیورشان بعرض وقوع آمد ناگفتن اولی و بعد مقید کردن میل در چشم او کشیده رفیع الدرجات ابن رفیع الشان ابن شاه عالم را از قید برآورده و به سبب شورش عام و غلبهٔ ازدحام فرصت فرستادن حمام و تبدیل رخت شایان جلوس تخت نیافته بهمان لباس که در بدن داشت مالهٔ مروارید بر گردن انداخته بر تخت نشانیدند و از صدای نقارهٔ جلوس او آشوبی که در شهر برپا شده بود فرونشست و تاریخ حبس فرخ سیر و جلوس رفیع الدرجات بعضی مورخان فاعتبروا یا اولی الابصار یافته اند پس نواب عالی جناب را که از نیرنگی اوضاع زمانه ترک آمد و رفت دربار داشت از فوجداری سنبهل مرادآباد معزول و مبارز الملک سربلند خان را که پیش از حبس فرخ سیر بکابل رخصت شده پانزده کروهی شهر انتظار انجام مخالفت پادشاه و وزیر میکشید باز در حضور طلب داشته و خلعت استقلال داده مرخص ساختند و فوجداری سنبهل مرادآباد بنام زین الدین خان برادر خود و نواب عالی جناب را بصوبهٔ مالوا مقرر فرمودند و سنکراجی ملهار را که در عهد عالمگیر پادشاه بشرف ملازمت رسیده بود بلند پایه ساخته زمام رتق و فتق مهمات دکن بدست او داده روانه کردند اگرچه عالم علی خان برادرزادهٔ حقیقی حسین علی خان رئیس دکن بر سبیل نیابت بود اما مدار المهام دکن سنکراجی ملهار شد و محمد انور خان را بصوبه داری برهانپور سرفراز ساخته همراه سنکراجی ملهار باتفاق بالاجی بسوناته مرخص فرمود و سنکراجی ملهار به دکن آمده بضبط و نسق پرداخته و کشور را او را نزد سید عالم علی خان گذاشته خود نزد راجه ساهو رفته شرایط

چند بمیان آورده بخجسته بنیاد معاودت نمود و محمد انورخان اول برای ملازمت
عالم علیخان بخجسته بنیاد رفت من بعد مرخص گشت به برهانپور آمد الغرض سادات
بعد اجلاس رفیع الدرجات بعزل و نصب خدمات پیش آوردن متوسلان خود
و برانداختن مخالفان بقدر امکان تقصیر نکردند و فرخ سیر را که بصارت چشمش از
کشیدن میل بالکل زایل نشده بود بعد چند روز که حب ریاست دامنگیر حالش بود
بر آن آورد که گاهی بسادات عذر حرکات گذشته گفته فرستاده پیغام برخاست
نشانیدن و امور سلطنت بآن برادر عوض ساختن میداد و گاه عبدالله خان
افغان که بنگاهبانی مقرر بود و تملق پیش آمده بتطمیع منصب هفت هزاری و
جاگیر سیر حاصل نموده کنکاش برآوردن خود و رسانیدن نزد راجه مهراج جی سنگه
سوائی میکرد و او بسادات ازین معنی اطلاع میداد ناچار برهنمونی بعضی همدمان
رهائی از قید حیات دادند اول دوبار سموم ساختند چون اثری نبخشید آخرکار
بعد زهر دادن تسمه کشیده فارغ البال از افکار این سپنجی سرا ساختند و بعد دوازده پهر
به تغسیل و تکفین پرداخته تابوت او بمقبره همایون پادشاه روانه کردند و دلاور علیخان
بخشی امیرالامرا و سید علیخان برادر بخشی قطب الملک را همراه تابوت تعیین
نمودند و سه هزار مرد و زن خصوصا لچه های شهر و فقرا که از و فیض یافته بودند گریه
و نفرین کنان پا برهنه با گریبانهای چاک خاک بر سر کرده پیش پیش تابوت
میرفتند و بر پالکی و اسپان سواری همراهیان تابوت سنگ باران مینمودند
و نان و زر و سیم که بفقرا میدادند نمی گرفتند روز سوم از لچه های گداپیشه
جمعی بر سر چبوتره که پادشاه مقتول را غسل داده بودند فراهم آمده طعام بسیار
پخته بفقرا تقسیم کرده شب را بخواندن مولود احیا نمودند اگرچه سادات
میتوانستند روزیکه دستگیر کردند بقتل رسانند اما چون آن پادشاه برهنمونی

بعضی مردم خبث طینت چند اشخاص مظلوم را تسمه کشیده و برادران را کحول و اکثر بیگناهان را مقتول گردانید باقتضای عدالت منتقم حقیقی بپاداش آن رسید و این بد نامی عائد حال سادات گردید رفیع الدرجات که در سلطنت بجز نام نداشت در ایام قید بمرض دق مبتلا شده بود بعد رسیدن به سلطنت لوازم احتیاط مزاج را از دست و فراوان غم و الم از جهت بی دخل بودن در امور سلطنت که مد مرض مذکور است بمزاج خود دخل داد و بعد سه ماه و چند روز برحمت حق پیوست بعد از آن مطابق وصیتش برادر بزرگ او رفیع الدوله را روز شنبه بیستم ماه رجب سنه ۱۱۳۱ یکهزار و یکصد و سی و یک هجری بر سریر سلطنت جا دادند و به شاهجهان ثانی ملقب کردند و هنوز دو ماهی نگذشته بود که نیکوسیر پسر پادشاهزاده محمد اکبر که در قلعهٔ اکبرآباد مقید بود بدلالت عبدالسلام المخاطب بمصطفی خان و اتفاق احشام آن قلعه علم خروج برافراشت امیرالامرا الحاح استعجال رسیده در محاصره سه ماه و چند روز بسازش بزارهای احشام آن قلعه مفتوح ساخت و نیکوسیر را مع برادرزاده اش هفتم رمضان سنه الیه دستگیر کرده برای حبس بقلعهٔ سلیم گڈھ فرستاد ناگاه فتنهٔ دیگر گل کرد و جی سنگه سوائی طبل مخالفت کوفت و قطب الملک در رکاب شاهجهان ثانی برای دفع فساد جی سنگه بفتح پور سنکری رسید و امیرالامرا نیز ملحق گردید و مصالحه با جی سنگه صورت وقوع یافت و شاهجهان ثانی نیز بعد سه ماه و چند روز بمرض اسهال درگذشت ناگزیر روشن اختر بن جهان شاه بن شاه عالم را از دارالخلافه طلبیده پانزدهم ذی قعده سنه ۱۱۳۱ احدی و ثلاثین و مائة والف بر اورنگ فرمانروائی اجلاس دادند و به محمد شاه ملقب ساختند بنا بر هنگامه چهبیله رام امیرالامرا با پادشاه و قطب الملک از فتحپور باگره معاودت نمود تا انفصال قضیه

الامت

اقامت آنجا تأخیر افتاد و چون برادرزاده حسین علی خان مخاطب بکرم‌دهر بهادر در
صوبه‌داری الهٰ‌آباد بعد فوت خال خود طریق استکبار و سرکشی پیمود حیدر قلی خان با محمد خان
بنگش بتنبیه و تعیین گشت و بوساطت راجه رتن چند صورت آشتی و مصالحت رو نمود

رسیدن نواب مغفرت‌مآب بدار الخلافه شاه‌جهان‌آباد و دیگر سوانح آن ایام

پیش ازین رقم‌زده کلک بیان شد هنگامیکه صدارت دکن تقسیم به میربخشیگری بنام
امیرالامرا قرار گرفت و فرمان طلب بنام نواب عالی‌جناب شرف صدور یافت
آنجناب ظفر محمد خان را بحکومت برهانپور مامور نموده روانه دارالخلافه گردیدند
چون از امیرالامرا که آخر جمادی الاولی سنه ۱۱۲۷ هزار و صد و بیست و هفت
هجری بصوب دکن راهی شده بود بفاصله دو کروهی اتفاق مرور افتاد امیرالامرا
تکلیف ملاقات نمود آن عالی‌جناب بپاس مرضی پادشاه دعا عذر و نصب
قبول نمود و کوچ بکوچ بدارالخلافت رسیده احراز سعادت ملازمت پادشاهی
کرد و بعنایت خلعت خاصه با چارقب و کلمات عنایت تکیه بر چار بالش عزت
زد و قطب الملک برادر امیرالامرا نزد نواب عالی‌جناب آمده کلمات تمهید
خواهی بمیان آورد که وزارت فی الحقیقت از شما ست صوبه‌داریها
چه رسد برای رفع بعضی مفاسد روانگی امیرالامرا به دکن ضرور افتاده حالا هر صوبه
که خواهند حاضر است چون نواب عالی‌جناب صحبت نفاق پادشاه و وزیر
معاینه نمود روز بروز فیمابین فتنه و فساد می‌افزود باقتضای صلاح وقت
فوجداری سنبهل مرادآباد با بعضی محالات دیگر برگزید و بتقریب سیر و شکار
از حضور مرخص گشت و در سنه ۱۱۳۱ یکهزار و یکصد و سی و یک هجری هرگاه امیرالامرا
سید حسین علیخان که مفصل احوال خان مذکور علیحده نگاشته کلک بیان گردیده
بر طبق ارقام و ابرام قطب الملک و حرکات ناپسندیده فرخ‌سیر از دکن

خانه اندیشیده با دشمن بیگانه در ساخت و براجه ساهو شرط چند اسناد و چوته
شش صوبهٔ دکن بمهر خود حواله نمود و کمایشداران او را همه جا دخیل کرده خود
را از دکن بدار الخلافت رسانید و به حبس پادشاه پرداخته رفیع الدرجات را
بر تخت نشانید سادات آن عالی جناب را که در آن وقت بحضور بود و خاطر از اوضاع
زمانهٔ سراسر نیرنگ ترک آمد و رفت دربار داشتند از فوجداری سنبهل مراد آباد
معزول نموده بصوبه داری مالوا منصوب ساختند چون نواب عالی جناب
رنگ مجلس حضور نوع دیگر دید بتقریب صوبه داری مالوا خود را کنار کشید و
در مالوا به بندوبست واقعی پرداخت و در سنه ۱۱۳۲ه یکهزار و یکصد و سی و دو هجری
بنگاهداشت سوار و پیاده همت عالی گماشت هنوز هفت هشت ماه نگذشته
بود که دغدغه از جانب آن عالی جناب بخاطر حسین علی خان جا نمود و در فکر
آن شد که خود را ازین دغدغه فارغ البال سازد و در تمشیت امور سلطنت
بی اندیشه پردازد لهذا شروع بعزل و نصب تعلقداران نموده وابستگان خود را
منصوب میکرد و تعلقداران قدیم را معزول میساخت چنانچه مرحمت خان قلعه‌دار
و فوجدار ماندو و دهار را موقوف نموده خواجم قلی خان را که بیگلربیگی خان شده بود بد
مامور فرمود چون خواجم قلیخان نزدیک آن قلعه رسید مرحمت خان بعذر
انقلاب و گردش سلطنت در تسلیم قلعه تعلل ورزید سادات ازین خبر بهم
بر آمدند و وکیل مرحمت خان را چشم نمائی نموده بنواب عالیجناب ترقیم نمودند
که منصوب را دخیل باید کرد نواب عالی جناب بپاس خاطر سادات بدانموجب
بعمل آورد و مرحمت خان را که رابطهٔ اخلاص با آن عالی جناب داشت و روی
رفتن حضور او را نمانده بود نزد خود طلبیده باعزاز تمام نگاهداشت و بساط
ملاطفت گسترد چون ستر سال زمیندار مفسد پیشهٔ صوبه مالوا سر بفساد برداشته متصرف

قلعه وانگڑه متصرف شده بود احکام برای تسخیر آن قلعه بنام آن عالی جناب از حضور
شرف نفاذ یافت نواب مستطاب مرحمت خان را با فوج شایسته بتسخیر آن
قلعه نامزد فرمود خان مشار الیه بجناح استعجال روانه شده بعد تردد نمایان آن
قلعه را مسخر ساخت و کوس حسن خدمت نواخت چون این حسن خدمت نیز مستفیض
جرائمش نزد سادات نگردید نواب عالی جناب درباره او مراعات بزرگانه مرعی
داشته بندوبست صوبه دار مالوه باو مفوض نمود از نظم و نسق و تنبیه مفسدان
قرار واقعی پرداخته چند موضع برگشته چندیری را که مقر مفسدان بود بتاخت
آورده فتنه جویان کیفیت فراهم آوردن جمعیت زیاده و تاخت بعضی دیهات
بمسامع سادات رسانیده تحسین علیخان بآن عالی جناب نوشت که ما میخواهیم
جهت بندوبست صوبجات دکن و اطراف آن صوبه مالوا را مقر خود کردانیم
از چهار صوبه اکبرآباد واله آباد و برهانپور و ملتان هرجا که خواهند بنام آن امارت
پناه مقرر نمائیم غافل از اینکه چون کارکنان کارگاه تقدیر جهت اعانت و
پایداری برگزیده خویش اسباب ریاست و کامکاری سامان دهند سنگ اندازی آن
بیدست و پایان عالم بهیچ ضرری نرساند و در سرانجام امری که بشیر غیب
دست حمایت برآورده در پیش بردن کارهای خارج از قیاس دلدهی نماید
از کمند حیله و تدبیر چه آید بنای دولتی که بدستیاری حکمت بالغه اساس گرفته
است از تند باد حوادث دوران مصئون و نهال آفتابی که بآبیاری قدرت
کامله سر کشیده از خزان حرمان مأمون میباشد الحاصل نواب عالی جناب نیز با
خرج سپاه بود و محصول فصل ربیع که عظیم ترین محاصل آن ملک است از دست
میرفت و سید دلاور خان که بعد تسخیر بوندی با فوج خود در رفاقت راجه
بهیم سنگه و راجه گج سنگه در کوته سکونت داشت و باشاره حسین علی خان از حدود

حرکت نموده بود مخاطرات عظیم بخاطر اقدس نواب عالی راه یافت کاهی چنان بخیال میگذشت که متعلقان را در قلعه مستحکم گذاشته با راجه جی سنگه بسازد و علانیه علم مخالفت سادات برافرازد چنانچه مغل علی خان را نزد راجه جی سنگه فرستاد و از ما فی الضمیر خود آگهی داد راجه مذکور جوابیکه اطمینان بخش خاطر باشد نداد و کاهی چنین که بدکن باید شتافت بجهت اینکه مبارز خان ناظم حیدرآباد از معتمدان خود محمد علی نام را فرستاده پیغام داده بود که اگر بدکن تشریف فرما شوند باستقرار خون پادشاه کمر رفاقت بسته حاضر میشوم و چندر سین پسر رهساجاد نیز عرضی بمضمون طلب نوشته بود و مرضی محمد غیاث خان که از خیر سگالان نواب بود هدین امر میلان داشت آخر الامر شق ثانی ترجیح یافت و شیخ ابوالخیر خان را نزد مرحمت خان که در بوپاله بود فرستاده طلب نمود بعد ملحق گشتن او در منزل کالیا با چهار هزار سوار جرار و سرداران نامدار مثل دلیر خان وغیره نواب عالیجناب وسط جمادی الثانی ۱۱۳۲ یکهزار و یکصد و سی و دو هجری از نواح سرونج بشهرت قصد حضور و بند و بست آن ضلع برآمده تا منزل مشهور بسرای بهتر متوجه شده بار مراجعت بموضع کالیا کرده از آنجا کوچ بکوچ بصوب دکن یلغار نمود چون بجنیه ‍ ی و بخل انور الله خان در دادن تنخواه احشام و هزاریان و سدیوالان قلعه اسیر از سابق بسمع شریف رسیده بود خسرو نام چیله را نزد اسلام الله میر آتش و جمیل سدیوال و میارام وغیره روانه گردانید خسرو بحسن تدبیر هزاریان و مردم احشام را تطمیع نموده کلید قلعه انقیاد در آورده مژده فتح قلعه بعرض رسانید و بعد عبور آن عالی جناب از نربده رستم بیگ خان فوجدار سرکار بیجاگر یعنی کهرگون و فتح سنگه زمیندار کرائی احراز شرف ملازمت نمودند و بار دیگر نیز روانگی چیله مذکور و میر حفیظ الله خان نزد مستحفظان قلعه بعمل آمد آنها بتجدید عهود و مواثیق

درست کرده آمدند و چون میدان پاندهار رفته دگاه شکر فیروزی اثر شد میرزایان و
سدی والان و معتمدان احتشام باستقبال شتافتند و جمعی از دولتخواهان را برای تعویض
قلعه همراه بردند طالب خان قلعه دار آسیر راضی به تسلیم نشده به مغالطت پیش آمد
رحمت خان با چهار کس مصاحب فهم خوب زبان از نواب عالی جناب رخصت گرفته
نزد طالب خان رفت و پیغام داد که من آمده ام تا کلمات خیرخواهی پیشش نمایان
کنم طالب خان گفت مضایقه ندارد با یک کس بیاید و آنچه گفتنی باشد بگوید رحمت خان
از رفقای خود سید حبیب را همراه گرفته نزد قلعه دار رفت و بکلمات ترغیب و
ترهیب طوعا و کرها او را به تسلیم قلعه راضی ساخت و به تسلی و دلاسای وی پرداخت
الی صل غره رجب سال مذکور قلعه آسیر بتصرف اولیای دولت در آمد روز دیگر
نواب عالی جناب از پاندهار کوچ کرده بظاهر بنوله نزول اجلال فرمود طالب خان
مع متعلقان از قلعه بیرون آمد محمد نور الله خان دیوان برهانپور که نیابت محمد انور خان
ناظم آنجا نیز داشت از استماع این خبر سراسیمه گشته شروع به بند و بست برج و باره
نمود و ابواب شهر بمنصبداران و نوکران خود سپرد و محمد انور خان ناظم برهانپور
که در خجسته بنیاد نزد عالم علی خان بود رخصت گرفته به یلغار مع برادر نهابنالکر
جهت بند و بست در عرصه دو روز و یک شب به برهانپور رسید و سیزدهم رجب
سال مذکور داخل بلده شده بمحافظت شهر کوشید از یاوری طالع نواب عالیجناب
اکثر اعیان شهر را و نهابنالکر نیز بوساطت محمد غیاث خان با نواب مستطاب
بخفیه در موافقت زدند و از صرافان و تاجران و اهل حرفه شهر مجتمع گشته محمد انور خان
را سراسیمه کردند لاچار بمصالحت پیش آمده شب چهاردهم ماه مذکور تسلیم شهر باولیای
دولت نمود و سید زین الدین خان کوتوال شهر حسب الحکم نواب در شهر ندای امن
بلند کروانید و بامدادان محمد انور خان همراه نور الله خان از شهر برآمده بادل پر بیم و

امید بسعادت ملازمت رسید نواب مستطاب لعل باغ را مضرب خیام ساخته بدلاسا
و تسلی سکنهٔ شهر پرداخت و بزبان مبارک علی رؤس الاشهاد فرمود که بدل جهد با محض
تخلیص خدا اند تعمت ست که بدست صاحب مداران آنچنان گرفتار که بی اذن
نمی توانند برای ادای نماز جمعه روند تا بدیگر امور چه رسد از سیر چشمی و بلند همتی نواب
عالی جناب حکایت می کنند که در آن اوان والدهٔ سیف الدین علیخان با جواهر
اموال فراوان وارد برهانپور شده بود نواب عالی جناب با وصف نمودن خزانه
در پیش بودن مهم عظیم چشم طمع نگشوده متعرض حال او اصلاً نگردیدند بلکه بسلوک
بزرگانه پیش آمده محمد علی پسر آقا علی خان رومی را که داروغه توپخانه سیف الدین
علیخان بود مع بهای خلعت نواخته و انواع نوازش برای اطفال سیف الدین علیخان
فرستاده و دو سه سوار بدرقه راه داده تا کنار نربدا رسانید و بعد تسخیر برهانپور
عزل و نصب خدمات و تعلقات بعمل آورد چنانچه صوبداری برهانپور را از عزل
انوار الله خان بمیر علی اکبر خان و بخشی گری آن بلده از معزولی محمد واسع خان
بمحتشم خان مقرر فرمود درین اثنا عوض خان بهادر صوبه دار برار که عمهٔ نواب عالی
جناب با و منسوب بود بجمعیت یکهزار و سه صد سوار باتفاق حکیم محمد تقی اصفهانی
باجمعیت پانصد سوار ملحق گردید و منهیان اخبار بعرض رسانیدند که سید عالم علیخان
با نفاق سکراجی ملهار و فوج نو نگهداشت از پیاده و سوار و امین خان صوبدار
مانده از خجسته بنیاد باراده کارزار عزیمت این صوب نموده است نواب مستطاب
بعضی از قبایل بقلعه ارک برهانپور و برخی در حویلی فدوی خان گذاشته جمعی دیگر
را مع اموال و اثقال بقلعه آسیر روانه فرمود و از سواد لعل باغ کوچ نموده و از آب
تپتی گذشته شرقی زین آباد منزل نمود درین اثنا خبر رسید که سید دلاور علیخان
برفاقت سید شمشیر خان عمزادهٔ حسین علی خان و بابر خان سر و دوست محمد خان و دیگر

راجه بهیم سنگه و گج سنگه با جمعیت هفده هزار سوار جرار حسب ایمای حسین علی خان بطریق تعاقب رسیده عبور نربدا می کند نواب عالیجناب بعون توکل واستقامت اهتمام نموده بهم سید دلاور علی خان را بر مهم عالم علی خان مقدم دانسته توپخانه را همراه محمد غیاث خان و شیخ محمد شاه فاروقی و دیگر مبارزان پیشتر روانه کرداند خود نیز از عقب کوچ بکوچ راهی گردید چون در تعلقه ... رسیدند و نیم ...
بر ... لشکر فاصله ... کروه ماند فرود آمده پیغام موالات ... مشعر بعدم ارتکاب جدال و قتال بسید دلاور علی خان فرستاد اما سودی نداد ... رسیدهم ...
شعبان ... سال مذکور بعزم پیکار رتبسویه صفوف پرداخته ... معلوم آن عالیجناب شد که سید دلاور علی خان توپخانه ترتیب داده ... ایستاده است از فیل سواری فرود آمده وضو کرده دوگانه استمداد گزارده ... سوار شده مسافت دو کروه بسرعت طی کرده از عقب فوج مخالف ... نمودار شد
سید دلاور علی خان بتصور آنکه جمعیت نواب مستطاب بمقابله نیاورده منتشر گردید و ... ایستاده ماند که ناگاه از نمودار شدن نواب عالی جناب متردد گشته و نقل تحویل توپخانه دشوار دیده بعضی از جمعیت خود توپخانه ... گذاشته متوجه جنگ شد از یک طرف عوض خان و از طرف دیگر محمد غیاث خان هراول بازار کارزار گرم ساختند در حملهٔ اول که عوض خان بهادر پای جلادت افشرده دلاوران بارهه و افغانان داد دلاوری دادند و راجپوتان از اسپان فرود آمده نبرد رستمانه کردند درین زد و خورد رخ فیل عوض خان برگشت و اکثر لشکریان او فرار نموده خود را به بنگاه رسانیدند عوض خان بهادر با وصف برگشتن فیل عنان تدبیر و استقامت از دست نداده بمدافعه میکوشید و قادر خان روستائی با وصف مجروح شدن و برگشتن فیل او و فرار همراهیانش بسیاری را به تیراندازی هدف سهام خون

و انوار الله خان و ملک مصطفیٰ و محمود خان گجراتی را به قلعه ارک فرستاده بند و بست
قلعه و شهر بواقعی نموده بعبور دریای تپتی نزدیک دریای پورنا بمسافت شانزده
هفده کروه غربی از برهانپور رسیده نزول اجلال فرمود و از آن طرف عالم علیخان
نزدیک تالاب هشت ناله که از پورنا مسافت قریب داشت دائره نمود و بنابر
شدت بارش شبانروزی و کثرت گل ولای و طغیان آب دریا که فیمابین حایل بود
چند روز نواب مستطاب و عالم علی خان هر دو در فرودگاه خود مقام نمودند
بعد نواب عالی جناب برای تبدیل مکان و تحقیق معبری که پایاب باشد هر روز یکدو
کروه بصوب برار کنار دریا کوچ میفرمود تا که برهبری زمینداران و تردد عوض خان
بهادر در چهارده پانزده کروه مایل بسمت بالا پور صوبه برار خبر پایاب شنفیده اواسط
ماه رمضان با تمام فوج از آب عبور فرمود و چون پیدا شدن چنان معبر درین
اوقات شگون فتح بود باعث خوشنودی دلها شد سید عالم علی خان از شنیدن
این خبر از مقام خود کوچ کرده برای کارزار به قصبه پیپل گانون رسید نواب عالی
جناب یکروز برای ملحق گشتن باقی مردم بهیر در مقام خود اقامت ورزیده روز
دیگر کوچ نموده نزدیک سیوگانون که تعلق بصوبه مذکور دارد برای مصاف تعین
فرموده فرود آمد و بنابر شدت باران و کثرت گل و لای چند مقام در آنجا لازم افتاد
و درین مقامات بنابر گرانی غله و نارسیدن رسد و کمیابی کاه از جهت شوخی افواج
مرهٹه که اطراف لشکر تاخت و تاراج نموده میگذاشتند که پر کاهی از کهی برسد تا
برسیدن رسد چه رسد چه تصدیعات که بر آن لشکر فیروزی اثر نگذشت تا اینکه
عرصه بر سپاه نهایت تنگ گشت بعضی مردم کم مایه حوصله باخته برخاسته رفتند
و اکثر جامه داران از شدت انواع تصدیع عاجز آمده نالش و فریاد آغاز نهادند
درین اثنا باران فی الجمله فرصت داد از آنجا کوچ کرده سه کروهی بالاپور نزدیک

دهی

دیهی ویران اتفاق مقام افتاد و از جهت شوخی مرهته بدکردار عوض خان بهادر
و محمد غیاث خان مع بهادران دیگر دراو رنبها بنالکر حسب الحکم از لشکر برآمده بتادیب
آنها پرداختند بعد وقوع اندک جدال و قتال مرهته موافق روبه خود را راه فرار پیش
گرفت بهادران اسلام مادیانهای بسیار غنیمت گرفتند و دو سه کروه بتعاقب تیره
بختان رفته بازگشت نمودند و دو عید درآنجا توام شد یکی عید فطر دوم عید سیر
آمدن کاه و دانه بقدر ضرور و هنگام کوچ از ان مکان چند توپ بزرگ که
بسبب بسیاری گل و لا و لاغری گاوان همراه بردن آن متعذر بود در آن بزمین
مدفون ساخته نزدیک بالاپور نزول فرمودند و آنجا کاه و دانه بوفور میسر آمد
دو سه مقام برای استراحت لشکر نموده پنجم شوال بهیر و بنگاه متصل قصبه بالاپور
گذاشته بفاصله دو سه کروه مکان مقرر نموده بتسویه صفوف و ترتیب افواج
و تعیین سرداران نامدار و دلیران شجاعت آثار در فوج هراول و التمش و جرانغار
و برانغار پرداختند و از جانب مقابل سید عالم علیخان با جمعیت سی چهل هزار
سوار از مرهته و فوجداران و جمعداران عمده که هر کدام از آنها خود را رستم
وقت می شمرد صف آرا گشت اما بعضی سرداران مثل امین خان برادر خان عالم
و ترکتاز خان و عمر خان برادر داود خان پنی که خون عموی او و انها در دلش
جوش میزد منافقانه همراه عالم علیخان و خفیه با نواب عالی جناب عهد موافقت
بستند القصه ششم ماه شوال سنه ۱۱۳۲ هزار و صد و سی و دو هجری تقابل فریقین روداد
و بقول مشهور پیش از آنکه عالم علی خان از جای خود حرکت نماید نواب عالی جناب
با لشکر ظفر اثر خود را مقابل فوج خصم رسانید و از جانبین معرکهٔ رزم گرم
گردید و اول دهله دو سه گوله از لشکر عالم علی خان بلشکر نواب عالی جناب آمد
لیک بحضرت جانی با حدی نرسانید گوله نخستین که از توپخانهٔ نواب نصرت نصیب

بفوج مقابل رسید حوضهٔ فیل سواری لطیف خان پوار را سرنگون و حوضه نشین را
پیاده ساخته لشکر مخالف را متزلزل گردانید متهور خان هراول لشکر عالم علیخان
بمشاهدهٔ این حال با تهور پیشگان رزم جو و رزم آزمایان شعله خو که هفده هجده
فیل سوار جانباز و چهارده پانزده هزار سوار جرار همراه داشت پیش از آنکه
سحاب دود توپخانهٔ شرربار از میان برخیزد بر فوج هراول نواب عالی جناب
حمله آور چنانکه پای استقامت اکثر مغلیه از جا رفت و کارزار بر محمد شاه
داروغهٔ توپخانه تنگ گردید و جمعی از دلاوران رستم دل پیاده پا شده
استقامت ورزیده تردد نمایان بر روی کار آوردند درین حال اختلال کلی
در فوج نواب عالی جناب راه یافت و محمد شاه داروغهٔ توپخانه زخم شمشیر کاری
برداشته از کار تردد باز مانده و برادر او شیخ نور الله کشته شد و جمعی کثیر از دلاوران
زخمی شدند و زخم تیر چشم سالم محمد غیاث خان یک چشمی که سردار هراول فوج نواب
عالی جناب بود رسیده جهان در چشم او تاریک گردانید و باقی فوج رو بهزیمت
آورد درین اثنا شیران نبرد آزما از فوج یمین و یسار بحرکت آمده در مقابل فوج
خصم آتش جدال و قتال مشتعل ساختند و قدم جلادت افشرده به تیراندازی [illegible]
غرض زد و خورد غریب و جنگ عجیب بمیان آمد درین بین عالم علی خان مردانگی
را کار فرموده مانند شیری که از بیشه برآید برآمد و همراهیان نتوانستند در رکاب رسید
فیل سوار جلوریز بمیدان معرکه خود را رسانیده حملهٔ رستمانه و کارزار مردانه بر
روی کار آورد و بهادران فوج نواب عالی جناب خصوصاً عضد الدوله عوض خان
بهادر و مرحمت خان و قادر داد خان در مقابل سادات قدم جلادت افشرده [illegible]
لازمهٔ شجاعت بظهور رسانیدند درآن دار و گیر که عالم علی خان با وجود برداشتن
زخمهای گران چون شیر غران حمله می نمود و داد مردانه و تهوری میداد متوسل خان

که با جناب عالی قرابت قریبه داشت و با عالم علی خان همسن بود و در شجاعت گوی
سبقت از اقران خود می‌ربود فیل خود را راند و جوهر خان و دیگر بازان که در مقابل او
آمدند مقابله نموده و در همان تجمل زخم خورد و از زخم تیر و گوله [illegible] خود را برابر فیل
سواران عالم علی خان رسانیده داد مردی و دلاوری داد و زخمهای کاری برداشت
دتا دخان که کمک متوسلان رسیده بود نیز [illegible] بهادرانه کوشش کرد و از جانب
عالم علی خان خسرو بیگ مشهور خان المخاطب به جوهر خان که فیلبانی عالم علیخان می‌نمود
غیاث الدین خان داروغه توپخانه دکن که در حوضه فیل عقب عالم علیخان نشسته بود
و غالب خان و آپاجی دیوان و شمشیر خان و سید دلی و سید عالم بارهه وغیره هشت
نه کس بعد تردد نمایان از تیر و گوله به بادیهٔ عدم شتافتند و درین هنگامه دار و گیر مهاوت
خود را به بهیر زده بدست آمد که قندهاری خزانه اشرفی نواب عالی جناب بغارت برد و فیل
سواری عالم علیخان از صدمات تیر و سنان تاب نیاورده رخ گردانید و عالم علیخان
با زخمهای خون چکان رو بصوب فوج نواب عالی جناب گردانیده بآواز بلند می‌گفت
که رخ فیل برگشته است من برگشته ام و از جلادت و بهادری او نقل می‌کنند که
چون تیر ترکشهای آن شیر بیشهٔ نبرد تمام شد تیرها که بجوهر در رخسار و بدن او
رسیده بود از روی جلادت برآورده بچلهٔ کمان درآورده بر فوج نواب عالیجناب
می‌انداخت و داد شجاعت و دلاوری میداد تا آنکه از رسیدن زخمهای پیاپی
جان بحق تسلیم نمود و درین کارزار چنان ترددات نمایان بظهور رسانید که دلاوری
و بهادری دلاوران بارهه بر او ختم گردید گویند زیاده بر بیست و دو سال از سنین
عمرش نگذشته بود و هفده هجده از فیل سواران نامدار و جمعی از دلاوران تهورشعار
درین جنگ همراه او کشته شدند و بسیاری زخمی گردیدند و امین خان و عمر خان و
ترکتاز خان و فدوی خان دیوان دکن و چند کس دیگر از مردم نامی بعد اتمام جنگ

بفوج جناب نواب عالیجناب پیوستند و شادیانهٔ فتح و نصرت بلند آوازه گشت۔
و سنکراجی مرہٹہ زخمی گشتہ اسیر شد و فیلان و توپخانہ بتصرف اولیای دولت قاہرہ
درآمد و باقی کارخانجات بتاراج رفت و درین جنگ نیز بردم نواب مستطاب
جز سید سلیمان از اولاد حضرت غوث الاعظم قدس سرہ و شیخ نوراللہ و دو سہ
کس دیگر آفت جانی نرسید و متوسلان دلہ حیات خان و محمد شاہ دکامیانجان
و چند کس دیگر از مردم نامی فوج ظفر موج بر داشتن زخمہا لوای سرخروئی
برافراشتند و چون این خبر خجستہ بنیاد رسید قبایل حسین علی خان و وابستہ ہا
عالم علی خان سراسیمہ گشتہ رجوع بہ قلعہ دار دولت آباد آوردند کہ بپاہ از انجاکہ
از خاندان سید مبارک خان از سادات سید جلال بخاری بود باوصف خسارت یافتن
از کمی منصب وغیرہ در عمل حسین علیخان رعایت اخوت ملحوظ داشتہ قبایل آنہا
مع احمال و اثقال اندرون قلعہ گرفت و در ہمان ایام مبارز خان صوبہ حیدرآباد
و ہمزلف او دلاور خان باشش ہفت ہزار سوار بشہرت کمک سادات از
حیدرآباد قدم شمردہ می آمد و منتظر شنیدن خبر غالب مغلوب بود از شنیدن این
خبر بجناح استعجال بنواب عالیجناب پیوستہ عقد رفاقت بستند۔

ذکر توجہ امیر الامرا حسین علیخان بقصد گرفتن انتقام از نواب عالیجناب بصوب دکن و کیفیت کشتہ شدن و بلغزیدن دشمن

گویند کہ چون اخبار وحشت آثار یعنی کشتہ شدن سید دلاور علی خان و عالم علی خان
و دیگر سرداران بارہہ و سالم ماندن تمام سرداران نواب مستطاب غیر از چند کس معدود
بقطب الملک و امیر الامرا رسید دست تحیر بدندان تفکر گزیدہ گفتند کہ مگر ہمراہان نواب
عالیجناب آب حیات خوردہ اند یا روئین تن اند کہ از آفت توپ و سنان سالم ماندند
غرض نہایت غم و الم پیرامون حال ایشان شد و علاوہ این غم آنکہ خاطر پریشان

از جہت

از جهت قبایل و وابستگان که در خجسته بنیاد بودند نهایت مشوش و متردد گشت بعد
دو هفته خبر رسید که قلعه‌دار دولت‌آباد آنها را اندرون قلعه گرفت و جان و مال محفوظ ماند
از استماع این خبر فی الجمله مطمئن گشته در صدد کشیدن انتقام شده بعد کنگاش چنان
قرار دادند که قطب الملک بدار الخلافت رفته استقامت ورزد و امیر الامرا در رکاب
پادشاه با امرای نامدار صاحب فوج بدکن متوجه گردد چنانچه امیر الامرا پادشاه را همراه
گرفته بهم دفعیه نظام دکن با پنجاه هزار سوار موجود بود سوای آنکه کار با شتاب
را هموم شروع کرده و باطراف و جوانب نوشتها برای سپاه فرستاده بود و از اکبرآباد کوچ
نمود و سپاهیان از شنیدن این سیر و برادر خصوصاً امیر الامرا که از بی‌ادبی و کبر و عدم مواسات فطری
داشتند و هرگز معذور بیداد و ستم بر متنفسی نمی‌شدند از حرکات ناشایست و نابایست
که با فرخ سیر لعل آوردند و بعد از آن هر پادشاه را که بر تخت نشانیدند بجز نام سلطنت
هیچ امری برای او نگذاشتند و این چند اقبال را که در نظر مردم وقعی نداشت پیش آورده
مدار المهام امور سلطنت کردند قلوب خلایق از ایشان برگشته تا بحدی که دست
گرفتهای ایشان هرچند که میدانستند که زوال دولت سادات موجب خانه‌خرابی
ماست با هم میگفتند که الهی این کشتی غرق شود پس از بیگانگان چه توان گفت
چون اعتماد الدوله محمد امین خان چین بهادر از جهت قرابت قریبه که با نواب مستطاب
داشت با وجود عهد و پیمان که با امیر الامرا از سادات متوهم گشته در پی نمد افتاد و میر
حیدر کاشغری را که از ترکان دوغلات و جد کلانش میرحیدر صاحب تاریخ رشیدی
همواره ملتزم رکاب بابری و همایونی و چندی بحکومت کشمیر سرفرازی داشت و از
میرشمشیری اینها را میر گویند بر آن داشت که منتهز فرصت گشته بکید و حیله التقطیع رشته حیات
امیر الامرا اقدام نماید گویند سوای والده پادشاه صدر النسا و سعادت خان که
نیشاپوری که از فوجداری هنڈول و بیانه بحضور رسیده با محمد امین خان در مشاوره شریک بود

دیگری ازین ستر سر بباد داده آگهی نداشت اگرچه به ثبوت رسیده شبی که حامل اینچه
بود میر جمله با اظهار هواخواهی با امیرالامرا ازین مقوله اطلاع داد او در جواب گفت که من
خبر برده‌ام که کسی بکار روند و اصلا التفات بسخن او نکرد بالجمله ششم ذی حجه سنه ۱۱۳۲
هزار و یکصد و سی و دو هجری منزل توره که از فتحپور سی پنج کروه غربی ست مخیم
عساکر ظفر مآثر پادشاه گردید اعتماد الدوله به بهانه شروع و برهمزدگی دل به پیشینه
حیدر قلی خان میر آتش قریب آمده و امیرالامرا بعد داخل شدن پادشاه محل سرا
برگشته پالکی سوار راه خانه گرفت همینکه متصل دروازه کلال بار رسید میر حیدر
که روشناس بود و راه حرف و حکایت داشت احوال خود نوشته بدست امیرالامرا
داد و زبانی شروع به ضعیف نالی نمود چون دید که او مشغول خواندن ست آنچنان
بچستی و چالاکی سنجر آبدار به پهلوی آن بهادر نامدار رسانید که کارش باتمام انجامید
نورالله خان پسر اسدالله خان مشهور بنواب اولیا که پیاده همراه میر رفت میر
حیدر را بضرب شمشیر از پا در آورد مغلان از هر طرف هجوم آورده نورالله خان برا
کشتند و سر امیرالامرا از تن جدا کرده نزد پادشاه بردند مردم حسین علیخان
که بعد رسیدن منزل جا بجا قرار گرفته غافل از بازی فلک شعبده باز بودند تا
وقت نتوانستند رسید مگر خواجه مقبول خان ناظر سادات دست و پا زده دو سه
زخم کاری برداشت که از همان زخمها بعد سه روز ازین جهان درگذشت دسقه
و خاکروب حسین علی خان شروط فدویت بجا آورده با شمشیر و سنان بر آن انبوه
زده وصف هجوم را از هم دریده تا نزدیک تسبیح خانه رسیده بودند از ضرب گولی
و تیر مغلیه بخاک هلاک افتادند و مصطفی خان بخشی محکم سنگه و جمعی دیگر از همرهان
محکم سنگه از استماع خبر خانه جنگی بی تحقیق و بدون اطلاع محکم سنگه خود را بدروازه
کلال بار رسانیده از کثرت ازدحام راه نیافته از طرف دیگر سراچه دیوان

عام

خاص پیچیده با شمشیرهای برهنه بزن بزن گویان درون دیوان خاص آمدند هرچند پای
دلاوری افشرده کارزار نمودند جز ندامت سودی ندیده بعد برداشتن زخمها جان
بسلامت بدر بردند و بعضی مردم توپخانه حسین علیخان از اطراف کلان بازار بسر دادن
توپ و تفنگ پرداختند و سید غیرت خان همشیره زاده حسین علیخان که بخانه
آمده کمر وا نموده در فکر چیزی خوردن بود بمجرد شنیدن این خبر وحشت اثر بی آنکه
بجمع مردم پردازد جلادت و تهور را کار فرموده با جمعیت قریب چهار صد و پانصد
سوار بر فیل سوار گشته متوجه دولتخانه پادشاه گردید حیدرقلی خان بهادر در
اعانت پادشاه با سرداران دیگر مغلان ایران و توران بر میان جان بسته در
بمدافعت برخاست و سعادت خان بجوهر ذاتی خود رهنمونی حیدرقلی خان بهادر
کار فرموده اعتماد الدوله که استماع از راه فدویت و عقیدت نزدیک سراپرده
محل پادشاه و تعیکه هواخوان سادات اراده فاسد در حق پادشاه کرده بودند
رسید و نواب قدسیه از راه مهر مادری مانع برآمدن پادشاه از محل شد آن
سعادت کیش نیک اندیش قدم پیش گذاشته شال بر روی خود انداخته
اندرون محل آمده باظهار فدویت و رسوخ نیت دست [illegible] گرفته
از محل برآورده و اعتماد الدوله بر فیل خود سوار نموده بجای خواص نشسته
در آن وقت جمعیت اعتماد الدوله و قمرالدین خان بهادر که زیاده از چهل
پنجاه مغل جانباز نبود و جمعی از مردم توپخانه که مجموع صد و دوصد سوار نمی رسید
در رکاب ظفر انتساب فراهم شد و حیدرقلی خان بهادر بتاکید طلب فیلان [illegible]
دیگر داوری توپخانه پرداخته باهمان جمعیت قلیل باتفاق قمرالدین خان بهادر
سعادت خان سعادت نشان در مقابل غیرت خان قدم استقامت افشرده
متوجه کارزار شد و بعد بلند گشتن صدای دار و گیر دلاوران بارهه کمک غیرت

رسیده‌اند و بعضی خانه‌زادان جان نثار پادشاهی فراهم آمده بمقابله پرداختند و
قمر الدین‌خان بهادر و حیدر قلی‌خان بهادر و سعادت‌خان و دیگر بهادران عقیدت
کیش قدم جرأت پیش نهاده دست بقبضهٔ کمان برده برفاقت برق اندازان
و تیر اندازان قدر انداز معرکه رزم گرم ساختند و پادشاه بدست مبارک
خود تیر می‌انداخت درین اثنا تاراجیان دست بغارت بازار و کارخانجات
سادات کشادند و خیمه‌های حسین علی‌خان را آتش زدند و نسیم فتح و فیروزی
بر پرچم پادشاه صاحب اقبال وزیدن گرفت صمصام الدوله خاندوران
بهادر منصور جنگ با فوج خود رسیده شریک تردد جان نثاران پادشاه
گشت درین حین گولی بندوق قضا به غیرت‌خان که دو زخم تیر برداشته
بود رسیده کار او را باتمام رسانید و فوج باره متفرق گشته شادیانهٔ فتح
و نصرت پادشاه ابو المظفر محمد شاه پادشاه بلند آوازه گردید و اکثر کارخانجات
و اموال حسین علی‌خان که زیاده از کرور روپیه بمنزل رسیده بود همه بتاراج
رفت و جواهر خانه و خزانه که عقب مانده بود از آفت تاراج محفوظ مانده بضبط
پادشاهی درآمد و بعد اطفای نائرهٔ جدال و قتال حیدر قلی‌خان بهادر نجم سنگه
را به پیغام امان جان و آبرو بعنایت ظل سبحانی مستمال نموده نزد خود طلبیده
تسلیم عفو جرایم و عطای اضافهٔ منصب که از اصل و اضافه هفت هزاری شد
در حضور گذرانیده و رتن چند را هرچند اعتماد الدوله به پیغامهای استمالت مستمال
ساخت اما آن برگشته بخت اصغا ننموده آخر بدست مغلان و لچه‌های بازار
و تماشائیان گرفتار گردیده و چون او را عریان ساخته بزجر و خواری نزد اعتماد الدوله
در آوردند بعجز و زاری التماس و امان جان نموده اعتماد الدوله بدست رخت
پوشیدن داده او را مسلسل و مطوق گردانید و رای سرو منداس که از نوکران

ندیم و وکیل سید عبداللہ خان بود تبدیل وضع و لباس کردہ و قدری نقد و جنس بار آمدنی با خود برداشتہ چندروز در خیمہ آشنایان پنہان شدہ وقت فرصت خود را نزد سید عبداللہ خان رسانیدہ و میر علیجان خدمتگار مقرب حسین علی خان و صاحب فیل و نکست شدہ داروغہ داغ و تصیحہ فیلہا گشتہ بود بعد دستہ وقت مال و آبرو برباد دادہ گرفتار بند اسیری شدہ پانزدہ روز سفید کردیدہ و بمیر مشرف بمقام استمالت و عطای اضافہ و نقد دادند ابتدا بپاس غمخوارگی او را منودہ بعد چند روز در ظل عطوفت سبحانی درآمد پس ازین ہنگامہ لاش امیر الامرا کہ بیحرمتی افتادہ بود با لاش سید غیرت خان و نورالله خان بحکم حضور نماز جنازہ خواندہ و تابوت ہا را بہ زربفت گرفتہ خواستند روانہ اجمیر نمایند اما بنابر آنکہ باران میسر نیامدند و زربفت تابوت ہم لچہ ہا کشیدہ بردند بعد از ان باجمیر نقل کردہ در جوار پدرش سید عبداللہ خان مرحوم مدفون ساختند از بعضے مسموع شدہ کہ پیش ازین واقعہ مردی صالح در رؤیا دید کہ جناب سید الشہدا ثالث ائمہ اثنا عشر کرام علیہ و علی آبائہ السلام خطاب بامیر الامرا کردہ فرمود بلغ و عدك و غلب عدوك پس ازان سانحہ چون حساب کردند فقرہ تاریخ بود و با صنعت تقلیب میر عبدالجلیل حسینی واسطی بلگرامی رحمۃ اللہ قصیدہ غرائی در مرثیہ حسین علی خان گفتہ با تاریخ درینجا ثبت کردیدہ

مرثیہ

آثار کربلاست عیان از جبین ہند · ز جوش خون آل نبی ﷺ از زمین ہند
شد ماتم حسین علی تازہ در جہان · سادات کشتہ اند مصیبت نشین ہند
از داغ دل زدند چراغان اشک جوش · این است نوبہار گل آتشین ہند
گیتی چرا سیاہ نگردد ز درد و غم · خاموش شد چراغ نشاط آفرین ہند
نیلی است زین معاملہ پیراہن عرب · وز خون گریہ سرخ شدہ است آستین ہند

رستم نشان حسین علی خان شهید شد — از خنجری که بود نهان در کمین هند

آن صفدری که از قلم تیغ بارها — تحریر کرد نسخهٔ فتح مبین هند

منقاد او شدند از آن سرکشان دهر — کز داغ ضبط کرد نشان بر سرین هند

تیغش بروز معرکه خصم تیره بخت — چون برق می شگافت صف آهنین هند

فرزند مصطفی[۲] خلف الصدق مرتضی[۱] — کز روی فخر بود بدانش همین هند

هند از شهادتش تهی بیرون گشته است — یعنی که بود او نفس واپسین هند

عالم چو قیر در نظر خلق شد سیاه — افتاد تا ز خاتم دهر آن نگین هند

از دست ابن ملجم ثانی شهید شد — کوئی ز کوفه است کل ماتمین هند

هند اینچنین مصیبت عظمی ندیده است — دیدیم داستان شهور و سنین هند

کاهیده است صبر و توانا شده ست غم — اینها نصیب ماست ز غیب ثمین هند

ای دوستان آل و محبان اهل بیت — غمگین شوند بهر حسین حزین هند

تا حق اهل بیت رسالت ادا شود — بر رغم این جماعهٔ منصوبه بین هند

سال شهادتش قلم واسطی نوشت — قتل حسین کرد یزید لعین هند

ذکر سبب رحلت قطب الملک از جهان فانی بملک جاودانی

گویند وقتیکه امیر الامرا با پادشاه قصد دکن کرد قطب الملک با چندی امرا از جای
گردهی اکبرآباد مرخص گشته متوجه دار الخلافت دهلی شد هنوز در راه بود که مضمون جگر
خبر کشته شدن امیر الامرا طاقت ربا گشت قطب الملک چارهٔ این غم جانکاه بجز صبر و
استقامت ندیده و صلاح در توقف ندانسته متوجه شاهجهان آباد گردید اگرچه همه یاران
و خیر طلبان کنکاش نمودند که پیش از رسیدن فوج اطراف و گرد آمدن لشکر
حسین علی خان بپادشاه جهت تدارک زود معاودت فرمایند اما نشنید فرمود چون
پادشاه مستقل گشته و فوج ما دل شکسته است بدون توره مقابله خلاف مصلحت و بعد

دیران

رسیدن بدار الخلافت بگرد آوری سپاه و جذب قلوب امرا پرداختن آنهم پس کوچ
بکوچ بصوب دار الخلافت مرحله پیما گردید اما از انتشار این خبر میواتیان و زمینداران
مفسد از هر طرف سر شورش برداشته در اثنای راه تعقب بهیر و پیش پیشخانه
قطب الملک و جمیع سادات بارهه و متصدیان و متوسلان ایشان چه تاخت
و تاراج و خرابیها کردند تفصیل آن موجب اطناب است القصه قطب الملک
برای آوردن یکی از پادشاهزادها که اظهر بند بودند جهت اجلاس بر سریر سلطنت
شجاعت الله خان برادر مرتضی خان روانه دار الخلافت نمود و در نیابت در
مقدمه نگهداشت سپاه برادر صغیر اعیانی خود سید نجم الدین علی خان
که بحراست شهر دهلی قیام داشت نوشت در آخر روز بتاریخ هشتم ذی حجه که خبر
مذکور به نجم الدین علی خان رسید پیش از آنکه بر زبانها انتشار یابد برخلاف آن
شهرت داده جمعی از سوار و پیاده همراه کوتوال بر خانه اعتماد الدوله تعین نمود
و تا یک و نیم پاس شب اطراف حویلی او هنگامه آرا گشتند و مردم اعتماد الدوله
از اصل مقدمه خبر نداشتند جابجا گرد حویلی خود مورچال بسته بمدافعه پرداختند
تا اینکه در هر کوچه و محله زبان زد خاص و عام گردید و نجم الدین علی خان خود
بموجب نوشته سید عبدالله خان که در آن وقت باو رسید از خیال محاصره
حویلی محمد امین خان باز آمده جمعیت را که فرستاده بود نزد خود طلبید و در همان
شب کیسورای نام پسر نهرتن چند تیکا از شنیدن این خبر قالب از جان تهی
نمود و شهرت یافت که خود را مسموم ساخت و نجم الدین علی خان بعد ادای نماز عید
قربان با دل زار و چشم اشکبار فرستادهای قطب الملک را نزد فرزندان جهاندار شاه
فرستاده پیغام اختیار سریر آرائی داد چون هیچکدام از آنها قبول ننمود نیکوسیر را
تکلیف نمود او هم ابا فرمود آخر الامر شاهزاده سلطان ابراهیم ابن رفیع الشان

ابن شاه عالم را منی ساخته بتاریخ یازدهم ذیحجه ۱۱۳۲ اثنا و ثلاثین و مائة و الف
برتخت دهلی اجلاس دادند وملقب بابو الفتح ظهیر الدین محمد ابراهیم کردند و متعاقب
آن بفاصلهٔ دو روز قطب الملک نیز بدار الخلافت رسید و بملازمت سلطان ابراهیم
فایز گردیده باستمالت امرای قدیم وجدید از عطای منصب و خدمات و دادن زر
نقد و اضافهٔ مواجب پرداخت و علی العموم نگاهداشت فوج بعمل آمد وانچه در ایام وزارت
اندوخته بود از نقد وجنس که احصای آن در فهم و قیاس نگنجد همه را صرف سپاه
و یاران و دوستان کرد و گفت اگر زنده ام باز بهم میرسانم و اگر خواهش حق نوع
دیگرست چرا در دست دیگری افتد و از یاوری اقبال محمد شاه پادشاه این نوع حسن سلوک
او با مردم که امتیاز در آن نمانده بود بسبب بی دماغی نوکران قدیم وجدید سید عبد الله
خان و باعث ملال خاطر جماعه داران و دلاوران که جوانان با نام ونشان و
خوش اسپ و یراق بودند گردید چرا که آنهائیکه اسپان پیش قیمت داشتند و
بازار بها که یا بوی ده پانزده روپیه خریده بداغ میرسانیدند همه را علی التسویه
هشتاد روپیه مقرر شد و اکثر مردم بی سر و پا و یواج زر گرفته رو پوش می شدند و
بمرتبه گرم بازاری نوکری سایر و رساله بود که یک یا دو سه جا نوکر میشدند و باوجود ضعف
این بذل عام بنا بر بی انتظامی وابسته های خاص و پیشکاران و ناظران و محرران
و دیگر تعلقداران که همراه سواری محل سلطان ابراهیم مقرر بودند بر اسپان بی زین
سوار می شدند بالجمله قطب الملک هفدهم ماه مذکور همراه سلطان ابراهیم بعزم مقابله
از دار الخلافت برآمده جانب عیدگاه فرود آمد درین ولا عالم علی خان از لشکر ظفر
اثر پادشاه و شور علی خان از اکبرآباد بدان فرودگاه رسیدند غلام علی خان را
با نجابت علیخان که برادرزاده و متبنای سید عبد الله خان می شد و در سن چهارده
سالگی بود برای بندوبست شهر و قلعه شاهجهان آباد با جمعیت معدود گذاشتند

از استماع خبر توجه پادشاه از راه ملک راجپوتان بدار الخلافت سید عبدالله خان
کوچ دوم و سوم طرف درگاه شاه قطب الدین قدس سره نمود و بعد ازآن که خبر توجه
خاقان زمان از راه اکبرآباد انتشار یافت قطب الملک راه فرید آباد اختیار نمود و کم اطلاع
سیف الدین علی خان و شهامت خان و سید محمد خان و ذوالفقار علیخان و دیگر فوج
بارهه توقف کنان مراحل می‌نمود و در هر منزل جوق جوق از فوج بارهه و افغانان بکسر
تمشه ور و زمینداران قلیل سوار به لشکر سلطان محمد ابراهیم می پیوستند و نیز از نوکران
حسین علیخان که در رساله پادشاهی نوکر بودند قابو یافته برمی آمدند و هر روز سه
و چهار صد سوار ملحق می شدند و چون بمنزل پلول که از شاه جهان آباد سی و یک کروه
است رسیدند سیف الدین علی خان برادر سید عبدالله خان و شهامت خان
مع پسر و برادران سید محمد خان از پسران سید اسد الله خان مشهور بنواب اولیا
که از طرف حسین علی خان باوردن سپاه بارهه رفته بود و ذوالفقار علی خان که
او نیز برای گرد آوری سپاه اطراف مأمور شده بود با جمعیت قریب ده دوازده
هزار سوار رسیدند و زیاده از صد و پنجاه عرابه پر از سادات بارهه که هر یک خود را
رستم وقت میدانست تطمیع زاید از قیاس شهامت خان ماخوذ آورد القصه
لغایت دهم محرم زیاده از نود هزار سوار بقلم آمد که از آنجمله چهارده پانزده
هزار بی سوار بودند و بعد از آن نیز همراه چورامن جاٹ و محکم سنگه جمعی دیگر
از نوکران حسین علی خان و زمینداران اطراف ملحق گشتند چنانچه بقول مشهور جمعیت همراه
سلطان ابراهیم از لک سوار تجاوز نموده بود در روزیکه چورامن جاٹ با برادر خود
آمده بلشکر سلطان ابراهیم پیوست سه فیل و چند قطار شتر که از لشکر پادشاهی
بقزاقی گرفته بود بطریق نذر آورده بسید عبدالله خان گذرانید سید عبدالله خان باو
بخشید و این حرکت نیز بمد طالع پادشاه صاحب اقبال سبب بیدلی نوکران قدیم

سید عبدالله خان شد با وجود این همه زر ریزی یکماهه سالم بتمام فوج نرسید
ده روز باقی ماند مگر بعضی مردم که وسیله داشتند گرفتند بخلاف فوج پادشاه
جوان بخت که بحسن تدبیر حیدرقلی خان بهادر ناصرجنگ که در جذب قلوب مردم
توپخانه از واصل ساختن طلب سابق و حال بقدر مقدور میکوشید و بر وقت
کار بزبان خوش و بخشش انعام کار فرما می شد همه خوش دل بودند حاصل کلام
نهم یا دهم محرم از موضع شاهپور گذشته پادشاه مضرب خیام ظفر انجام نمود
امرای عظام و میر آتش باهتمام ترتیب فوج ظفر موج و پیش بردن توپخانه
جهان آشوب پرداختند و از سرداران فدویت شعار که به لشکر پادشاه پیوستند
محمد خان بنگش است که با دو سه هزار سوار بحضور رسید بدستور راجه دیراج
با سه هزار سوار و عزیز خان روهیله و ثابت خان و بایزید خان میواتی و بعضی از
زمینداران با جمعی از همراهیان جان نثار در رکاب ظفر انتساب حاضر شده علم
فدویت برافراشتند و سردار فوجی که خاطرجمعی طرف جرنغار و برنغار از و تواند شد
بهم نرسید و دو سه سردار صاحب فوج که مصلحةً در رکاب پادشاه حاضر بودند مثل
محکم سنگه و دیگر دست گرفتهای سادات و نوشتهای آنها به سید عبدالله خان
میرسید که مارا از آن خود و بر وقت کار رسیده دانند خاصه چورامن جاٹ که
بنا بر مصلحت وقت در رکاب ظفر انتساب پادشاه بود پیغام سید عبدالله خان
باو میرسید که بهرای کلی خود درین شناسد که تا مقدور باروتخانه پادشاهی
را آتش دهد و گادهای توپ کشی را قزاقی نموده بفوج ما رساند آن نابکار در تقدیم
این خدمت نهایت جهد بکار می برد اما از جهت هشیاری و خبرداری حیدرقلی خان
سعی او بجای نرسید و حیدرقلیخان که در اهتمام و ترتیب توپخانه ید بیضا داشت از جانب
پادشاه بهرادلی مقرر گشت و سعادت خان بهادر و محمد خان بنگش بسرداری میمنه

وصمصام الدوله و نصرت یار خان و ثابت خان با جمعی دیگر از بهادران ثابت قدم بسر داری
میمنه و اعظم خان با چندی از مردم کارزار دیده بصرح فوج مقرر گشتند و قمر الدین خان
بهادر و عظیم الله خان و طالع یار خان در التمش و اعتماد الدوله ... ملک و شیر افگن خان
و هادی خان با بعضی از فدویان جان باز در قلب همراه رکاب مبارک جا گرفتند و میر جمله
میر غیاث الله خان و ظفر خان و اخلاص خان و راجه گوپال سنگه و راجه بهادر با دیگر
بندهای رزم جو برای محافظت بهیر تعین گردیدند و اسد الله خان و سیف الله خان و
مجاهد خان و امین الدین خان و جمعی دیگر از دلاوران ایران و توران و افغانان شجاعت
نشان و فوج راجه دهیراج جا بجا برای کمک جرنغار و برنغار همراه سواری خدمه محل
معین شدند و فیلان کوه پیکر گردون شکوه با اسلحه و یراق جنگ و بت نالهای شعله
سوز و شتر نالهای شعله افروز با جوانان یکتاز رزم آزما عقب توپخانه جهان آشوب
مقرر شدند لشکریان سید عبد الله خان باندیشه شبخون شب را به بیداری بسر آورده
بالای فیلان بپایان میرسانیدند دوازدهم محرم الحرام در منزل حسن پور که از لشکر ظفر
پیکر بفاصله سه کروهی بود بترتیب فوج پرداختند امّا بنابر بی اتفاقی سرداران که
هیچکدام برفاقت دیگری راضی نه میشد چنانچه بایست صورت انتظام نگرفت و هر که
هر جا میخواست علم سر فوجی برافراشته بمتابعت دیگری سر فرو نمی آورد و سیف الدین
علی خان و نجم الدین علی خان برادران سید عبد الله خان و شهامت خان مع پسر
و برادران و بهور علی خان و شجاعت الله خان و ذو الفقار علی خان و عبد النبی خان و
مظفر خان و دیگر دلاوران بارهه که هر یک خود را کم از تهمتن نمیدانست همراه هراول
جا بجا گرفتند و حامد خان بهادر و سیف الله خان و بیرم خان و نعمت الله خان
و امیر خان و سید صلابت خان و عبد النبی خان و اخلاص خان و عمر خان روهیله
و دیندار خان و عبد القدیر خان و صبغة الله خان و غلام محی الدین خان و دلیر خان

دستی خان بلوچی و عبد الله خان ترین با افغانان تمنداء و زمینداران فیل سوار وغیره
دلیران رزم آزما زیاده از هفتاد فیل سوار صف آرای یمین و یسار گردیدند و ابو الحسن خان
بخشی ساپر و سید علی خان بخشی رساله و هیرا من بخشی مردم بارهه با بیست و پنجهزار سوار
موجودی خانگی از قدیم و جابید در قلب همراه رکاب قرار پذیرفتند و جمعی از شجاعان
بارهه که پیاده بودند و علم تهوری و بهادری می افراختند گرد و پیش فیل سواری سید
عبد الله خان قیام ورزیدند و شب سیزدهم یا چهاردهم محرم سنه ۱۱۳۳ ثلاث و ثلاثین و
مائة والف در موضع حسن پور قرار دادند که بیشتر از دلاوران جان باز از ملاحظه شبیخون شب را
بر پشت فیلان بآخر رسانند همان شب یک و نیم پاس شب گذشته محکم سنگه و خدا
خان و جانفرسای زخمی با هفتصد هشت صد سوار از فوج پادشاه جدا شده به سید عبد الله
خان پیوستند و بامداد آن پادشاه بلند اقبال جوان بخت صاحب افسر و تخت بهمعنان
فتح و ظفر سوار شد و وقت سواری فرمود تا سر ناپاک رتن چند را که بیشتر سبب بدنامی سادات
او بود از تن جدا ساخته جهانی را از لوث وجودش پاک سازند حسب الحکم سر او را بریده
بطریق شگون پیش پای فیل سواری انداختند و بعد تقابل فئتین آتش جدال و قتال
ملتهب گردید توپخانه محمد شاهی باهتمام حیدر قلی خان میر آتش بهم در کار بود و مردم بارهه
سینه را سپر ساخته در مقابل توپخانه مکرر حمله ها نمودند و از برگشتگی ایام فائده نبخشید
چون شب شد از بارش گوله های توپ زنبورک و شترنال که آنی فرصت نمیداد
فوج قطب الملک پراکنده گردید و تا دمیدن صبح معدودی چند همراه قطب الملک ماندند
همینکه آفتاب از دریچه مشرق سر بر آورد فوج محمد شاهی یورش کرده و جنگ صعب میان
آمد و بسیاری از سادات بسمل شدند و سید نجم الدین خان زخمهای کاری برداشته
جاٹ مکرر بر سر بهیر پادشاهی تاخت آورده و چند کس را بقتل رسانیده قریب
و شتر بار بردار مع چند شتر بار لنگرخانه و دفترخانه صدارت تاراج نموده

پادشاهی نمودار گشته شوخی زیاده بکار برد و قطب الملک فیل مقابل حیدر قلی خان
راند بهادران همراهی او به تیراندازی پرداختند آخرکار قطب الملک از بالای فیل
بعزم رزم بضابطهٔ هند فرود آمد و همراهان او در آن وقت تن در ندادند و متفرق
گشتند در چشم تیر بر پیشانی و زخم شمشیر بر دست او رسید حیدر قلی خان با جمعی بر سر
وقت قطب الملک رسیده او را بر فیل خود گرفته نزد پادشاه آورد پادشاه در آن
وقت جان بخشی او نمود و او را سپرد حیدر قلی خان نمود و نجم الدین علی خان که زخمهای
کاری برداشته بود و سید علی خان بخشی رساله با جمعی دیگر از همراهان او دستگیر شدند
و حامد خان و عبدالنبی خان و جمعی دیگر بقصد امان بفوج ظفر موج پیوستند و از فیلخانه
و خزانه و کارخانجات آنچه که بعد تاراج شدن باقی مانده بود بضبط سرکار پادشاهی
درآمد و سلطان محمد ابراهیم بی تقصیر را دستگیر کرده بحضور پادشاه آوردند نظر بر آنکه
حرکت او اختیاری نبود پادشاه جان بخشی او نمود د آخر روز جمعه چهاردهم یا پانزدهم
محرم این خبر بدار السلطنه رسید مستورات و وابستگان سید عبدالله خان که زیاده
از شمار بودند هوش و حواس باخته و بیشتر فرصت وقت را غنیمت دانسته تا رسیدن
چوکی پادشاه هرچه توانستند با خود گرفته برقع و چادر کهنه پوشیده بدر رفتند مگر
هندی که سیده نجیبه بودند جا در عصمت برکشیده بجای خود ماندند پادشاه تاریخ
پانزدهم محرم بقصد کوچ از رزمگاه پیش خانه جانب دار الخلافه روانه فرمود و شانزدهم
محرم بگونهای طولانی پیاپی فوز و نصر شهر مذکور نزدیک دار الخلافه رسیده برای تعیین
بعضی سرانجام امور سلطنت حکم در مقام فرمود [illegible] الدین
قدس سره تشریف فرما شد مبلغی بخدام درگاه رسانیده مرجعت [illegible]
با حکم شد که مراتب امرا و خانه زادان پادشاهی و دلاوران رکاب ظفر انتساب
که مصدر ترددات و جانفشانی گشته اند بعرض رسانند بعد عرض هر یک را فراخور مرتبه

وحسن تردد بنواخت و باضافه وخلعت و عطای فیل وجواهر سرفراز ساخت و قطب الملک
که در قید پادشاهی بود روزی بشب و شبی بروز سیاه می آورد تا اینکه مسموش کردند
اول مرتبه خدمتگار او زهر مهره سائیده خورانید باستفراغ بسیار سمیت دفع شد روز
دوم باز خواجه سرای پادشاهی حب زهر هلاہل آورد قطب الملک تجدید وضو کرده مستقبل
قبله نشست وگفت الٰهی تو میدانی که این شئ حرام را باختیار خود نمی خورم همینکه از حلق
فرو رفت احوالش متغیر شد وجان بجهان آفرین سپرد واینواقعه سلخ ذیحجه سنه ۱۱۳۵ خمس و
ثلاثین ومائة والف بوقوع پیوست مرقدش در شاهجهان آباد زیارتگاه خلایق است
چون زبان قلم بذکر بعضی مقدمات سادات که موجب بدنامی ایشان شد بتقریب
بیان وقایع ملوث گشت در کفارهٔ آن ذکر محامد ومحاسن سادات لازم آمد مخفی نماند
که هر آن دو سید بزرگوار از جهت کشتن فرخ سیر واخذ رشوت ودیگر سلوکها که باعث
شکایت خلق گشته بودند فی الحقیقت همه شامت رتن چند دیوان بود که استقلال
زیاده از قدر خود یافته مصدر اینچنین حرکات که موجب بدنامی خداوندان نعمت است
میشدند دگرنه آن سادات پاک طینت بصفات پسندیده اتصاف داشتند ودر رعیت
پروری وکم آزاری در حق کافهٔ انام وسپاه نوازی وهمت ومروت وشجاعت وسخاوت
متفرد وممتاز زمان بودند وتمام سکنهٔ بلاد از عمل ایشان شاکی نبودند ودر فیض رسانی
ورعایت هر دم صاحب کمال وارباب حاجت وتیمارداری مستحقان بمصداق این
قول اِنَّ الزمان بمثلهم لا یجود وان وقتاً قد مضیٰ لا یعود خصوصا
حسین علی خان امیر الامرا که کثرت طعام سرکار او مشهور بود وعالمی از مطبخ احسان
بفیض میرسید ودر ایام گرانی خجسته بنیاد مبلغ خطیر از نقد وغله هر روز بفقیران و
بیوه زنان میرسانید واجرای لنگرخانه از غله خام وپخته واحداث مجلس یازدهم
ودوازدهم در هر ماه در بلاد عظیمهٔ دکن فرمود ودرین مجلس بامشایخ وفقرا بخضوع وانکسار

بذات خود بسیار نموده و حوض آب و مسجد در خجسته بنیاد بنا کرده اوست اگرچه عضدالدوله بهادر
در وسعت و ارتفاع عمارت مسجد افزوده اما اصل بانی بنای خیر او بوده در وطن بارهه آثار
را بنا نموده پیش از آمدن دکن از مهم سازی نمیگذشت پس از آن محکم تنگ گیری متصدیان
و اظهار کمی مداخل و افزونی خرج مزاجش بدین آورد میگویند اموال ملا عبدالغفور ملک
التجار بندر سورت که زیاده از یک کرور روپیه بود و حیدر قلی خان متصدی بندر مذکور با وصف
آنکه وارث موجود بود ضبط نموده این مقدمه در همان ایام انقلاب سلطنت روداد
عبدالحی پسر متوفی با استغاثه بحضور رسیده جهت معافی اموال پانزده لک روپیه نذر بامیر الامرا
نوشته داد روزی علی الصباح او را طلبیده نذر مع اموال باو بخشید و خلعت داده رخصت
وطن نمود و گفت مرا امشب بر سر مال این مرد مباحثه افتاد آخر بر نفس طامع غالب آمدم
آورده اند روزی فیلبانان فیل سواری خاصه از دست تعدی جمعی که فیل در محله آنها میکشت
فریاد آورد که مردم محله فراهم آمده سر او شکسته فیل را زخمی ساختند و بی تقصیری خود
و تعدی مردم محله شواهد گذرانیدند اهل مجلس موافق روبه زمانه زبان بشکوه مردم محله
گشادند امیرالامرا همه را شنیده انگاشته جهت قطع گفتگو جواب آن بر فردا گذاشت و
وقت شب بعضی از معتمدان خود را که اعتماد بر صدق مقال او داشت بدان محله
فرستاد که در آنجا رفته بیغرضانه بتحقیق ماجرا پردازد چون معلوم شد که نالش فیلبانان از شرارت
ذاتی اوست او را مغضوب ساخته و تنبیه نموده برطرف کرد و در احتیاط اوامر و نواهی
الهی نهایت تقید میفرمود و سید عبدالله خان در تحمل و بردباری و وسعت خلق نظیر خود
نداشت گویند نواب عالیجناب در خلا و ملا هرگاه ذکر قطب الملک بمیان می آمد بزبان
مبارک قطب الملک را بخوبی و بی تقصیری در ماده فرخ سیر یاد می نمود و میفرمود که
کشتن فرخ سیر از دست مدعیان دیگر شد و از آثار اوست نهریکه در سنه ۱۱۲۷ سبع و عشرین
مائه و الف از اصل نهر شاهجهانی بریده در شاه جهان آباد آورد و آن خطه را بوفور آب احیا

نمود و علامهٔ مرحوم میر عبد الجلیل بلگرامی در تاریخ آن گفته **قطعه** بحر جود و فیض قطب الملک
عبد الله خان ٭ نهر جیری کرد جاری آن وزیر محتشم ٭ بهر آن عبد الجلیل واسطی تاریخ گفت ٭
نهر قطب الملک شد بحر احسان و کرم ٭ و نیز علامی مرحوم در مثنوی بمدح او میپردازد ۵ از اشعار
فطرتی کاصف نشان ست ٭ یمین الدوله عبد الله خان ست ٭ بدیوان حدید و صفو کرد و بهار ست ٭
بمیدان چون در آید ذو الفقار ست ٭ و قاضی شهاب الدین دولت آبادی مولف تفسیر بحر مواج
که از افضل فضلای وقت خود و صاحب کشف و حال بود در تاریخ خود نوشته که سید صحیح النسب
باید که از نشان خلق محمدی و سخاوت هاشمی و شجاعت حیدری بهره تمام داشته باشد و دیگر
نشان عاقبت بخیری سید عالی نسب آن ست که اگر باقتضای طبیعت بشری معصیت
کرده باشد که وقت رحلت امری رو دهد مثل ابتلا بمرض صعب و کشته شدن بظلم که ماحی سیات
و باعث نجات از عقوبت آخرت باشد و علامات مذکوره در آن هر دو برادر یافته شد
حشرهما الله فی یوم القیام مع اجدادهما الکرام

ذکر وقایعیکه بعد کشته شدن سادات در ایام اقامت نواب مستطاب در ملک دکن رو داد و بیان توجه آن عالی جناب از خجسته بنیاد حسب الطلب حضور بدار الخلافت شاهجهان آباد

چون خبر قتل حسین علی خان در نصف شب به نوندرای دیوان سرکار عالی جناب رسید و او بحضور
عرض نمود بنواختن شادیانه و نوبت تهنیت حکم فرمود و بامدادان شلیان کثیر الالوان پزانیده
بمردم بسیار طعام خورانید و بعد از آن بتفاوت یک ماه خبر شکست یافتن عبد الله خان و
نجم الدین علی خان بسمع اشرف رسید باعث ادای شکرانه ببارگاه صمدیت گردید و در
اوایل سنه ۱۱۳۳ یکهزار و یکصد و سی و سه نواب مستطاب بعزیمت شاهجهان آباد از خجسته بنیاد
بر آمده بر سر هرسول خیمه زد و مبارز خان ناظم صوبهٔ حیدر آباد که بعد کشته شدن عالم علی خان
در خجسته بنیاد برای ملاقات نواب عالی جناب آمده بود شادی کتخدائی پسران خود بتکلف

تمام در بلدهٔ مذکور نموده و از پیشگاه نواب مستطاب بالطاف و عنایت مستمال گشته بایں
رخصت گرفته بحیدرآباد رفت و نواب عالی جناب تا کرم نگر داپور رسیده بود که از استماع
خبر تقرر وزارت باعتماد الدوله محمد امین خان از بالا گهات مذکور مراجعت نموده و بجهت خیال
بهادر در عین موسم باران ترددات نمایان اگرچه بندوبست خاندیس تدارک واقعی نمود
اما چون در شهر برهانپور کارپردازان او میرزا عبدالله و شیخ هدایت الله فی الجمله دست
تعدی دراز کرده بودند نواب عالی جناب خان مشارالیه را از صوبه‌داری شهر برهانپور معزول
کرده و جاگیر چهار لک روپیه بحال داشته بفوجداری بگلانه سرفراز فرموده و مشارالیه نظر بر
اشتیاق رفتن شاهجهان آباد قبول نکرده بدارالخلافت راهی شد و نواب عالی جناب
از نظام آباد بطرف ایلغار کوچ فرموده بخجسته بنیاد رسیده و عنان عزیمت بصوب بیجاپور
که افغانان آنجا اراده فساد و شورش نموده بودند معطوف گردانید و تفاخر خان از بنی
اعمام امیر خان و روح الله خان که قلعه‌داری بیجاپور سرفرازی داشت بقصبه اندی
نزدیک دریای بهیمرا بوساطت شاه نظام الدین که از اکابر مشایخ اورنگ آباد بود و نواب
عالی جناب حسن عقیدت بخاندان او داشت سعادت ملازمت دریافت و فوجداران و
پالیگاران آن نواح مثل ابراهیم خان پنی از کرنول و عبدالنبی خان از کریه و عبدالغفار خان
پسر الیر خان و غیرهم نیز از شرف ملازمت نموده مبلغ معتدبه پیشکش گذرانیدند چنانچه
تنخواه پنجاه سپاه بجمله آن مبلغ تقسیم شده و در عشره ثانی ربیع الآخر اعتماد الدوله
محمد امین خان بهادر نصرت جنگ وزیر الممالک هند بآزار [illegible] که زیاده از چهار پنج روز
نه کشید ازین سپنجی سرای فانی رحلت کرد و پادشاه برای تقرر وزارت بارکان دولت کنگاش
نمود و چون نواب عالی جناب در آنجا حاضر نبود معز الدوله حیدر قلی خان و برهان الملک
صمصام الدوله و مبارز الملک سربلند خان بهادر هر یک متمنی این منصب جلیل القدر گشت
ظل سبحانی امر وزارت ملتوی داشته برای اجرای امور سلطنت عنایت الله خان کشمیری را نایب

وزارت مقرر کرده فرمان عنایت عنوان مشتمل بر طلب نواب عالی جناب فرستاد چنانچه
فرمان را دهولی عزورود دریافت نواب عالی جناب بند و بست ضلع بیجاپور بهر نوع که
مناسب دانست بسرعت هرچه تمامتر بعمل آورده آخر ماه رجب داخل بلده خجسته بنیاد
گردید و دیانت خان را از تغییر فدوی خان که برای رفتن مکه معظمه دستوری یافته بود
بخدمت دیوانی دکن نواخته عضد الدوله را طلبداشته به نیابت خود در دکن مقرر
کرده عنان یکران عزیمت بدار الخلافت معطوف گردانید و در آخر ذی الحجه وارد برهانپور
شده در عشره محرم سنه ۱۱۳۴ یکهزار و یکصد و سی و چهار از برهانپور کوچ کرده در عشره ثانی
ربیع الآخر نزدیک شاهجهان آباد خود را رسانید پادشاه بخشی الملک صمصام الدوله منصور جنگ
بهادر را باستقبال فرستاده بیست و دوم شهر مذکور احراز شرف ملازمت ظل سبحانی
نموده داخل حویلی دار الخلافت گردید و نظر برانکه بعضی حاسدان درهم اندازی خواستند
که امر وزارت بآن عالی جناب مفوض گردد سخنان دور از وهم و خیال بحضور عرض نمودند
پادشاه چند روز تامل و گنکایش بسر برده آخر الامر پنجم جمادی الاولی از سال مذکور خلعت
وزارت مع خنجر و قلمدان مرصع و انگشتری الماس گران بها عطا فرمود و نواب عالی جناب
هرچند سعی نمود که بند و بست وزارت بنوعی نماید که خزانه بانکیامی پادشاه گرد آید و سپاه
و رعیت آسوده حال شوند اما از خلل اندازی برهمکاران خاصه کوکی پادشاه که زن
مزوره پرفن بود و با مقربان و خواجه سرایان و خدمتکاران حضور دمساز و هم از گشته اظهار
کفایت و فراهم آوردن خزانه مینمود و از مردم مبلغهای خطیر بنام پیشکشهای پادشاه و حق
سعی خود می گرفت صورت نه بست و ورای او بعضی مقربان دیگر نیز کلمات دور از خیال
و گمان ذهن نشین پادشاه مینمودند و دخل در کار وزارت میکردند چنانچه معز الدوله حیدر
قلیخان که در خدمت میر آتشی کمال استقلال بهم رسانیده از جهت تقرب و چرب زبانی
دخل در مقدمات ملکی و مالی مینمود و چون پادشاه حسب اشاره نواب عالی جناب از دخل

نمودن در کار وزارت منع فرمود گرفته خاطر شده و از حضور برای روانگی تعلقهٔ خود رخصت
گرفته و نائب خود در حضور گذاشته باحمدآباد که صوبه‌داری آنجا بنام او بود راهی شد و بعد
رسیدن باحمدآباد جاگیر اکثر بندگان و مقربان بادشاهی انضبط خود درآورد و چون خبر مردم
بحضور رسید فرامین بادشاه مشتمل منع ضبط جاگیرهای مردم بنام او شرف صدور یافته
هرگاه از ضبط جاگیر مردم خود را باز نداشت در عوض ضبط جاگیر مردم جاگیرها او که در اطراف
دارالسلطنت بود بانضباط درآوردند باستماع این خبر بوساطت بعضی مقربان حضور معروض
داشت که هرگاه جاگیرها را ضبط نمودند شاید از من توقع نوکری ندارند بعد ازین نیز فرمان
استمالت نشان بنام او ارسال یافت فائده بر آن مترتب نگردید آخر الامر بادشاه
آن عالی جناب را بصوبه‌داری احمدآباد مقرر فرموده بعد فراغ مهم جاٹ برای بندوبست
احمدآباد و تادیب حیدرقلی خان در صورت عدم اطاعت مرخص فرمود و خلعت و جواهر و
فیل و نوبه و یک لک روپیه نقد برای سامان این مهم مکرمت نمود آن عالی جناب اوایل شهر
صفر سنه ۱۱۳۵ یکهزار و یکصد و سی و پنج متوجه آن صوب شده تا ترتیب جهاد عنان باز
نکشید و سرداران دکن مثل عضدالدوله نائب خجسته بنیاد و نصیرالدوله نائب برهانپور
و دیانت خان دیوان دکن و محتشم خان بخشی دکن حسب الطلب در رکاب ظفر انتساب
حاضر گشتند و جوانمرد خان و صلابت خان افغان از عمده‌های احمدآباد که از حیدرقلی خان
گرفته خاطر بودند بوساطت ابوالخیر خان با نواب عالی جناب ساختند بعد رسیدن
باکبرآباد مکاتیب معذرت اسالیب حیدرقلی خان که از راه سالوسی ترقیم نموده بود رسید
و بعد ورود سرحد مالوا از خطوط اعیان احمدآباد معلوم آنجناب گردید که از هیبت آمد آمد
آن عالی جناب بیمار گشته بیماری او بجنون انجامید و اشتهار خبر جنون بنا بر مصلحت وقت
جعلی بود الغرض نخست پسر خود را مع عرضداشت مشتمل معذرت و عزیمت رسیدن خود
بدارالخلافت بحضور فرستاد و متعاقب آن خود نیز بدلالت راجه رگهناتهه داس که دیوان

او بود از راه اجمیر بدار الخلافت راهی شد چون این خبر از نوشته وقایع نگاران به ثبوت پیوست
نواب مستطاب که نزدیک آب نربدا هفت هشت منزلی احمد آباد رسیده بود متعاقب بر
او متوجه نگشته عموی خود حامد خان بهادر را به نیابت صوبداری احمد آباد مقرر نموده اول
جمادی الاخری علم معاودت بدار الخلافت افراخت و از اثنای راه سرداران دکن را
مرخص ساخت و خود از راه بهوپال روانه دار الخلافت شده و اسلام گده را از دست محمد
خان گرفته به نیابت صوبداری مالوا به پسر عمه خود عظیم الله خان پسر رعایت خان مقرر
نمود بعد رسیدن بحضور باز هم بسیار سعی و بدل جهد نمود که بنظم امور ملکی و مالی چنانکه
باید پردازد لیکن بنا بر بدمزاجی کوکی وغیره و برهم زنان بند و بست قرار واقعی صورت نه
گرفت گویند در همان ایام خبر برپا شدن فساد عظیم در ایران از غلبه محمود خان افغان
و تصرف نمودن او از اصفهان تا سرحد شیراز و محصور گردیدن شاه سلطان حسین در
اصفهان و بیرون رفتن شاهزاده طهماسپ مع برادر دیگر از پسران سلطان حسین از قلعه اصفهان
بقصد فراهم آوردن لشکر پیهم بعرض محمد شاه پادشاه میرسید روزی نواب مقدمات
چند از راه دولتخواهی بعرض رسانید که اولاً اجاره محال خالصه که باعث ویرانی ملک
است موقوف باید کرد و دوم رشوت که موسوم به پیشکش شده دور از آداب پادشاهان
است سوم جزیه بر کفار بدستور عهد حضرت خلد مکان اجرا باید نمود چهارم کمک شاه سلطان
حسین فرمانفرمای ایران از لوازم وقت ست چراکه در ایام هنگامه شیر شاه افغان
همایون پادشاه بملک ایران متوجه شده بود و آنچه در آن وقت از شاه ایران کمک و خدمتگذاری
و مراسم مهمان پرستی بمعرض وقوع آمد بر صفحه روزگار یادگار مانده در ینوقت بمقتضای
هل جزاء الاحسان الا الاحسان اگر کمک شاه سلطان حسین بوقوع پیوندد
در تواریخ نیکنامی تیموریه ثبت خواهد گردید پادشاه در جواب فرمود کیست که تا او را
با آنچنان مهم دور دست با چنین قلت خزانه مامور سازیم نواب عالی جناب معروض داشت

که بهر بند

که بهر بنده از بندهای کار طلب حضور امر عالی خواهد شد بجا خواهد آورد و اگر کسی تامل کند
خانه زاد بدین مهم مامور گردد که بدل و جان خواهد کوشید بعده محمد شاه انگاشتن این امر
از امرای دیگر سر مود و امرا که از روز افزونی تقرب ... مرتبهٔ آن عالی جناب حسد میبردند
و اینکه آن عالی جناب میخواست که آداب پادشاهی موافق دستور سلطنت پادشاهان
هندوستان که برهم خورده بود از سر نو انتظام گیرد رنجیده خاطر بودند کلمات غرض
آمیز بعرض پادشاه رسانیدند و حسن ظن پادشاه در حق چنان وزیر بی نظیر سراپا
تدبیر مبدل بسوء ظن ساختند و در فکرهای فاسد انداختند و مصلحت ها اندیشیدند
چنانچه مخفی صوبه داری دکن به پیشکش تمامی بنام نظام الملک مبارز خان ناظم حیدرآباد
قرار دادند آن عالی جناب از راه مآل اندیشی و نظر بر عواقب امور پاس آبرو و حفظ دولت
و صلاح در کناره کشی دانسته در اواخر سنه ۱۱۳۲ یکهزار و یکصد و سی و دو هجری بهانه
کسل مزاج بسبب ناسازی هوای آنجا برای تبدیل آب و هوا رخصت شکار در خواسته
از دار الخلافت برآمده تا سی چهل کروه از دار الخلافت بر لب دریای گنگ رسیده بتفرج
سیر و شکار مشغول شد امرای حضور ملال خاطر نواب عالی جناب را دریافته یکدیگر حسب الاشاره
امیر الامرا صمصام الدوله خاندوران و اعتماد الدوله و روشن الدوله بکتابت تالیف شعار باین
معنی که اگر ملالی بخاطر اشرف راه یافته باشد پادشاه جناب والده ماجده خود را فرستاده
طلب فرماید نواب عالی جناب نوشتند تا بتقریب طلبیده در حضور نگاه دارند نواب
بامرار و مدارا گذشته و قدم قدم بهانه سیر و شکار از کنار گنگ پیشتر برفت و خدمه محل
و کارخانجات که در شهر مانده بود بحکمت عملی طلب فرمود و درین اثنا اخبار انتشار مرهته پیدا گردآ
و دیگر مفسدان تیره روزگار در ضلع صوبه احمدآباد که بنام نامی آن سپه سالار و در صوبه مالوا
که بعز الدین خان بهادر فیروز جنگ مهین خلف آن عالی جناب تعلق داشت زبان زد
خاص و عام گردید بنابرین رخصت رفتن بآن صوبه ها برای بند و بست از حضور حاصل نمود و

از منزل بسورون که شکارگاه مشهور بر کنار دریای گنگ است بعزم تنبیه مفسدان روی توجه آورد و پس از تنبیه اشقیا از پرگنهٔ اجین به پرگنه بهور که متصل سرونج است نزول اجلال فرموده بین اثنا منهیان اخبار بسمت نواب مستطاب رسانیدند که مبارز خان ناظم صوبه حیدرآباد که پیش ازین بده سال بعد از جنگ عالم علی خان خود را پیش آن عالی جناب رسانیده و اظهار اخلاص عقیدت و عهود و مواثیق وانق نموده بود که تا میان شما و بادشاه صورت موافقت و اطاعت است من هم نوکر بادشاه ام والا از جمله رفیقان خود دانند و آن عالی جناب بحضور در باب او عرض داشت نموده منصب هفت هزاری هفت هزار سوار و خطاب عماد الملک برای او طلب فرموده ماهی مراتب و پالکی جهالردار از پیش خود تواضع نموده و از جانب خود رعایت بعمل آورده بر جاگیر و خدمت سابق افزوده بودند درینولا باظهار اینکه صوبه داری کل دکن بموجب سند حضور بنام من مقرر شده از صوبه حیدرآباد برآمده با سرداران صاحب فوج از افغانان وغیره عازم خجسته بنیاد گشته است و بعضد الدوله عوض خان بهادر قسوره جنگ که بنیابت صوبداری دکن از طرف آن عالی جناب مامور بود و نیز بدستور دیگر متصدیان خجسته بنیاد مکاتیب مشعر برسیدن خود و خالی نمودن دارالامارت فرستاده و محمد غیاث خان بهادر هم خطی مشعر بخروج مبارز خان که قبل ازین در مقدمهٔ این مقاله در احوال او قلمی شده نزد آن عالی جناب ارسال داشت و وقایع نگاران که از جانب آن عالی جناب در حضور بودند نوشتند که بادشاه زاید خان بهادر فیروز جنگ خلف آن سپه سالار با فرهنگ را از نیابت وزارت تغییر نموده وزارت را بنام اعتماد الدوله قمرالدین خان بهادر مقرر فرموده و استقلال و رتبهٔ کوکی مرتشیه پیش از پیش افزود از امثال این وجوه که موجب اختلال کلی بود بصوب دکن که بجهد بلیغ و یاوری اقبال از دست سادات که بند و بست امور سلطنت و نظم و نسق دکن در قبضهٔ اختیار خود داشته و جاگیر التمغای خود میدانستند انتزاع نموده بود عنان عزیمت منعطف گردانید و در عشرهٔ ثانی شعبان بباندها رسیده و اندرون قلعهٔ دهار بهانهٔ سیر تشریف برده خواجم قلیخان قعدار انجا

را همراه

باهمراه خود گرفته و ابوالخیرخان را به قلعداری آنجا مقرر فرموده و بعد دخلِ جمعی از آن قلعه از
دریای نربدا عبور کرده اوایل رمضان داخل برهانپور گشته و کشتی‌ها از تپتی دریا
گذشته اواخر رمضان المبارک خود را به خجسته بنیاد رسانید و مکرر خطوط نصایح سوای
عهود و مواثیق سابقه به عمادالملک قلمی فرموده تا دو ماه بخجسته بنیاد به دفع الوقت بسر برد
مبارزخان اجل رسیده از این خطوط از عزیمت و داعیهٔ خود باز نیامده روز بروز
در فراهم آوردن جمعیت از سوار و پیاده می‌کوشید و این معنی باعث خلل امور مملکت
و موجب افزونی فتنه و فساد و مرهٔتهٔ بدنهاد میشد بنابراین اواخر ذی قعده نواب مستطاب
به معانی تاکید سعی از خجسته بنیاد کوچ فرموده بر لب تالاب جسونت که نزدیک بلده
است مضرب خیام نمود و از آنجا نیز تا روزی که مصاف واقع شود متواتر نامهای
نصیحت آمیز مشعر بآنکه مصالحت خوب است و خونریزی مسلمانان خوب نیست برای
اتمام حجت به عمادالملک ترقیم مینمود اما هوای ریاست تمام مملکت دکن که در سر تو پیچیده
بود هر زمان تدبیر تازه بخاطرش راه می‌یافت گاه اراده میکرد که خود را به یلغار مقابل
فوج ظفر موج رساند و گاه مصلحت می‌نمود که لشکر نواب عالی را بیک جانب گذاشته
و طی مسافت بطریق یلغار نموده خجسته بنیاد را در تصرف خود آورد چنانچه بهمین اراده
مقابل فوج ظفر موج منحرف گشته از دریای پورنا عبور نموده و جمعی از سوار و پیاده را
بسرداری یکی از دلاوران خود برای سد راه لشکر ظفر اثر بر کنار ناله صعب العبور متعین
کرد و بر سر همان ناله میان فوج متعینهٔ مبارزخان و فوج نواب عالی جناب زد و خورد
بمیان آمد و اکثری از فوج متعینه و سرداران آن گروه قتیل و اسیر گردیدند و فوج نواب
عالی جناب مظفر و منصور شد القصه نواب عالی جناب نیز برای حایل شدن او از آب دریای
پورنا گذشت و بیست و دوم محرم سنه ۱۱۳۷ یکهزار و یکصد و سی و هفت هجری نزدیک قصبه
شکرکهیره مضاف صوبه برار که از خجسته بنیاد چهل کروه فاصله دارد رزمگاه قرار داده

و بترتیب صفوف پرداخت قادرداد خان پسر قادرداد خان عالمگیری را که از طرف جدّ
رشتهٔ قرابت با آن عالی جناب داشت و از بهادران و شجاعان کارطلب بود بهراولی
محی الدین خان نبیرهٔ سعدالله خان مرحوم را که پسر خال آن عالی جناب بود به سرداری جرنغار
و اسمعیل خان خویشگی را بسرکردگی برنغار و کنور خان چند بهادر پسر چهترسال بندیله را با
جوقی از بندیله ها همراه برق انداز خان میرآتش و عطایار خان داروغهٔ احشام و توپخانهٔ
جنسی مع توپخانه به پشت گرمی هراول و عضدالدوله عوض خان بهادر قسوره جنگ را با سید
جمال خان پسر آن بهادر و مقرب خان و عالم خان دکنی و متهور خان خویشگی و عزیز بیگ خان
حارسی را با توپخانه کمکی جرنغار و ظهیرالدوله رعایت خان و محمد غیاث خان را مابین فوج
میمنه و قول و نصیرالدوله چین قلیچ خان را بتقویت برنغار و سید عظمت خان بخشی آن عالی
خان بهادر فیروز جنگ را با منصبداران متعینهٔ برهانپور مع رهکله ها و جزایرها باعانت
همدیگر و حرز الله خان را با جمعیت شایسته که در آن میان بهادر دلخان لاچین بیگ بود
میان قول و برنغار و حفیظ الدین خان بهادر و محمد سعید خان بهادر نبیره های سعدالله خان
مرحوم را که از اقربای آن عالی جناب بودند بفاصلهٔ دو جریب از قول و هوشدار خان
الماطلب بارادت خان را بسرداری التمش و محتشم خان بهادر نبیرهٔ شیخ میر خوافی را با جمعی از
سرداران دیگر بطریق کمک که هرجا مطلوب شود اعانت کنند و خواجم قلی خان بهادر
تورانی و گوپال سنگه گور و تسلیم خان بامن افغان را که از جماعه داران عمده پیش قرار و بجدت
نیابت قراول بیگی مامور بود با جماعت برادری قراولان و عملهٔ سرکار و رسول یار خان
افغان را در پیش فوج التمش مقرر فرمود و ترکتاز خان را که همیشه بسرداری و کارفرمائی فوج
مرهته میپرداخت با جمعی از ملازمان سرکار خود بسرکردگی فوج مرهته که در آن وقت
باجیراو وغیره با هفت هشت هزار سوار در رکاب ظفر انتساب بودند متعین نمود و خود بالنفس
نفیس بکمال شکوه و تمکین معتصم بحبل المتین تائید سبحانی گشته با جمعی از عمده های عقیدت کیش

مثل خواجه عبداللہ خان و اہتمام خان دیوان و رستم بیگ خان و نیک نظر خان بخشی سرکار
نواب ناصر جنگ جوقی از اہل خدمات در قلب قوں جا گرفته معرکه آرا گردید و از جانب مقابل
مبارز خان عماد الملک نیز به ترتیب فوج پرداخته غالب خان را که از طرف سعادت اللہ
خان متصدی کرناٹک حیدرآباد با جمعیت شایسته رسیده خود را از زمره عقیدت کیشان
مبارز خان میدانست با حسین منور خان پسر خان زمان المعروف بشیخ نظام دکنی همراه
و در عقب او محمد خان خال خود را که شجاع و صاحب تجربه بود بجای ملتمش و ابراهیم خان
پنی مخاطب به بهادر خان برادر داؤد خان مشهور بجانب میمنه و عبد الفتح خان با پسر عبد النبی خان
میانه را که از شجاعان مشهور بیجاپور بود بطرف میسره علی خان نامی متبنای لیر خان را با
فرزندان خود خواجه محمود خان و خواجه اسعد خان و خواجه مسعود خان و حامد اللہ خان و نیک
قول متعین کرده خود با خان زمان پسر خانی نان بهادر شاهی و منور خان و قزلباش خان
و فایق خان دیوان سرکار خود و عزت بیگ خان و میر یوسف خان و جمعی دیگر از دلاوران
رزم آزما در قول قدم افشرده رو بکارزار آورد و بعد تقابل فئتین نواب عالی جناب موافق
ضابطه پسندیده خود سبقت در جنگ نفرمود و مبارز خان که استعجال درین کار روا داشت
بنگاه خود را بتفاوت دو سه کروه گذاشته با وجود حائل بودن نالهٔ صعب العبور خود را برابر
لشکر نواب عالی جناب رسانیده آتش جدال و قتال مشتعل گردانید و جنگی بغایت صعب روداد
که تفصیل آن موجب اطناب و محمول بر اغراق است غرض از جانبین سرداران نامدار دلاور
کامکار داد دلاوری و تهوری دادند و قریب سی چهل فیل سوار از جانبین هدف تیر و تفنگ
گردیدند مقرب خان پسر امین خان دکنی که با پدر تناقض داشت و امین خان پیش از جنگ از
فوج نواب عالی جناب برخاسته نزد مبارز خان رفته بود روز جنگ با پدر مقابل شده بجنگ
شمشیر پیش آمد اگر چه امین خان از دست دیگر کشته گردید لیکن زبان زد مردم چنان است که پسر
پدر را بقتل رسانید القصه از حمله های پیاپی فوج مبارز خان قریب سیزده چهارده فیل با کهوده

نشان وغیره از فوج نواب عالی جناب رخ گردانید و اکثر دکنیان دل باخته از جای خود متزلزل
گشتند وعجب زلزلهٔ عظیم رو داد بنگاه که عقب فوج نواب مستطاب ایستاده بود نزدیک بآن شد
که پای استقامتش بلغزد درین حین دیانت خان دیوان دکن که درآن روزها بپای اعتراضی
آمده و از عارضهٔ بیماری بجای چنداول فوج با پنجاه شصت سوار وهمراهان دیگر عقب بهیر
مانده بود از مشاهدهٔ تزلزل مردم بهیر مانع متفرق شدن آنها گردید و درین حال مبارز خان
بعد مقتولیت هر دو پسر او مسعود خان واسد خان با جمع دیگر از فیل سواران با نام ونشان
و دستگیر گشتن دو پسر دیگر یعنی محمود خان وحامد الله خان بعد برداشتن زخمهای نمایان و افتادن
فیلبان سواری از رسیدن زخمهای کاری لباس مرقع عنایتی شده دولا که در احوال
مبارز خان مذکور شد در بر کرده فیلبانی نمود از رسیدن زخمهای کاری راه عدم پیمود و
صدای شادیانهٔ فتح از فوج نواب مستطاب بلند آوازه گشت روز دیگر که بتعداد مقتولان
مبارز خان پرداختند زیاده از سه هزار کس تخمیناً بشمار در آمد و اسپان از صدمات گولهٔ بان
بالای هم آنقدر افتاده بود که تعداد آنها میسر نشد و از سرداران افاغنه وغیره که از حکام
و کارفرمایان و صاحبان تمن بودند مثل غالب خان وحسین منور خان وکمال خان دکنی و
بهادر خان پنی وعبد الفتح خان پسر ارشد عبد النبی خان که فی الحقیقت تمام صوبهٔ بیجاپور در
تصرف خود داشت زیاده از ده دوازده نامور بقتل رسیدند وسوای آن جمعی کثیر از خوانین
مثل خان زمان خان پسر خانخانان واحسن خان پسر علی مردانخان ومیر یوسف خان پسر
میر امام وفایق خان وغیرهم از رفاقت مبارز خان ره نورد طریق آخرت گشتند واز فوج
نواب عالی جناب سوای رعایت خان که زخم تیر بحلقش رسیده بود وسلیمان خان خویشگی
وسید غضنفر خان وچند کس دیگر غیر مشهور آفت جانی بمردم نامی نرسید ونواب مستطاب برای
تکفین وتدفین مقتولان وتیمارداری مجروحان که باسیری در آمده بودند خصوص هر دو پسر
مبارز خان وتمرلغا و دلاور خان وخالوی او محمد بیگ خان امر فرمود وجمعی دیگر را که سوای تکلف

شدن

شدن مال زخم ظاهر تا بهار رسیده بود مثل حکیم عزت طلب خان و قزلباش خان و میر ابوالفضل
خان و رضا خان دیوان قمرنگر و آقا ابوالحسن سوانح نگار جهت بندر وغیره هم نیز بعفو و پرداخت
و عنایت خود اختصاص بخشید اگرچه بیشتری از مردم اعیان را غذا و دوا از سرکار فیض آثار
میرسید اما جمعی کثیر را اعتماد خان دیوان و خانسامان آن عالی جناب که بموافق تجویز بود
تیمارداری و تداوی مینمود و سوای او دیانت خان دیوان دکن جمعی از مردم تاراج گشته را
برسانیدن زر نقد و خوراک اعانت میکرد و مبلغ کلی از جنس جواهر و اقمشه بابت پسران
مبارز خان دلاور خان و کاظم علی خان پسر حاجی محمد منصور وغیره مردم که بضبط سرکار درآمده
بود برای مسترد ساختن آنها نواب عالی جناب حکم فرمود بعد از فراغ ازین جنگ سه چهار
روز درآنجا توقف ورزیده بعد از آن بهمعنانی فتح و نصرت متوجه خجسته بنیاد گردید چون خبر
کشته شدن مبارز خان بعرض پادشاه فردوس آرامگاه رسید صوبداریهای ممالک دکن
و قلعداری های بعضی قلاع از تغیری نواب عالی جناب بامرای دیگر عطا فرمود چنانچه صوبداری
مالوا بگردهر بهادر المشهور بدیا بهادر برادرزاده چهبیلی رام ناگر و قلعداری دولت آباد
و بقطب الدین علی خان بنگوری و صوبداری گجرات بنام مبارز الملک سربلند خان بهادر
دلاور جنگ مقرر نمود و سند نیابت صوبداری گجرات بنام شجاعت خان عرف معصوم علی
بیگ پسر کاظم بیگ خان شجاعت خانی که از پیش آوردهای حیدر قلی خان و از شجاعان
مشهور بود و از سابق نقش تسلط در آن مملکت داشت و همیشه زمینداران آن سرحد
را تنبیه قرار واقعی مینمود ارسال فرمود چون گردهر بهادر و قطب الدین علی خان از حضور
رخصت گرفته عازم تعاقب خود گشتند عظیم الله خان بهادر که از جانب نواب عالیجناب در
اوجین بجمعیت چهار هزار سوار رایت نیابت می افراخت و ابوالخیر خان در ماندو با
یکهزار سوار و دو هزار پیاده بقلعداری میپرداخت خواستند ممانعت پیش آیند که نوشته
صمصام الدوله بعظیم الله خان رسید که عوض صوبداری مالوا صوبداری اجمیر اصالة از حضور

پادشاه بآن خان عمدة الملک مرحمت خواهد شد بنابرین خان مذکور دست از ممانعت کشیده روانهٔ حضور گردید و ابوالخیر خان حسب الارشاد نواب عالی جناب قلعهٔ مذکور را به قطب الدین علی خان تسلیم نموده خود را بملازمت نواب عالی جناب رسانید و چون سند نیابت صوبهداری گجرات بشجاعت خان رسید حامد خان بهادر که به نیابت نواب مستطاب در آنجا اقامت داشت بنابر عدم فوج و سامان جنگ صرفه در جنگ ندیده از احمد آباد برخاسته بموضع دیگر رفته اقامت ورزیده بگرد آوری افواج غنیم پرداخت و جواهر و اجناس نزد هزاریها رهن داشته سه لک روپیه قرض سودی گرفت و برای کنتاجی که اورا بکمک طلبیده بود فرستاد مومی الیه از راه ماندو دهار رسیده رفیق شد و جمعیتی فراهم آمد حامد خان بهادر بعزم رزم بصوب گجرات متوجه شد و شجاعت خان از گجرات برآمده بمقابل گردید بعد اشتعال نائرهٔ جنگ و جدال کار بجای رسید که فیلان سوار[ی] هر دو سردار نزدیک هم رسیده بهم آویختند فیل حامد خان بهادر بر فیل شجاعت خان غالب آمد درین اثنا حامد خان بهادر تیری بسینهٔ شجاعت خان زد و شیخ هدایت الله خواص حامد خان تیری بشجاعت خان زده کار او باخر رسانید خواص شجاعت خان که مرد ضعیف البنیه بود شمشیری به نیروی دلاوری بحامد خان انداخت که کمان او را بریده زخم برخنصر رسید حامد خان دست تهور دراز کرده گردنش گرفته بر زمین افکند و جهت محافظت او بمردمان تاکید نمود شادیانهٔ فتح بلند آوازه گشت حامد خان بفتح و فیروزی داخل احمد آباد شد ابراهیم علی خان بهادر برادر شجاعت خان که در گجرات بود و جمعیتی همراه نداشت اندیشه ناک گشته خانه نشین شد حامد خان محمد علی خان را جهت استمالت او فرستاد و برای آمدن مجرا باد و ستکه کس پروانگی داد چون خبر قتل شجاعت خان به برادر که رضا علی خان نام داشت و متصدیگری بندر سورت باو متعلق بود رسید جهان در چشمش تاریک گردید و بمقتضای غیرت و تهور و حمیت تصمیم عزم محاربه نموده بگرد آوری سپاه و از امداد زمینداران که راه و رسم با بهادر داشتند پا

و از پیلاجی کایکواڑ که سردار مرهته بود استمداد نموده فوج فراوان فراهم ساخت و برادر خود
ابراهیم علی خان که در گجرات بجراوسالم حامدخان میرفت نوشت که حمیت خاندان
نگذاشته زندگی را بزنام و ننگ ترجیح دادی ابراهیم علی خان بملاحظه مکتوب پیچ و تاب خورده
و عرق غیرت او بحرکت آمده محمدعلی خان را که شفیع او نزد حامدخان شده بود طلبیده معذرت
خواست و با نود کس از رفقای خود لباس زعفرانی که علامت جانفشانی است پوشیده
اول روز بدارالامارت رسیده از صولت او جمعیت مستحفظان دروازهٔ حامدخان
پراگنده گردید و به دیوان خانه درآمده تنها ال برادرزاده فوجداری را که متصدی سرکار
نواب عالی جناب بود زخمی ساخت بمشاهدهٔ این حالت مردمان حاضروقت رو بگریز نهادند
آن بهادر از جان گذشته بمحل درآمد و حامدخان دست پسر خود مرحمت خان را گرفته از
راه دیگر که در محل بود برآمده ملحق بفوج خود گردید ابراهیم علیخان در تفتیش او بود که از هر چهار
طرف برق اندازان و تیراندازان بر دیوارهای حویلی محل برآمده از گولی و تیر کار او
و همراهانش را باتمام رسانیدند بعد از آن برادر آن مقتول رستم علی خان از استماع
این خبر ملالت اثر قریب بیست هزار سوار از قدیم و جدید فراهم آورده باتفاق پیلاجی
کایکواڑ از سورت برآمده بکوچهای متوالی هر روز سه چهار کروه طی مسافت نموده تا کنار
دریای مهی رسید و حامدخان بهادر نیز باتفاق کهنتاپاند همان قدر جمعیت از گجرات
بر کنار دریای مذکور مضرب خیام گردانید فوج رستم علی خان بنابر پشت گرمی کولیها
که در فن دزدی و غارتگری مهارت دارند خیرگی در لشکر حامدخان هراسان بود القصه
روزی در موضع اراس کنار دریای مهی تقابل فریقین رو داد و زد و خورد عظیم بمیان
آمد و فوج مرهته دست تاراج بهر دو سو کشاد اگرچه پیلاجی کایکواڑ بظاهر رفیق رستم علی خان
بود اما بباطن بنابر موافقت باکنتا باند که نوکر حامدخان بود سازش با حامدخان داشت
آنروز جنگ باتمام نرسید هر دو لشکر شب بمحافظت بسر بردند روز دیگر که جنگ بمیان آمد

فتح برپرچم لوای حامدخان و زید مرهٹه از دست درازی بهر دو جانب غنیمت اندوز گردید
و حامدخان بهادر با فتح و ظفر متوجه گجرات شد و جهت هنگامه سپاه که طلب ایشان نیز
از حد شده بود حامدخان روادار ظلم بحال رعایا گردید و اکثر ساکنان آن بلده جلاوطن شدند
و احمدآباد آنچنان رو بویرانی آورد که تا حال روی آبادی ندید ظل سبحانی باستماع اینخبر
پیچ و تاب خورده سربلندخان را بصوب گجرات مرخص فرموده مبلغ پنجاه لک روپیه
نقد برای سامان جنگ مبارزالملک مرحمت نمود و سید نجم الدین علی خان برادر رشید
عبدالله خان را از قید رها نموده با جمعی از امرا تعینات سربلندخان کرد اید سربلندخان
دو سه ماه در آنجا بگردآوری سپاه پرداخته در ۱۱۳۸ یکهزار و یکصد و سی و هشت هجری
با فوج فراوان عازم گجرات گشت حامدخان برفاقت غنیم بقصد محاربه برخاست چند
سربلندخان به پٹن رسیده پیغام مصالحت داد. نواب عالیجناب هم برای دخل دادن
سربلندخان قلمی فرموده اما نشنید تا آنکه بعد محاربه بخشی حامدخان که هراول فوج بود کشته
گردید اگرچه مردم بسیار از فوج سربلندخان بقتل رسیدند لیکن از ترددِ شیخ اله یار که سرفوج
مبارزالملک بود در عین گرمی کارزار از راه دیگر بگجرات رسید و داخل قلعه شد سربلندخان
غالب گشت و حامدخان بصلاح سیرنهو و صلابت خان وغیره جماعه‌داران مالوا از جنگ
کناره گرفته راه خجسته بنیاد گرفت و درآنجا فیمابین حامدخان و عضدالدوله ناخوشی رو نمود
واکثر حامدخان غائبانه عضدالدوله را بنام اصلی او که خواجه کمال بود یاد می‌نمود و نوکران
حامدخان از اندیشهٔ ناخوشی عضدالدوله رفاقت حامدخان گذاشته بدر رفتند ـ

فصل سوم

در احوال حشمت اشتمال آن عالی جناب از بعد کشته شدن مبارزخان که
فرمانفرمای کل ممالک دکن گردید تا آنکه بروضهٔ رضوان خرامید و ذکر
شمهٔ از محامد و مناقب آن جناب مستطاب برگزیدهٔ حضرت ذوالجلال

چون

چون نواب عالی جناب بعد کشته شدن مبارزخان خجسته بنیاد را بورود مسعود خود رونق
تازه و زیب و زینت بی اندازه بخشید از نوشته منهیان اخبار و سوانح نگار حیدرآباد
میمنت آثار بظهور رسید که خواجه احمد خان المشهور بشهامت خان پسر مبارزخان
که بنیابت پدر در حیدرآباد بود قلعه محمد نگر عرف گولکنده را بساعت [illegible] از دست
خواجه سرا صندل [illegible] نام که به نیابت پسر دیگر مبارزخان قلعه دار گولکنده بود انتزاع نموده
مال و متاع خود را داخل آن قلعه کرده به بند و بست قلعه مذکور پرداخته است نواب
عالی جناب بعد بند و بست شهر خجسته بنیاد و اطراف آن عنان عزیمت بصوب حیدرآباد
منعطف نمود در آخر ربیع الثانی سنه ۱۱۳۷ یکهزار و یکصد و سی و هفت هجری بفرخی و فیروزی
بحوالی حیدرآباد رسیده باغ کوشه محل را مضرب خیام ساخت و بتعیین عمال و بند و بست
آن ضلع پرداخت خواجه احمد خان بوساوس دور از خیال نسبت بخود و وابسته های
مبارزخان مرحوم به پشت گرمی قلعه و موجودیت خزانه و ذخیره تا مدت یک سال بشهرت
آنکه فرمان صوبه داری و قلعه داری از حضور بنام او می رسد در تسلیم قلعه تعلل ورزید و جابجا
به قلعه داران و زمینداران اطراف نامها نوشته و افواج برای کمک فرستاده در عمله و عمل
عمال نواب عالی جناب خلل انداز گردید و بعضی مفسدان را که از مدتها در قلعه مذکور مقید و محبوس
بودند برای مزید فساد انگیزی از قلعه برآورده مطلق العنان گردانید چنانچه ازین فساد انگیزی
کاظم علی خان ولد حاجی منصور فوجدار بهونگیر که جوان رشید و سپاهی کار طلب بود با جمعی
بقتل رسید و آخر کار چون دید که انواع الطاف و احسانهای نواب عالی جناب نسبت
بحال وابستگان مبارزخان مرحوم از عطای اضافه های نمایان و جاگیرهای سیر حاصل و
خطابات موروثی چنانچه خواجه احمد خان را مخاطب بشهامت خان و خواجه محمود خان را
مخاطب بمبارزخان نموده بجاگیرهای سیر حاصل کامیاب گردانیده بمعرض ظهور رسید
تدابیر او بجایی نرسید در سنه ۱۱۳۸ یکهزار و یکصد و سی و هشت کلید قلعه تسلیم اولیای دولت

نموده در ظل رافت آن عالی جناب درآمد من بعد آن عالی جناب بندوبست ملک تنبیه
مفسدان و تادیب سرکشان و تفقد حال زیردستان پرداخت و فسادیکه در عمل سابق
از جانب مرهته بود تخفیف یافت اگرچه بحسب ظاهر مبارزخان مرحوم چوتهه مرهته موافق
قرارداد ساوات نمیداد و در تنبیه و تادیب سرکشان مرهته ترددهای نمایان بظهور می آورد
اما هرگاه هرجا که منصوبان غنیم قابو می یافتند زیاده از چوتهه میگرفتند و اکثر طرق
و شوارع از اندیشه دست درازی غنیم مخوف بود و نواب عالی جناب هرجا که
مفسد پیشه دید به تنبیه و تادیب او قرار واقعی رسید چنانچه زمیندار واکنکیره که در عهد
خلد مکان چه مفسده ها که نکرده بود و دیگر مفسدان نواح کوهیر و پرگنات قوال
و سه کار ملکندل و غیره که از سرکشی ایشان و متمردی کوه نشینان عمل واقعی
اماکن نمیشد در اندک مدت مطیع و منقاد نمود و ظلمت ظلم و تعدی آنها از آن اماکن
زدود و طرق که در عهد صوبه داران سابق پرخطر بود بنظم و نسق آن عالی جناب
مامون گردید و غنیم که از جاگیرداران با نواع ظلم چوتهه میگرفت و سوای آن فیصد
ده روپیه بنام سردیسمکهی از زمینداران و رعایا تحصیل می آورد و کماشتگان او که
در هر هفته و ماه تغییر و تبدیل می یافتند و فرمایشهای زیاده از وسع رعایا مینمودند
این معنی باعث تصدیع و تکلیف رعایا و جاگیرداران و خفت عمال میشد برای رفع
این بدعتها آن عالی جناب چنان مقرر نمود که عوض زر چوتهه صوبه حیدرآباد زر نقد
از خزانه عامره آنقدر که دست برداشته دهند بگیرد و ده روپیه سرصد بابت سردیسمکهی
و نیز راهداری که مسافرین و مترددین را اذیت کمال عاید حال میشد همه را موقوف نمود
چون خبر تسخیر مملکت حیدرآباد و تسلط آن عالی جناب بر جمیع صوبجات دکن بعرض
فردوس آرامگاه رسید نظر براینکه پیش از جنگ مبارزخان اعتمادالدوله قمرالدین
خان بهادر را به خلعت و قلمدان وزارت از تغیری آن عالی جناب سرفراز ساخته بود

و بعد

دبعد کشته شدن مبارزخان صوبهٔ مالوا وگجرات که بنام آن عالی جناب بود
بامرای دیگر مقرر فرمود از مآل کار اندیشیده استمالت مصلحت وقت دانسته نواب
مستطاب را بارسال فرمان عنایت عنوان مشعر بتقرر صوبداری دکن و وکالت مع
خلعت و فیل و جواهر و خطاب آصف جاهی بنواخت و آن عالی جناب به بندوبست
ملک و تنبیه مفسدان و تادیب سرکشان و تفقد حال ضعفا و غربا پرداخت و درین
سال یعنی یکهزار و یکصد و سی و هشت هجری میر علی اکبر خان دیوان برهانپور را بحضور
خود طلبیده به نیابت ارادت نشان دیوان دکن و محمد عاقل خان کنبو را بدیوانی
برهانپور را مامور فرمود و حامد خان را که از گجرات بدکن آمده بود بصوبداری ناندیر
نامزد نمود و در سنه ۱۱۳۹ یکهزار و یکصد و سی و نه از حرکات ناشایست باجیراو
گوشمال و پیش نهاد همت عالی ساخته خواست که ساهو راجه را که باجیراو به نیابت
او میپرداخت از سرداری قوم مرهته معزول نموده بجای او سنبها ابن رام راج
ابن سیوا را منصوب سازد و بوساطت چندرسین که سابق سیناپتی بود و پس ببعد
بملازمت نواب عالی جناب رسیده نوکر پادشاهی شد سنبها را طلبیده سرداری
مرهته و سردیسکهی بنام او مقرر ساخت و او کماشتگان خود جابجا بطریق مکاسه
داران فرستاده عمل و دخل کرد و مکاسه داران که از طرف باجیراو جابجا نشسته بودند
برخاستند و چون ایام برشکال بود حرکتی از باجیراو بوقوع نیامد و بعد انقضای
موسم برشکال در سنه ۱۱۴۰ یکهزار و یکصد و چهل گردآوری افواج نموده برجالنه بعزم
مقابله رسید نواب ظفر رکاب راجه سنبها را همراه گرفته با افواج سرکار خود و
هراولی عضد الدوله عوض خان بهادر متوجه تنبیه باجیراو گردید و دوم ربیع الآخر
از سال مذکور مقابله بمیان آمد باجیراو تاب جنگ نیاورده راه گریز پیش گرفت
و نواب عالی جناب عضد الدوله را بتعاقب او مامور ساخته خود هم به [illegible] در عقب

خیمه نصیر الدوله روانه برهانپور شود و حفیظ الدین خان بهادر داخل شهر مذکور شد و بعد
چندی جهت تسخیر ملک موهن سنگه زمیندار هراولی روانه گردید و در آن اوان محمد خان
بنگش از حضور پادشاه بصوبه‌داری مالوا عز اختصاص یافته با و همین رسید نواب
عالی جناب نیز اواسط شعبان بدار السرور برهانپور رونق افزا شده برای تنبیه موهن سنگه
متوجه شد بعد رسیدن به کتل اکبرپور موهن سنگه تاب مقاومت در خود ندیده
در پناه جبل دشوار گذار فرو رفت و بقبول پیشکش مصالحت نمود و محمد خان بنگش
کنار نربدا آمده بملاقات نواب عالی جناب فائز گردید و دو سه روز بطریق
مهمان در لشکر فیروزی بود بعد رخصت او نواب عالی جناب نیز از نربدا عبور کرده
بطریق بازدید ظل مکرمت بمکان او گسترد و در شهر رمضان المبارک در باب یومیه
داران برهانپور حکم فرمود که هر که از روی فرمان خلد مکان یومیه داشته باشد یک حصه
از آن موقوف نمایند و دو حصه بحال دارند و هر که بدستاویز اسناد دیگران میگیرد
باید که یک حصه بگیرد و دو حصه در سرکار ضبط شود و روز عید فطر از اکبرپور کوچ لشکر فیروزی
شد و حفیظ الدین خان بهادر با راجپوت همراه رکاب بوده مرخص گشت و ابوالخیر خان
بهادر و میر علی اکبر خان دیوان و صارم علی خان بیوتات را با منصب‌داران دیگر رخصت
انصراف بسوی برهانپور ارزانی داشت و خود از راه کوهستان برای تادیب باجیراو
که در آن جا سر بشورش و فساد برداشته بود بخاندیس در آمده بتعاقب او تا ملک بگلانه
عنان باز نه کشید او همچو غلام گریزپا که فرار جبلت دارد بجانب گجرات فرار نمود و نواب
عنان عزیمت از تعاقب او کشیده بخجسته بنیاد مراجعت فرمود و حفیظ الدین خان
بهادر و ابوالخیر خان بهادر همراه قبایل نواب عالی جناب از برهانپور تا قریب کتل
رسیده مرخص گشتند و در ۱۱۴۵ یکهزار و یکصد و چهل و پنج فاطمه بیگم عمه نواب عالی جناب
اهلیه ظهیر الدوله و رعایت خان حسب الایمای نواب مستطاب صبیه روشن الدوله

ظفر خان

ظفرخان بهادر بخشی سوم حضور پادشاه را که با میر احمد خان بهادر ناصر جنگ منسوب شده بود
همراه گرفته بقصد شادی مواصلت از دار الخلافت برآمدند و روشن الدوله عطا علیخان
کشمیری را که داروغهٔ توپخانهٔ پادشاهی بود با ساز و سامان اسباب و جهاز دولتمندان
همراه داد و از پیشگاه نواب مستطاب محتشم خان بخشی و اکثر رسالداران مشغل تاریخ آن
برای استقبال روانه شدند و حفیظ الدین خان بهادر و ابو الخیر خان بهادر از برهانپور
و غلام قلی خان از کهرگون نیز پیشتر رفتند محتشم خان و حفیظ الدین خان به خجسته بنیاد
همراه آمدند و ابو الخیر خان بهادر تا برهانپور همراه بوده در آنجا توقف ورزیده و درین
ایام دلیپت تهوکیه غنیم دست تعدی بر رعایای آسیر وغیره دراز کرد ابو الخیر خان
حسب استدعای اندر روپ عامل آنجا با سه صد سوار مع نور الدین خان کوتوال
هفده یا نزده کروه را در چهار پاس طی کرده بر سر آن غنیم تاخت آورده و قریب صد
نفر او را به قتل رسانید او راه فرار و ابو الخیر خان بهادر بسالمت دفعتاً راه
معاودت پیش گرفتند در ۱۱۴۷ سنه یکهزار و یکصد و چهل و هفت هجری نواب عالیجناب
به برهانپور که در آنجا باستماع آمد آمد مظفر خان برادر صمصام الدوله که از حضور پادشاه
به تنبیه غنیم مامور شده بود و نواب مستطاب گمان رسیدن او تا برهانپور داشت
او بدون حرب از سرونج بشاهجهان آباد برگشت توقف ورزیده بود متوجه
خجسته بنیاد شد و در همین سال غرهٔ شوال فیروزی فال تولد نونهال گلشن دولت
و اقبال اعنی نواب غفران مآب نظام علیخان آصف جاه ثانی بظهور آمد و این مصرعه
تاریخ آن است **مصرعه** طلوع آفتاب صبح دولت و در ۱۱۴۸ سنه یکهزار و یکصد
و چهل و هشت هجری صوبه داری مالوا از حضور پادشاه بنام باجیراو مقرر شده و لوای
عالی جناب صوبه داری برهانپور از تغیری حفیظ الدین خان بهادر به نصیر الدوله مرحمت
فرمود و حفیظ الدین خان بهادر را بصوب کلانه روانه نمود و در ۱۱۴۹ سنه یکهزار و یکصد و

چهل و نه باجیراو با فوج بسیار از مقر خود حرکت نموده بمالوا رسید و چندی در آنجا توقف
ورزیده و با نظام قرار واقعی آنجا پرداخته بسمت بند وسشتافت و با راجه آنجا
آویخته موضع اتیرا که دار المقر آن راجه و مکان مستحکم بود و بعد محاصره و مشقت تمام
تسخیر نموده راجه آنجا در شعاب جبال صعب المسالک خزیده و بعد از آن باجیراو
پیلاجی جادو را هراول خود ساخته بمقابله برهان الملک فرستاد و او بعد عبور جمنا نزدیک
اکبرآباد بکارزار پیش آمد و مردم بسیار از طرفین بکار آمدند آخر الامر پیلاجی جادو هزیمت
یافته تا تال کتوره عنان باز نه کشید و هیچکس از امرای پادشاهی مزاحمت او
برنخاست مگر حسن خان که مزاحم شده بود مجروح گردید و بعد نهب و غارت
ممالک اعتماد الدوله و صمصام الدوله جهت دفع فساد او از شاهجهان آباد بر آمدند
او صرفه در جنگ ندیده راه [illegible] و امرا بتعاقب نه پرداختند از امثال این
امور خلل کلی در سلطنت راه یافت و بی اعتدالی آن تمرد و تغافل امرا بسمع نادرشاه
که در قندهار بود رسید و باعث ورود او درین مملکت گردید و درین ایام نواب
عالی جناب از سفر سوندا و مدنور معاودت نموده آخر شعبان وارد برهانپور شده
سه و نیم ماه در دولت خانه باستراحت بسر برد و حفیظ الدین خان رخصت گرفته در ماه
شوال بدار الخلافت روانه شد و فوجداری بگلانه از تغییر حفیظ الدین خان بهادر بمتوسلان
بهادر که خویش نواب عالی جناب و عم نسبتی حفیظ الدین خان بهادر بود تقرر یافت

ذکر توجه نواب مستطاب از دکن حسب الطلب حضور بصوب دار الخلافت شاهجهان آباد و گذاشتن خلف الصدق خود نواب نظام الدوله بهادر ناصر جنگ را بنیابت صوبه داری دکن در خجسته بنیاد

آورده اند که در اواخر سنه یکهزار و یکصد و چهل و نه هجری مکرر فرامین پادشاه فردوس
آرامگاه بنام نواب عالی جناب در باب رسیدن بحضور عز صدور یافت بنا برین نواب

مستطاب هفدهم ذی‌الحجه از سال مذکور در خیام که بر کنار تال نصب شده بود داخل گردیده نوزدهم شهر مذکور
کوچ فرمود و میر علی اکبر خان دیوان برهانپور را بر حسب نیابت نصیرالدوله بصوبه‌داری آنجا
سرفراز و از منزل راجوره خواجه عبدالله خان و عزت‌الله خان بهادر را مرخص نموده و دوست [illegible]
نیابت صوبه‌داری دکن که بخلف ارجمند نظام‌الدوله میر احمد خان بهادر ناصر جنگ وقت آمدن
از خجسته بنیاد مفوض کرده بود امسال فرموده و احکام تمامی جهت صاحبزاده بنام امرا ثبت شده
یافت بعد از آن کوچ بکوچ بسرونج رسیده و بمقام آنجا که با باجیراو عهد و پیمان درست
نموده نصیرالدوله و سید جمال خان و رعایت خان دیوان و محتشم خان بخشی و سید خان
و جانوجی و سلطان جی نبالکر وغیره سرداران را با افواج دکن که همراه رکاب بودند رخصت
انصراف ارزانی داشت و در اواخر ماه ربیع‌الاول سنه یکهزار و یکصد و پنجاه وارد
شاهجهان آباد شده بملازمت بادشاه فایز گردید نعمت علیخان عالی در تاریخ قدوم
گذرانید. و جمله یکهزار روپیه نقد و اسب با ساز طلا بکام دل رسید. رباعی صد شکر که آمد آصف
دیرینه پناهی آمد رونق ده ملک پادشاهی آمد تاریخ رسیدنش بگوشم هاتف گفت آیت
رحمت الهی آمد بادشاه بدلداری و ارکان دولت بتهنیت و مبارکباد قرار واقعی پرداختند
و نواب عالیجناب سرا صوبه‌داری اکبرآباد از تغیر راجه جیسنگه و صوبه‌داری مالوا از عزل باجیراو
برای رفع شر او مذکور نواختند نواب مستطاب برای بندوبست تعلقات متوجه گردید از
راه سرکهره باکبرآباد رسیده چند روز در آنجا توقف ورزید و بعد از آن محی‌الدین قلیخان پسر
محمد خلیل الملقب به عنایت خان پسر لطف‌الله خان ابن سعدالله خان را که برادر علاقی حفیظ‌الدین
خان بهادر بود به نیابت صوبه‌داری اکبرآباد مقرر کرده عبور جمنا نموده و سیر کنان تا اتاوه
رسیده بندوبست آن ملک که ضمیمه صوبه‌داری اکبرآباد بود چنانچه باید فرمود و پس از آن به کالپی
رسیده بار دیگر از جمنا عبور نموده به بهاموتی آمده چند روز در آنجا متوقف گشت و افواج بندیله
راهمراه گرفته به بهوپال مسکن یار محمد خان پسر دوست محمد خان رسید باجیراو هم با جمعیت

و از واره بصوب مالوا روان شد و ملهارجی هولکر که در مالوا بود پیش از آنکه لشکر فیروزی
و باجی راو رسد بمقصد فتنه و فساد کرده و با میر منغانی خان که بر جاگیرات سرکار
در آن صوبه عامل بود جمعیتی که زیاده از سه چهار صد سوار همراه خود نداشت پیکار
نموده او را شهید ساخت باجی راو دو سه کروهی بهوپال رسیده راه رسد
غله مسدود کرده اطراف لشکر شروع تاخت و تاراج نمود از جهت تکلیف بکمال
مردم لشکر فیروزی عاید حال گردید و تا یکماه جنگ بتوپ و تفنگ بود آخر کار نواب
عالیجناب بتسویه صفوف پرداخته هراولی و چنداولی و میمنه و میسره بامرای خود مفوض
نموده داعظم بهوپال که دو کروه از لشکر ظفر اثر کوچ فرمود و باجی راو افواج خود را دو حصه
کرده یکی را بر هراول و دیگر را بر چنداول فوج منصور فرستاد و آتش کارزار مشتعل
گردید و جنگ صعب بمیان آمد و بسیاری از مردم کشته گشتند آخر الامر فوج ظفر موج به یک
و الا دو روی نزدیک قلعه بهوپال رسید و فوج مرهٹه بر سر سردار چنداول که الیسر سنگ
راجه بوندی بود بوقت فرود آمدن در خیمه ریخت و جنگ عظیم شد نواب عالی جناب
بمدد چنداول پرداخته محافظت همه جانب می نمود بوقت شام داخل خیمه شده بحراست
لشکر و فرستادن طلایه امر فرمود و در آنجا هم فیما بین یکماه کامل جنگ و جدال بود و از
سبب کمی غله و فقدان ذخیره که یک آثار گندم مثل یک آثار جوار بیک روپیه میسر نمی شد
نهایت تکالیف و تصدیع بمردم لشکر رو نمود و آخر الامر نواب عالیجناب باقتضای صلاح
وقت که خبر آمد نادرشاه گرم شده بود بمصالحت پرداخت و لوای عزیمت بصوب
شاهجهان آباد افراخت رگهوجی بهونسله که از بنی اعمام راجه ساهو و مکاسه دار صوبه برار بود
فرصت وقت غنیمت دانسته با شجاعت خان ناظم برار در ماه رمضان مصاف آراسته او را
شهید ساخت و مبالغی خطیر بطریق نعل بندی از قصبه ایلچپور گرفت و چماجی در نواح برهانپور بر موضع
چانکه پٹنی کتامه آرا گشت و نصیر الدوله ناظم برهانپور باستحکام برج و باره شهر پرداخت

نبیره

نواب نظام الدوله بهادر ناصر جنگ از استماع خبر شتافتهٔ نواب عالیجناب با جیراو افواج دکن فراهم نموده بقصد کمک از خجسته بنیاد برآمده به یلغار بر کتل فردا پور رسید که خبر مصالحت باجیراو مشتهر گردیده و درین اثنا عنایت نامهٔ نواب عالیجناب هم مشعر بوقوع مصالحت شرف ورود نمود از آنجا مراجعت بخجسته بنیاد فرمود ذکر رسیدن

ایلچی نادرشاه قبل از رسیدن نادرشاه بشاه جهان آباد و ظهور تنزل عظیم در آن بلاد و محاربه بعضی سرداران محمد شاهی با فوج نادرشاه و آنچه که بعد از آن بوقوع پیوست

صاحب تاریخ نادری آورده که نادرشاه در سنه یکهزار و یکصد و پنجاه علی مردانخان شاملو را بالجابت روانه هندوستان نمود و بحضرت شاه والاجاه محمد شاه پادشاه پیغام داد که چون تنبیه افاغنه قندهار مطمح نظر است به ناظم صوبه کابل و سرداران آن نواحی حکم شود که قدر راه افاغنه نمایند پادشاه والاجاه در جواب آن نوشت که خزانه و فوج فرستاده بصوبه داران فرامین تاکید ارسال گردید که سر راه بر مفسدان قندهار گیرند و بعد از مراجعت ایلچی مذکور برای تجدید یادآوری محمد علیخان قولرا قاسی ولد اصلانخان را که از عمده های ایران بود بسفارت فرستاد پادشاه والاجاه همان جواب سابق داد و در اوایل کار قندهار که افاغنه آن دیار بسمت کابل آغاز فرار کرده بودند و کسی از جانب پادشاه هندوستان مانع مرور آن فراریان نگشت بنابراین نادرشاه محمد خان ترکمان را برسم سفارت برای استفسار خلف وعده فرستاده خود بتاریخ یازدهم محرم از راه سند متوجه دیار هند شد و سفیر مذکور را تاکید بلیغ نمود که زیاده بر چهل روز در آن ولایت مکث نکرده زود خود را بحضور رساند محمد خان وارد هند شده ابلاغ نامهٔ نادرشاه کرد پادشاه والاجاه که شب و روز بعیش و عشرت مشتغل بود از جواب تجاهل و از رخصت ساختن ایلچی تغافل نموده او را رجعت انصراف نداد چون یکسال کامل از رفتن محمد خان منقضی شد در اوایل محرم سنه یکهزار و پنجاه و یک بعد فتح قندهار فرمان موکد بمحمد خان عز صدور یافت که بوصول حکم استه

مرخص گشته هر نوع جوابیکه از دولت علیه گورکانیه صادر شده باشد بعرض رسانند و آن فرمان بمصحوب
سه نفر جلودار بچاپاری از راه سند روانه ساخت پس بغزنین متوجه شد در قراباغ شش فرسخی غزنین نزول
اجلال نموده از انجا شاهزاده نصرالله میرزا را بتنبیه افاغنه غوربند و بامیان مامور فرمود حاکم غزنین
از سطوت آمد آمد نادرشاه و غلبه هراس گشته فرار نمود و قضاة و علماء و رؤسای غزنین بعجز و نیاز در
پیشکشهای لایق پیش آمده مشمول عنایت گشتند و از انجا رای توجه بجانب غزنین آورد و درین
حین فوجی از افواج ظفر قرین بتنبیه هزارجات مامور گشت و تمام مساکن و اوطان آنها را پایمال ستم
ستور و بسیاری از رجال را مقتول و نسوان را ماسور ساخت و بعد از آن سارا را مطلق العنان
ساخته و فوجی از افاغنه و هزارجات کوهستان غزنین را در رکاب گرفته و از تقصیر هر که بحلقه انقیاد
آمده درگذشته از انجا لوای توجه را بکابل افراخته با عزه و اهالی کابل دو منزل بطریق استقبال
بهمه دو ملازمت نموده مشمول الطاف ملوکانه باشیان داده مرخص ساخت بعد از مراجعت ایشان جمعی از افاغنه
و سپاهیان کابل سر از انقیاد پیچیده و پناه حصار دارالملک درآمده بقلعه داری برخاستند سوم شهر
ربیع الاول که نشیمن نادرشاه در حوالی قلعه رسید جمعی از قلعگیان آغاز ستیز و معارضه کردند ملازمان
پیشتیانه چون مامور بجنگ نبودند بجدال ایشان نپرداخته نصب خیام بفاصله نیم فرسخی سمت شرقی
شهر نمودند و کوکبه کشورگشا بعد یکروز وارد آن مکان شدند و نادرشاه بتاریخ پنجم ماه مذکور بقصد سیر سواد
شهر بجانب کوه سیاه سنگ عنان توجه معطوف ساخت قلعگیان بازبهوای رونشینی بازدحام
تمام از قلعه برآمده معاودت بجنگ و شروع بانداختن توپ و تفنگ کردند و این معنی متمم ماده
غضب سلطانی گشت جمعی را که در آن وقت در رکاب حاضر بودند بتنبیه الجماعه اشاره نموده
مامورین بجانب آنها اسبها برانگیخته و شمشیر آخته بانجماعه درآویخته تا پای قلعه سرافشانی کردند
و همانروز حسب الحکم اطراف قلعه را محاصره کردند و نایره جنگ مشتعل ساختند بعد چند روز که اهل
قلعه تاب و توان را از خود مسلوب دیدند و از دهم ماه مذکور بهمراهی کاروان عجز و ناتوانی
بحضور آمدند و اعتراف بقصور نافرمانی کرده و مضمون اتهلکنا بما فعل السفهاء منا

درزبان

بنا بر پاس آیین بادشاهی دیجاه مورد عفو و مشمول احسان ساخته مقرر فرمودیم که احدی متعرض حال و
مال ایشان نگردد و ما از مبادی حال الی الآن سوای تنبیه افاغنه منظوری نبود باز همان اوقات
مانظور نظر میباشد. بعد نوشتن این نامه چاپار مزبور را با چند نفر از اعیان دارالملک کابل در هشت
و ششم ماه مذکور روانه شاهجهان آباد ساخت. که یساول بوساطت نامه همایون قال و کابلیان
بزبان مقال معرفت حال از فحوای پادشاه و سلیمان خصال سازند و بعد از ورود کابلیان
بجلال آباد حاکم الملک بممانعت پیش آمده راجع ساخت و یساول را که بچاپاری میرفت
افغانی در اثنای راه کشت بعد از آن دوازدهم ربیع الثانی بنابر قلت آذوقه و غله از کابل
برخاسته و فوجی بمحاصره قلعه ارک مامور ساخته بکوهستان چاریکار نزول اجلال نموده
سرکشان آن ناحیه را گوشمال داد و متمردان آنجا را باطاعت درآورده و در بیست و ششم جمادی الاولی
لوای توجه بجانب کندک که مکان خوش آب و هوا بود افراخت افاغنه آن سرزمین نیز
جمعیت گروه در قلعه کوه باستحکام اساس خودداری پرداختند و چون تاب مقاومت در
خود ندیدند طالب امان گشته مشمول عواطف گشتند و فوج بحر موج که مامور بمحاصره ارک
بود خدمات مرجوعه بانجام رسانیدند و جمعی از اولاد آن طایفه را در سلک غلامان انتظام داده در
بیست و ششم ماه مذکور بحضور رسیدند و از آنجا جمعی بتسخیر قلعه جلال آباد و تادیب افغانی
که مرتکب قتل یساول شده بود مامور گشتند حاکم جلال آباد که مانع رفتن کابلیان شده بود و قاتل
یساول هر دو فرار نمودند و باقی اهالی آن دیار طریق اطاعت پیموده در آخر پنجشنبه بیست و سیوم جمادی الاخری
باقدام استقبال پیش آمده قلعه را بتصرف اولیای دولت آوردند و بعد از آن قاتل یساول
که در پناه کوه متحصن شده بود بکمند اسیری درآمد و چون مملکت کابل از حوزه تصرف گورکانیه بدر رفت
ناصرخان در حدود پشاور جمعیت فراهم آورده و مشغول خودداری شد و در حینیکه اعیان کابل با فرمان
نادرشاه بنام شاهجهان آباد رفتند منشور نادرشاه در باب روانه کردن ایشان باسم ناصرخان
عز صدور یافت ناصرخان بپاس حقوق خداوند خود امتثال امر نادرشاه ننموده مشتعل ساختن

آتش جدال پرداخت و بعلاوه این معنی هشت هزار نفر افاغنه خیبر و پیشاور را در ناحیه جمرود اجتماع
داده بمحافظت دربند خیبر اشتغال ورزیده روز دوازدهم شهر مذکور بنه را در موکب نصیر الله میرزا
گذاشته خود طرف عصر از راهی که کوه بند و بس صعب و دشوار بود با فوجی از دلیران نیزه گذار
جریده بعزم تنبیه ناصرخان یلغار کرده صبح روز دیگر دو ساعت از روز گذشته سی و نه فرسخ
راه طی کرده از پی راه به لب بر وقت آنجا نه رسیده ناصرخان از آمدن شاه خبردار گشته
تهیه جنگ برخاست و صفوف لشکر آراسته پیش تازان سپاه بهادر بر قلب ایشان ریخته
در طرفة العین جمعیت ایشان را پراکنده ساخته و جمع کثیر را بقتل رسانیدند ناصرخان را با جمعی
رؤسای سپاه زنده دستگیر ساختند و بقیه راه فرار پیش گرفتند و بعد از سه روز که بنه و
لشکر ظفر اثر بپیوست متوجه پیشاور شده افغان و لکشتا با تقدیم خدمت خود آوردند و هر که از
کوهستانیان سر از شورش برداشت سر خود باخت و در پانزدهم رمضان مرحمت اعلام نصرت
انجام بجانب شاه جهان آباد اهتزاز یافته و امر همایون بعز صدور مقرون شد که رود اتک را
جسر متین بسته افواج قاهره از آن جسر عبور نمایند اگرچه تا حال معلوم نزدیک و دور
نه گشته که در هیچ موسم از رودخانهای پنجاب بدون سفینه و کشتی عبور میسر باشد اما بنیان
اقبال نادری در هر یک از این رودخانه ها که نمونه بحر ذخار و شعبه دریای خونخوار بود معبر
و گذر پیدا شده سواران و دواب با اسباب از آب گذشتند و پنجشش هزار کس از سپاه لاهور
که رایت تمردی افراخته بودند قراولان فوج پادشاهی بمدافعه ایشان پرداخته غارت کردند
متعاقب نادرشاه نیز عبور نموده مقارن اینحال فوج کثیر از جنود هند بسرکردگی زمیندار دینه
بیگخان سلسله جمعیت را انعقاد داده بامداد ذکریا خان ناظم لاهور می آمد در شش گروهی
لاهور متقابل قراولان فوج نادرشاه گشته بغارت آمدند بعد از ورود موکب نادرشاه
بحوالی لاهور در باغ شالامار ذکریا خان که تاب مقاومت در خود ندید کفایت خان
وکیل مهمات خود را بطلب امان بحضور فرستاده خود نیز روز دیگر بملازمت فائز گشته

بیست لک روپیه نقد و زنجیر فیل کوه پیکر با نفائس و هدایای دیگر برسم پیشکش گذرانیده
لوازم خدمت و انقیاد بتقدیم رسانیدند نادرشاه بخلاع فاخره خسروانی و اسپ تازی
نژاد با زین زرین و کمر خنجر و شمشیر مرصع و نوازشات دیگر او را مشمول عواطف خود گردانید
و فخر الدوله ناظم صوبه کشمیر را که مردم کشمیر او را از حکومت کنار کرده بودند و بی سر و سامان در لاهور
توقف داشت باز بایالت الملک سرفراز ساخته روانه آن ولایت نمود و ناصر خان صوبه دار
را که از جمله گرفتاران در رکاب نصرت قران بود مجدداً بصوبه داری پیشاور و کابل سرفراز
کرده فوجی را تعین نمود که بمحافظت معبر رودخانه کشتی های پنجاب پرداخته مترددین را
روانه اردوی ظفر قرین نماید القصه پادشاه هندوستان آنوقت از خواب غفلت
بیدار شدند که نادرشاه به پیشاور رسید پس سی لک روپیه نقد بنواب عالیجناب و بیست
لک روپیه باعتماد الدوله وزیر و بیست لک روپیه بصمصام الدوله بخشی عطا فرمود و سرداری
لشکر بنواب عالیجناب مفوض کرده نواب ناصر جنگ را که در دکن به نیابت پدری پرداخت
بخطاب نظام الدوله سرفراز فرمود نواب عالیجناب غرّه رمضان خیمه بیرون کرد که خبر
رسید که نادرشاه از آب اتک عبور نموده و ذکریا خان صوبه دار لاهور و پنجاب و ملتان
چون نیروی مقاومت در خود نیافت چاره جز تسلیم ملک و متابعت ندید و نادرشاه
سفاک بعزم رزم و خونریزی متوجه شاهجهان آباد گردید درینوقت لاعلاج محمد شاه هفدهم
شهر شوال بعزم جنگ برآمده بجناح استعجال در سواد پانی پت ورود نمود در هراولی
نواب عالیجناب را و در میمنه صمصام الدوله میر بخشی را و در میسره اعتماد الدوله وزیر را
و در التمش مبارز الملک سربلند خان و مظفر خان و محمد خان بنگش را مقرر فرمود و منهیان بعرض
نادرشاه که بیست و ششم شوال از لاهور نهضت نموده از رودخانهای ترف عبور کرده
هفتم ذیقعده وارد سرهند شده بود رسانیدند که محمد شاه پادشاه با سیصد هزار مردانه
و دو هزار فیل جنگی و سه هزار عراده توپ اژدر دهان برق آهنگ و اسباب و اثاثه رزم

دیانی

وآلات جنگ به کرنال که پنج منزل شاهجهان آباد نزول اجلال نمود وچون رودخانه فیض
که علی مردان خان آنرا از شاهجهان آباد جاری کرده از یک جانب کرنال روان و جانب
دیگرش جنگل پیوسته است امکان را حصن حصین دانسته و افواج را ترتیب داده توپخانه
را محیط اردوی خود ساخته بعزم مقابله در آنجا توقف ورزید و چون نادرشاه باستماع
این خبر شش هزار سوار قراولان پیشتر فرستاد تا حوالی اردوی محمدشاه رفته دست بردی
نموده و تحقیق احوال کرده چگونگی بعرض رسانند و بعد روانه ساختن ایشان روز ششم خود
نیز از سرهند حرکت نموده بمنزل راجپوره دوازده کروهی سرهند آمد و نهم ماه مذکور وارد
قصبه انباله هشت کروهی که تا کرنال سی کروه مسافت داشت گشته قبائل و بنه خود را
بسرکردگی فتح علیخان افشار در آنجا گذاشته دهم آنماه از انباله کوچ کرده پانزده کروه
راه طی کرده در محل شاه آباد فرود آمد و قراولان همان شب بحوالی اردوی محمدشاه
رسیده و جنگ قزاقی کرده جمعی قتیل و چندکس را زنده دستگیر ساخته بسرای عظیم آباد
هشت کروه برگشته توقف نمودند و شب یازدهم دو ساعت از شب گذشته چندکس از
قراولان اسارا را بحضور نادرشاه آوردند که تحقیقات زبانی از ایشان بعمل آید [illegible]
آنرا روانه سرای عظیم آباد نموده بقراولان تاکید فرمود که همان سرا توقف ورزند و جمعی
از یکه تازان علامت نشان در آنحوالی از روی حزم و ثبات بقراولی پردازند چون
از سرای مذکور تا کرنال شش فرسخ مسافت و چهار کروه آن تمام جنگل مشتمل بر گیاه باریک
و دو کروه دیگر فی الجمله خالی از بیشه و راهش هموار بود سرکردگان قراولان را دو دسته
کرده از جانب شرقی و غربی اردوی محمدشاه فرستاد تا امکان نزول و همواری زمینها
و کیفیت جنگل و میدان جنگ را تشخیص نموده در سرای عظیم آباد مراجعت کرده حقیقت حال
بعرض رسانند و بتاریخ دوازدهم آنماه کوچ دوازده کروهی نمود و بتاریخ سیزدهم در نزول
شاهزاده نصرالله میرزا با جمعی از خوانین جا داده و خود فوجی از دلاوران را همراه گرفته هنگام

صبح از آنجا کوچ کرده یک ساعت و نیم از روز گذشته وارد عظیم آباد شد و در آنجا سرکردگان قراولها
بر وفق فرمان حاضر گشته و اسرایی را که از اردوی محمد شاه دستگیر کرده بودند بحضور آورده و
بعد از استنطاق از آنها بوضوح پیوست که محمد شاه از دست برد قراولان تا بدامن حصن کرنال کشیده
و میان مکان را که جای محکم است مأمن عافیت ساخت و سرکردگان قراولان ملاحظه
تبرقی و عرابه‌ی اردوی محمد شاه کرده بودند بعرض رسانیدند که هر دو طرف بیشه است و زمین سطح آن
شایسته جولان لشکر فیروزی و قابل میدان جنگ نیست و راهی که به اردوی محمد شاه
هر دو منتهی بجنگل صعب است نادرشاه باستماع این کیفیت چنان قرار داد که سمت شرقی
اردوی محمد شاه را منظور داشته بطرف پانی پت که مابین کرنال و شاه جهان آباد واقع است
و میدان وسیع و هموار دارد دو سه روز عنان رایات باید نمود اگر محمد شاه بمقابله
آمد بجنگ باید پرداخت والا بهمان راه رایت بسمت شاهجهان آباد باید افراخت چنانچه
چهاردهم آن ماه پیش از طلوع آفتاب از منزل مزبور حرکت کرده از رودخانه فیض اندسته
در دو فرسنگی اردوی محمد شاه در مکانی هموار سطح خیام فلک احتشام زد و خود با جمعی
از دلاوران ظفر انجام تا نزدیک معسکر محمد شاه جایی که علمها و بیرقها و توپخانه ایشان
نمودار بود بادپای جهان نورد را صبا رفتار ساخته بلشکرگاه ایشان نظر تحقیق انداخته
بخیمه خود بازگشت و هنگام شب بعرض رسید که برهان الملک سعادت خان صوبه‌دار
اوده و پورب با جمعیت سی هزار یا بیست هزار و توپخانه و استعداد تمام بعزم امداد
محمد شاه وارد پانی پت شده فی الفور جمعی از سپاه بمقابله او نامزد نمود اگرچه همه جا
بفاصله نیم فرسنگ کم و بیش اطراف اردوی محمد شاه جولانگاه سپاه نادرشاه بود
اما باز فوجی را همان شب بر سر معسکر برهان الملک فرستاد و پانزدهم آنماه از آن منزل
حرکت کرده قشون خود را سه قول قرار داده شهزاده نصرالله میرزا را فرمود که از
جانب شمالی دریای جمنا تا حوالی کرنال آمده رایت قرار افرازد و خود مابین رودخانه

فیل و جمّاز را اسیر گران گردون نظیر ساخته با جمعی برای ملاحظهٔ فرودگاه و موضع جنگ عازم اردوی
محمدشاه شده در عرض راه قراولان که شب بر سر برهان الملک حسب الحکم رفته بودند خبر آوردند
که سعادت خان که بفاصلهٔ یک منزل طولانی از لشکر محمدشاه رسیده بود از آنجا جریده گشته
و خزانه و بنگاه را عقب گذاشته در نیم شب از بیراهه خود را باردوی محمدشاه رسانید
و قراولان شاهی بتعقب او رسیده بسیاری از کسان و اسباب او را قتیل و اسیر و تاراج
نمودند پس نادرشاه نیز از محاذات معسکر محمدشاه گذشته شرقی اردوی او را بفاصلهٔ یک فرسخ
که میدان مسطح بود برای نزول اختیار نمود و نیز اتفاقیه میرزا حسب الامر با قول نادرشاهی
گذشته در آن موضع نصب اوتاق قرار یافت و چون تهیان لشکر بلف کشتن عقب ماندگان و
تاراجی خزانه و اسباب از دست برد و مشق یاران شنودند نادرشاهی به برهان الملک رسانیدند
عرق غیرت و شجاعت او بحرکت آمد و از راه غرور باده شتاب گشته بی وقت جهت انتقام
اشد عمای رخصت از محمدشاه نمود پادشاه بجانب امیرالامرا نگاه در آن توجه مولا میرزا لامرا بعرض رسانید که در مهمات
خصوصاً در امر محاربه حضرت جهان پناه بصوابدید نظام الملک آصفجاه عمل نمایند در مقدمهٔ جنگ
لازم که بهمه مهمونی رای صواب نمای آن نواب سراپا تدبیر اقتضا نماید عین صواب است پادشاه
نیز بر زبان آورد که الحق چنان است آنگاه اشاره بجانب نواب عالیجاه نمودند که در این باب
چه میفرمایند نواب مستطاب مخاطب ببرهان الملک شده فرمود که با وجود قرب چنان دشمن قوی
از بی پروای بنگاه را عقب گذاشته بتعجیل تمام خود را بحضور رسانیدن مناسب نبود بهر
حال آنچه شدنی بود شد فی الحال در منزل خود رفته فرود باید آمد تا ماندگی راه آسوده
شوند فردا بعنوان عنایت ایزدی باتفاق همدیگر تدارک باید پرداخت برهان الملک
تهور آشکار فرموده جواب داد که توقف در تدارک محمول بر جبن میشود فدوی پادشاه تامل
یازده هزار سوار جرار جنگ آزموده با توپخانه مناسب موجود دارد و همه یکدل در محاربه سعی
و کوشش بجا می آرد که از احدی الحسنیین خالی نیست یا بتائید ایزدی مظفر و منصور گشته

در معرکۀ قتال کشته شدند و غنائم بیحد و فیلان کوه پیکر و توپخانۀ پادشاهی و اسباب بسیار
بحیطۀ تصرف نادرشاه درآمد و تا عصر عرصۀ میدان از وجود سپاه هند خالی و با جساد کشتگان
مشحون گردید محمد شاه پادشاه با نظام الملک و قمرالدین خان وزیر اعظم چون قریب
بازوی خود تسویۀ صفوف و اعلای اعلام صولت نموده بود بمعسکر خود برگشته دست
بذیل تحصین زد نواب عالیجناب از وقوع اینچنین شکست برسیدن شب
عریضه بحضور فرستاد متضمن آنکه الحال وقت جنگ نمانده است بجای خود استقامت
ورزیده فردا ترتیب فوج داده تدارک باید کوشید و این رای صواب نما پسند
شاه و وزیر و جمیع اعیان گردید و امیدواران پادشاه اعتماد الدوله قمرالدین خان وزیر
و دیگر اعیان و ارکان را طلب فرموده کنکاش نموده هرکس بصلاح جنگ بعرض رسانید
و النواب عالیجناب که صلاح در جنگ ندیدند و عرض نمود که صلاح در صلح است
بست برهان الملک و امیرالامرا اگرچه از غیرت و حمیت و شجاعت جان نثار شدند
لیکن از سخن ناشنوی کار کلی حضرت ولی نعمت را ضایع کردند بحال استعداد جنگ آنچه
هست بر حضرت مخفی نیست بالفعل صلاح چنین بر زیست که دست از جنگ باز داشته
بارسال پیغام صلح اطفای نائرۀ فتنه باید نمود اگر حسن کردار و لطف گفتار صورت بسته
رو نمود فهو المقصود و الا متوکل علی الله با دو جنگ باید شد پادشاه فرمود همین صلاح
مستحسن و محض صواب است صاحب تاریخ جهان کشا بزبان قلم داده که بعد از وقوع
اینچنین فتح نمایان چون محمد شاه اطراف خود مورچال و خندق و توپخانه استحکام داده بود
نادرشاه سپاه خود را اذن یورش نداده از چهار طرف بحاصرۀ اردوی محمد شاه مامور ساخته
به بستن راه فرار هندیان پرداخت چون کار محمد شاه بعسرت انجامید روز سیوم خلع سلطنت
از خود کرده و افسر سروری از سر برگرفته با خوانین و امرا باستظهار تمام پیش نادرشاه
آمد بهر صورت چون محمد شاه برای ملاقات نزد نادرشاه رفت نادرشاه شاهزاده نصیرالله میرزا

را تا خارج اردوی خود باستقبال آن پادشاه فرخنده خصال فرستاد و هنگام ورود خود
نیز تا بیرون خیمه استقبال نمود و بتعظیم و تکریم پیش آمده و دست آنحضرت را از روی تلطف
گرفته بر مسند همنشینی خویشتن ساخت و محمد شاه چاشت آن روز در خیمهٔ نادرشاه تناول نمود
بعد ظهر بمعسکر خود مراجعت کرد اما افواج نادرشاه بهانه‌جویی دست از محاصره باز نداشتند
محمد شاه روز ثانی با امرای حضور در عین تحول اردوی خود کوچ کرده عازم اردوی
نادرشاه شده در حوالی معسکر او قرار گرفت عبدالباقی خان زنگنه که از اعاظم امرای
نادرشاهی بود با جمعی مامور گردید که همه جا همراهی رکاب آن پادشاه بوده بلوازم
مهمانداری و شرایط خدمتگزاری پردازد و نادرشاه برهان الملک را وکیل مطلق
در اینجا و صاحب اختیار فرموده مقرر کرد و طهماسب خان جلایر با چهار هزار سوار
باتفاق برهان الملک قبل از ورود موکب شاهی بشاهجهان آباد رفته بنظم و نسق شهر پردازد
و در قلعه پادشاهی محل نزول شاه مقرر نماید برهان الملک بشاهجهان آباد شتافته احکام
شاهی بعمل آورد و بعد از آن نادرشاه غرهٔ ذیحجه از آنجا کوچ نموده متوجه شاهجهان آباد شد
و هفتم ماه باغ شعله باغ مذکور که نادر [illegible] گردید روز دیگر در آنجا توقف ورزید و شاه
والا جاه محمد شاه برای تهیهٔ لوازم مهمانی مرخص شده پیشتر روانهٔ شهر گردید و نهم
آن ماه از باغ مذکور سوار شده و مانیان از ابتدای باغ تا در دولتسرای پادشاهی
صفها بستند و پا اندازهای قیمتی از زربفت‌های گران بها و اقمشهٔ نفیسه از سرکار
پادشاهی انداختند و قلعه را که از مستحدثات پادشاه معدلت نشان شاهجهان و دار الخلافت
سلاطین و آیین هندوستان بود مقر کوکبه دولت ساخته محمد شاه را نیز در آن قلعه جا داد
و چون جناب محمد شاه سفرهٔ ضیافت گستر و نادرشاه بعد انقضای مجالس بدلجویی آنحضرت
پرداخته فرمود که موافق عهدی که از روز اول قرار یافته سلطنت هندوستان را بجناب
پادشاه تعلق دارد و آنچه امداد و رسم وداد است بمقتضای ربط ترکمانی درباره دولت

ابد پیوند گورکانی بعمل خواهد آمد محمد شاه بشکرانه این عاطفت که تاج بخشی را علاوه جان بخشی یافت افواج جواهر
و خزاین و اثاثه پادشاهی بنظر نادرشاه درآورد و هرچند که نادرشاه بنابر علو همت از قبول
ابا نمود اما بنابر مبالغه و پاس خاطر پادشاه والاجاه قبول نموده متصدیان امین بضبط خزاین
و بیوتات تعیین فرمود و روز عید که نادرشاه طرف عصر بمنزل محمد شاه درآمد شام آن روز
دهر دو رنگ فتنه عجیب ریخت و نقش طرفه برانگیخت تبیین این اجمال و تفصیل این اجمال
آنکه شب یازدهم بدون آنکه از جانب محمد شاه اشاره یا از طرف معارف تحریکی واقع
شود شخصی از اوباش شاهجهان آباد از پایین قلعه باواز بلند گفت که نادرشاه در قلعه از
دست خواجه سرای پادشاهی کشته گردید اوباشان شهر بمجرد شنیدن این خبر با مردم فوج نادرشاه
که در شهر فرود آمده بودند در آویخته در مراسم دست درازی کوتاهی نکرده و قریب دو
سه هزار کس از لشکریانش را به تیغ نافرمانی و خنجر نادانی و پنجه قربانی ساخته خون ایشان
را غازه شب عید و خضاب دست امید نموده سر پنجه دلیری را بهمان کشتی رنگین کردند
و از آنجا بپای تهور بر سر فیلخانه نادرشاه رفته فیلبان باشی را کشته فیلان را متصرف گشتند چون
پرده شب حائل بود نادرشاه در آن وقت حکم نمود که دلیران سپاه از مقام خود حرکت
نکنند و دیده از خواب بسته در اماکن خود ثابت قدم باشند تا فردا آنچه مقرر گردد
عمل نمایند و علی الصباح که خورشید جهانتاب تیغ از نیام مشرق کشید با هیئت خشمگین
و صولت سهمگین از قلعه برآمده در مسجد روشن الدوله نشست و بعد از تحقیق آنکه حرکات
دوشینه از کدام محله و چه جماعت صادر شده امر به تنبیه آن کرده و قتل عام آن محلات
فرمود و سپاه نادرشاه از جمیع اصناف چه قزلباش و چه ترکمان و چه ازبک و چه
بلوچ و چه افاغنه دست بقتل کشادند و هر ذی حیات را که دیدند کشتند از کشته ها
پشته ها شد و تا یک پاس بازار قتل عام گرم بود و صدای بزن و بکش بلند و از امرا
سید نیاز خان داماد اعتماد الدوله خسر پوره نواب عالیجناب محی الدین علیخان و غیره

نیز

بقتل رسیدند بعد یکپاس نواب ... بجناب نادر ترحم بحال خلق نادرشاه در وقت قهر او کسی را
یارای حرف زدن نبود لیکن قدم جرأت پیش نهاده باعجز و انکسار رو بفرق رعایا در مطلب امان نمود
نادرشاه گفت بپاس خاطر شما امان دادم و همینکه صدای الامان از زبان نسقچی برآمد در طرفة العین
آتش قتال فرونشست و دست هرکس بهرجا که رسیده بود همانجا باز ماند گشت لله العظمة
والقدرة تا که بنده از بندگان خود را چه رتبه میرساند که از حکمش بدین درجه رسید و صاحب
تاریخ جهانگشا نوشته که بعد اعلان قتل عام از ... تا نیم روز ... در مسجد جامع شد و چند
مردم محله دیگر نیز از صغیر و کبیر بتیغ شدند و از هنگام طلوع نیر اعظم تا زمان غروب
در قتل و نهب و اسر و تشهیر واقع نشد و قریب سی هزار کس از خورد و بزرگ کشته گردید
و هنگام شام اهالی آنجا در مقام استیمان و پناه جستن و پناه گاه بوساطت نواب نظام‌الملک
قمرالدین خان در صدد شفاعت درآمد پس التهاب آتش قهر نادرشاهی بزلال عفو و بخشش
فرونشست و حکم باسترداد اسیران نفاذ یافت و چون در شب شورش سید نیاز خان داماد قمرالدین خان
و شهسوار خان که از اعاظم هند بودند بر سر فیلخانه رفته مرتکب قتل فیلبانان قزلباش و بردن فیلان
شده بیرون حصار شهر رفته در جای متحصن گشته بودند عظیم الله خان و فولاد خان که از اعیان
دولت گورکانیه بودند بحکم والا مامور بگرفتن ایشان گشته مومی الیهما را با چهارصد و هفتاد
نفر گرفته پیش آوردند و همگنان را بتیغ انتقام کشتند و صاحب خزانهٔ عامره زبان قلم داده
که چون نادر پادشاه در نهم ذیحجه سنه یکهزار و یکصد و پنجاه و یک هجری شاهجهان‌آباد
مرکز نزول ساختند برهان الملک آن روز تا شام در خانهٔ خود امور فرموده شاه را سرانجام
میکرد لاکن از استیلای ... و استسقا قلوبش ... داشت گاهی غشی میکرد و گاهی در
افاقه می‌آمد شب عید قربان قبل نفس برآوردن صبح نفس او از پیکر عنصری برآمد
شبیکه انتقال کرد نواب نظام‌الملک آصفجاه برای عیادت رفت و شخصی را پیش
فرستاد که بتعظیم قیام ننماید قبول نکرد و چون نواب آصفجاه آمد باعانت خدام قیام نمود

بیضی بیان بکمال استقلال برهان الملک است و چون نادرشاه از سرِ خونِ مستامنان بتقریر صادر
گشت مبارز الملک سربلند خان بهادر دلاور جنگ را برای اخذ زر مصادره مامور ساخت
مبارز الملک چاره ناچار بامتثال امر پرداخت و این آفت مصادره بر سر اهل شهر تا مراجعت
نادرشاه از شاهجهان آباد امتداد کشید و صاحب تاریخ جهانکشا بزبان قلم میدهد
که نادرشاه مخدره سراپرده گورکانیه را یعنی قطبی بیگم دختر محمد کام بخش را جهت شاهزاده
نصیر الله میرزا خطبه کرد و تا یک هفته تهیه اسباب مورد آرایش بزم سرور پرداختند و بیست
و پنجم ماه مذکور شاهزاده نصیر الله میرزا به بدن شاه والاجاه رفت و بعد انقضای مجلس بعطای
جواهر گران بها و سه زنجیر فیل و پنج راس اسپ با ساز مرصع و خلاع شاهانه مراجعت
واتحاد بعمل آمد و چون معتمدان که برای ضبط خزاین و بیوتات مامور شده بودند انقدر
ظروف زرین و سیمین و اوانی و اسباب مرصع بجواهر ثمین و اجناس نفیسه بضبط در آوردند
که محاسبان و دفتر نویسان از حصر و احصای آن عاجز آمدند و از آنجمله تخت طاوسی بود
که کنوز کیکاوسی و خزانه دقیانوسی رونمای جواهر شاهوار آنرا نمی شایست در ایام
سلاطین سابقه هندوستان دو کرور روپیه صرف ترصیع آن شده بود و همچنین لآلی
غلطان و الماس های درخشان که نظیر آن در خزانه هیچیک از ملوک و سلاطین سلف و عهد
وجود نداشت بخزانِ دولت نادریه منتقل شد و امرا و خوانین دولت و اعیان دار الخلافت
و رایان خود رای و صوبداران ممالک آرایی نیز کرورها و لکها از نقود و جواهر و مرصع آلات
و نفایس اسباب برسم پیشکش بنادرشاه رسانیدند و بعد از فوت سعادتخان محصل
بصوبه اوده لکهنو فرستاده یک کرور زر که باصطلاح ایران پانصد هزار تومان باشد
با فیلان کوه توان و اسباب بیکران از صوبه مذکور که متعلق بسعادتخان بود تحصیل نمود
غرض در ایام توقف از خزاین سلطنت و پیشکش امرا و صوبداران دور و نزدیک مساوی
پانزده کرور بسرکار نادرشاه انتقال یافت و از جواهر و خزاین و اسباب و کارخانجات

و اثاثه سلطنت که شایسته سلطنت تیموریه باشد بسرکار پادشاه والاجاه گذاشته باین وسیله ابواب
بسته بر روی بیوتات عامره گورکانیه گشوده بعطا و روسای لشکر که مصدر خدمات شده بودند و غازیان
و ملازمان ظفرقرین و خدمتکاران اردوی همایون علی العموم فراخور رتبه انعامات شایان عنایت
نموده و فرامین عنایت تضمین بهمگی ولایات ایران عز صدور یافت که مال و جهات سه ساله ایران
عموماً تخفیف مقرر گشت و روز شنبه سیوم ماه بهمگی امرا و خوانین دولت گورکانیه خلاع فاخره
و شمشیر و کارد مرصع و اسبان تازی نژاد مرحمت شد و مجلس خسروانی آراسته در استدعای
قدوم محمدشاه نموده بدست خود تارک شاه جمجاه را بافسر سلطنت و کمر آن صاحب را بجمدهر و شمشیر
مرصع و دوش آن زیبنده تاج و نگین را بجواهر گران بها چنانچه معتاد سلاطین هند است زیب
و زینت تازه داده و نگین پادشاهی هندوستان را کماکان بخنصرتش تفویض کرده محمدشاه
ممالک آن طرف آب اتک و دریای سند از حد تبت و کشمیر تا جائی که آب دریای مزبور بدریای
محیط اتصال می یابد مع ولایات تهته و بنادر و قلعه جات تابعه را برسم ضیافت بنادرشاه
مفوض فرمود و چون اکثر ممالک سمت شمالی و غربی اتک از قبیل غزنین و کابل همیشه از ممالک
خراسان شمرده میشد نادرشاه نیز قبول نمود و در همان مجلس بهمگی امرا و اعیان دولت
گورکانیه را بخدمتگذاری و رضاجوئی خاطر اقدس پادشاه والاجاه ترغیب و دلالت نموده
از نصایح مشفقانه که بکار دولت و ملک آید و رسم و راه سلطنت را شاید آویزه گوش هوش
پادشاه و اعیان آن دولت ساخته فرمان داد که سکه و خطبه را که تا این زمان در ممالک هندوستان
بنام نادر رواج یافته بود باز بنام نامی محمدشاه بتازگی رواج یابد و احکام مطاعه شرف صدور
و انفاذ یافت و آنحضرت بصوبه داران اطراف و راجه های آن اطراف فرستاده محمدشاه را براورنگ
فرمانروائی تمکین داده و جمعی از هنروران و ارباب صنعت هندوستان را بملازمت رکاب خود دلگرم ساخته و روز شنبه
هفتم ماه صفر با فتح و ظفر از شاهجهان آباد رایت مراجعت افراخته باغ شعله مار را مقر نزول ساخت و بجهت بعضی مهام روز چند
توقف نادرشاه در شاهجهان آباد باتفاق اعتماد نقل وزیر نادرشاه و محمدشاه بیکجا نشسته بودند که وقتیل فیروز رسید و میرخان که باین ماموره

قهوه دان برداشت وفنجان پر کرد و متامل شد که اول کدام پادشاه بدهم اگر بخداوند خود بدهم یحتمل که نادرشاه را بد گند و عرق قهر او بحرکت آید و اگر بان قهار بدهم چون نوکر او نیستم سوء ادب می شود چه آقای خود را گذاشتن و خدمت دیگری بجا آوردن داب نوکران و ملازمان نیست و نادرشاه که خیلی تیز هوش بود در آن وقت از گوشه چشم نگاهی بسوی او کرد و امیرخان قهوه بدست محمد شاه داده عرض نمود که حضرت این فنجان را به شاهنشاه از دست خود تواضع کنند که شاهنشاه مهمان حضرت اند و خاطر مهمان عزیز نادرشاه حرکت او را به پسندید و بمحمد شاه گفت که با وصف بودن اینچنین مردم ذی فراست زوال به سلطنت شما چرا رسید محمد شاه گفت از نا اتفاقی ارکان دولت نادرشاه گفت آری این منجانب الله است که هر گاه اراده الهی متعلق بزوال دولت کسی میشود نفاق در ارکان دولت او پیدا میگردد و نقل میکنند که صولت نادرشاه آنچنان بود که زهره شیران بیشه دلاوری در محفل او آب میشد کسی را یارای عرض معروض در حضور او نبود مگر نواب عالیجناب بی باکانه کلمه و کلام میشنود و نادرشاه هم بجز محمد شاه یا نواب بکسی دیگر مخاطب نمی شد و در محفلی که محمد شاه و نادرشاه یکجا نشستند زیاده از سی چهل کس از مردم جانبین در آن محفل باریاب نمیشدند و نواب را پروانگی بود که با دو کس یکی خدمتگار و دیگری نعلین بردار در حضور بیاید نواب عالیجناب یک امیر صاحب فراست و جلادت را بجائی این دو عهده بردار قرار داده همراه خود میبرد غرض هر که در آن مجلس باریاب میگشت دور استاده میشد و از نزدیکان تخت هر دو پادشاه دو سه کس می بودند در گاه قلیخان بهادر سالار جنگ که امیری بود ذیشان صاحب عقل و فراست و لطیفه گو و بذله سنج حکایت میکرد شبیکه بر کاره آمده خفیه بمن گفت که فردا کوچ نادر است و چون ضبط او بدرجه بود که کسی را یارای آن نبود که افشای اخبار کند من بگوش نواب عالیجناب گفتم که الناد رکالمعدوم نواب ازین لطیفه بسرار محفوظ شد چه لفظ کل بکاف عربی مفتوح در هندی بمعنی فرداست پس نظر معنیش چنان شد که نادرشاه

نمود از این جهان معدوم مشهود آمدیم بر سر وقایع دکن که در ایام هرج و مرج پادشاه در
سنه یکهزار و یکصد و پنجاه و یک بوقوع آمد آورده اند که گوپال راو زمیندار برار قلعه
را که قلعه دار آنجا عزت الله خان بهادر بود بمکر و فریب در قبض و تصرف خود آورد و در محرم
سنه یکهزار و یکصد و پنجاه و دو باجی راو در نواح برهانپور جاگیرهای جاگیرداران
ضبط نموده رایت فتنه و فساد برافراخت نصیر الدوله عبد قدیم بهادر باستحکام شهر و باره
شهر پرداخت و آخر کار از استماع خبر مراجعت نادر شاه و پیغام نواب نظام الدوله بهادر ناصر جنگ
که بوساطت غلام نقشبند خان کرده بود دست از ضبطی جاگیرها بر داشته چهارم ربیع
الاول از نواح برهانپور بجانب پونا روان شد و بعد چندی با نواب ناصر جنگ
بهادر بنا قضیه بر خاسته جنگ کرده صلح نمود چنانچه در باب دوم در احوال نواب ناصر جنگ
مفصلاً بزبان قلم داده خواهد شد و بتاریخ دوازدهم محرم سنه یکهزار و یکصد و پنجاه و سه
باجیراو در نواح برهانپور بنابر سرخجلگی که از دست نواب ناصر جنگ خورده بود بغصه مرگ
شد و نواب عالیجناب باستماع خبر مخالفت میان ناصر جنگ و باجیراو اندیشه مند شده
بقصد دکن از شاهجهان آباد برآمده داخله خیمه گردید و چون خبر مصالحت رسید باز
بدار الخلافت مراجعت فرمود **ذکر سبب توجه نواب مغفرت مآب بصوب
دکن از شاهجهان آباد و آنچه بعد ورود در دکن فیما بین آنعالیجناب
و نواب ناصر جنگ روداد** آورده اند که نواب ناصر جنگ بعد فوت باجیراو ملک دکن
را خالی از متمردان دانسته پا از اندازه دراز کرده از شاهی حکمرانی و جوانی از جای خود رفته سر از
اطاعت پدر بزرگوار پیچید و عزل و نصب خدمات و جاگیرها بحکم والد ماجد بعمل آورده از
خجسته بنیاد بصوب حیدرآباد عازم گردید انوار الله خان دیوان چاره بجز انقیاد ندید
تمشیت امور موافق مرضی صاحبزاده مینمود و رفته رفته کار بجائی رسید که باغوای بعضی
جلیسان مثل عبد العزیز خان و فتحیاب خان و سید جمال خان وغیرهم جاگیرهای خالصه بهرکه

عقل او را کور ساخته بود نظر دوربین بران صنایع صواب قرین نینداخته از راه جهالت
بادیه پیمای ضلالت گردید و با سی هزار سوار جرار و توپخانه بسیار بعزم رزم بالای
گهتل فردا پور بفاصله سی کروه از بلده برهان پور توقف کرده اول منور خان را برسم
رسالت فرستاده پیغام نمود که رتق و فتق مهمات دکن بکف اختیار و قبضه اقتدار او باید
و فدوی جمعیت القهقری نموده عازم حضور ساطع النور شود جواب های شافی که مطرد صلاح و فلاح
او بود گفته شد و خان مذکور هم نوشت از وفور غرور شنیده مرتبه ثانی عبد الحسین خان میر سامان
خود را فرستاده اعاده همان سخن ها نمود فدوی چون دید که مزاج فاسدش بهیچ داروی تدبیر
اصلاح پذیر نیست بتعاون آخر الدوالکی بفراهم آوردن اسباب مدافعه پرداخت و در فرصت
قلیل جمعیت کثیر فراهم آورده مقرر نمود که از برهانپور روانه پیشتر شده تادیب مایه فساد آن
کوته اندیش پردازد و باستماع این معنی رعب تمام در بواطن خود کامان شقاوت فرجام راه یافت
و از خیال حرب و قتال باز آمده موافق رای خسران انضمام خود ها مشورت و مصلحت زدند نظام
الدوله چون دید که ورق عزم باطل بسران برگشت و کار زار فکر و تدبیر برفت بباطن آنه پاس
خوانده و بظاهر لباس درویشان در بر کرده بروضه منوره قدوة الواصلین حضرت شاه برهان الدین
رحمة الله علیه رفته خود را در پناه آن حضرت کشید محتشم خان بخشی منصبداران دکن با خان عالم
و سیهاجی و غیره منصبداران افواج متعینه نظام الدوله و توپخانه و غیره نیز فدوی درگاه
رسید الحمد لله والمنه که غبار فساد عظیم که موجب تفرقه و تشویش عالم بود بآبیاری فضل الهی فرو
نشست اما هنوز قلاع حصینه مثل ورنگل و قلعه جیبر و دیگر حصون در دست فتح یاب خان و دیگر
مخالفان هست و در حیدر آباد و متعاهمیر صوبه را خالی دیده سر بفساد بر داشته اند و راگهو مقهور که
تازگی ملک کرناتک در تصرف خود آورده جمعیت سنگین بهم رسانیده عازم انتشار بجانب حیدر آباد دارد
ازین جهت اراده فدوی نیکی برای رفتن بصوبه مذکور و انتظام و انتساق کارهای آنجا هست بعد ازین هر چه
بعمل خواهد آمد معروض خواهد داشت انتهی و بعد از ان نواب عالیجناب به بیست و هشتم شوال عوض

دستِ چپ و منصور خان را و سلیم خان را کمک مقرر فرمود و چون گاوان توپ کشی بود گاوان
اہل حدیقہ شہر را گرفته توپها را کشیده به لشکر آوردند و در آن روز ناصر جنگ در روضه منوره برای
طواف مزاراتِ بزرگان رفت نواب عالیجناب بجای خود استقامت ورزید و روز دوم آن هستم
جمادی الثانی ناصر جنگ عزم رزم سوار شده به صوب تخت بنیاد راهی گردید و نهیبان خبر رسانیدند که ناصر جنگ سوار شده اند که بیکبارگی
فرود آمدی همین آیتی الخیل از زبانِ هر کاره بگوش آن عالیجناب رسید از نقطهای کهانی تغو راج بسته در ترجمه همین نقطه بر زبان
مبارک خود راند و شروع بخواندن ادعیه حرز نمود هنگام عصر چون آلام فوج ناصر جنگ نمودار
گردید از جانب نواب توپهای برق دم بغرش در آمد و بانهای رعد آواز پیام جان ستانی رسانید
و تا وقت شام جنگ درمیان بود و بعد از آن از ظلمتِ شام و گرد و غبارِ سواران
و دود توپها هراس به دلهای لشکر ناصر جنگ راه یافت و جهان در چشم ایشان تاریک
گشت تا اینکه همگی راه فرار پیش گرفتند و فیلبانان ناصر جنگ از ضرب تیر و بندوق بر زمین
آمد و نواب ناصر جنگ فیل را راند با معدودی چند خود را قریب فیل نواب عالیجناب
رسانید درین عرصه دو زخم تیر پیوسته بال نواب ناصر جنگ رسید تهور خان نجابت
کمان در آمده خواست که از یک تیر کار ناصر جنگ تمام رساند میر ابو هدایت محی الدین خان
مانع آمد غرض از چهار طرف دلاوران فوج نواب فیل ناصر جنگ را مرکز دار درمیان گرفتند
که سید لشکر خان بهادر تیز روی را کار فرموده فیل خود را نزدیک فیل ناصر جنگ رسانید
و تکلیف کرد که بر این فیل سوار باید شد ناصر جنگ از فیل خود بر فیل سید لشکر خان آمد و
شادیانه فتح از لشکر نواب عالیجناب بلند آوازه گشت گویند در آن وقت حرز الله خان
نبیره سعد الله خان وزیر با صمصام الدوله شاهنواز خان مرحوم بنا بر پاس آشنائی گفت پسر
خود نمی نهد میر رود شما کجا میروید آنچه شرط رفاقت بود بجا آوردید خود را ازین مهلکه کناره
باید کرد مشار الیه بمنطوق کریمه لا تلقوا از فیل فرود آمده خود را کناره کشیده عزلت
گزید و تا پنج سال معاتب نواب عالیجناب گردید و در ایام عزلت بتحریر و تسوید ماثر الامرا و غیره

اشتغال ورزید من بعد در سنه یکهزار یکصد و شصت نواب مستطاب عفو جرایم نموده بدستور
او را بخدمت دیوانی برا سرفراز گردانید چون کیفیت دستگیر کردن نواب ناصر جنگ بعرض نواب عالیجناب رسید بموجب حکم ناصر جنگ را شب
در خیمه علیحده بمحافظت نگاه داشتند و بامداد آن روز رجعت بصوب دکن شده در کنار شهر رونق افزا
شده ناصر جنگ را در حویلی عبد العزیز خان المشهور بمقبول عالم بطریق نظربند نگاه داشتند
و چوکی بر حویلی عبد الحسین خان نشانیدند و سید جمال خان را خانه نشین ساختند و ابراهیم علیخان
پسر حاجی محمد علیخان و میرزا احسن علی المخاطب بناصر قلیخان که بقلعه دولت آباد رفته پناه گرفته
بودند و مردم دیگر که جاهای دیگر مختفی شده بودند متعرض حال آنها نگشتند و سید لشکر خان
در جلدوی خدمت شایسته که از و بظهور رسید بخطاب نصیر جنگ نواختند و حکم شد که کسے
ناصر جنگ را در حضور بخطاب یاد نکنند و اگر ضرورة نامش ذکر کنند باید که نام اصلی او میر احمد خان
بر زبان آرند و خدمات و خطابات اشخاصی که ساخته و پرداخته او بودند موقوف گویند که نواب عالیجناب
بعد از فتح از ملازمان خود دو نذر گرفت یکی از لحاظ فتح دوم نذر سلامتی نواب ناصر جنگ **حکایت**
چون قلمدان خاص نواب ناصر جنگ بحضور نواب عالیجناب آوردند به موسوی خان که منشی
معتمد و رازدار بود حواله کردند او قلمدان را کشاده سی و هشت قطعه عرضی با مهر و خط ارکان
دولت نواب عالیجناب که از انجمله چند کس در آن وقت حضور حاضر بودند برآورده بعرض رسانید
که عرائض ملازمان سرکار اینقدر برآمده آن عالیجناب بخشت تغافل را کار فرموده هیچ نفر سود
و چون نوبت دوم موسوی خان یک عرضی را وا کرده خواست که تحقیق [illegible] عالیجناب فرمود
تصدیع نباید کشید فرمود که ما علی رؤس الاشهاد آنهمه عرائض را در آب شستند و بعد
از آن فرمود که این مردم چه بد کردند نخست بنابر مصلحت [illegible] با فرزند من ساختند بعد
و چون ما بدولت متوجه تادیب او شدیم باظهار صولت و سطوت ما هر یکی از دل او برخاستند
و جمعیت او را پراگنده ساختند تا اینکه فرزند ما زنده بدست ما آمد بالفرض اگر میان پادشاه
دیگی اذیت [illegible] همچنین معاملت روبکار شوند ما هم البته نظر بر بنیاد سازی با این شاهزاده خواستیم

ارتکاب اینچنین امور بنابر مصلحت وقت مدائقه مدار دآمدیم بدست مطلب ناصرجنگ بعد دستگیر
گشتن مبانی ارباب اسلام مجری نشد و هرچند در دل نواب عالیجناب ظهر مدبری جوش میزد
اما استقلال و تمکین اکا فرموده ضبط خود مینمود و اکثر اوقات در دربار بزبان خود میفرمود
که چون میر احمد راچیچک برآمده و نهایت بیتابی داشت ما گفته بعضی مردم مجوز اینکه شایان
ما نبود کردیم یعنی دانه بحجر خورانیدیم در نسبت شفای او تضرع و زاری بسیار ببارگاه مفضل
حقیقی نمودیم اینهمان میر احمد است که با من چنین سلوک پیش آمده باقال او کلا دفا اکبادنا
صغارهم امرا کبارهم اعلی اعدانا الغرض نواب عالی جناب موسم برشکال
در خجسته بنیاد بسر برده بقصد تسخیر ملهیر ناصر جنگ را همراه گرفته نهضت فرمود اواخر شعبان
کوچ نمود و بعد رسیدن بملهیر جلال الدین حسین خان صوبه دار بنگاله را که نسبت داماد
با شجاع الدوله داشت برای تسخیر قلعه مامور ساخت و او در اندک زمانی تزلزل در قلعه
انداخت تا آنکه قلعگیان قلعه را تسلیم اولیای دولت نمودند نواب عالیجناب سلیم برکر
نامی که پیش ازین بفوجداری بار سلطان پور نامزد بود قلعه مذکور تفویض نموده
فوجداری بگلانه بخواجم قلیخان مقرر کرده مراجعت نمود از پائین گهات تا فردا پور
رسیده عازم حیدرآباد شد و چون بنا به تاثیر رسید غازی خان توجه بجانب قندهار
حاجی ستیاح منعطف گردانید و راجه گوپال سنگه قلعه دار آن قلعه را معزول ساخت
و برق انداز خان را بقلعداری آنجا نواخت و ناصر جنگ را در قلعه قندهار گذاشته متوجه
ملدرک شد و چون مردم محل شفیع ناصر جنگ شدند و هر مدبری بجوش آمد عفو تقصیرات نمود
باز طلب فرمود ناصر جنگ بعجز و الحاح تمام آمده برقدم مبارک افتاد و نواب عالیجناب
او را در آغوش مهربانی جا داده و جوهای اشک از چشمان پدر و پسر روان گشت و غبار ناخوشی فرو
نشست و درهمین ایام انور الله خان دیوان سرکار آنعالی جناب که بیمار شده بود رخصت گرفته
به برهانپور رفت و بعد رسیدن آنجا هرچند بمعالجه پرداخت لیکن سودمند نیامد در ماه صفر ازین جهان

رخت سفر آخرت بربست و در روضه حضرت شاه برهان راز الهی قدس سره مدفون گشت نواب
عالیجناب بعد انتقال او خدمت دیوانی نجابت خان ابن امیر الامرا شایسته خان که همراز
حضرت خلد مکان بود تفویض نمود الحاصل نواب عالیجناب بعد انتقال او در سنه ۱۱۵۵ یکهزار و
یکصد و پنجاه و پنج داخل حیدرآباد شده بعزل و نصب متعلقان آنجا موافق صلاح خود که زیاده
بر یکسال و دو سال یکشخص را بکار متعلقه بحال نمیداشت اهتمام دولت بکاری رسد و هیچکس از
فیض آن عالیجناب محروم نماند پرداخت و خواجه مومن خان پسر معتمد الدوله را بصوبه داری
حیدرآباد و حرز الله خان بحال خود را بصوبه داری باندیر ممتاز ساخت و همت یار خان را
بفوجداری ادهونی و رایچور وغیره مضافات بیجاپور بدستور عمل ناصر جنگ بحال و
برقرار داشت و بعد از ان بخجسته بنیاد علم مراجعت افراشت درین اوان میرزا ایرج علیخان
داماد مرشد قلیخان که او داماد شجاع الدوله ناظم بنگاله بود احراز سعادت ملازمت
نمود پس از چند روز مرشد قلیخان نیز رسید و معزز و مکرم گردید و دختر شجاع الدوله
مشهور به بنگالی بیگم زوجه مرشد قلیخان نیز وارد شده بخطاب مهان بیگم عز اختصاص یافت
و نواب عالیجناب بعد چهاونی در خجسته بنیاد عنان عزیمت بملک کرناتک تافت و برای
نیابت نظامت اورنگ آباد نصیر الدوله عموی خود را از برهانپور طلبیده بدستور عوض خان
مرحوم مامور ساخت و مجاهد خان پسر نصیر الدوله را به نیابت نظامت برهانپور نواخت و نورچند
دیوان سرکار نصیر الدوله بهادر برای انتظام جاگیرهای بهادر مذکور در برهانپور توقف
ورزید و نواب عالیجناب بعد دلجمعی از اورنگ آباد نواب ناصر جنگ را همراه گرفته عازم
ملک کرناتک و ارکات گردید درین اثنا منهیان بعرض اشرف رسانیدند که همت یار خان
صوبه دار ادلکه بیجاپور بدست افاغنه کشته شد و کیفیتش آنکه همت خان ابن الف خان
ابن ابراهیم خان پنی قلعدار و فوجدار کرنول پنجاه هزار روپیه سالیانه بطریق پیشکش
بذمه خود قبول کرده بود و چند سال از ادای آن تغافل نمود و چون نواب عالیجناب بنابر آمد امد

نادرشاه بشاه جهان آباد تشریف برد همت خان در رسانیدن زر پیشکش نهایت تهاون
نمود نواب عالیجناب هنگام نهضت بشاهجهان آباد همت یار خان را فرموده بود که زر
پیشکش چند ساله بر ذمه همتخان است استحصال خواهد کرد همت یار خان بهمین اراده
فوج بسیار نگاهداشت و به همت خان پیغام فرستاده که زر سرکار زود واصل نماید
والا عنقریب زنان افاغنه به اسیری گرفته لشکریان خود را خواهیم داد همت خان در
ظاهر ملایمت و لعل پرداخته یکهزار سوار و دو هزار پیاده فراهم آورده از کرنول برآمده
باستقبال همت یار خان بعزم مقابله شتافت اگرچه همت یار خان جمعیت دوازده
هزار سوار و پیاده با خود داشت اما همگنان از ترشی روی و تندخوی او دلتنگ بودند گویی
او که وضیع و شریف را بدشنام یاد میکرد رنجیده خاطر بودند در وقت جنگ قصور کردند
تا آنکه همت یار خان بر دست افاغنه کشته شد نواب عالیجناب بعد استماع این خبر نواب
ناصر جنگ را در خلوت طلبیده شریک کنکاش نموده روانه آن سمت گردید و در
سنه یکهزار و یکصد و پنجاه و شش بعزم بندوبست کرناتک بنواح ادهونی رسید
همتخان که بنابر قتل همت یار خان خائف و هراسان بود عرایض مشعر بعفو تقصیرات
خود بحضور نواب خطابخش و پوزش پذیر فرستاد نواب سراپا حلم و کرم بر اعتذارات
او را بذیل عفو پوشیده و نواب ناصر جنگ را هم فهمانیده از سر خطابخشی درگذشت.
و چون عزیمت کرناتک و تنبیه رگهو مرهته پیشنهاد همت عالی داشت کرنول را بفاصله
سی کروه گذاشته بصوب کرناتک روان گشت همت خان آمده احراز شرف
ملازمت نمود تقصیرات او را معاف نموده بکرنول رخصت فرمود و چون بنواح ارکات
رسید متوجه تسخیر قلعه ترچناپلی که در دست مرهته بود گردید و در ایام محاصره خبر
وفات نصیرالدوله بتاریخ بیست و یکم ربیع الآخر که نیابت نظامت اورنگ آباد
تعلق داشت بسمع شریف نواب عالیجناب رسید چنانچه پسر نصیرالدوله که بر ...

ویکصد و پنجاه و هفت نواب عالیجناب وارد خجسته بنیاد شده ابو الخیر خان را با جمعیت فراوان
برای تنبیه بابو نایک سردار مرهته که سر بشورش برداشته بود فرستاد خانمذکور گوشمال او بر واقعی
ساخته با لشکر معاودت نمود نواب عالیجناب او را رخصت برهانپور داد و در سنه یکهزار و یکصد و
پنجاه و هشت اندک عارضه جسمانی بنواب عالیجناب رو نمود و در همین سال سعادتیار خان [illegible]
بهادر دلاور جنگ که نام اصلی او میرزا محمد رفیع بود ودیعت حیات بقابض ارواح سپرد و در
سنه یکهزار و یکصد و پنجاه و نه قلعه [illegible] از توابع حیدرآباد که در دست بعضی امرای دکنی بود
بعد محاصره در اندک مدت تسخیر فرمود و در همین سال اکثری از امرای نامدار مثل شمشیر خان بهادر
و سهور خان و ستیه چال [illegible] چندرسین جادو و غیرهم که احوال آنها در مآثر الامرا در نسخه قدیم
و جدید مفصلاً مرقوم است رخت هستی بر بستند و در سنه یکهزار و یکصد و شصت [illegible]
نظامت برهانپور که ابو الخیر خان به نیابت نواب [illegible] خان سرانجام میداد بجواب [illegible] تا پسر عضد الدوله
مکرمت فرمود و فوجداری بگلانه به [illegible] شیرخان که پیش ازین از تغیر خواجم قلیخان [illegible] بوده
بود بحال داشت گویند در همین سال از کمی باران قحط غله در خجسته بنیاد و بندر سورت و احمدآباد
و گجرات و اکثر ممالک جنوبی بآن درجه رسید که قیمت یک پیله غله تا دو روپیه کشید در سال
مذکور نواب عالیجناب بنابر خبر آمد آمد احمد خان ابدالی جانب شاهجهان آباد با وصف
تکسل مزاج مبارک بقصد کمک بادشاه از خجسته بنیاد کوچ نموده تا برهانپور رسید و در آنجا
از روی اخبار معلوم آنجناب شد که احمد خان ابدالی از دست احمد شاه خلف محمد شاه
هزیمت یافته معاودت بدیار خود نمود **ذکر آمدن احمد خان ابدالی در قلمرو
هندوستان و شکست یافتن او از لشکر بادشاه نصرت نشان و
رحلت بادشاه فردوس آرامگاه بجوار رحمت الهی که بعد از
آن بوقوع پیوست** آورده‌اند که چون احمد شاه ابدالی از [illegible]
نادرشاه که در حضور نادرشاه پلنگ باشی شده بعد فوت او بر قندهار و کابل مسلط گشته

سکه و خطبه بنام خود کرده بود و در سنه یکهزار و یکصد و شصت و یک از قندهار لشکر بصوب
هند کشید میر جهلوری الملخاطب بشاهنوازخان پسر زکریاخان ناظم لاهور تاب مقاومت در خود ندیده
از لاهور برآمده ره نورد وادی فرار گردید احمدخان ابدالی لاهور را تاخت و تاراج نموده رایت
توجه بصوب شاهجهان آباد افراخت فردوس آرامگاه بنابر مرض استسقا بنفس نفیس خود
از دار الخلافت نهضت ننموده فرزند خود احمدشاه را با اعتماد الدوله قمرالدین خان وزیر و ابوالمنصور خان
صفدرجنگ و راجهای اجمیر و دیگر ارکان با فرهنگ بمدافعه ابدالی روانه ساخت شاهزاده
از سرهند گذشته کنار دریای ستلج بر گذر ماچی واره نزول اجلال فرمود ابدالی باستماع
این خبر جهالت اثر منحرف از مقابله گشته با سی هزار سوار از راه لودیانه بسرهند ورود نموده و
سیزدهم ربیع الاول سنه یکهزار و یکصد و شصت و یک دست بتاراج شهر کشاده هر که شمشیر کشید
او را بباد فنا داد شاهزاده احمدشاه از شنیدن این خبر عنان عزیمت بجانب سرهند معطوف
گردانید و بعد وصول لشکر فیروزی بتاریخ پانزدهم ربیع الاول آتش جدال و قتال ملتهب گردید
قضا را بیست و دوم ماه مذکور روز جمعه قمرالدین خان وزیر در خیمه نماز چاشت میخواند که
گوله توپ از لشکر مخالف رسیده کارش بانجام رسانید و وقت واپسین همینقدر گفت چنان
نشود که در تعزیه من از دشمن غافل شوید ناهشیار بوده بمدافعه آن پردازند راجه ایسر سنگ
پسر جیسنگه سوائی و دیگر راجهای صوبه اجمیر از کشته شدن وزیر هراسان گشته با جمعیت
قریب دوازده هزار سوار راه گریز عاقبت و پیش گرفتند شاهزاده و معین الملک و دیگر پسران
وزیر و صفدرجنگ پای ثبات افشرده بجنگ رستمانه پرداختند تا بیست و هشتم شهر مذکور
بازار کارزار گرم بود احمدخان توپخانه لاکه پر از آلات آتشبازی بود بدست آورد اتفاقا
از آتش گرفت و بسیار از لشکریان درانی را بسوخت و شاه درانی هزیمت یافته راه کابل
پیش گرفت و آفت رفت ماده تاریخ است شاهزاده و امرا مسافتی تعاقب پرداختند درین
اثنا خبر ناخوشی پادشاه بدین مضمون که مزاج ما بسیار ناساز است هرگاه فتح رو دهد زودتر مراجعت

نمایند عرض صدور رایت بنوشتهای وکلا مضمون فرمان تحقیق انجامید بنا برین پادشاهزاده
معین الملک را برای بندوبست صوبه پنجاب در لاهور گذاشته متوجه دار الخلافت گردید
و پیش از رسیدن شاهزاده مهیان بسمع اجلال شاهزاده رسانیدند که بسبب و بحکم
شهر مذکور محمد شاه پادشاه بفردوس برین آرامگاه ساخت آورده اند که ملکه زمانی
دختر محمد فرخ سیر زوجه پادشاه فردوس آرامگاه این امر را اخفا نموده ناقه سریع السیر
بجانب احمد شاه فرستاد و تا سه روز این خبر مخفی ماند بعد ازان بر ملا شد آنگاه امرا به
تکفین و تدفین پرداختند و در لشکر پادشاهزاده این خبر اول بابو المنصور خان بهادر صفدر جنگ
قریب منزل کرنال و پانی پت رسید ابو المنصور خان سامان جلوس ترتیب داده همانجا
احمد شاه را بر سریر سلطنت نشانید و جمیع ارکان دولت آداب تهنیت بجا آوردند روز
دوم ازآنجا کوچ نموده متوجه دار الخلافه شدند گویند بابتدا اختر سپهر جهان شاه المعروف
باچهی صاحب برادر فردوس آرامگاه شمشیر دو دمه بدست گرفته از محل شهزادگان برون
آمده مترصد آن شد که امرا او را بر تخت نشانند ملکه زمانی اطلاع یافته روز افزون خان
خواجه سرا فرمود تا او را گرفته در حبس آورده زیاده از سابق بر او تعیین نمود مجاهد الدین
ابو النصر احمد شاه پادشاه نزول اجلال بدار الخلافت فرمود و ابو المنصور خان را متکفل امور
سلطنت گردانید و چون خبر کشته شدن اعتماد الدوله و انتقال پادشاه بفردوس برین
بتقدیم تا خیر نواب عالیجناب که در آن وقت قصبه شاه جهان آباد بنا بر برهان پور
رسیده بود رسید نهایت غم و الم پیرامون حال گشته داخل برهانپور گردید و در تعزیت
هر یک از پادشاه و وزیر سه روز نواختن نوبت منع فرمود و بعد ازان از استماع
خبر جلوس احمد شاه پادشاه بر سریر سلطنت حکم نواختن نوبت جشن جلوس شاهی فرمود
در آن ایام که مزاج مبارک از جاده اعتدال انحراف ورزیده بود اطبا بمعالجه پرداختند
و اکثر آن عالیجناب بر پالکی سوار شده بسیر گراره که نخل آنرا تعمیر کرده بودند برای تفرج

بیج

علیج التفات می فرمود و چند روز همانجا توقف نمود و چون اخبار اختلال آثار صوبه حیدرآباد
و مالوه بسمع اشرف رسید جهت بندوبست آن هر دو صوبه با وصف بیماری مهلک و شدت
ضعف از برهان پور برآمده در خیمه که جانب جنوبی زین آباد است بنیاد ایستاده کرده بودند
داخل شده علم جنگ را موافق معمول همراه گرفت در آنجا باران موسم بشدت بارید از کثرت
گل ولای از آنجا کوچ کرده برکنار دریای تپتی قریب موهن ناله فرود آمد روز بروز قوت ضعیف
و ضعف قوی میشد تا اینکه سررشته اعتدال مزاج از دست رفت و آثار سفر آخرت هویدا گشت
پس بتاریخ چهارم ماه جمادی الآخر سنه یکهزار و یکصد و شصت و یک هجری نواب ناصر جنگ
را طلبیده نشسته کلمات مواعظ ارشاد نمود **ارشاد اول** آنکه رئیس دکن را لازم که با
مرهته که زمیندار این ملک است آشتی ورزد **دویم** آنکه در هدم بنیاد بنی آدم که بنیاد
رب العالمین است تامل کند و مجرم واجب القتل را بقاضی که حاکم شرع است تفویض نماید
سیوم آنکه استراحت دوست نباشد و ترک سفر نکند که بسا انتظام منوط بآنست و جهانبانی
جهت استراحت خلایق ضرور داند و تعیناتی مردم سپاه بتقاریب دلمان آنها تا قطع نسل
نشود لابد شناسد **چهارم** آنکه اوقات شبانه روزی را برای بندگی خدا و انجام کار
خلق الله و استراحت خود توزیع نماید و هیچگاه معطل ننشیند **پنجم** آنکه در مهمات استمداد
از نفایس معتبر که بزرگان و درویشان نموده باشند **ششم** آنکه اتلاف حق کسی نکند
و ملازمان خدمت گذار را بتوجهات نجدیات نواخته باشد و بعد یکسال دو سال بعزل
یکی دیگری را مامور نسازد اما ادنی را بکار اعلی و اعلی را بکار ادنی مقرر نسازد **هفتم**
آنکه هر کس نگاه دارد برادران بغیر از نسل فرزندان داند و ارازل را در محفل خود باریاب
نگرداند و آداب خلق سپاهیانه که خداوند نعمت اند از دست ندهند تا نادرشاه والی ایران باز
غلبه بدهلی رسیده و بشرط غایت مدار العلیای سلطنت هندوستان اشعار کرد فی الفور
عرض کردم که ما مردم نوکر پیشه مشهور بنمک حرامی خواهیم شد و حضرت را به بدعهدی شهرت

خواهند داد محظوظ شد و آفرین گفت **ہشتم** آنکه تا ممکن و مقدور در جنگ از خود اقدام نکند
که جمعیت طرف ثانی کم باشد و چون طرف مقابل مبادرت نماید استمداد از خدا نموده بدافعه پردازد
و با آنکه در صلح زند جنگ نجوید **نہم** آنکه قید مورد شدت و راماس را که زمزن در دولت
و محبوس در قلعه محمد نگر اند رہا نکند که قید اینها موجب انتظام امور ریاست است بعد از این
ارشادات فرمود که بروید و بند و بست کارخانجات پردازید که مہلت زیاده یافته نمی شود
بخدا سپردم که ہدایت بدہد و خدا معین شما است نواب ناصر جنگ پس از استماع این کلمات
گریه و زاری آغاز نهاد نواب فرمود که این وقت گریه نیست بیرون رفته بتنظیم امور باید
پرداخت نواب ناصر جنگ حسب الامر با چشم گریان و دل بریان بیرون آمد و شروع بتنظیم
و تنسیق امور نمود که نواب عالیجناب متوجه بہشت شد و ہمین فقره یعنی متوجه بہشت تاریخ
رحلت آنعالیجناب است لاش را شب ہمچنان گذاشتند و بامداد آن در جائی که قبض ارواح
شده بود بتغسیل و تکفین پرداختند و جسد شریف را در تابوت گذاشته و نماز گذارده
روانه خجسته بنیاد نمودند و بعد رسیدن تابوت در آنجا در روضه حضرت برہان الدین غریب
قدس سره بخاک سپردند و در ہمین سال فردوس آرامگاه محمد شاه و وزیر او اعتماد الدوله
قمر الدین خان از جهان فانی بعالم جاودانی شتافتند میر آزاد **بیت** گشت تاریخ چون
کشیدم آه موت شاه و وزیر آصفجاه و هم از دست **قطعه** سه رکن مملکت هند از جهان
رفتند فتاد حیف سه دُر یگانه از کف دهر برای رحلت این هر سه یافتم تاریخ
نماند شاه زمان با وزیر و آصف دهر مخفی نماند که اول قمر الدین خان وزیر بتاریخ
بیست و دویم ماه ربیع الاول و بعد از ان فردوس آرامگاه بفاصله یکماه و چند روز
در اوایل ماه ربیع الثانی و بعد سی و ہفت روز نواب مغفرت مآب بروضه رضوان
خرامیدند و سنین عمر شریف نواب مغفرت مآب ہفتاد و نه سال بود از آنجمله بیست سال
در خدمت پدر بزرگوار خود و بیست و نه سال با امارت و کامرانی گذرانید و قریب سی سال

متدین است آنچه از سرکار مقرر خواهد شد در آن کارروائی خود نموده کار سرکار به دیانت سرانجام خواهد نمود
استماع این سخن از تکیه پشت زده نشسته بودند بدو زانو نشسته بعنف فرمود که این چه توصیف است
که میگوید جوهر دیانت این ستون خیمه هم دارد مرد کاردان باید که بسلیقه کاردانی زر پیدا کند و بخورد
و نخوراند نه آنکه روادار نقصان مال سرکار گردد و معلوم شد که سلیقه کار ندارد و بعد از آن فرمود که
میر محمد حسین خان وقت مغرب بر ڈہوڈی محل حاضر شود چنانچه خان مشار الیه حسب الحکم در آن وقت
حاضر شد و ناظر ڈہوڈی نظر بر اینکه خود بدولت درینجا رونق افزا میشوند چراغی زیاده
از معمول درانجا افروخت بعد استماع خبر حاضر شدن خان مذکور برآمد نمود ناگاه نگاه بر آن
چراغ افتاد فرمود که این چراغ زاید که افروخته است عرض کردند که ناظر ڈیوڈی نظر بر تشریف
فرمودن جناب عالی فرمود که ما هرگاه برآمد میکنیم روشنی همراه می باشد این چراغ زاید
چرا و در کدام حساب میرزا خان مشار الیه عرض کرد که در سرکار لکها خرچ میشود و این مردم
هم بتصدق حضرت هزارها پیدا می کنند اگر برای روغن چراغ یک پشیز خرچ شد مضایقه
ندارد حضرت عفو تقصیرات او فرمایند بعد شنیدن این عرض فرمود خرچ لکهای بیجا مضایقه
ندارد و پشیزه بیجا بمنطوق کریمه اِنَّ اللهَ لا یُحِبُّ المُسرِفِین ممنوع و منهی عنه است
و این مردم که هزارها بکدیمین و عرق جبین بهم میرسانند حق زن و فرزندان اینها است
ما روادار این نیستیم که از حق اهل و عیال پشیزی در سرکار ما خرچ شود و بعد این گفتگو
بمحل تشریف فرما شد غرض از امثال این سخن تعلیم مراتب دیوانی بود و خالی از حکمت نبود
چنانچه خدابنده خان بعد اطلاع برین ماجرا بامداد آن بدرها به مذکور راضی گردید و
خدمت دیوانی کرده خلعت پوشید وگرنه نزد آن دریا دل گنج بخش سیر چشم لکوک برابر پشیز
نمود چنانچه خافیخان نوشته درایامیکه آن ابر مطیر فیض ترک نوکری و منصب بادشاهی
نموده عزلت گزیده بود مشرف و بعضی عمله جواهرخانه جواهر گران بها را از زیور جواهر
مرصع آلات بر آورده بجای آن جواهر دیگر بهمان رنگ و چهره درست کرده نصب نمود

بعد از آنکه منصب پادشاهی برگزین صاحب اقتدار گردید هر چند متصدیان سرکار خواستند که از آن متغلبان بچشم نمائی مواخذه و باز خواست کنند آن آیهٔ رحمت آله بپاس آبرو و حرمت مردم هرگز مجوز باز خواست نشد و نیز خافیخان بزبان قلم داده که متصدیان بعرض رسانیدند که داود خان پنی در عمل خود قریب بیست لکه روپیه بابت ضلعداری و فوجداری و راه داری از زمینداران و رعایای پرگنات صوبه خاندیس و بالاگهات باتفاق غنیم که با هم بحیثیت شیر و شکر آمیز بود در سرکار خویش میگرفت الحال هر چه ارشاد در جواب فرمود که ما معاف کردیم و همیشه بدیوانیان تاکید بلیغ مینمود که در پرگنات و محالات اعمال و جاگیرداران برنگارند که از ابواب ضلعداری و فوجداری و راهداری و دیگر ممنوعات که حکام ظلم خصال بدمآل بنای آن گذاشته اندر می و د نمیگیرند که ما این ممنوعات موقوف کرده ایم و رعایا را معاف نموده ایم و ترحم در مزاج عالی تا آن درجه بود که هرگز حکم بقطع ید سارق و قصاص نمی نمود و بحکام شرع شریف منفر مود که بموجب حکم شرع عمل نمایند علما و صلحا و زهاد و فقرا دوست بود و همیشه بارگاه والای او از دور و نزدیک بوساطت صدر می آمدند و فراخور قسمت فیضیاب گشته میرفتند و اعتقاد بفقرای صاحب کمال و مشایخ صاحب حال داشت اکثر بزیارت ایشان میرفت و استمداد مینمود و پیوسته بجو خلد مکان جویا و طلبکار مردم نیک سیرت کار طلب و اهل کمال بود و مردم لایق را بیکار نمیداشت **حکایت** روزی آنعالیجناب قدرشناس مردم در موسم گرما وقت سه پهر بالای بام دولتخانه نشسته بود که جوقی از کبوتران نیز پرواز از نزدیکی گذشت آنچنانکه هوای پرهای آن کبوتران ببدن مبارک رسید فرمود این جوق کبوتران کیست و کدام بیکار بانیکار تضیع اوقات گرانمایهٔ خود میکند حاضران مجلس عرض نمودند که صف شکنخان بقرب جوار سیانند و اکثر اوقات بلهو و لعب میگذرانند و چون در آن ایام خانه کور بنابر رفاقت نواب ناصر جنگ معاتب گشته خانه نشین شده بود فرمودند قصور ماست که این چنین امرا طلب را معطل و بیکار میداریم اگر در ایام بیکاری بموجب قول حکما که فرموده اند النفس

ان لم تشغلها شغلتک باینهمین اشتغال اشغال نورزد دیگر روز دویم خان مذکور را طلبیده بشسته
بخدمت خانسامانی برا سرفراز نمود و آنعالی جناب نهایت متحمل و رحیم دل و سراپا کوه حلم و وقار
با عظمت و شوکت و اقتدار بود و مغلوب گشتن شیران بیشه نبرد و قتل سادات بارهه بسیار زخان
در مقابله او برهان کمال شجاعت آن عالیجناب است و از شواهد حلم و تمکین انچه نقل میکنند
که روزی تهور خان نام سید عالم علیخان را بلفظ شهید بزبان آورد نواب عالیجناب فرمود
که سادات اگر بدست مسلمان کشته شود آنرا شهید نمی گویند تهور خان بیباکانه گفت از حضور
حضرت امام حسین علیه السلام نیز شهید نیست نواب سراپا حلم و تمکین سکوت ورزیده گاه گاهی
باین معنی مرارا با گفتگو نقل خاص بطریق مباسطت آنجناب سنة الرسول اکرام الحقیقه میگفت
گویند سید شیعیان تمباکو بسیار میکشید چون در حضور موافقت میکرد از مجلس برخاسته
بیرون میرفت و پوشیده باز در مجلس می آمد نواب عالیجناب این معنی را دریافته روزی بطریق
لطیفه فرمود که [illegible] محمدی اگرچه بلاشک بهشتی اند لیکن چون خوی تمباکو کشیدن دارند
البته در ابتدای [illegible] آتش دوزخ نیست پس اینها را از روی دوزخ
برای آتش حضور خواهند داشت [illegible] در جواب گفت که با مردم حضور جناب عالی فکر
این امر نداریم چرا که مقدار برای قهوه و آتش [illegible] آمده و اخگر ازان گرفته بر حلم خود خواهیم
گذشت و در روز نشستن [illegible] لباس و آرایش اساس دولت از تکلف در فرش و مسند
و پوشیدن جواهر [illegible] ساخت و در اواخر ایام بلباس بی تکلفانه مثل پوشاک خانه مکان
میساخت و تقسیم اوقات بارکات باین قسم نموده بود که بعد ادای نماز صبح
و فراغ اوراد و وظیفه [illegible] بامور ریاست اشتغال میورزید و در امور جزوی و کلی خود
بنفس نفیس توجه میکرد [illegible] بعد ادای نماز فریضه تلاوت کلام الله و استماع حدیث
شریف و همکلامی با علما و فضلا و شعرا مشغول میبود و گاه گاه با مصاحبان سخن سنج
اختلاط مینمودند و اگر شاعری در مدح او قصیده و شعری گفته میگذرانید خوشنود آن میگردید

واگر شعری قابل صله بودی صله آن بقدر قدر و منزلت عطا فرمودی و تعصب در مزاج تند است وجناب حضرات آئمه معصوم علیهم السلام اعتقاد خاص داشت غرض مدت مدید آن عالیجناب بادهٔ بزم ریاست سرکردگی رونق‌افزا گشته ملخص همه مناقب آنکه مجهول نبیره در التعریف معیاں فی البطون امله

از آثار یادگار والاجناب است حصار شهر پناه برهانپور که در سنه احدی واربعین ومائه والف بنای آن گذاشت و بود ا تمام رسید و نیز در ششم ماه و دادم برابر سی آبادی نظام آباد

بالای گنتی قریب است که در ویرانه متصل آن آبادی نمود مسجد و کاروان سرا و دوتحانه و پل تعمیر ساخت و از جمله آن آثار اتمام شهر پناه حیدرآباد است چنانچه

منتیس بزبان قلم داده شد و از آنجمله نهر رسول است که در شهر اورنگ‌آباد آورده و چون بنا بر اعتماد رومر و مرمو بی پروائی حکام مرمت آن رو بخرابی و شکست آورده

بود درین زمان که سنه یکهزار و دو صد و سیت و دو هجری است مؤلف این کتاب بنیاز بارگاه الهی منظر برین که ابقای آن موجب یادگاری و باعث استراحت خلایق است

تجدید مرمت آن مینماید چنانچه شیخ الاسلام خان قاضی [illegible] را بعهده این خدمت بابرکت مامور ساخته است و نیز از یادگار نواب مغفرت‌مآب دیوانی است

مشحون باشعار آبدار او اول شاکر تخلص میفرمود و بعد از آن آصف تقرر نمود و انتساب کلام ترقیم چند اشعار از طبع زاد آن والا تبار نموده میشود

چون گل بوی یار گریبان دیده است
آهی ز سوز سینه بریان کشیدنی است
زنگار دل بنقش و نگار جهان مبند
رنگی که دیده برخ گل پرشکستنی است
تا کی برنگ برق درین عرصهٔ خیال
دامن ز خویش بر زده یکره دویدنی است

ولہ

تا متقابل کرد باخود صنم آئینه را
آمد آب تازه بر روی کار آئینه را

ولہ

بسکه تصویرکشی هست انسانی را
تا تماشا کنی این نخجرفانی را
ای بسا کار که غفلت بسر انجام آرد
خواب بیدار کند یوسف کنعانی را

ولہ

زشور بیجگر فهمیدم بخت میانش را
بسامان فنای خود مهیا شو چو آتش را
سوخت تا داغ

ثبت دل دیوانهٔ ما شمع گردید آخر دست پروانهٔ ما طرح کاشانهٔ ما ریخته رنگ وفا آب
عرق آلوده رود و سیل زد ویرانهٔ ما **وله** میکنم روی طلب هر جا که میخوانی مرا ‌+ پایلم
همچون ورق هر سو که گردانی مرا در طلب پیوست و پایم هستی ای درد دل تا برد
سیلاب اشک آنجا آسانی مرا سیر گلزار ندامت هم که بار داشته است می برد در
عالم دیگر پشیمانی مرا **وله** تبسم نشود همت عاشق قانع تیمم ساغر خورد تشنگی ما را
وله آه صف زد حدیث شوق من کشد انجام همچو سیلی آب زر کوثر نخوان خورد باب

دویم در بیان احوال مشمول رحمت رب مجید نواب نظام الدوله میر احمد خان بهادر ناصر جنگ شهید و بعضی وقایع دیگر که بعد شهادت آن مغفور مبرور بظهور پیوست مشتمل بر سه فصل فصل اول در ذکر احوال آن نیر سپهر عظمت و شوکت من ابتدای طلوع از افق ولادت باسعادت تا رسیدن باوج ریاست و در ذیل آن بیان احوال مرتبه فساد اندیشه تمرد پیشه

بزبانی ثقات مسموع شد که نواب مغفرت مآب صبیه بعضی مشایخ گلبرگه را که از بطن سیدهٔ عفیفه بود و بجمال صورت و کمال معنی که عبارت از حسن سیرت است اتصاف داشت بعد فوت پدرش نظر بعلو نسب او جهت سیادت بوساطت بعضی محرمان خاص خواستگاری نمود و بعقد ازدواج خود درآورد و از بطن آن سیدهٔ عفیفه صحیح النسب دو فرزند ارجمند متولد شد یکی میر محمد پناه المخاطب بامیر الامرا فیروز جنگ که در حضور پادشاه به نیابت پدر بزرگوار خود بود دوم میر احمد المخاطب بنظام الدوله ناصر جنگ گویند چون این آفتاب سپهر دولت یعنی میر احمد از افق ولادت طلوع کرد نواب عالیجناب جشن دولتمندانه ترتیب داده بساط انبساط و نشاط گسترد و ارکان دولت را بانعام و اکرام فراخور حال نواخت و عنان عطوفت به پرورش آن مولود مسعود معطوف ساخت و چون سن شریف آن جناب بچهار ماه و چهار روز رسید شادی بسم

چنانچه رسم این ممالک است بتکلف هرچه تمامتر ترتیب داده و آن قرة العین خود را پیش استاد
ادیب دانشمند فرستاد تا مراتب علم و آداب کتابت نماید و بعد از آنکه بسن رشد و تمیز رسید
و از علوم و فنونیکه دانستن آن از لوازم است بهره اندوز گردید نواب مغفرت مآب نهایت مسرور
گشته در دل خود آن قرة العین را جا داد تا اینکه هنگام توجه بشاهجهان آباد در سنه خمسین و مائة
و الف رتق و فتق صوبجات دکن نیابة آن فرزند ارجمند تفویض فرموده و ازانجا که در تنظیم
و تنسیق امور مملکت و امنیت بلاد و استمالت رعایا و فلاح عامه خلایق [illegible] و معانی
جمیله مبذول نموده صمصام الدوله [illegible] از خدمت ایشان آورده بود [illegible] خود دیوان
پادشاهی سرفراز ساخته و توقیع شریف منصب داران دولت [illegible] بعنایات [illegible]
مناصب بخطابات و جاگیرات نواخت و نظم مرتبه [illegible] دکن [illegible] بهم رسانیده و صوبه مالوا
را بتصرف درآورده تا حوالی دارالخلافت دست تاراج [illegible] واقعی وا مفصل
این مجمل آنکه چون وهنی در سلطنت هندوستان از ورود نادرشاه [illegible] جاگیر او بضبط
جاگیرات منصبداران دکن که از جانب پادشاه و نواب مغفرت مآب [illegible] مقرر بود پرداخت
و بعد مراجعت نادرشاه از هند بولایت خود نواب نظام الدوله ناصر جنگ [illegible] جاگیر او
فرستاده بساط [illegible] رعیت گسترده [illegible] و در آن وقت دست از ضبط جاگیرات کشید و بعد
دو سال در سنه اثنین و خمسین و مائة والف علم مخالفت با نظام الدوله ناصر جنگ برافراشته
در صدد انتزاع مملکت دکن از دست آن رئیس الاسلام درآمده فوجی فراهم آورده در حوالی
سواد اورنگ آباد نزول نمود نواب نظام الدوله با جمعیتی که در شهر داشت عزم جهاد و تخریب
دار الحرب پونه از خجسته بنیاد نهضت فرموده بعد مقابله غالب آمده و غنیم را زده از آن طرف دریای
گنگ بمقام نصرت افراشته و از بیست و هشتم شوال تا قریب عید قربان [illegible] چند روز قربانی
مردم بوده و نایره جدال و قتال اشتعال داشت با آنکه فوج غنیم پنجاه هزار سوار بود و فوج
اسلام ده هزار نمیگذشت هر روز غازیان اسلام چیره دستی نموده کفار را پسپا میکردند تا جیراو

صرفه خود در جنگ ندید و بصلح گرائید و آمده با نظام الدوله احراز شرف ملازمت کرد نواب
نظام الدوله بهت نامسیس بنای موافقت سرکار کهرکون و سرکار رائمندری بجاگیرات
عطا فرمود یا جیراو بعد چنانچه مغلوبانه متوجه مالوا شده تا کنار نربدا رسیده دوازدهم
شهر صفر سنه ثلاث و خمسین و مائة والف بعلت عقده مرگ چنانچه پیش ازین در ذکر احوال
نواب غفرانمآب بزبان قلم داده شد اسیر سرپنجه اجل گردید الغرض نواب نظام الدوله بهادر
عرصه دکن را در ایام نیابت از ترکتازی حوادث محفوظ و مصون داشت و چون در سال مذکور
نواب غفرانمآب از دار الخلافت دهلی الویه معاودت بدکن افراشت معویان نظام الدوله ابر سرکشی
آوردند تا اینکه مصدر حرکاتی شد که پیش ازین در احوال نواب مغفرت مآب بزبان قلم گذشت
و در سال یکهزار و یکصد و پنجاه و شش در حیدرآباد او را مورد عنایت ساخته و بعطای
صوبه داری خجسته بنیاد نواخته بدان صوب مرخص فرمودند و در سنه یکهزار و یکصد و پنجاه و نه چون
نواب عالیجناب از حیدرآباد به ارکات رسیدند والی کهر را از او گرفته و نزد خود طلبیدند نواب
نظام الدوله بعد رسیدن بحضور همراه پدر بزرگوار بجانب وانکره روی توجه آورد و در زمانی
بو الحسکم الماجد خود بصوب سرینگپتن که دار الاقامت راجه میسور بود جهت گرفتن پیشکش
متوجه شد و بعد رسیدن آنجا پیشکش معتد به از راجه کور گرفته و در پیش نواب مغفرت
مآب رسانید و مورد تحسین و آفرین گردید و بعد از آن نواب عالیجناب نواب ناصر جنگ بهادر
را همراه گرفته بصوب دار السرور برهانپور نهضت فرمود و چندی در برهانپور اقامت ورزیده نواب
مغفرت مآب از دار السرور روانی متوجه دار السرور برهانپور روانی شد

فصل دویم در احوال نواب ناصر جنگ شهید از زمان جلوس بر مسند فرمانروائی دکن تا رحلت ازین سرای پر کلفت و محن

آورده اند که بعد توجه نواب
مغفرت مآب به بهشت برین نواب نظام الدوله ناصر جنگ مسند ایالت دکن را بالاستقلال
زیب و زینت بخشید و تا سه روز تعزیه بتوقف نوبت بعمل آورده روز سیوم موافق ضابطه

کلام الهی و فاتحه پرداخته روز چهارم که نهم جمادی الاخری بود نوبت نواخته از برهانپور نهضت نموده
متوجه خجسته بنیاد گردید و میر احمد خان دیوان را از تغیر خواجه مومن خان بصوبه داری برهانپور سرفراز
بخشید و او یکمنزل همراه رکاب بوده از منزل دویم رخصت انصراف یافته داخل برهانپور شده
و خان معزول از هنگامه تنخواه داران تنگ آمده لاعلاج [illegible] افزونی تنخواه آنها داده رهائی
یافت و نواب ناصرجنگ از راه [illegible] روان گشته در [illegible] بلده خجسته بنیاد گردیده ایام
برشکال در آنجا گذرانید و توزیچند را از دیوانی معزول نموده میر عبدالله [illegible]
را مخاطب بشاهنواز خان کرده بخدمت دیوانی نواخت و [illegible]
بشند امس نموده به پیشکاری خان موصوف [illegible]
تقی خان را از تغیر دلیر خان بخدمت میر آتشی نواخته ممتاز گردید و قاضی محمد دایم که سابق
از رفقای خواجم قلیخان بود و بهره از علم و ذوقی از سخن داشت [illegible] منصب
هزاری امتیاز داده صدر دکن گردانید و عوض [illegible] خانسامانی [illegible] خود را مخاطب
بشاه بیگ خان کرده از تغیر ابوتراب خان [illegible] بهرام جنگ [illegible] خانسامان کل [illegible]
شاه بیگ خان استقلال تام یافته با اکثر متصدیان سرکار [illegible] پرداخت و اکثر را مورد
خطاب و عتاب آورد و سعدالله خان بهادر مظفر جنگ را که سابق مخاطب به هدایت محی الدین
خان بود و پسر متوسلخان و نبیره نواب مغفرت مآب [illegible] بحضور طلب فرموده و درین امر
متابعت ننموده گفت که حکومت این [illegible] من ارزانی فرموده مرا معاف دارند و این معنی
باعث آزردگی و ناخوشی نواب ناصرجنگ شد لیکن چون در آن اوان عزیمت هندوستان
حسب الطلب بادشاه نموده بود تحمل را کار فرموده تدارک را بوقت دیگر انداخت و سبب
طلب بادشاه آن بود که چون خبر واقعه ناگزیر نواب مغفرت مآب بعرض بادشاه [illegible]
و غمگین گردیده عماد الملک غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ [illegible] نواب مغفرت
مآب را که در دار الخلافت بود بحضور طلبداشته خلعت ماتمی عطا نمود و بعد چهار پنج روز رخصت

وزارت که تا این زمان بانتظار رسیدن نواب مغفرت مآب معطوی داشته بود بابو المنصور خان
مرحمت فرمود و او را بخطاب برهان الملک و منصب نه هزاری نه هزار سوار سربلند ساخت
و سید صلابت خان را مخاطب بامیر الامرا سید سعادت خان بهادر ذوالفقار جنگ نموده منصب
هشت هزاری هشت هزار سوار و خدمت میر بخشی گیری نواخت و جاوید خان خواجه سرا را مخاطب بنواب
بهادر گردانید و بداروغگی دیوان خاص و صاحب اختیاری عز امتیاز بخشید و بعد چندی
بنابر رعونت مزاج برهان الملک وزیر مزاج ظل سبحانی از و منحرف گردید و بوساطت
جاوید خان خواجه سرا که نقاری با وزیر داشت تفقد پادشاه بخط خاص مشعر بطلب بنام
نواب ناصر جنگ بخفیه شرف صدور یافت و خواجه سرای مذکور نیز نوشت که بهر نوع بشاه
جهان آباد باید شتافت که انتظام امور سلطنت منوط برسیدن آنجناب است بنابرین
نواب ناصر جنگ در سنه یکهزار و یکصد و شصت و دو با وصف موانع از وجود مفاسد
دکن و وساوس بنی هدایت محی الدین بمحض امتثال حکم ظل سبحانی و اصلاح کارهای
پادشاهی با فوج گران و توپخانه فراوان عازم هندوستان شد و قاضی محمد دایم را از عزل
ابو الخیر خان بفوجداری کلانه و ابو الخیر خان را با وصف معزول نمودن بافزونی خطاب شمشیر جنگ
و سید شریف خان صوبه دار برار را بخطاب شجاعت جنگ نواخته و سید لشکر خان را مخاطب
به نصیر جنگ کرده به نیابت خود در خجسته بنیاد گذاشته بصوب شاه جهان آباد کوچ فرمود و از
راه ظفرآباد که التمغای داود خان پنی و وابستگان او بود روانه شد و در اثنای راه از
ظفرآباد وصف شکن خان بتهمت آنکه نیز بعضی افاغنه باشاره او گریخته است از دست افاغنه بقتل
رسید و نواب ناصر جنگ با کوکبه تمام در ماه جمادی الاولی وارد برهانپور شده و از آنجا شاهنواز خان
را با دو هزار سوار جانب اورنگ آباد روانه نمود و بروایتی هنگام برآمدن از خجسته بنیاد شاه
نواز خان را که خدمت دیوانی داشت برای بندوبست امور دکن گذاشته وقت وداع
انگشتری خود باو عنایت کرده فرمود این مهر سلیمانیست قدر این باید دانست و خود برساله

پادشاه بر پای عرش نواب مغفرت مآب چهار روز مقام کرده بصوب شاهجهان آباد کوچ فرمود
و بعضی از جمعیت را بهمراهی منصب داران ایشان بر اورنگ آباد روانه ساخته تا کنار نربدا
جلوریز خود را رسانید درین اثنا شقه دستخط پادشاه بمنع عزیمت حضور و خبر تردد از سرکشی
و بی اعتدالی باجی راو نسبت به الدوله خان فیروز جنگ بتواتر رسید بنابرین نواب آصف جاه مراجعت به
اورنگ آباد تصمیم نموده عرضی بحضور فرستاد و اعلام معاودت بدار الخلافت و توجه قلع و قمع ایشان در
را بملازمت دار الخلافت و نواخت اقتضا توجهی نواب نظام الملک آصف جاه بتقبیل آستان بعزم حضور
تقبیل اشرف رسانیده که بمجرد ورود دستخط قدسی بعرض ارادت بحسب اعتقاد و نظر بمواقف
و موانع نکرده از عزیمت نبیا در روانه شد و بنابر ترتیب افواج و تسلیم و مهم صوبجات
و تهیه ضروریات سامان و داد و دافع اعدای دین و دولت و تقرر لوازم امرا و بیرون بود
بعد طی نیت از مهام مذکور بدار السرور رسید و بعد تشخیص جاگیرات اقطاع داران و تهیه لوازم
و سامان کما حقه بعساکر که امضای احکام والا تقدیم کار پایان نگاه داشتند توانند بعزم آستان
بوسی روانه شد و از کثرت مصارف که درین عزیمت لاحق شد ملکوک ... پیش اندیشه نموده
سپاه را قاطبة اضافها و نقدها را مساعده داده طی مراحل متوالی کرده بر دریای نربدا رسید
و تهیه عبور بود و از نشاط فرح قرب قدمبوسی که بهر منزل برخود می بالید و خیال این نشئه
سر باوج فلک می رسانید و محض کمال ولای بالوا و تمنا ... و باران برسات مسافت سه صد
کروه بخاطر نمی آورد و یک منزل می انگاشت که بیستم جمادی الاولی کنار نربدا که فردای
آن عبور مقرر بود شقه قدسی موشح بخط خاص کرامت اختصاص ورود مسعود سرمایه
ساخت از آنجا که محتوی بر بشارت صدور فرمان والا شان مرحمت عنوان متضمن تفویض بعض
صوبجات دکن و دیگر عطیات سراپا برکات بود موجب ادای آداب شکر و سپاس گردید و
بدستور حضور بتقدیم رسید و مضمون معاودت که پیام دوری و حکم مهجوری بود عاشق شیفته که شعوف
آستان بوسی داشت از تقبیل عتبه عالیه ات رسانید دل را بتاب و دیده را بخواب ساخت

و چندا صاحب و مظفرخان کار دی اندیشناک گشته بقلعه پهولچری رفته بند و نسبت آن برد
نواب ناصرجنگ نهایت مسرور شده از نظر ترحم و رعایت مسلم رحم هدایت محی الدینخان را از
نظربند ساخت و مصاحبان و لشکریان او را از جان و مال امان بخشیده و دو تپانان هرجب
بعرض رسانیدند که بقای هدایت محی الدینخان موجب فتنه و فساد هست او را از میان باید
برداشت اما نواب بنا بر ترحم هرگز بقتل راضی نشده و مردم برای آمدنم بو از م خدمت
ساخته و شاهنوازخان را برای حفاظت مامور کرده او را محفوظ نگهداشت و حکم نواختن
شادیانه فتح نموده نامها باطراف و جوانب بشعر بفتح و سرور و نواختن شادیانه فرستاد
چنانچه در جمیع بلاد دکن حسب الحکم شادیانه نواختند غرض نهایت مسرور گشته درین ما
غزلی از طبع زاد خود گفت **غزل** دمید کوکب مسعود اوج دولت ما نواختند برین
نه رواق نوبت ما عدو بحضرت ما دست بسته حاضر شد چو رفت طاقت بازوی او زهیبت
گر نحبت فوج نصاری از صولت احمد نمود شاه فرنگ التجا بحضرت ما ز آتش غضب ما بسوخت
فوج عدو بسزای آنکه شد سر از ارادت ما سپاه فتح و ظفر پیش پیش می آید بهظفر
که خواند تجسته رایت ما + ازین ظفر که بتایید غیب جلوه نمود رسیده است بآفاق صیت
شوکت ما نه همیشه هست ظفر در رکاب ما ناصر که هست فضل الهی معین همت ما الق
فرنگیان که در پهولچری رفته بودند مصدر انواع شورش و خیره سری گردیدند و بفره و
قلع ریشه فساد توقف در آن سرزمین واجب دانسته متوجه آرکاٹ شد و فوجی بدا
آن گروه باطل شروه تعین نمود از نیرنگی قضا و قدر چشم زخمی بفوج اسلام رسید و قلعه
نصرتگده جینجی که پای تخت اولکه کرناٹک است بتصرف فرانسیس رفت نواب از کمال
غیرت و حمیت دین مبین و مراعات رسم و آئین ملک داری که تدارک برامری باید
بظهور رسیده عبرت افزای متمردان گردد با وصف شدت برشکال و مشاهده طوفان
نوح و صعوبت عبور و مرور و انقطاع رسد غله خود بدولت متوجه تنبیه کفره فجره گشت

و سید شیر جنگ خان را بصوبه‌داری برار و سید لشکر خان را به نیابت صوبه‌داری خجسته بنیاد از عزل
ابوالخیر خان سرفراز نمود آنجا کوچ کرده از راه اهلکه بدر شدند و ابوالخیر خان برای قبایل خود
که در برهانپور بودند از خجسته بنیاد در برهانپور آمده نشست و یازدهم شوال سنه ثلاث و
ستین و مایه و الف از ارکات کوچ فرمود و بعد ازان در راه [illegible] از شهادت باشاره
درویشی از جمیع منهیات توبه کرده تا نفس واپسین بر حالت توبه ماند از آنجا که فلک شعبده‌باز
در هر جزو زمان نقش تازه بر روی کار می‌آرد سرداران افاغنه کرناتک که ملازم رکاب بودند
با وصف مشمول عنایات و انواع رعایات و حقوق پرورش مطلقاً پاس نمک‌خوردگی ولی نعمت
نداشته و از قهر و غضب منتقم حقیقی نه اندیشیده بطمع ملک و مال باطناً با فرنگیان بدین متفق و
یکدل شدند و همه ارکان فرنگستان دیگر را هم همراه خود ساختند و جواسیس خود فرستاده فرنگیان
را که زیر قلعه چنجی اجتماعی داشتند بقصد شبخون طلبیدند هرکاره‌های سرکار خبر رسانیدند که
امشب فوج فرنگ اراده شبخون دارد نواب ناصر جنگ حکم کرد که امرا و سرداران مستعد
هوشیار بوده همه آماده و مهیای جنگ باشند چون هر روز همین معامله بود و از مشقت شب بیداری
عاجز و تنگ آمده بودند این شب را هم مثل شبهای دیگر تصور نموده آرام نشسته تن‌آسایی
ورزیده غنودند تا آنکه آخر شب هفدهم محرم بحساب تنجیم سنه اربع و ستین و مایه و الف فوج
فرنگ با گاردیان بر لشکر ریختند و از توپخانه گذشته نزدیک دولتخانه رسیدند اکثر افاغنه تقویت
نصارا می‌پرداختند آشنایان را آن نداشتند که از اینجا برسند هرچند بعضی دولتخواهان پیش ازین بنواب رسانیده
که افاغنه با نصارا بر سر غدر اند لیکن از صفای طینت اعتبار نکرده فرمود که من با ایشان چه بد کرده‌ام تا بجهه‌ای؟ در آن وقت
بر فیل سوار شده فیل را تنها جانب افاغنه راند که باتفاق اینها دفع شر فرنگیان نماید چون فیل نواب قریب فیل همت خان سردار
افاغنه رسید نواب تواضعاً باستمالت پیش از مجرای او دست بسر گذاشت و چون از آن طرف
آداب مجرا بعمل نیامد و صبح هنوز نه دمیده بود نواب این حرکت او را محمول بر آن کرد که برای
حواسی یا بنا بر تاریکی شب مرا خوب [illegible] است پس قدری خود را از عماری بلند کرده باواز بلند گفت

برادر وقت کوشش و مردانگی است مهیای دفع دشمن باید شد آنجا دو شخص دیگر که در خواص
داخل شده بودند آن هر دو تفنگهای پر بار در دست داشتند و منتظر همچنین وقت بودند نواب را هدف
تفنگ ساخته ما سر دادند هر دو تیر تفنگ به سینه نواب رسید بروضه رضوان خرامید همت بهادر
بعجیل هر چه تمامتر فیل عمدا ما نزدیک فیل نواب رسانیده سر نواب برید و افاغنه آن سر را بر نوک
نیزه کردند انا لله و انا الیه راجعون مردم لشکر آخر روز سر را با تن ملحق کردند تابوت را روانه
خجسته بنیاد نمودند و بعد رسیدن آنجا پایین مرقد شاه برهان الدین غریب قدس سره نزدیک مرقد نواب
مغفرت مآب زیر خاک سپردند شهادت نواب قریب قلعه چیچی بفاصله بیست کروه از پهوچری واقعه
مدت ریاست نواب شهید دو سال و شش ماه و چند روز است میر غلام علی آزاد بلگرامی در تاریخ
شهادت نواب شهید گفته ع نواب عدل گستر عالیجناب رفت در جنت ندا دنبع جواد
شتاب رفت در هفدهم ز ماه محرم شهید شد تاریخ گفت نوحه گری آفتاب رفت
و نیز میر غلام علی آزاد بزبان قلم داده در آن شب که آبستن صبح قیامت بود دقیقه تمام
شب نزد نواب حاضر بود وقت دستار بستن آئینه طلبید و بدستار بستن مشغول شد در آن حال
بمجلس خود مکرر خطاب کرد که ای میر احمد خدا حافظ است وقت سوار شدن با وصف آنکه وضو داشت
تجدید وضو نمود و سبحه گردان و ادعیه خوان بر فیل سوار شد و معمول نواب بود که عماریات زر تار با آستین
می پوشید آن شب جز جامه کتانی سفید نپوشیده سوار شد و بهمین حالت بمرتبه علیای شهادت
فایز گردید مانند سید مکی که عالم و مرد مقدس بود خصوص در علم حدیث و فقه و استقامت دین
و سلوک جاده شریعت مستقیم نظیر خود نداشت ظاهر بود که بخاطر من گذشت که شهادت نواب نظام الدوله
شهید الله چه نوع باشد روز هفتم شهادت بعد فراغ از نماز صبح مستقبل قبله نشسته بودم که بخواب
دست داد دیدم الیوم والتعزیة بده میکنم که دو شخص بلباس عرب یکی در یمین من و دیگر
در یسار شخص یمین بشخص یسار گفت کیف شهادة نظام الدوله و جواب داد
انه الشهید و الله امین قالها چون با ناقه آمدم شبه که بخاطر راه یافته بود

رفع شد و صحت شهادت بیقین پیوست باز بخاطر گذشت که تاریخی برای شهادت این امیر
فکر باید کرد با خود گفتم این عبارت را حساب باید نمود شاید تغییر و تبدیل تاریخ شود چون حساب
کردم عبارت مذکور بزیادت و نقصان تاریخ بر آمد و بزیر بود حرف حسین تا تمه ماده تاریخ
یافته در رشتهٔ نظم منسلک گردانید قطعه نواب آفتاب جهانتاب معدلت مشهور
با جناب حسین ابن فاطمه تاریخ خواستم ز برای شهادتش ارشاد کرد پیر خرد حسین خاتمه

ذکر محامد نواب شهید مغفور مبرور میر غلام علی آزاد بلگرامی رحمه الله

در سرو آزاد بزبان قلم داده که نواب نظام الدوله ناصر جنگ شهید طاب ثراه
امیری بود دین پرور عدالت گستر صاحب عزم صف آرای بزم رزم در اجرای احکام شریعت
غرا جهد وافی می نمود و در فریادرسی عاجزان بیدست و پا توجه کلی مبذول بود در فصاحت
تقریر و ادراک لطایف سخن کوس یکتائی مینواخت و بذکر سوانح سابقه سلاطین اولوالعزم
اوقات مستمعان را لبریز در غرر میساخت و مشق سخن بتتبع میرزا صائب بپایه رسانیده بود
که موشگافان دقایق معانی و رموزیابان لطایف سخندانی نمی توانستند راهی بتار
تحقیق از تقلید کشودا و شعر بمقتضای علو همت و فرط شجاعت هوای کشورکشائی
در سر داشت و رایات عزم بلندی می افراشت و بسیار رحم دل بود روزی در سفر
از کاوش لشکر آهوئی که قراولان موافق ضابطه رام کرده بودند متوجه شد چون قراولان
آهو را از پیش خیمه قریب مسند آورده نشان دادند تماشای آن آهو فرمود و فرمود که این صید
باید کرد آزاد حاضران مجلس گمان آنکه مزاج مبارک مایل شکار است بعرض رسانیدند
که شکار باید کرد بعد از آن از میر غلام علی آزاد پرسید که چه باید کرد میر نکو گفت
نقل بیاد آمده اگر حکم شود التماس نماید بعد حصول اجازت شروع بحکایت نمود و گفت
پادشاهی بقتل اسیری حکم کرد چون اراده قتلش کردند موافق ضابطه از او پرسیدند
که دلت چه میخواهد و چه آرزو داری گفت همین آرزو دارم که یکمرتبه در مجلس ساعتی بیایم

شوم ملازمان بارگاه بعرض پادشاه رسانیدند درجه پذیرائی یافت چنانچه ببارگاه حاضر
ساختند و پرسیدند که عرضی داری گفت بخیر وقتیکه پادشاه از مجلس برخاست اسیر بعرض
رسانید که این گنهگار اگرچه واجب القتل است اما حق صحبت بر پادشاه ثابت کرده است
پادشاه را این [illegible] ادای او خوش آمد و از سر خونش درگذشت حالا این آمو هم حق صحبتی
بر پادشاه ثابت کرده است بشنیدن این مضمون مبارک نواب لب بتبسم شیرین کرده آن
آمو را آزاد ساخت میرزا جلال اسیر موصوف با میرزا [illegible] بیت مژه کباب آهو نمک
خلاصی اوست الا ازمی مروت قدمی کشیده باشی گویند علم موسیقی و فن تصویر
کشی نیکو میدانست غرض جامع کمالات بود و شعر خانه هندی خوش میفرمود و اشعار ریخته
و فارسی آبدار میگفت از فرط ذکاء و سرعت اندیشه والحمه غزل طولانی اما از بطن نظم
می آورد روزی از علو مزاج خود با امیر موصوف حرف زد که هرگاه غزلی در زمین
استادی از استادان پیشین [illegible] کرده میشود دل میخواهد که قوافی تازه بهم رسد میر موصوف
گفت قافیه این بحر است اشتراک قوافی هیچ مضائقه ندارد و بسیار مسرور شد آورده اند
که نواب شهید [illegible] رسانید بحضور نواب مغفرتمآب در باب افزونی مدارج خود عرضداشت
نمود و معروض پذیرائی نرسید بعد دو سه روز شعری از طبع زاد خود که اشعار بمافی الضمیر
میکند بحضور نواب عالیجناب خواند و آن شعر اینست شعر مرغان خاطرم جانان فراغی
نازکی دارم تو گر از حسن مغروری من از عشق تو مغرورم نواب عالیجناب فرمود
که نسبت غرور بعاشق خوب نیست فی البدیهه در جواب گفت بخیر ما عاشق معشوق
مزاجیم نواب عالیجناب تبسم فرموده سکوت ورزید و چون نواب نظام الدوله ناصر جنگ
شهادت نصیب بود هرگاه مضمون شهادت در دلش القا میشد و از آن در رشته نظم میکشید
وجدی بر آن مینمود از جمله اشعار مشعر شهادت این شعر است شعر گر ترا [illegible]
بیا بسم الله دم شمشیر تو و گردن ما بسم الله روزی این شعر که از نتیجه [illegible]

مشق پرفشانی را **ولہ** در یکنفس چو صبح بتاراج رفته‌ایم در یافتیم چاشنی نوشخند را **ولہ**
با همه یکسان بود آمیزش روشندلان بر خورد آیینه بر یک وجه زشت و خوب را چشم
عاشق را نباشد احتیاج توتیا بوی پیراهن جواهر سرمه شد یعقوب را **ولہ** تلخ رویی را
مذاق حنظل دوزخ بود رنگ ایمان است پیدا چهره دلبستگی را **ولہ** دیدتا آن جانجان آیینه را
داد عمر جاودان آیینه را **ولہ** نمی دانم چه باشد از گلستان نفع گلچین را که میسازد
روان از چشم بلبل اشک خونین را **ولہ** ما سبکروحان اسیر جسم خاکی نیستیم همچو بوی مے
بر آید خم افلاطون ما **ولہ** ناصر از ممنونی بال کبوتر فارغیم می برد تا یار رنگ رفته
مکتوب ما **ولہ** اگر تن را نباشد دل منور زیر خاک کن نباشد در شبستان غرقی فانوس
خالی را **ولہ** ای که برآمدن خویش نوایی داری گر شب ماهتابی بشب تار بیا **ولہ** ...
... باید دیدنی در هر جزو امتحان مرد باشد عرصه پیکارها **ولہ** چه قدرها خورد دل ...
داغ عشق تو قدر دانی نیست **ولہ** آمدی دیوانه از صحرا بشهر زخم سنگ کودکان ...
ولہ از گریبان تا کشیدم دست روشن شد جهان داغ سودا بر کف من شمع ... است
ولہ این چنین صیاد بالادست در عالم کجاست بستن خورشید بر فتراک کار زلف کیست
ولہ نکرده آهن خود را جدا ز خاک سیاه ... آهن ربا نباید داشت **ولہ**
نامراد بس بود مخمور نگاه مست او جای صندل لای می بر جبهه مالیدن گرفت **ولہ**
سحر که پرتو حسن تو از نقاب گذشت عرق ز جامه زرین آفتاب گذشت سیل
هیچ میسر نشد بغیر خجلت هزار بار ازین خانه خراب گذشت **ولہ** دور باید کرد از خاطر
غبار شکوه را صفحه آیینه دل در خور زنگار نیست **ولہ** میکند سعی در علاج دلم نگس ...
یار گرچه بیمار است **ولہ** موسم پیریست می باید عصا دست او گردن مینا خوش است
ولہ ابر امسال ترستانه رفتار آمده است از شکوفه شاخها آشفته دستار آمده است **ولہ**
فرمان بوسه گرچه زخطش گرفته‌ایم حکم جدید از لب خندان آرزوست **ولہ** دامن شب

دامن کشا کارت بسامان میرسد ولہ کدام گل بچمن گوشه نقاب شکست که شبنم آئینه
بروی آفتاب شکست ولہ ای دل ز زلف یار بدد میتوان گرفت سررشته
زعمر ابد میتوان گرفت گر بیخودی بمیکده فال سفر زند از چشم مست یار بلد میتوان گرفت
ولہ ای شوخ بهوای شکن تیر نگهدار این ناوک بیداد بکار جگری کن ولہ از گل
گوشه دستار بخود میبالد قد او تازه نهالیست که من میدانم فصل سیوم در ذکر
وقایعی که بعد شهادت نواب شهید مغفور بمعرض وقوع
رسید و موجب عبرت اولی الابصار گردید آورده اند که بعد شهادت
نواب نظام الدوله باوجود فرزندان نواب مغفرت مآب امیر الممالک صلابت جنگ و آصفجاه
ثانی میر نظام علیخان بهادر و اسد جنگ و شجاع الملک بسالت جنگ و ناصر الملک میر مغل علیخان
بهادر که در آنوقت در لشکر حاضر بودند افاغنه و نصارا هدایت محی الدینخان را منظر بکبر سن
و لیاقت از جهت علم و فضل و شجاعت بر داشته بریاست او راضی گشتند و منادی
امن بنام او زدند و همه مردم چه اهل اسلام چه از نصارا را اطاعت نمودند و افاغنه در جلدوی
این حرکت که ناصر جنگ را کشتند و او را بجایش نشانیدند قلاع بسیار ازو نوشته گرفتند
هدایت محی الدینخان مظفر جنگ بعد جلوس بمسند ریاست رامداس نامی براجه رگهناتهه داس
مخاطب ساخته بدیوانی خود بلند پایه گردانید اگرچه رامداس که برهمن سیاه فام ساکن
سیکاکول هندیل متصدیان بود که نواب نظام الدوله نوکر بود چندان رتبه نداشت لیکن
چون در قتل نواب نظام الدوله جد و جهد بسیار نمود و زنار محبت مظفر جنگ بگردن خود انداخت
مظفر جنگ او را باین رتبه رسانید و بعد چند روز افاغنه را همراه گرفته به پهولچری رفته
به کپتان یعنی حاکم آنجا ملاقات کرد و برای مصلحت ملکی چند روز در آنجا توقف نمود و جمعی از
سپاه نصارا را همراه گرفته عازم حیدرآباد شد و از آرکات گذشته بملک افاغنه در آمد قضا و قدر
اسباب انتقام نواب نظام الدوله آماده ساخت افاغنه جهالت پیشه که از قتل نواب نظام الدوله

بیجا

وقتا فیمن او برنا بیت از جای خود رفته شروع بتمرد نموده بخصوص همت بهادر المخاطب
به بهادر خان قابل توسپناه صفدرجنگ که نواب هدایت محی الدین خان بنام او کاغذ اموال نواب
ناصرجنگ بهادر علی التسویه قسمت نماید هدایت محی الدین خان که مرد غیور و شجاع بود از بر بعظیم
بهم بر آمده تادیب او بر ذمت همت لازم دانست و هفدهم ربیع الاول در سرزمین لکر تیلی
از یکطرف مظفر جنگ و نصارا و از طرف دیگر همت خان و سایر سرداران افاغنه صف آرای قتال
گردیدند از جانب مظفر جنگ یعقوب محمد خان رساله دار و میر مظفر خان که از مردم جنگی آنها بود قتیل
رسیدند و نعمت الله و جلال الدین حسین خان زخمی گشتند و زخم تیر بر جبهه مبارک آصفجاه ثانی میر
نظام علیخان بهادر اسد جنگ رسید اما ان بخیر شد و از زخم تیر که در حدقه چشم مظفر جنگ رسید
کارش باخر انجامید میر محمد بیگ خان دیوان دکن بندوقیکه در دست داشت بجانب بهادر زمان
سردار گولی بندوق بر سینه بهادر خان رسیده کارش تمام ساخت و دیگر سرداران افاغنه
نیز مقتول شدند گویند وقتیکه تیر بر چشم مظفر جنگ رسیده کارش با تمام رسانید راجه رگهناتهه
داس که در خواص بود طرفه تدبیری بعمل آورد که جسد مظفر جنگ بعد از پرواز روح در میان بر
دوست گرفته چنان نمود که مظفر جنگ زنده هست و از سرگوشی لحظه بلحظه و طلب آب خاصه
و بیره پان و اشاره دست بقتل فلان فلان حیات مظفر جنگ خاطرنشین مردم ساخت تا انفصال
جنگ کسی را خبر نشد که قالب مظفر جنگ تهی از روح است تا افاغنه رو بوادی فرار آوردند
و اعیان لشکر سر همت خان و سر دیگر سرداران افاغنه بریده بر نوک نیزه ها کرده شادیانه نواخته
داخل خیام گردیدند آنوقت معلوم شد که مظفر جنگ از شربت مرگ سیراب گشته است القصه
کسانیکه با نواب شهید بدغا پیش آمده بودند همه یکه قتیل بد شدند بعد شصت روز همه بسزا رسیده
و مقتول گردیدند ع دیدی که خون ناحق پروانه شمع را — چندان امان نداد که شب را سحر کند
آورده اند که روز جنگ یعنی هفدهم ربیع الاول فرصت دفن مقتولان نشد در روز دوم آن هجدهم
شهر مذکور از معرکه بر داشتند و در صحرای لق و دق مسکن وحوش و سباع مدفون ساختند تا بود

نظام الدوله در همین تاریخ بروضهٔ مقدسه رسید و بعد مغرب در جوار شاه برهان الدین غریب
قدس سره مدفون گردید لِلّٰهِ العَظَمَةُ وَالقُدرَة که قاتلان نواب را بنفس آنکه چپش
مقرون بود و بقتل رسانیده در زمین مدفون گردانید و بعد از آن نواب را زیر زمین بجواهر
خود کشتید فاعتبروا یا اولی الالباب بعد مرحا در تماشای راه تابوت نواب شهید را
گذاشتند مردم مکانی در آنجا ترتیب داده زیارتگاه ساختند از جمله سرداران افاغنه که
با نواب شهید طریق دغا پیمودند عبدالمجید خانست که حسب عبدالکریم میانه از عمده امرای سلاطین
بیجاپور بود و اولاد او مدتی بحکومت بنکاپور و غیره از نواحی کرناتک می پرداختند تا آنکه
در وقت تسلط حیدر علیخان مشهور بحیدر نایک تبالیج رفتند عبدالمجید خان پسر خود بهلول خان
را با الیقی نصیب یار خان ظاهرا در رکاب نواب فرستاد اما باطنا پسر خود و دیگر سرداران
افاغنه را براه غدر و دلالت میکرد و منصوبهٔ شطرنج دغابازیانه میباخت و همتی آن که نواب را
بشهادت رسانید پسر الفخان بن ابراهیم خان بن غضنفر خان مدارکار عبدالکریم میانه مذکور بود
داود خان پنی که با امیرالامرا حسین علیخان بیوفائی کرد و بخلیده کشته شد پسر غضنفر خان است
چون صوبه داری دکن در عهد شاه عالم بذوالفقار خان پسر اسد خان وزیر تفویض یافت نیابت
بداود خان مرحمت شده داود خان برادر خود ابراهیم خان را به نیابت حیدرآباد مقرر کرد
حیدر علیخان در اوایل عصر محمد فرخ سیر دیوان دکن شد ابراهیم خان را بفوجداری کرنول مامور فرمود
از آن وقت کرنول در دست اولاد ابراهیم خان است در جنگ مظفر جنگ همت خان و دیوان
امانت الله خان که تخم این همه فساد کشته او بود و بهلول خان و نصیب یار خان و دیگر
بانتقام رسیدند و چون لشکر امیرالممالک صلابت جنگ بسر کرنول آمد شهر را غارت کردند و
و عیال همت خان باسیری در آمدند و از شامت عملی که از آن بهیمت صادر شد جان و آبرو
برباد رفت حالت دنیا خود این است مآل عقبی چه خواهد بود وسیعلم الذین ظلموا ای
منقلب ینقلبون و حسین دوست خان عرف چندا صاحب تم بعد چندی به تیغ ا

مذبوح گردید و سرش بنوک نیزه رسید تبیین این مقال آنکه محمد علی خان پسر انور الدین خان
گوپاموی بعد شهادت پدر قلعه ترچناپلی را قایم کرد و چون نواب نظام الدوله در نواح ارکاٹ
نزول اجلال فرمود محمد علی خان آمده دولت ملازمت دریافت و بخطاب پدر سرفرازی حاصل نمود
و بعد شهادت نواب نظام الدوله پناه بقلعه ترچناپلی برد و در آن وقت ریاست ارکاٹ بچنداکه در
پهلچری نشسته بود عاید شد و همان جماعه نصاری فرانسیس را که بر نواب نظام الدوله شبخون آورده
بودند همراه گرفته با فوجی دیگر بر سر ترچناپلی رفت انور الدینخان فوج خود و فرنگیان انگریز که
رومایرن را با خود متفق ساخته بمقابله بر آمد چندی آتش حرب مشتعل بود آخر انور الدینخان
غالب آمد و چندا زنده دستگیر شد غره شعبان سنه خمس و ستین و مائه و الف چندا را مذبوح
ساختند و سرش را بنوک نیزه تشهیر نمودند همچنین سرداران فرانسیس با قوم خود هزار کس
فرنگی سفید پوست ولایت سوای فرقه کاره‌ای زنج دستگیر شدند و بعد شهادت نواب نظام الدوله
جماعتیکه شبخون آورده بودند اعدا روی آسایش ندیدند در ایام حکومت مظفر جنگ که دو ماه
بیش نبود بالاجیراو پسر باجیراو سرکرده راجها فرصت وقت غنیمت دانسته بضبط جاگیرات
امرا و منصبداران دکن دست تطاول دراز کرد و باورنگ آباد رسیده هنگامه آرا گشت
تیغ لشکرخان تاب مقاومت در خود ندیده بمبلغ پانزده لک روپیه مصالحت کرده ملک را از ضبطی او
باز داشت و برهانپور را اعیان آنجا نگاه داشتند افواج مخذول داشته‌اند گویند که هدایت محی الدینخان
نهایت شجاع و ذکی الطبع و دقت پسند و از حدت ذهن بیشتر راغب العلوم معقول بود و تهذیب
منطق اثیر داشت و بشعر راغب نبود از این جهت با میر غلام علی آزاد بلگرامی که بنا بر سهل پسندی
تمام عمر گرانمایه خود را در فن شعر و عروض و قافیه صرف نمود صحبت گوک نشد و مظفر جنگ
کیفیت اول که بعد شهادت نواب نظام الدوله نصارای فرانسیس را نوکر کرده جهت اعتضاد خود
بطرف دیار اسلام آورد بیش از این نصارا در بنادر خود بودند بیرون نگذاشتند و اینکه گفته شد
مظفر جنگ نصارای مذکور بعینه نوکری در رکاب امیر الممالک شده چه اقتدار که بهم رسانیدند

و آخر بچه خرابی بدر شد که بعد ازین رقم پذیر قلم وقایع رقم خواهد گردید ان فی ذالک
لذکری لمن کان له قلب او القی السمع وهو شهید چون اختتام عمر نواب
بشهادت شد اختتام این باب بر لفظ شهید مناسب افتاد ذکر احوال مرهٹه از انجا
که فن تاریخ برای معرفت احوال پیشینیان موضوع گشته و اطلاع سوانح گذشته سرمایه بینش
آیندگان است در مطاوی تحریر جلایل آثار نواب عالیجناب و ناصر جنگ شهید غفران
مآب که موافق در عهد و آنست بنا بر قرب جوار و معاملات شبانه روزی ذکر مرهٹه بر زبان
قلم می آید لهذا بیان مبادی نشو نمای سرداری این طایفه در دکن و ریشه کردن اینها
درین سرزمین بنام وطن ضرور نمود اول لسواران برگی مشهور بودند و ثانیاً بغنیم
ملقب گشتند و ازان پس چون دولت ازان دودمان رو گردانید و با بهامنه کوکن دست
و گریبان شد درین سرکار بار او نپذت پردهان عز امتیاز یافتند و جاهای دیگر خود را
نپذت پردهان نامیدند ابتدا ساهوجی نام ملازم برهان نظام شاه والی احمد نگر و بعده
بعادل شاهیه پیوستند و بمرور قلاع بادشاهی بل کوکن تمرد و تغلب بدست آورد
تغزاقی و رهزنی میگذرانیدند چون مایه جمعیت اینها پریشانی و دستگاه کامرانی منحصر
در سرگردانی است یعنی دهقانی که دو سه گاوی از مزرعه زندگانی بدست آورده گرد
مادیانی ترتیب نموده نیزه چوبی بهم رسانید بر سپاهی سپاه اینها افزود و مدار اوقات
و سوار خوشه جوار است خواه پخته باشد یا خام و بیشتر در فصل جوار بر می آیند بهاره بگی
دارند چنانچه بهئی جو زیرکی از القاب ایشان است چون رفته رفته کار بالا گرفت مدار
شاهجهان آباد مستولی شدند بسبب امتداد دولت با سلسله ریاست آصفیه که قریب به
سال میشود امید که انشاء الله تعالی مدارج شوکت و کامرانی این دولت خداداد چون مرآت
اعداد با دوار از نامنتهای ممدود و بفیض فضل الهی مشمول باد مساهمت بلکه دلیل
قایم دارند از چندی در نوشتن عرضداشت و گذرانیدن نذر اغماض نموده پا از اندازه

خودشناسی بیرون نهاده اند اما در سایر امور شیوهٔ بزرگواری مسلوک میدارند تنبیه و تادیب
و گوشمال نواب مغفرت مآب وا کردن نواب ناصر جنگ شهید بدین گونه وانمود که بطرف ظفر مآب
بعد کشش و کوشش بسیار و سوختن پونا و برافروختن نایرهٔ جدال و قتال صرفه در مخالفت ندیده
بتالیف و تدبیر صحبت مشارکت چوتهه قایم نموده پیوسته لازم رکاب بوده استند و اگر مهمی رو بکار
می شد و تعیین سرداران قرار می یافت پنجاه و شصت هزار سوار اینها تعین سردار دکن می فرمود
بهر حال از ضوابط پسندیدهٔ اینها یکی آنکه در تمامی قلمرو که از کنار دریای نربدا تا اقصای هندوستان
در حیطهٔ تصرف اینها بود دزد و رهزن و خانه جنگ در امصار و آبادان نبود و کسی زهرهٔ آن
نداشت که کارد و خنجر و شمشیر را با دیها از نیام بر آرد و مسکرات و ممنوعات نبود و با اینهمه
تسلط و حکمرانی ادنی برهمنی مفلوک گدا پیشه را عزت میداشتند و خود را سیوک که عبارت از
بندهٔ پرستار است مرقوم مینمودند پس تا زمان سدهو باجی راو مساعدت ایام ترقی
بانجام رسید و بعد فوت مادهو راو پیشش انتظام پذیرفت الملک لله الواحد القهار
میر غلام علی آزاد بلگرامی در خزانهٔ عامره در ذیل احوال نواب مغفرت مآب بزبان قلم داده
از باستانی نامها خبر میدهد که از قدیم الایام فرمانروایان هند پیش از عهد اسلام و بعد آن بر اهل
دکن چیره دست بودند همیشه افواج قاهره فرستاده تمام قلمرو دکن تا لنکا و سراندیپ زیر
و زبر مینمودند رفته رفته نوبت بجای رسید که قضیه منعکس گردید یعنی قوم مرهٹه مجموع
کشور دکن و مالوا و گجرات و اکثر صوبجات هندوستان بتصرف آوردند و بیشتر ممالک
فسیح المسالک هندوستان را زیر و زبر کردند مگر صوبهٔ اوده که بسبب حایل بودن دریای
گنگ و مدافعهٔ برهان الملک و اخلاف او از شر آنها محفوظ ماند و صوبهٔ ملتان و صوبهٔ ٹھٹهه
بسبب دور دست بودن از دکن بحیطهٔ تصرف اینها نیامد اگر چه نایب غنیم در ملتان هم رفته
بود اما از ورود موکب شاه درانی دخل نیافت و در صوبهٔ ٹھٹهه و بنگاله گلهه دخل کردند اما
عمل چنانکه باید نیافتند ناظم بنگاله بعد محاربات مصالحت برین قرار داد که هر سال پیشکش

مقرری میفرستاده باشد چنانچه میفرستاد مرهٹ عبارت از دیوگیر یعنی قلعه دولت آباد و اطراف
آنست و ساکنان این سرزمین را مرهته می گویند و زبان مرهٹی مخصوص این ولکه است و درابتدای
ریاست غنیم در قوم بهونسله بود و بعد از ان بدست زنار داران درآمد و نسب بهونسله براجهای
اودیپور میرسید و راجهای مذکور سرآمد راجهای سرزمین راجپوتانه اند از راجهای دیگر هر راجه
که بمسند راج یعنی حکومت می نشست راجه اودیپور قشقه برای او میفرستاد و او قشقه را بر پیشانی
خود کشیده تکیه بر مسند راج میزد و لقب راجه اودیپور را ناهست گویند نسبش بنوشیروان عادل
میرسد چون سعد وقاص تسخیر ایران کرد و اولاد نوشیروان آواره دشت ادبار شدند یکی از اجداد
رانا بهندوستان آمده بمرتبه راجگی رسید و بعد از ان یکی از اولاد رانا که از بطن دختر نجار متولد شده بود
بنابر ناموافقت برادران از اودیپور بصوب دکن برآمده در نواح کرناتک ساکن گردید و از
جهت عمدگی خاندان خود با عمدهای دکن خویشی بهمرسانید و اولاد او دو شعبه شدند یکی اناولیه
دوم بهونسله از قوم بهونسله ساهوجی اول نوکری برهان نظام شاه برگزیده و ثانیاً با ابراهیم
عادل شاه پیوسته نوکری او کرد و ابراهیم عادلشاه در اواخر عهد خود پرگنه پونا وغیره
جاگیر ساهوجی مقرر ساخت ساهوجی آنجا برسم زمینداران طرح توطن انداخت و چندی غاشیه
نوکری صاحبقران ثانی شاه جهان پادشاه نیز بر دوش خدمت گرفته خود در حضور می بود و
پسرش سیوا در جاگیر قیام می نمود و چون ابراهیم عادلشاه را عارضه موت تا دو سال امتداد
کشید اختلالات بسیار در مملکت او رو داده گردید و اکثر سپاه دکن برخاسته به بیجاپور آمد
و آن ولایت و قلاع آنجا از لشکر عادلشاهی خالی ماند درین هنگام سیوا که رب النوع غنیم بود
از هوشیاری و حیله سازی و سپاه گری بهره وافر داشت و اکثر قلاع را که از وجود حارسان
و اسباب قلعه داری تهی بود بتصرف خود درآورد و درین اثنا ابراهیم عادلشاه رخت هستی بربست
و پسرش علی عادلشاه بر سریر فرمانروائی نشست و بنابر ابتدای سلطنت و صغرسن استقلال
بهم نرسانیده بود که خلل عظیم در سلطنت او رو داد و سیوا روز بروز قوت گرفته بر تمامی قلاع

کوکن استیلا یافت وحصون تازه بنفس خود احداث نموده باستظهار این حصون وبعض قلعه
پادشاهی که متصرف آن گشته بود وکوه وجنگل بغرور خاطر سر از اطاعت عادل شاه پیچیده وعلاوه
جاده خلاف نوردید وافضل خان را که رکن رکین سلطنت عادل شاه بود بدغا کشته وفوج او را
یغما نموده ورستم خان را که او هم از عمده های آن دولت بود شکست فاحش داده وتمام از دو عمده عادلشاهیه
بالکل فارغ ساخته نوع دزدی وقزاقی وتاراج اطراف ونواحی کوکن کرد وچون مملکت کوکن متصل
بدریای شور است بعضی بنادر را در تصرف آورده راه زنی بحر را ضمیمه راهزنی برساخت ودر
بعضی احیان که قابو می یافت بر برخی مواضع پادشاهی نیز بعضی خانه بکاری تاخت چون این خبر
بسمع اجلال خلد مکان رسید یرلیغ والا به امیر الامرا شایسته خان صوبه دار دکن در باب تنبیه
سیوا شرف صدور یافت ومهاراجه جسونت سنگه نیز باتفاق امیر الامرا برین مهم مامور شد اگرچه امیر الامرا
جد وجهد بلیغ در تنبیه سیوا وتخریب ولایت او بتقدیم رسانید لیکن چون سیوا در سن یکهزار وهفتاد
وسه در اردوی امیر الامرا شبخون آورده پسر ابو الفتح را شهید گردانید پادشاه امیر الامرا را معزول
نموده وصوبه داری دکن بشاهزاده محمد معظم تفویض فرمود وراجه جسونت را که از تردد نمایان بظهور
نرسیده بود بحضور طلبید وبجای او راجه جی سنگه نامزد گردید راجه جیسنگه سیوا را گوشمالهای واقعی
آنچنان داد که سیوا جز اطاعت چاره ندیده بی سلاح آمده با راجه ملاقی شده واستدعای
عفو جرایم نموده بیست وسه قلعه ملک ده لکهون روپیه بسرکار پادشاهی داد وموجب التماس
راجه جیسنگه فرمان پادشاهی مشتمل بر عفو جرایم سیوا وتقرر منصب پنجهزاری بنام پسرش سنبها
صادر شد پسر وپدر باراده تقبیل عتبه خلافت بهجدهم ذیقعده سن یکهزار وهفتاد وشش باکبرآباد
رسیده بدولت زمین بوس اندوخته شدند ومورد عنایات خسروانه گشتند اما سیوا بنابر دهقانیت
وعدم ادراک صحبت سلاطین که عنایت پادشاهی زیاده بر مرتبه خود توقع داشت شکوه نموده رفته بار انجام
پسر راجه جیسنگه اظهار رنجش کرد وگفت که من بعد از دولت باریابی محروم باشند ومحافظان بپاسبانی
او تعیین شدند اما پسرش سنبها که بی تقصیر بود از باریابی ممنوع نشد ومرکوز خاطر پادشاه بود که بعد

دهر بار وزیر الممالک او را هزیمت داد و جوقی دیگر بسرداری هولکر در مقابله امیر الامرا روانه ساخت
امیر الامرا بر عمه اعتماد الدوله طرح صلح انداخت راجه جیسنگه برای تقویت کفر میخواست که صوبه داری
مالوا از تغیر خود بنام باجیراو مقرر شود متواتر عرایض بدرگاه فردوس آرامگاه بوساطت امیر الامرا
فرستاد و امیر الامرا در سنه یکهزار و چهل و هشت مرضی مبارک بادشاه برین آورد که صوبه داری
مالوا بباجیراو بدهد چنانچه داد از آن روز اسلامیان نهایت ضعیف شدند و در سنه یکهزار و
یکصد و پنجاه و نه باجیراو با فوج فراوان از دکن عازم مالوا شده و بنظم و نسق آنجا پرداخت
به سر راجه بار او رفت و بعد از آن آنچه که رو داد و بعض از این بزبان قلم داده شد الغرض در عهد
نواب نظام الدوله آصفجاه شهید با ساهو راجه قواعد صلح تاسیس یافت و تا آخر عهد نواب
شهید که دو نیم سال و کسری بود صلح بحال و برقرار ماند و بعد شهادت نظام الدوله و فوت
راجه ساهو در سنه یکهزار و یکصد و شصت و سه کار باجی بالا گرفت و سداسیو راو عرف بهاو
عم زاده بالاجی مدار المهام گشته بعد فوت ساهو راجه مهام مالی و ملکی بدست زناردار ان آمد سرداران
قدیم مرهته معطل شده منقاد گشتند و بجای ساهو راجه کسی را بر مسند راج نشانیدند بلکه بنام نشانیده
در قیدگاه نگاه داشتند تسلطی که براهمه کوکن را بعد شهادت نواب نظام الدوله و فوت ساهو راجه
در دکن و هندوستان دست داد بعد از این در ضمن احوال اولاد امجاد نواب مغفرت مآب
رقم پذیر قلم تحریر خواهد شد و از این وقتیکه نامدار خان فوج غنیم را بکمک طلبیده همراه امان بیگ
بخشی خود بحرب مبارز الملک فرستاد سرایت در ممالک گجرات نمود تا رفته رفته عمل [illegible]
بالکل برخاست و ظلمت کفر تمام صوبه را فرو گرفت و میر حبیب اردستانی بخشی مرشد قلیخان
در مملکت بنگاله دخل داد تفصیل این اجمال آنکه شجاع الدوله ناظم بنگاله سیزدهم ذی حجه
سنه احدی و خمسین و مائه و الف رخت زندگانی از جهان فانی بربست پسرش سرفراز خان
بجای او نشست اما بسبب بخل طبیعت که منافی ریاست است اکثر سپاه را برطرف کرد
الله وردی خان مهابت جنگ که از نوکران شجاع الدوله بود از جانب او به نیابت صوبه

پتهه می‌پرداخت بقصد تسخیر بنگاله با فوج سنگین بتقریب حصول ملازمت سرفرازخان عازم
مرشدآباد شد و چون قریب رسید سرفرازخان از خواب غفلت بیدار شده بارادهٔ مهابتجنگ
اطلاع یافت و با مردم قلیل از مرشدآباد برآمده بمقابله شتافت و حرکت مذبوحی کرده بقتل
رسید مرشدقلیخان محمود تخلص داماد شجاع الدوله که در آن وقت ناظم اودیسه بود فوجی
فراهم آورده بمحاربه مهابتجنگ متوجه شد و شکست یافته خود را بدکن پیش نواب مغفرت‌مآب
رسانید میرحبیب اردستانی که بخشی مرشدقلیخان بود در کهوکهوسله مکاسه دار صوبه برار
رفته او را بتحریک تسخیر بنگاله نمود رکهو بفوج سنگین بسرداری باسکر پندت دیوان خود
و علی قراول که سردار عمده از رفقای او بود همراه میرحبیب کرده بر سر مهابتجنگ
به بنگاله فرستاد و قریب یکماه جدال و قتال طول کشید آخرالامر مهابتجنگ سلسلهٔ صلح
جنبانیده باسکر پندت و علی قراول را با بیست و دو سردار بتقریب ضیافت در خیمه
خود طلبیده همه را علف تیغ بیدریغ گردانید اگرچه مرهته و میرحبیب خائب و خاسر از تسخیر
بنگاله گشتند اما صوبهٔ کتک را بتصرف خود درآوردند و هر سال فوج مرهته بتاخت و تاراج
بنگاله میرفت تا آنکه مهابتجنگ هر سال پیشکش برای رکهو مقرر کرده ملک را از خرابی مصئون
داشت خافیخان در تاریخ خود نوشته که آنچه از ثقات دکن و قوم مرهته در نسب سیوا
مسموع شده اینست که رشته اصل اجداد او بسلسلهٔ رانای چیتور میرسد چنانچه میان
قوم راجپوت و همهٔ هنود مقرر است که فرزندی که از بطن زن غیر قوم اگرچه در قوم خود اصیل
و نجیب باشد متولد شود او را حقیر و شوم دانسته داخل خانه‌زادان از کنیز و غلام میکنند و باو
ترکهٔ پدر نمیدهند و نسبت کدخدائی او در قوم خود نمیکنند و او را ولدالزنا انگاشته
باهم مثل او نسبت و وصلت کدخدائی می‌کنند گویند در زمان پیشین یکی از اجداد سیوا
ملقب بکهوسله در اطراف ملک رانا سکونت داشت و با یکی از زنان غیر قوم بداصل عشق‌بازی
بهم رسانیده بدون عقدی که میان آنقوم معمول است آن زن را مدخوله خود ساخته و از بطن او

متولد شد از اندیشه طعن خویش و تبار آن مولود را در گوشه در کنار مرضعه که برای او مقرر کرده بود
نگاه داشته پنهان از مردم پرورش او میکرد هرچند مادر و پدر او خواستند که کدخدائی
او میان قوم خود نمایند انا بنا بر دلبستگی که با آن زن مرغوبه داشت قبول نه نمود بعد از آنکه
داشت محبت او از بام افتاد و پرورش یافتن پسر معلوم همگنان گردید آن مولود را از مکانی
که پنهان نموده بود بخفیه بر آورده با والده او برداشته روانه دکن شد چون ملک بیگانه رسید
بشهرت آنکه فرزند مذکور از بطن زن قوم هست با زنی از قوم مرهته که آنها خود را نیز از راجپوتان
غیر مشهور می شمارند کدخدائی او نمود و بسبب اینکه نسبت بهوسله به هفت یا هشت پشت
با آن حلال زاده میرسد وجه تسمیه گهوسله بر اینکه آنکه بزبان هندی چونکه گهوسله مکانی
را گویند که بسیار کوچک و تنگ باشد و چون آن حلال زاده را مخفی از مردم در پنهان
مکان پدرش نگاه داشته پرورش نمود ملقب بگهوسله گردید و بعضی میگویند که لقب اصلی گهوسله
نیست بل بهوسله است وجه این تلقیب بعد ازین بوضوح خواهد انجامید و بعضی مترجمان کتب
هندی که ترجمه آن انجا[illegible] کرده اند شرح کیفیت حال مرهته از نسب و غیره درین آئین بطرز
قلم داده اند که راجا بهیم کارفرمای خطه اودی پور که بمزید شوکت و رعایا پروری اعلام
مباهات می افراشت زنان بسیار داشت از انجمله با زنی که در حسن صورت و سیرت
ممتاز اقران بود دلبستگی تام بهم رسانید و از بطن او دو پسر متولد شد یکی را به رام و دویم
را بهاگ سنگه موسوم گردانید و چون بسن تمیز رسیدند راجه مذکور بساط هستی در نوردید
و رام سنگه که پسر بزرگ بود بر مسند راج تمکن گزید و برادر کوچک او بهاگ سنگه متابعت
برادر ناگوار مزاج خود دیده روزی بتقریب شکار بر آمده متصل دریای نربدا نزدیک
راجه الی موهن آمده و بشمول الطاف او گشته اقامت ورزید بعد چندی که راجه الی موهن زمام
نظم و نسق امور مملکت ... بنظر براینکه پسرش صغیر السن بود بدست بهاگ سنگه داده ره نوردِ
وادی عدم گردید نظم و نسق راج او چنانکه باید پرداخت چون پسر مومی الیه بسن شعور

نتیجه

و تمیز رسید بهاگ سنگ حسب الوصیت پدر او راج ها مفوض ساخت و بسوی دکن راهی
شد و چون در ایام حکمرانی خود بعد فوت راجه الی مورین بتنبیه و تادیب متمردان قرار واقعی
نشسته بود و اینمعنی خار دل مفسدان و رهزنان که این فریق از گروه زمینداران باشند
مشهور به بهاگ بهوسله شد چه بزبان هندی بهو بمعنی زمین است و سله بمعنی خار یعنی خار
سینه زمین و بعد در وی بملک دکن نزدیک پونا بموضع دیول گانون مقیم گردید و برای قوت
بسری که ناگزیر است کشتکار زراعت برگزید از و دو پسر تولد یکی بالوجی و دیگری بتوجی
از صلب مالوجی نیز دو پسر بوجود آمد سهاجی و شرفاجی و از صلب بتوجی هشت پسر [illegible]
شاجی و غیره بهم متولد گشتند و آنها بعد رسیدن بسن تمیز بشغل کاشتکاری [illegible]
گردیدند تا آنکه [illegible] کسان [illegible] بپاداش جرمی که از ایشان بمعرض ظهور آمده بود [illegible] شدید
بالوجی بهوسله و بتوجی بهوسله بسبب منافشه زمیندار دیول گانون آنموضع را گذاشته
اهل و عیال متصل دولت آباد در موضع [illegible] آمده بکشتکاری اشتغال ورزیده [illegible]
توطن گزیدند و بعد چندی برای تلاش معاش در قصبه سندکهیر نزد لکهوجی جادو رای
دیسمکه سرکار دولت آباد که از جانب نظام شاه منصب سپهگری دوازده هزار سوار داشت
رفته بصیغه بارگیری نوکر گشتند چون بنابر افراط فربهی نمیتوانستند که سوار اسپ شوند
بنگاهبانی ڈیوڑهی متعین شد از آنجا که سنبهاجی پسر مالوجی طفل صاحب جمال بود و جادو رای
نیز دختر نیکو داشت روزی از روزهای جشن هولی در حالت مستی شراب هر دو را برابر نشانده
بکمال شفقت بر زبان آورد چه باشد که میان این هر دو عقد مناکحت بسته شود تا فرزندان
صاحب جمال بوجود آیند مجرد برآمدن این سخن از زبانش مالوجی روبحضار مجلس آورده گفت
که شما گواه باشید که از امروز این صبیه به پسر من منسوب شد و جادو رای بعد استماع
این سخن مهر خاموشی بر زبان خود نهاد و ازین خاموشی که دلیل رضا است دعای مالوجی
باثبات رسید و چون جادو رای بعد اتمام مجلس نشاط اندرون خانه رفت و سنبهاجی را

که هر روز با خود می برد و بآنجا گذاشته دختر خود را همراه بر دستورات او که همین ماجرا اطلاع
یافته بودند شبی در خشم درآمده گفتند که این سرگردان وادی افلاس که برای شکم پروری وطن خود
گذاشته دربدر برای تلاش معاش خوار و خراب می گردد با ما چه مناسبت دارد که همسر [illegible]
و قرابت نماید و از شما تعجب که چنین حرف بر زبان آورید و از جسارت و شوخی او
اغماض نمودید جادو را و گفت که سرسری این سخن از زبان من برآمد و هیچ یک از رسمیات
شادی موافق ضابطهٔ قوم خود درمیان نیاورده ام حالا اینها را برطرف می کنم از امثال
این کلمات تسلی خاطر مستورات نمود روز دوم بر عادت معهود آنها را شریک طعام خود کرده
خوانچهای طعام در [illegible] ایشان فرستاد آنها خوانها را واپس داده گفته فرستادند انشاء الله
تعالی بوقت شادی ما و شما یکجا طعام خواهیم خورد و جادو را بعد فراغ از اکل طعام
به دیوانخانه برآمده محاسب را طلبیده داشته حساب تنخواه نموده هر دو را برطرف ساخت
و هنگام رخصت گفت که شما را با من هیچ قرابت نیست و از زبان من سرسری آن کلمه برآمده
و هیچ رسم شادی بعمل نیامده باید که شما معه قبایل رخت خود از اینجا بردارید و هرجا که
خواهید بروید آنها همان وقت احمال و اثقال بار کرده به دیوال گانون رفته قیام ورزیدند و با
روسای آنجا ساخته بدستور اول بصیغهٔ زراعت و کشتکاری بسر بردند از آنجا که از [illegible]
و بی زری سخن آنها بابت تقرر نسبت بعینه جادو را و سرسبز نشد پژمرده خاطر شده بعبادت
معبود حقیقی بآئین خود از ته دل پرداختند تا آنکه بمنطوق انّ الله لا یضیع عمل عامل جزای
عمل خود در جهان یافتند و شبی بر دفینه که بیرون آبادی بود در خواب مطلع شدند و مبشر گفته
که شما را راج تا بیست و هفت پشت نصیب گشته و مراد که خواهند کرد به عرصهٔ ظهور خواهد
رسید ازین مژده خوشحال گردیده و بر گنج شایگان دست یافته شبا شب از آنجا برآورده و [illegible]
کرده در مسکن خود میان مغاکی که از بهر غله ساخته بودند پر کرده محفوظ نگاه داشتند و آهسته آهسته علایق [illegible]
از خود برطرف ساخته بعد چندی در قصبهٔ چارکونده آمده با سیوا نایک مهاجن که صاحب سرمای

بود نظر بر معرفت سابق راز دفینه بیان کردند و از صفای سخن بر خود بالیده در انجام
ضروریات آنها پرداخت و از ایشان نوشته گرفت بدین مضمون هر ملکی که تصرف کشما
درآید فوطه داری آن بنام من باشد القصه بوساطت او ده هزار اسپ خریده بارگیران
بر آن نوکر داشتند و زین و سلاح و زره و بکتر و پالکی و خیمه وغیره سامان حکومت
درست کرده نزد بالکر ساکن پهلن که دو از ده هزار سوار قزاقی داشت وکیل فرستاده
درخواست قول نامه کردند بعد حصول قول نامه نزد او رفته بر مافی الضمیر خود مطلع
ساخته ده هزار سوار بطریق کمک از و خواستند او ده هزار سوار همراه داد پس
بهیئت مجموعی با بیست هزار سوار اسباب زیادتی واگذاشته جریده از گذرگهات
سادات باره گذشته دریای گنگ را عبور کرده شبی در مسجد روضه متبرکه که نزدیک
دولت آباد واقع است خوکها را ذبح کرده انداختند و در گلوی خوکها فرد کیفیت
بدین مضمون نوشته بستند که مایان خواهان دختر لکهوجی جادو رای بوده ایم که او در
هولی در مجمع مردم اقرار نسبت صبیه خود بفرزند ما کرده باز بگفته زنان خود برگشته
است و انواجی از بالکر همراه خود داریم امیدواریم که پادشاه تحقیقات این امر
نموده ما را کامیاب فرماید ورنه در تخریب ملک از مایان که از سر گذشته ایم
قصوری نخواهد شد چون مجاوران روضه برین ماجرا اطلاع یافته بعرض نظام
شاه والی دولت آباد رسانیدند پادشاه جادو رای را طلبیده اشته فرد کیفیت مرقوم
بدستش داد جادو رای نظر بر مرضی پادشاه که به انصاف بود برضا و رغبت قبول نمود
و برای عنایت منصب و جاگیر آنها عرض کرد نظام شاه او را تحسین و آفرین کرده
عرض او را پذیرا ساخته برای طلب بالوجی و انبوجی و پسرش سنبهاجی فرمان داد
و قول نامه با عهد و پیمان فرستاد چون نزدیک دولت آباد رسیدند جادو رای
باستقبال آنها شتافته و آنها را همراه آورده به ملازمت پادشاه رسانید پادشاه

بدین سنبهاجی که خیلی خوشرو بود بسیار محظوظ و خوشنود گشته بخلعت فاخره و شمشیر و فیل و اسپ و جاگیر دوازده هزار سوار سرفراز فرمود و حکم کرد که جادو رای و قبایل خود را بدولت آباد آورده بحضور پادشاه کتخدائی دختر خود کند جادو رای حسب الحکم بعمل آورده و نقد و جنس و جهیز داده دختر را رخصت کرد و کوباجی نایک با نسل نامی کارپرداز را برای خبرگیری دختر همراه داد بعد چندی بالوجی نیز معه قبایل بدولت آباد آمده در ظل عاطفت پادشاه سکونت ورزید چون زمانه مساعد گردید راوجی گوبند نامی را مدار کار خود ساخته و خزانه غیب را از آنجا بر آورده به بذل و اشاده و تعمیر اماکن و معابد بانهج و تالابها پرداخت و چون عمر سنبهاجی به بست سالگی رسید بالوجی و انبوجی معاقب یکدیگر بفاصله اندک ازینجهان درگذشتند و امارت بر سنبهاجی تقرر یافت و از اصلاب او از بطن دختر جادو رای که جیجابائی نام داشت پسری متولد شده او را موسوم به سنبهاجی کردند و در آن اوان نظام شاه نیز بملک جاودانی شتافت و از آن پادشاه دو پسر یادگار ماند و چون آنها محتاج کارپرداز بودند والده آن دو طفل به صلاح سابائی انت سنبهاجی که بحسن صورت و سیرت اتصاف داشت منصب نیابت مود و بخلعت دیوانی سرفراز ساخت او بسرانجام آن خدمت چنانکه باید پرداخت و همه با حلقه اطاعت او در گوش کشیدند و شاهجی را بحکم رانی نپذیرفتند اما جادو رای خسر او از اقتدارش بر خود میپیچید و اطاعتش ناگوار مزاج خود میدید از آنجا که زمام اختیار حکومت نظر بعنایت والده شاهزاده ها در قبضه شاهجی مستحکم بود و سرتابی او بجائی نمیرسید دشمنی مدعای او نمی گردید لا علاج جادو رای عرضی بحضور پادشاه دهلی فرستاد و استدعای اخراج او نمود پادشاه دهلی میر جمله را با جمعیت شصت هزار سوار به مهم دکن نامزد فرمود جادو رای بعضی سرداران دولت نظام شاهیه را با خود متفق کرده بر کنار نربدا رفته به ملازمت میر جمله رسید و

هراول فوج او گردید شاهجی برین ماجرا آگهی یافته هردو شاهزاده را بقلعهٔ ماهولی
که در آن وقت استحکام تمام داشت رسانیده خود بدفع جادو رای رو آورد جادو
رای با جمعیت سنگین پادشاهی بمحاصرهٔ قلعهٔ ماهولی پرداخت و تا شش ماه بجدال
و قتال مشتغل ساخت و چون جنگ بطوال کشید و ذخیرهٔ قلعه کم گردید شاهجی نزد والی
بیجاپور وکیل فرستاده پیغام داد که آتش از خانهٔ ما بلند شده حالا ما را یارای استقامت
نمانده اگر دست ما در ماندگان میگیرند و قول می فرستند نطاق بندگی دولت بمیان جان
می بندیم والی بیجاپور بذریعهٔ مرار جگدیو پردازخود قولنامه بشاهجی فرستاد شاهجی
با جمعیت پنجهزار سوار معه قبایل و پسر خود سنبهاجی از قلعهٔ ماهولی بر آمده مورچال
جادو رای را شکسته راه بیجاپور گرفت و در آن وقت زن او در حمل هفت ماه داشت
تاب سواری مادیان بعجلت کردن نتوانست چهار کروه از مسافت راه بیجاپور شاهجی که در
فرار بود به بیمال اطلاع یافته صد سوار متعین او کرده گفت که جادو رای پدر تو از عقب
می آید توقف من در اینجا صلاح نیست و ترا که دختر او هستی ضرر جادو نخواهد رسانید
بلکه بحفاظت نزد ما خواهد فرستاد این گفته در رفت و آن شب جادو رای خبر فرار داماد
یافته و هر حمله را بر محاصرهٔ قلعه مستعد داشته به تعاقب شاهجی شتافت و بجای رسید
که دخترش در آنجا مانده بود جادو رای پانصد سوار همراه او داده در قلعهٔ سیونیر
نظام شاهی که در قصبهٔ شاهجی بود فرستاد و او بپرستش بهوانی که سیوائی نام دارد و تعبد
او در آنجا است پرداخت و نذر کرد که اگر مرا پسر متولد شود نامش موسوم خواهم ساخت بالاتفاق
بعد چندی در سنه یکهزار و بست و چهار هجری روز دوشنبه پسر متولد گشت و موافق نذر به سیوا
موسوم شد القصه جادو رای تا احمدنگر به تعاقب شاهجی عنان باز نه کشید تا چون او را
نیافت مایوس برگردید و شاهجی بمعرفت مرار جگدیو بملازمت والی بیجاپور رسیده و عنایت
خلعت و اسپ و شمشیر و فیل و تعلقداری کرناتک و سرداری ده هزار سوار سرفرازی یافت

دمیدم طلبه بازگشتن جادو رای بنیل مقصود عنان معاودت بجانب دهلی تافت جادو رای تا زنده ا
شایعت کرده به قصبه سندکهیر آمده قیام نمود و چون از رفتن شاهجی نزد والی بیجاپور عل و عقد مهام
ملکی انتظام شاهجی بود جواب مسابا جی انت ملک عنبر را با الهام ساختند او نظم و نسق قلاع
نموده ملک را آوارهها با عوض عهد دستان کرد و تاخت و تاراج نواح بیجاپور هم پرداخت
وقتیکه به موضع هواسو از توابع بیجاپور با شصت هزار سوار عزیمت نمود حاکم بیجاپور بدفع
او مرار جگدیو و شاهجی و شرزه خان وغیره سرداران را با هشتاد هزار سوار تعین فرمود ملک عنبر
اکثر محالات متعلقه بیجاپور را تاخت و تاراج نموده بملک خود مراجعت کرد و بکنار دریای بهیمرا نزدیک
موضع پرنگانون وقتی رسید که در آن وقت دریای بهیمرا بکمال طغیانی بود و عبور از آن
متعذر می بود چون افواج بیجاپور در تعاقب او جلوریز میرسید ملک عنبر به خشوع و خضوع تمام مناجات بدرگاه
بارگاه کارساز حقیقی کرد بفضل او سبحانه معبری پدید آمد و لشکرش سالم و تمام از معبر گذشت
و بعد چهار پنج گهری که لشکر بیجاپور بآنجا رسید آب بهیمرا بیشتر از سابق به طغیان آمد سرداران بیجاپور
متعجب گشته پیغام مصالحت دادند ملک عنبر باقتضای وقت بمدارا پرداخته جانب دولت آباد
روان شد سرداران بیجاپور متصل احمدنگر رسیدند مرار جگدیو و شاهجی از آنجا طریق مراجعت
بیجاپور پیمودند و شرزه خان و چند سردار دیگر در نواح احمدنگر توقف ورزیدند ملک عنبر ازین
ماجرا اطلاع گشته شبگیر زده تاخت آورده تالاب عظیم ایشان را بند شکست در وقت شب سیل بلا بر لشکر
غافل شرزه خان رسید و تهلکه عظیم رو داد قریب دوازده سردار از لشکر شرزه خان بدست مردم ملک عنبر
دستگیر شدند ملک عنبر هر یکی را خلعت و اسپ داده رخصت کرد گویند در آن هنگام شاهجی در کرناتک بود مرار جگدیو با
جمعیت فراوان متوجه شد و چون بنا لرگانون که در آنجا بهیمرا و رود دیگر باهم ملحق گشته جنوب رو روان
شده بود رسید که در آن روز آفتاب را کسوف گرفته بود در آنجا مقام نموده خود را بست و چهار مرتبه در زر و نقره
و فلزات دیگر و اقسام غله سنجید و چون مرار جگدیو را با فیل بچه الفتی بود خواست که او را هم وزن
نماید حاضران مجلس در وزن آن درماندند شاهجی متکفل این امر شده فرمود تا فیل بچه را در کشتی

کشیدند وکشتی را در جائیکه عمق آب بود آوردند کشتی در آب بقدر سنگینی آن فیل بچه فرورفت برآن موضع خطی کشیده نشان کردند بعد از آن فیل بچه را از کشتی برآورده کشتی را از سنگ ریزها پر کردند آنقدر که بهمان نشان در آب فرو رفت پس از آن حالا و نقده را با آن سنگریزه با وزن کرده بزنارداران و محتاجان دادند و از آنروز آن موضع که بنا کرده و درانشهر شهرت داشت بتلاپور مشهور گشت و بدین طریق وزن فیل پیشتر از این دیگران هم کرده اند چنانچه میر غلام علی آزاد بلگرامی در خزانهٔ عامره تحت ترجمهٔ امیر خسرو دهلوی نگارش نموده القاصل مرار جگدیو از خیرات فراغ یافته به تنظیم و تنسیق ملک متوجه شده پیش ازین در سنه شش صد و نود و یکهجری دو از ده نفر جشی باتفاق یکدیگر در جای این قلعه احداث نموده شیوهٔ غارت و رهزنی اختیار کرده بودند و مدتی انقلعه را در تصرف خود داشتند و نظام شاه را بعد وقات آنها تسلط بر آن قلعه دست داده بود و بعد از آن مورد دیان دیونامی دیپاندیه پونه خورد که از کردنواح دریای بهیمرا و تفیت داشت مصدر فتنه و فساد گشته اکثر حوالی آن قلعه را متصرف گردیده و از احمد نگر تا سرحد وای و سروای تمام ملک را دیران کرده بود درینولا مرار جگدیو برای تنبیه او راسته راه دیوان رانا مرد کرده شا الیه در آن ضلع رفت و متمرد انرا بسزا رسانیده و قلعه پونه خورد را مسمار کرده دیپاندیه مذکور را دستگیر ساخته محبوس نمود و در انجا قلعه دیگر بنا کرده بدولت منگل موسوم ساخت و جهت آبادی آن ملک را بشاهجی تفویض کرد و چون شاهجی همه ملک رانا سرحد پونا و قلعهٔ جای این تا سرحد وای و سروای و سوپلی و اندا پور آباد نمود مرار جگدیو بجاگیرش مقرر نمود شاهجی دادا جی کوندیونامی را که کلکرنی پرگنه بهکتی و مرد متدین و کار آزموده بود زمام نظم آن ضلع بدست اختیار او داده و یکهزار اسپ از طویلهٔ خاص خود با سیدی بلال جشی متعین او ساخته خود بطرف بیجاپور رفته اقامت ورزید و وقت روانگی

دادا جی را برای طلب جیجا بائی زوجه خود از قلعه سیری و تربیت سیواجی طفل او
تاکید بلیغ نمود چنانچه دادا جی سیوا جی را مع مادرش طلبیده در پونه خورد که از
سر نو آباد ساخته بود باعزاز و اکرام تمام نگاه داشت و از جواهر و پارچه متوجه گشته
به تربیت او صرف اوقات می نمود و چون مرار جگدیو از نظم و نسق آن ضلع پرداخته
جانب بیجاپور راهی شد در اثنای راه مورد ماران دیو قابو یافته از قید گریخت و در موضع
مهالگره از توابع چاکن آمده بخانه زنارداری مخفی گشت مرار جگدیو بعد رسیدن به بیجاپور
شاهجی را برای ملک گیری فرستاد او با مفسدان ملک گیری آویخته محاربات
نمود و در یکی از محاربات سنبهاجی پسر شاهجی بزخم تیر و تفنگ کشته گردید شاهجی
این را محمول بر شامت نیت جادو رای کرده زن خود دختر جادو رای را طلاق
داده و از پسرش که سیواجی نام داشت بیزار شده دختر دیگر از قوم مرهته مسماة
به توکا بائی تلاش کرده در نکاح خود آورد و از شکم او فرزندی متولد شد و موسوم
بانکاجی گشت شاهجی را با او الفتی مفرط پیدا شد و دادا جی به تربیت سیواجی جهد
بلیغ نموده در اندک ایام از سواری اسپ و تفنگ اندازی و دیگر هنرهای سپاه
گری ماهر ساخت و مورد ماران دیو را که در خانه زنارداری مخفی شده بود بعد دریافتن
طلبیده پرگنات چاکن وغیره را که ویران محض بود سپرد و او بحسن تدبیر در
فرصت قلیل همه را معمور و آبادان گردانید و جائیکه از بسیاری کرکان ناامن بود قوم
کوهستانیان یعنی ماهوریان را قول داده آنجا فرستاده آبادان ساخت الحاصل تا مدتی
بر همین منوال گذشت و چون روزگار والی بیجاپور سپری شد زوجه بادشاه بیجاپور از مرار
جگدیو اندیشناک گشته او را بغفلت بقتل رسانید و از کشتن او مقدمات ملک شاهی اکثر
برهم خورد شاهجی در آن وقت با جمعیت دوازده هزار سوار در نواح کرناتک بود و راجه
مدهل که با راجه چنجاور مناقشه داشت شاهجی را بکمک خود طلبیده به تردد شاهجی آن قلعه را

مفتوح

مفتوح ساخت و راجه چنجاور را مقتول و بر اسباب و اموال او شاهجی متصرف گردید راجه مدهل
از این معنی رنجیده خاطر شده بمقابله او برخاست تا اینکه بقتل رسید و ملک چنجاور و مدهل و دولت
هر دو در حیز تصرف شاهجی در آمد بعد از آن شاهجی در بنگلور که متصل بالاپور کولار آمده
اقامت ورزید و سیواجی پسر شاهجی که نزد یک دادا جی بود به هوشیاری بهم رسانیده شیوه تاخت
و تاراج پیش نهاد همت خود ساخت و چون این معنی خلاف مرضی دادا جی بود و پند و نصیحت
سود نمی بخشید لا علاج دادا جی خود را مسموم کرد این و سیواجی باستقلال تمام بهم رسانیده بر
تمام خزانه و اموال و اسباب پدر خود شاهجی که نزد دادا جی بود متصرف گشت شاهجی افواج
خود را که تعین دادا جی کرده بود نزد خود طلبید اشتر سیواجی پسر شاهجی لو تجهد اشت کرده
استقلال و تمامی گزیده و ستارام راج را نخست رهمات خود گردانید و رکهو بلال اکه طوطی نویسی
و کهانته بلال را بجوکی نویسی افواج مقرر کرده بند و بست درست کرد شاهجی از استماع این
احوال مسرور شده سند آنملاک بنام وی فرستاد و او بنظم و نسق دلخواه در ظهور آورد و گویند در آن
اوقات که شاهزاده اورنگ زیب از دکن بقصد مقابله دارا شکوه عازم هندوستان بود و اکثر
سرداران دکن را از آن خود کرده همراه گرفت و فرمان عظیم الشان طلب بنام سیواجی به مضمون
فرستاد که سبیل رفاقت پیماید تا مورد عنایات گردد و اگر خود نخواهد ستارام راج دیوان خود را به جمعیت
شایسته همراه دهد سیواجی بر مضمون آن اطلاع یافته مصدر حرکات ناشایسته گشته مردم شاهی را
که پیغام آورده بودند به بیعزتی رخصت کرد شاهزاده بهم عظیم پیش نهاد همت عالی داشت تدارک
این حرکت موقوف بر وقت دیگر گذاشت و سیواجی بعد تسلط شاه عالمگیر از نیلکنته راو نظام شاهی
ساکن پونه در قلعه [illegible] ماسن طلبیده چندی در آنجا بسر برد که فیما بین برادران نیلکنته راو
مذکور نزاع برخاست انها نیلکنته راو را با اتفاق سیواجی مقید کردند و سیواجی قابو یافته مفسد انرا
ایک قلم مقید ساخته بر قلعه و اموال قابض گشت و حشام قلعه را نیز [illegible] کرده بجای انها کوه
نشینان را معین کرد و بعد چندی روز برادر علاتی خود را که از شکم توکا بائی متولد شده بود و در قصبه

سویا اقامت داشت بدغا دستگیرش کرده محبوس گردانید و سیصد اسپ پایگاه و دیگر اموال و اسباب
و تعلقه او متصرف گردید و از آن بعد قلعه چاکن را در قبضه خود آورده هر کوجی تر سال را به تهانه
داری آنجا مقرر کرد و محالات گرد نواح را بکاسی را و دیپاندیه ساکن ساهور تفویض نمود و بعضی
را حکمدار و غیره قلاع پرداخت بر قلعجات نظام شاهی مثل تورنا و غیره دست تصرف یافته خزانها
پادشاهی را بغارت آورد و درینصورت نوشته والی بیجاپور بنام سیواجی مشعر برینمعنی که قلاع
پادشاهی را بی اجازت مفتوح کردن و خزانه را متصرف شدن و رعایا را رنجانیدن خوب
نیست بهر حال گذشت آنچه گذشت حالا هم ازینمعامله نادم شده بحضور باید رسید تا بعنایات
پادشاهی سرفرازی یابد سیواجی بدریافت این مضمون متامل شده مشورت از زن خود
کاسی بائی نام که بیبا فهمیده و رسا بود در رسید و نظر برانکه شاه جی پدر او درانجاست
صلاح عزیمت بیجاپور نداد و درین اثنا خط شاهی با تحائف آنجا که منجمله آن یک قبضه شمشیر
بقیمت چهار صد هون و زره و خود مرجان مشعر بخاطر جمعی سیواجی رسید سیواجی قبضه شمشیر را
برهان قاطع شگون فتح دانسته نهب و غارت ملک نظام شاهی پیش گرفت و شروع بنگاهداشت
سپاه نمود و جمعیت او روز بروز افزون شد تا آنکه حسب الطلب سرداران مملکت کوکن گرفت و
قلاع و اماکن مستحکم آن مملکت را متصرف گشت و به بندوبست آنجا پرداخته معتمدان خود را
گذاشت و تفصیل این تطویل بلا طائل است و چون پرهان گڈه را مسخر نموده برای سیر اندرون
قلعه رفت ناگاه خاری از درخت کنار در اثنای راه بپا لگی او خلید با همراهیان گفت که خلیدن
اینجا خالی از بشارت نیست پس بفرمود تا آنمکان را کندند خزانه اشرفیها به سکه اکبری زاید
از اندازه قیاس از انجا برآمد والی بیجاپور باستماع این اخبار به پدر او شاه جی تاکید گفت پسر خود را
که سر بشورش برداشته تسخیر و تخریب قلاع و مملکت پادشاهی بی اذن میکند او را
ازین حرکت باز دارد شاه جی عرض نمود که از پسر ناخلف سخن ناشنو بیزارم و مادرش را طلاق
داده ام تنبیه او از پیشگاه خلافت بعمل آید والی بیجاپور عبدالله خان بهاری را با جمعیت دوازده

هزار سوار برای دفع شر سیواجی تعین فرمود چون خان مشار الیه نزدیک موضع وای رسید سیواجی بدریافت کیفیت حال عیال و اطفال خود را در پرتاب گڈه گذاشته با جمعیت حاضر الوقت که قریب شصت هزار از سوار و پیاده بود آماده پیکار گردید خان مشار الیه کشناجی بهاسکر دیوان خود را به پیغام موافقت نزد او فرستاد که بجمعی ملاقات نموده باتفاق عازم ملازمت والی بیجاپور شود سیواجی جواب داد که بیرون قلعه پرتاب گڈه خیمه ایستاده میکنم اول در آنجا تشریف آورده بعهد و پیمان مطمئن سازند من بعد هرچه مرضی شریف خواهد بود بجا خواهم آورد سیواجی با کشناجی در خلوت ملاقات کرده بر مکنون ضمیر عبد الله خان اطلاع یافته و کشناجی را زر پاشی و عطای تحایف از آن خود کرده پنتاجی گوپی ناتهه را همراهش بوکالت خود نزد خان موصوف فرستاد و مشار الیها عبد الله خان را بفریب آمدن نزدیک پرتاب گڈه برای تقریر عهد و پیمان راساخته بسیوا اطلاع دادند سیوا بیرون قلعه محاذی دروازه خیمه عظیم الشان نصب کرده و فرش و سایبان و پرده ها از مخمل و سقرلاط و زربفت در آن ترتیب داده دوازده هزار سواران را تعین کرد که به بهانه بر میدان آنجا جهت توسیع صحرا بجا متواری بوده بمجرد استماع صدای توپ قلعه بر لشکر خان مذکور تاخت آورده بتاراج پردازند و عبد الله خان بنگاه خود در وای گذاشته کهندوجی را و هندکر راکه همراه لشکر بود همراه گرفته بطرف جاولی روانه شده بیلداران را به قطع اشجار راه مامور کرده طی مسافت مینمود چون قدری راه رفتند فیل نشان بایستاد هرچند فیلبانان جهد بکار بردند قدم پیش نگذاشت و الخواهان آن معنی را تطیر یعنی علامت ادبار دانسته مانع این عزیمت نمودند عبد الله خان بهم برآمده فرمود تا چشم فیل برآوردند و بر فیل دیگر نشان گرفته راهی شدند عبد الله خان بعد فرود آمدن از فیل نتورد موضع گوپی ناته که نشیب جبل دروازه است توقف ورزیده کشناجی دیوان و گوپی ناتهه وکیل را پیش سیوا فرستاده پیغام داد که تا اینجا رسیده ام بدیدن آمده ملاقات نمایند سیوا جواب داد که اینجا خیمه نصب کرده منتظر نشسته ام اگر چند قدم پیشتر تشریف آرند غایت کرم است

روز دیگر عبدالله خان پسر خود فاضل خان را بحفاظت لشکر گذاشته خود جریده بر پالکی
سوار شده متصل پرتاب گڑه رسید سیواجی چهل و دو دولا در شمشیر زن در غار سے متصل
بکمین نشانیده خود خود زره و بکتر پوشیده شمشیر و خنجر و پته و بچهوه و بانک وغیره راست
کرده همین که عبدالله خان قدم در خیمه گذاشت از مقابل پیدا شده سلام کرد عبدالله خان
که او را نمی شناخت از دیوان خود پرسید که همین کس سیواجی است بعد تحقیق بر زبان
رانده ملک را پامال کردن و قلاع پادشاهی را متصرف گشتن از چه راه خواهد بود سیواجی
گفت سابق ازین ملک و قلاع مشحون به مفسدان قطاع الطریق بود و اینکس خار
و خاشاک فتنه روفته بحسن خدمت و تردد آباد ساخت بازای این حسن تردد اش
مورد تحسین و آفرینم نه سزاوار غضب و نفرین خان مذکور گفت خوب آنچه شد شد حالا
همه قلاع را بمن تفویض کرده همراه من ملازمت حضور حاصل سازند سیواجی گفت اگر
میاب فرمانی بنام اینجانب باشد عنایت شود که بر سر گذاشته فرمانبرداری کنم درین
اثنا کشناجی دیوان گفت که حالا در پناه خانصاحب آمده اید اول تقصیرات خود عفو کنانید
بعد ازآن توقع فرمان بنام خود دارید سیواجی گفت من و خان هر دو ملازم حضرت
پادشاه ایم خانصاحب عفو تقصیرات من چه خواهند کرد چون ازگفته شما انحراف ندارم
سر خود در کنار خان میگذارم این گفت و با خان بغل گیری کرد خان که جوان قوی هیکل
بود و نشاء بهادری در سر داشت سیوا را هنگام بغل گیری تنگ گرفته خنجرے زد از آنجا
که زره و چهلته در بر داشت کارگر نشد سیوا بیچ خورده از ضرب بچهوه شکم عبدالله خان
درید و خود را از دست او رهانید خان مذکور شکم خود بشال مضبوط بسته شمشیر بر سر
سیواجی زد که خود از ان ضرب دو پاره شده زخمی سبک بر سر او رسید سیواجی
بضرب حربه پته خان مشارالیه را از میان دو نیم ساخت به ملاحظه اینحالت کشناجی
دیوان شمشیری بر سر سیواجی زد که ایباجی از رفقای سیواجی او را از پا در آورد

زد

درین زد و خورد دو دستهٔ زخم بگوپی ناتهه رسید تا کارگر نشد و سالم ماند و مردم سیواجی
سر خانهٔ مذکور بریده مع توره که بر سر داشت بدروازهٔ قلعه آویختند ما و زان بر حال
اطلاع یافته بر لشکر عبد الله خان ریخته غارت کردند و گهندوجی هراول لشکر او کشته شد
فاضل خان پسر او مع قبایل راه فرار پیش گرفت و دوازده هزار اسپ و فیل و
نقاره و نشان بضبط سیواجی در آمد و مابقی غنایم بغارتگران بخشید و گوپی ناتهه
فیل را و لک هون مرهم بها داده همین در آن قلعه کری تعالی مضاف پونا متصل تابع
بجاگیرش مقرر نمود و بعد این فتح قوت و شوکت سیواجی بمراتب افزودن ترگشت تا آنکه
اکثر سرداران دکن امن در متابعت دیده بنای موافقت با او گذاشتند و مابقی
قلاع که از دست رس او محروم مانده بود همه بتصرفش در آمد درینوقت دار الملک
خود تبالاگده قرار داد و والی بیجاپور بر گشته شدن عبد الله خان و افزون گشتن تسلط
او اطلاع یافته افضل خان و سید بلال را با جمعیت هشتاد هزار سوار جهت استیصال
او مخصص ساخت مشار الیهما به ایلغار رسیده تبالا را که سیواجی در آن بود محاصره
کردند سیواجی قابو یافته شبخون بر لشکر محاصران زده لشکر را متفرق ساخت
و کرنوجی گوجر را که درین شبخون مصدر ترددات نمایان گشته بود مخاطب به پرتاب راو
کرده صاحب نوبت گردانید افواج بیجاپور بعد پراگندگی باز مجتمع شده بهادان گده
چسپیدند و کوچه که سرکوب آن قلعه بود در دست کرده توپها در آنجا گذاشته شروع
به سر دادن توپها نمودند سیواجی جمعیت هشت هزار مادران در آنجا گذاشته
خود با چهل هزار سوار وقت شب بر مورچال لشکر افتاده زد و خورد کرده جانب
وسال گده که از بادن گده چهار کروه است گریخت چون و سال گده به فاصله
دو کروه ماند سپیدهٔ صبح دمید و در اثنای راه تنگنایی که آنرا بزبان هندی
کندی گویند در پیش آمد و افواج بیجاپور که مهتاب بهار روشن کرده در تعاقب

بودند بنا برین سیواجی باجی پربهو را با جمعیت هشت هزار سوار جهت سد راه و آن
تنگنا گذاشته و خود با طمینان تمام داخل وسال کده گردیده توپ را سرداده باجی
پربهو که تا یک دو بهر پاس مقابل افواج بیجاپور پای ثبات افشرده بود بر داخل
شدن او مطلع گشته مسرور گردید افضل خان و سیدی هلال و شرزه خان وغیره
سرداران بیجاپور داد دلاوری داده نوبت جنگ بکوه پراتی رسانیدند تا اینکه
هفتصد کس از طرفین بکار آمدند و باجی پربهو را که زخمها برداشته در جنگگاه افتاده
بود رفیقانش در کوهستان برده متواری گردیدند افواج بیجاپور را از آن تنگنا
بدلاوری و بهادری گذشته متصل وسال کده رسیدند چون در آنجا آب بقدر کفاف
لشکر نایاب بود یارای قیام ندیده بازگردیده به پنالا آمدند محاصره پنالا
را عبث دانسته مراجعت بجانب بیجاپور نمودند سیواجی مطمئن شده به تیار زمینات
خاصه به تیار باجی پربهو پرداخته در آبادی ملک که از مدت ویران بود کوشید
در اکهوتری را جهت نظم ونسق آن فوج نامزد گردانید چون این اخبار به
مسامع اجلال عالمگیر بادشاه رسید شایسته خانرا با جمعیت هشتاد هزار
سوار برین مهم نامزد فرمود انچه که بعد ازین در سلطنت خلد مکان و سلاطین
دیگر بظهور پیوست در کتب تواریخ خافیخان وغیره به تفصیل مرقوم و انچه که بعد شهادت
نواب نظام الدوله ناصر جنگ شهید مغفور سرور تا انقراض عهد نواب غفران پناه
نظام الدوله آصفجاه ثانی معرض وقوع آمد انشاء الله تعالی بعد ازین در محل
خود بزبان قلم داده خواهد باب سوم در احوال نواب آصف الدوله
امیر الممالک صلابتجنگ غفر الله وجعل الجنة مثواه مشتمل سه
فصل فصل اول در احوال آن مشمول رحمت آله از ابتدائی ار
تفاع بعلو مدارج جاه تا تمکن بر مسند ریاست و آنچه که بعد از ان

۱۲ جا

رحلت نواب امیر الامرا فیروزجنگ بوقوع پیوست امیرالممالک

خلف سیوم نواب مغفرت مآب نظام الملک آصفجاه است نام اصلی او سید محمد در
حین حیات والد ماجد خود بخطاب سید محمد خان بهادر صلابت جنگ مخاطب گردیده بصوبه‌داری
حیدرآباد عز اختصاص یافت پس از رحلت نواب مغفرتمآب چون نواب نظام الدوله ناصرجنگ شهید
برای رفع فساد هدایت محی الدین خان مظفرجنگ متصل بندر پهولچری می‌شتافت آن مشمول رحمت
نیز همراه رفت و پس از شهادت نواب ناصرجنگ باتفاق مظفرجنگ بصوب حیدرآباد
معطف عنان نمود چون در اثنای راه مظفرجنگ چنانچه قبل ازین بزبان قلم ادا شده بر
... ن افاغنه کشته گردید نظر بر یکه نسبت بسه برادر دیگر که همراه مظفرجنگ بودند اعنی آصفجاه
ثانی میر نظام علیخان بهادر اسدجنگ و شجاع الملک بسالت‌جنگ و ناصر الملک میر معظم علیخان
بهادر کبیر السن بود بر مسند ریاست تمکن جسته بود بعد از حضور احمدشاه پادشاه باضافه
منصب و خطاب آصف الدوله ظفرجنگ لوای اعتلا افراخت و بعد ازان عالمگیر ثانی
در عهد خود او را بخطاب امیرالممالک سرفراز ساخت و بعد جلوس بر مسند ریاست راجه
رگهناتهه‌داس را بخطاب بهادری سرفراز کرده و بدستور عهد مظفرجنگ وکیل مطلق
و صاحب اختیار امور ریاست گردانید و راجه مذکور جمعی از نصارای فرانسیس
که همراه مظفرجنگ از پهولچری بصیغهٔ نوکری آمده بودند مستمال ساخته در سلک
نوکران امیرالممالک کشید و اکثر اهل خدمات عهد مظفرجنگ که تجویز راجه مذکور بودند
درینوقت هم بحال ماندند و امیرالممالک با افواج فیروزی و جمعیت نصارا رایت
عزیمت بصوب حیدرآباد افراخت و در چند کوچ کرپه رسیده به بندوبست
آنجا پرداخت و چون بظاهر کرنول نزول اجلال فرمود محاصره کرده به یورش
مفتوح نمود افاغنه کرنول باستماع خبر یورش میر محب علیخان و میر نظر علی خان و میر
حسین علیخان برادران میر نجف علیخان را که برای استمالت از جانب رگهناتهه‌داس به کرنول

داشت خبر یافته شبخون زدند و جمع کثیر را بقتل رسانیده خیمه و خرگاه و اکثر اسباب لشکر
را بغارت بردند بالاجی مضطرب گشته برهنه سر پا و پای برهنه پشت سوار شده فرار را وسیله
نجات خود ساخت داده ابت و آلات پرستش و اصنام طلا به غنیمت اسلامیان در آمد بعد از
نوزدهم محرم از سال مذکور افواج متفرق خود را فراهم نموده بهیئت مجموعی بر لشکر اسلام در عین
تفرقه هنگام کوچ ریخت و زد و خورد عظیم در میان آمد نظر بیگ خان بخشی سایر و زخم گولی و زخم
شمشیر برداشت و میر مقتدا خان نیز مجروح گشت و میر عثمان خان زخمی شده بخیمه رسیده جان بحق
داد و فسیح الله خان و واسع خان وغیره رساله داران کشته شدند و از جانب بالاجی بود و جمعدار
عمده بقتل رسیدند بالاجی بدلالت بعضی منافقان لشکر اسلام که مخفی با و سازش داشتند صلح از تهیه
داده چندی به تزجیه الوقت گذرانیدند درین اثنا قحط غله و الف در لشکر اسلام رو داد و باد صرصر
این مخمصه بهادران اسلام داد مردانگی داده تاشش کروهی پونا رسیده قصبه تلیگاؤن را که
از عمده اماکن مرهته بود غارت کردند بالاجی به مشاهده غلبه اسلامیان پیام مصالحت فرستاد
چنانچه سید موسی خان بیرون لشکر اسلام آمده با راجه رگهناتهه داس ملاقات نموده صلح قرار
داد و باز باغوای بعضی مفسدان صلح را برهم ساخت لشکر اسلام بار دیگر باحمدنگر متوجه شده بنگاه
در آنجا گذاشته جانب سنیر روآورد و کوههای بلند و کریوه های دشوار گذار را که در اثنای راه بود
بصعوبت قطع نموده به سنیر رسید و در آنجا جنگ عظیم با ابو الخیر خان هراول لشکر فیروزی در پیش آمد
و درین جنگ میر امجد همشیره زاده او با اکثر مردم مجروح شد روز دوم این جنگ باستهمه
تردد و تلاش به سبب نفاق خانه برانداز آن صلح مساوات انعقاد یافت و داب ضلابت جنگ
سید لشکر خان از صحبت خجسته بنیاد و ابو الخیر خان را اجازت رفتن به برهانپور داده رایت توجه
بصوب حیدرآباد افراخت و بست و سیوم ربیع الآخر خواجم قلیخان را به خطاب ذو الفقار الدوله
قایم جنگ عز اختصاص بخشیده به صوبه داری برهانپور از تغیر ابو الخیر خان نواخت
و فوجداری بگلانه بر ابو الخیر خان بحال داشت و قطب الدوله محمد انور خان نوزدهم

ربیع الاول

ربیع الآخر از لشکر فیروزی مرخص گشته داخل برهانپور شده مورد بیشنت را که از ماه محرم مطوق
و مسلسل در خانهٔ دلاور خان بود بموجب حکم صلابت جنگ بدلالت راجه رگهناته داس
سیزدهم جمادی الاول خفا کرده کشت و سیزدهم جمادی الآخر در میدان بهالکی راجه رگهناته
داس نیز با همشیره زادهٔ خود دستیا رام نام که مخاطب به رای رایان شده بود با پنجصد فرنگی
و کاردی بر دست عبدالغفور رساله دار کشته گردید و بپاداش عمل خود رسید بیت
زمانه تیغ بکف بر سر مکافات است چه حاجت است کسی را که انتقام کند و نواب امیرالممالک
صلابت جنگ داخل حیدرآباد شده رکن الدوله و صمصام الدوله را طلب فرمود چون
هر دو بحیدرآباد رسیده احراز شرف ملازمت نمودند خلعت وکالت مطلق برکن الدوله
مرحمت نمود ناگاه خبر رسید که امیرالامرا فیروز جنگ از پیشگاه احمدشاه بخلعت صوبه داری
دکن غرهٔ اختصاص یافته عازم دکن است رکن الدوله از وکالت پهلوتهی کرده بکرمله
نزد بالاجی بهاکر آمد و غرض ازین حرکت آنکه امیرالامرا باتفاق هولکر مرهته بدکن می آید
بوساطت جانوجی نبالکر و نیز بتوسط بالاجی که از عهد نواب مغفرت مآب با او مرتبط
بود سررشتهٔ موافقت با امیرالامرا بدست آرد وقتیکه رکن الدوله از حیدرآباد روانه
شد صمصام الدوله همانجا مانده بصوبه داری حیدرآباد سرفرازی یافت

ذکر توجه نواب امیرالامرا فیروز جنگ از دار الخلافت شاهجهان آباد بصوب دکن و سبب تعویق و بیان رحلت او ازین دار المحن

آورده اند که میر محمد پناه خلف اول نواب مغفرت مآب از پیشگاه خلافت بخطاب
جد خود غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ سرفرازی داشت نواب آصفجاه در دکن
و او در دهلی بحضور پادشاه میماند و چون نواب آصفجاه در سنه یکهزار
و یکصد و پنجاه و سه از فردوس آرامگاه رخصت دکن گرفت
خطاب امیرالامرائی که بعد کشته شدن خواجه عاصم مخاطب بصمصام الدوله خاندوران

درجنگ نادرشاهی مقرر شده بود و خدمت وزارت برسبیل نیابت بخلف خود فیروزجنگ
مرحمت کنانید و بعد رحلت نواب آصفجاه در عصر احمدشاه منصب امیرالامرائی بسادات خان
قرار گرفت و بعد چند روز خلعت امیرالامرائی از تغیر سادات خان بفیروزجنگ
عنایت شد و بعد شهادت نواب نظام الدوله ناصرجنگ نظامت دکن بنام امیرالامرا
مقرر گشت و بخت اعیان حضور بنابر بعضی وجوه راضی بروانگی او بصوب دکن
نشدند ازین جهت تاخیر در روانگی رو داد و بعد ازانکه راضی شدند روانگی او
صورت وقوع یافت مفصل این مجمل آنکه وزیرالممالک ابوالمنصور خان صفدرجنگ
خواهرزاده و داماد برهان الملک را با احمدخان پسر محمدخان بنگش بنابر وجهیکه
در خزانه عامره و غیره کتب تواریخ مرقوم است منازعت افتاد و احمدخان افاغنه
بسیار فراهم آورده برنول رای که نیابت آورده وزیرالممالک در صوبه اوده بطریق
نیابت بود ریخت داد و را از پا درآورد و بعد ازان با صفدرجنگ که تدارک برخاسته
بود جنگ کرده او را شکست داد بنابرین احمدخان عزیمت تسخیر صوبه اوده و آله باد
بخاطر خود راه داد و در آن هر دو صوبه هنگامه آرا گشت هنوز عمل احمدخان در
هر دو صوبه قیام نگرفته بود که نواب وزیر بقصد تدارک هولکر و جی آپا پسر جنکو را که هر دو
از سرداران عمده مرهته بودند با خود متفق ساخته در اوایل جمادی الاولی سنه یکهزار
و یکصد و شصت و چهار از دهلی برآمده باکبرآباد رسید و با سورجمل جات هم ساخته
فوجی ازو همراه گرفته متوجه تنبیه افغانان گردید بعد جنگهای متعدد و کشته و مجروح و اسیر
کشتن هزارها از افاغنه افغانان تاب مقاومت نیاورده در دامن کوه مداریه که تبعه
ایست از کوه کمایون پناه گرفته و فوجهای نواب وزیر و مرهته تمام ملک
افغانان را بی سپر ساخته دقیقه از دقایق نهب و غارت فرو نگذاشتند و چون
اینجنگ امتداد کشید غنیم چهاونی در ملک افاغنه کرد و نوبتی در جلدوی این کمک غنیم را

ها

از سرحد کول و جالیسر و مهو و فرخ آباد و قنوج تا کره جهان آباد و حواله هر و دو رفته رفته غنیم تا سواد آله آباد که منتهائی انتهر بدیست متصرف گشت آخر الامراقا غنه نهایت عاجز گشته بوسائط بنای صلح انداختند و هرچه نواب وزیر خواست پذیرفته نفوس خود را محفوظ داشتند نواب وزیر بعد فراغ ازینهم رونق افزای صوبه اوده گردید و درهمین ایام آمد شاه درانی اشتهار یافت و قلندر خان ایلچی شاه مذکور پیش احمدشاه بدار الخلافت رسید احمدشاه و امرای حضور نواب وزیر را با بحاج و الحاح تمام متواتر نوشتند که هولکر را با خود متفق ساخته بخاج استعجال خود را بحضور رسانید و بدفع شاه درانی باید پرداخت نواب وزیر حسب الطلب هولکر را بوعده مبلغ خطیر همراه گرفته در ماه رجب سنه یکهزار و یکصد و شصت و پنجم هجری خود را بشاهجهان آباد رسانیده جاوید خان خواجه سرا مخاطب بنواب بهادر که مدار علیه سلطنت بود و دیگر امرای حضور پیشتر از رسیدن نواب وزیر با دشاه درانی صلح کردند و هرچه خواست پذیرفته و عهد و پیمان درمیان آورده قلندر خان ایلچی را رخصت نمودند نواب وزیر ازین حرکت بهم برآمد که من هولکر را بحکم پادشاه و ایمائی ارکان حضور بوعده زر بسیار همراه آوردم حالا تقاضای هولکر را چه علاج کنم از فرط بیدماغی داخل شهر نشد و بیرون شهر لب دریای جمن خیمه زد درآن ایام نواب نظام الدوله ناصر جنگ تازه بشهادت رسیده بود و امیر الامرا فیروز جنگ ساس بین خلف نواب مغفرت مآب آصفجاه خواهش داشت که صوبه داری دکن باو مقرر شود و امرای حضور پیشکشی میطلبیدند و او سودای مفت میخواست ازین جهت کار در تعویق افتاد درینوقت که امیر الامرا قابو یافت بارکان حضور گفت اگر صوبه داری دکن بی پیشکش بمن مقرر شود هولکر را به قسمیکه میدانم میفهمانم و تقاضای زر موعوده از خزانه نخواهد کرد امرای حضور بجان راضی شده صوبه داری دکن باو تفویض کردند و بادشاه خلعت صوبه داری دکن با اسپ و فیل

و شمشیر عطا فرمود و امیر الامرا نظام الدین خان چهارم رجب سنه یکهزار و یکصد و شصت و پنج بقصد تسخیر دکن داخل خیمه شد. و ملهار جی هولکر و جی آپا را بانستیه امیر الممالک صلابت جنگ که بمسند ریاست نشسته بود پیغام رفاقت خود داد آنها باو پیوستند بشرطیکه صوبه خاندیس را بتمام در تنخواه هولکر و جی آپا و بالاجی راؤ مرحمت کند و منصب داران جزو کل و امیه داران را که از عهد خلد مکان تا این زمان التمغا و در آن ملک دارند بیدخل سازد امیر الامرا که واقف کار نبود و اطلاعی از مکر و فریب آن قوم نداشت قبول کرده رفیق خود ساخت در عین عشرت با تمش طی مراحل و منازل نموده با فوج غنیم و لشکر ... و ستان از آخر شوال در سواد برهان پور رسید و چون افواج غنیم همراه بود اشتهار داشت که از غنیم روز جنگ را اختیار نیست صاحب اختیار هولکر است ذو الفقار الدوله خواست که در شهر برهان پور دخل ندهد اما قطب الدوله محمد انور خان و میر علی اکبر خان صلاح در هیچ ندیده با فیروز جنگ پیوستند اول منصور قلعدار آسیر غاشیه اطاعت بر دوش کشید. فیروز جنگ قلعداری باو بحال داشته و داخل شهر گشته باستمالت اعزه آنجا پرداخت ابو الخیر خان بهادر با وصف بیماری بملازمت فائز گردید و میر علی اکبر خان را باصل و اضافه سه هزاری نموده بعطائی علم و نقاره و صوبه داری برهان پور نواخت و ذو الفقار الدوله قطب الدوله را همراه خود گرفته کوچ بکوچ طی منازل نموده در ماه ذیقعده داخل خجسته بنیاد گردید و چون در آن ایام سید لشکر خان در کرمله که جهیل کروه از بلده است سکونت داشت فیروز جنگ قطب الدوله را برائی استمالت خان مشار الیه بکرمله فرستاد و خود تا هفتم ذی الحجه در آن بلده توقف ورزیده ذکر آن شد که نواب صلابت جنگ مطیع شود و او که در حیدرآباد بود از آنجا نهضت نموده بقصد مقابله مسافتی پیمود غنیم از استماع اینخبر قابوئی وقت یافته شهد عار سمکلک موعود نمود امیر الامرا که نو دار و نا تجربه

بود و ہم عمدہ یعنی مقابلہ با امیر الممالک در پیش داشت سند ملک خاندیس و بعضی محالات صوبہ
خجستہ بنیاد بغنیم حسب دلخواست او مہر خود حوالہ نمود و اینچنین ملک عظیم مفت بدست
غنیم رفت و اہل اسلام را در انجا شرکت نماند اما چون قلم قضا بر آن رفتہ بود کہ
ریاست دکن بر امیر الممالک صلابتجنگ بحال و برقرار ماند امیر الامرا فیروز جنگ بعد
یک دو روز از داخل شدن خجستہ بنیاد ہفتم ذی الحجہ آخر روز سنہ مذکور بعلت ہیضہ
از جہان درگذشت و برخی میگویند کہ باشارہ جفیہ دوم محل صلابتجنگ زہر در
طعامش کردند واللہ اعلم بحقیقۃ الحال کار پردازان او سید ہمت خان و میر نواز خان
بخشی بتغسیل و تکفین پرداختہ نعش او را ... روانہ ... ربات ... کارخانجات ...
دار الخلافت شدند بنابر موافقت ہول کسی را یارای آن نشد کہ مزاحمت ...
عزیمت نماید تا اینکہ بدہلی رسید ... راہزن ... سپردند

فصل دوم در بیان وقایعیکہ بعد فوت امیر الامرا فیروز جنگ در عہد ریاست امیر الممالک آصف الدولہ صلابتجنگ با کیفیت کشتہ شدن صمصام الدولہ شاہنواز خان وحید جنگ و رسیدن نواب آصفجاہ ثانی بہ ملک برار بہ معرض وقوع آمد

آوردہ اند کہ خواجم قلیخان بمجرد استماع خبر رحلت فیروز جنگ غازی بہ سید ...
نظر محمد خان نوشت بدین مضمون کہ دنیا جہان ... دارد ... من از حضور ...
صلابتجنگ صوبہ داری برہانپور را میر علی اکبر خان را معطل کردہ عمل ... خود ...
منصوب قاصد سریع السیر بہ برہانپور فرستاد محمد خان بہ میر علی اکبر خان پیغام ...
داد و ... بمیان آمد آخر الامر از پیشگاہ نواب صلابتجنگ سند صوبداری بنام
میر علی اکبر خان رسید و موجب رفع مناقشہ گردید و نواب صلابتجنگ از وقوع این ...
در ریاست خود مستقل گشت و بنام سید لشکر خان رکن الدولہ کہ در کرملہ بود عنایت نامہ

فرستاد و او حسب الحکم از کربله برآمده عازم حضور شد غنیم مرهٹه خواست که پیش از قوت یافتن
صلابتجنگ به ملحق شدن سید لشکر خان سند ملک چنانچه از زیر و زبر جنگ گرفته بود از امیر الممالک
نواب صلابتجنگ باز پس گیرد بنا برین سد راه شد و نگذاشت که سید لشکر خان با جمعیت خود بنواب امیر الممالک
صلابتجنگ که از حیدرآباد به قصد مقابله برآمده بود ملحق گردد تا آنکه سند تمام صوبه خاندیس
معه چند پرگنه دیگر حاصل صوبه خجسته بنیاد سوای شهر برهانپور گرفت و بعد از آن رکن الدوله
با امیر الممالک پیوست و خدمت وکالت مطلق برا و مقرر گشت و صمصام الدوله که به صوبه‌داری
حیدرآباد عز اختصاص داشت معزول گشته باورنگ آباد آمد و در سنه یکهزار و یکصد و
شصت و شش به نواب صلابتجنگ فرمان پادشاه به خطاب آصف الدوله سید
محمد خان بهادر ظفر جنگ سپه سردار و سند صوبه‌داری دکن رسید نواب صلابتجنگ
با سید لشکر خان که وکیل مطلق شده بود در رونق افزای خجسته بنیاد گردید و صف شکن
خان بهادر را که سابق به خطاب عبد الحسین خان نامزد داشت بدیوانی سرکار
خود و قطب الدوله محمد انور خان را از عزل میر اکبر علی خان به صوبه‌داری برهانپور
نواخت و متبنای او عبد القادر خان را به نیابت مقرر ساخت و میر غیاث الدین خان
که کارگزار ابو الخیر خان بود پیش از رسیدن نواب صلابتجنگ بخجسته بنیاد برای
بند و بست اکون کهیر که فوجداری آن با بو الخیر خان تعلق داشت برآمده و با مفسدان آن
نواح محاربه نموده شهادت یافت و ابو الخیر خان شانزدهم ربیع الآخر سال مذکور بمرض
فالج و لقوه در برهانپور بعالم بقا شتافت و در اوایل سنه یکهزار و یکصد و شصت و
هفت هجری بنا بر رسیدن موسم برشکال اتفاق چهاونی در خجسته بنیاد افتاد و در میان
فرنگیان که سردار آنها موسی بهوسی مخاطب به عمدة الملک آورده راجه رگهناتهداس
مقتول بود و میان سید لشکر خان رکن الدوله از جهت طلب و تنخواه کدورتی به میان
آمد رکن الدوله از قلت خزانه و مجبوری آقا و بی اتفاقی سپاه و در اندازی حاسدان

دلیر

دست از وکالت مطلق کشید و انخدمت عمده بصمصام الدوله شاه نواز خان بهادر صمصام جنگ و دیوانی سرکار از عزل صف شکن خان بهادر به نواب حیدر یار خان بهادر شیر جنگ و صوبداری حیدرآباد به صف شکن خان بهادر مفوض گردید مورخان به زبان قلم داده‌اند که صمصام الدوله مدت چهار سال بخدمت وکالت مطلق پرداخت و بحسن رای و تدبیر مانند جزای وکلی را طرفه رونقی داد و با وصف بی اسبابی طلسمی بر بست که عقل عقلا را حیران ساخت چه وقتیکه وکالت مطلق باو مقرر شد سرکار نواب امیر الممالک عجب حالتی داشت که از بی زری نوبت به فروخت اثاث البیت رسیده بود نواب صمصام الدوله نوعی حسن تردد نمود که آب رفته به جو آمد و نسق بهم خورده باز انتظام پذیرفت سرکشان حلقهٔ اطاعت در گوش و کج مزاجان غاشیه راستی بر دوش کشیدند و عاباد و برایا در ظل حمایت آسوده حال شدند و در عرصهٔ چهار سال مدت وکالت نوجمع و خرج ملک را برابر کرده میگفت بال آینده انشاالله تعالی جمع بر خرج می افزایم بالجمله بعد تقرر وکالت باندک مدت نواب الممالک را باراده تنبیه رکهوجی بهوسله جانب برار متوجه ساخت و رکهو را مالش داده چنانکه رو به پیشش گرفته بصوب نرمل عنان توجه معطوف کردانید و سر یارا و زمیندار نرمل راکه از عهد نواب آصفجاه پای تمرد افشرده مکرر فوج سرکار را غارت کرده بود بحکمت عملی دستگیر ساخته ملک او را انضباط سرکار ی عالی در آورد و در سال اول از وکالت این دو کار عمده برکرسی نشانده و بحیدرآباد آمده موسم برشکال در آنجا بسر برد و در آخر این سال رکهوجی بهوسله در گذشت و ابو الفخر خان بهادر از تغیر حیدر یار خان بهادر شیر جنگ بخدمت دیوانی سرفرازی یافت و در همین سال سید لشکر خان بصوب برار که از سابق صوبداری آنجا باو تعلق داشت روانه شد و قطب الدوله محمد انور خان که همراه رکاب بود رخصت یافته به برهانپور رفته بر تعلقهٔ صوبداری آنجا قابض گشت و در سال مذکور احمد شاه پادشاه باشاره

عماد الملک ابن غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ از دست عاقبت محمود خان مقتول گشت و سلطان
عزیز الدین ابن معز الدین ابن جهاندار شاه ابن عالمگیر بهادر شاه روز پنجشنبه هشتم شعبان بر سریر سلطنت نشست
و بخطاب عالمگیر ثانی شهرت گشت و وزارت بنواب عماد الملک تعلق گرفت و بعد چندی عاقبت محمود خان
نیز باشاره عماد الملک از بالای مردم سپاه به بهانه طلب تنخواه بقتل رسید و اواخر ماه ذی القعده سنه مذکور ابو المنصور خان
بهادر باجل طبیعی درگذشت و قلعه آسیر با ارگ و ... عملداری سایر برهانپور ... علیخان
پسر ... دست علیخان از پیشگاه نواب صلابت جنگ مقرر شد و ... هفتم شعبان سال مذکور بحکمت عملی قلعه را
متصرف گردیده مورد تحسین و آفرین گشته بعنایت خلعت و شمشیر و ... اسپ و پالکی رسید و در سال دوم
از وکالت سنه ثمان و ستین و مائة و الف نواب امیر الممالک ملک ... برده ... پنجاه لک روپیه پیشکش گرفت و اوایل
موسم برسات ... حیدرآباد معاودت نمود و درین ایام عالمگیر ثانی برای نواب حسام الدوله ماهی و مراتب و دستار
... این مصرع ... تاریخ یافته مصرعه از شاه هند ماهی و مراتب ... درین سال محمد معین خان
بهادر شوکت جنگ از تنزل ابو الفتح خان بدیوانی سرکار نواب صلابت جنگ سرمایه مباهات اندوخت و گرز ...
برهانپور از تغییر سید ... علیخان به عبد القادر ... قطب الدوله ... قرار یافت و هفدهم ذی الحجه ... شد
و در سال سیوم از وکالت که سنه یکهزار یکصد و شصت و نه باشد سرداران مرهته از نوکران
پسر رگهو متوفی بدستور هر سال در صوبه بیدر و حوالی ناندیر هنگامه آراستند شوکت جنگ
و مبارز الملک امانت خان بهادر که باین مهم نامزد شد بتوجهات نمایان آن شورش گران را
تنبیه کرده متفرق ساختند و ... را دستگیر نمودند و چون مظفر خان کاردی که بخشی بود
بنابر کم التفاتی نواب صلابت جنگ ترک روزگار نموده بعبد الحکیم خان پسر دلیر خان میانه حاکم
سانور پیوست عبد الحکیم خان او را رفیق خود کرده و با مرار راو نبیره ستاجی گهورپره که جمعیت
... داشت ساخته شروع ... تاراج جاگیرات بالاجی نموده بالاجی راو در سنه مذکور از
پونا متوجه ساور کانور و بنکاپور شد و از اثنای راه برادر عمای خود را که مسلمان و مخاطب به شمشیر بهادر بود
بجای ملهار راو هولکر مقرر نموده بجانب هندوستان روانه ساخت و بکوچهای متواتر بیست و دوم ربیع الآخر متصل

برهان پور رسیده به قطب الدوله پیغام فرستاد که چون فیمابین جانبین و امهربان
اخلاص و صیغهٔ اخوت است مهمانی معقول مهیا باید کرد قطب الدوله برای حفاظت شهر دوازده
هزار روپیه ضیافتانه قبول نموده چون از ساهوکاران بلده مبلغ مذکور طلب کرد تمام ساهوکاران با تاجران اتفاق کرده
هرتال کردند یعنی دست از بیع و شرا کشیده در دکاکین بستند قطب الدوله ناچار اسباب و اثقال خود رهن
گذاشته از میر علی اکبر خان دیوان صوبه مبلغ مذکور گرفت. چون این خبر به حضور نواب
صلابتجنگ رسید قطب الدوله را به گمان آنکه به ایمای او این شورش بهای ضیافت طلبیده است
از نظامت برهانپور معزول ساخته محمد اسلم خان را به خطاب بهادری و خدمت بخشی سرفراز
کرده خدمت نظامت برهانپور داد او سند نیابت خود بنام میر علی اکبر خان فرستاد
چنانچه روز چهار شنبه بیست و هفتم رجب دخیل کار گردید و چون بالاجی راو با کل
فوج خود به بنکاپور رسید و عبد الحکیم خان بیجاپوری در جان سپاری افاغنهٔ آنجا حصار
شهر را مستحکم نموده پای جلادت افشردند و بارها از حصار برآمده مردم مورچال
را زدند تا آنکه بالاجی راو از گرانی غله و عسرت کاه و جلادت افغانان تنگ
آمده استمداد باستصواب صمصام الدوله از نواب صلابتجنگ نموده به عمدهٔ
[illegible]طلاح نامه نوشت که درین وقت کمک بنده پیشنهاد همت والا نهمت باشد زیرا که افاغنه قومی اند که
خدا و ولی‌نعمت خود بدعایش می‌آیند و همه وقت در قابوی خود می‌باشند چنانچه با نواب شهید
مظفرجنگ چه کردند و از ما مردم با وصف تخالف دین و منازعت ملک هرگاهی سررشتهٔ ادب
و ناموس و خیرخواهی جانب گسسته نگردیده بصورت عاجز نوازی از لوازم همت عالی
[illegible] صمصام الدوله شاهنواز خان که مدار زمان بود نواب امیر الممالک را بکمک راو بالاجی
[illegible] ساخته و امتنان بالاجی و انتقام از افاغنه مناسب دانسته لشکر فیروزی را از ملک بار
[illegible] سانور و بنکاپور بحرکت آورد و چون رایات عالیات قریب لشکر مرهته رسید بالاجی
[illegible] کرده استقبال نموده فایز به ملازمت گردید و بعد کنکاش بهادران اسلام مورچال پیش بردند

واز توپ خانهٔ فرنگ دو زد و باغ افاغنه برآوردند و افاغنه تنگ آمده پیشکش معتدبه بنواب ومرهته دادند و بعد ازین ... بالاجی باستصواب صمصام الدوله میر نظام علیخان بهادر اسد جنگ را بخطاب نظام الدوله و صوبه داری برار از تغییر سید لشکر خان و میر محمد شریفخان بهادر بسالت جنگ بخطاب برهان الملک ... بیجاپور از پیشگاه امیر الممالک کامیاب گردانید و مرخص کنانید مخفی نماند که نواب بسالت جنگ بهادر من بعد بخطاب شجاع الملک بلند نام گردید و نواب غفران مآب آصف جاه ثانی با فواج تعاقب و اکثر امرای نامی مثل شیخ علیخان جنیدی و سرتمخان افغان و ... اکه رایت عزیمت بصوب برار افراشت و سید واحد علیخان بهادر از حضور بنا لیقی مقرر گشت و بعد ورود مسعود در ایلچپور گراند پایاب بوسله موضع بور کانون آمد و مرهته شورش بر داشت تنبیه او پیش نهاد همت ساخته صف آرای قتال گردید و پس از وقوع جنگ صعب کار مصالحت انجامید و بند و بست ملک به موجب قرار داد صلح بعمل آمد مقارن این اتصال ابراهیم خان کاردی که از جانب موسی بهو نسی بتنبیه سیکاکول وغیره ملک آن ناحیه رفته بود بعد که شمال سرکشان آن ناحیه ترک رفاقت فرنگی نموده عرایض مشتمله تمنای عتبه بوسی بحضور نواب آصفجاه ثانی فرستاد ملتمسات بمعرض پذیرائی رسید و عنایت نامه طلب بنامش صادر گردید ابراهیم خان با سرانجام توپخانه و مال و عیال سالما و غانما از راه کوهستان شمالی که دشوار گذار است طی نموده بشرف آستان بوسی رسیده ملازم رکاب گردید و تعلقهٔ آفرا سیر که سیکاکول و راجبندری ... وغیره مواضع را در عوض تنخواه از نواب امیر الممالک بجاگیر خود گرفت طرفه اقتدار ... بهم رسانیده بودند که حکم حکم ایشان بود و پا از حد خود دراز کرده قلعه بیدر را از نواب امیر الممالک نمودند هر چند صمصام الدوله فهمانید براه نیامدند بنابرین صمصام الدوله در فکر آن شد که اینها را از میان بردارد پس نواب امیر ممالک را دلالت به طرف ساختن ایشان نمود چنانچه نواب آنها را برطرف کرد قضا را بهانه

رئیس شد کو رزجمی از نصاری را که سردار موسی بوسی همراه مظفر جنگ کرد و عبدالرحمن را که برزخ درمیان
مسلمین و نصارا بود همراه موسی بهونسے داد عبدالرحمن بجوهر قابلیت ترقی کرده حل و عقد سرکار فرنگی بدست
آورده به اسدالدوله حیدر جنگ مخاطب گشت بالجمله چون در ایام محاصره انتظام جاگیرات بهم بر
خورده بود عمدة الملک و حیدر جنگ رخصت گرفته بطرف راجبندری و سیکاکول محالات جاگیر خود رفته شدند
اچیرام راج که همواره یک لک پیاده و دو هزار سوار و توپخانه آتشبار و صد زنجیر فیل کوه اساس میداشت
و فیمابین او و رنگاراو زمیندار از قوم بلمیه که جمعیت هفتصد پیاده همقوم خود همراه داشت جنگها میان
آمده دلاوران قوم بلمیه در هر جنگ گوی غلبه می ربودند ازین جهت به تنگ آمده رسیدن موسی بهونسے
را غنیمت انگاشته بتوسط حیدر جنگ موسی بهونسے را همراه گرفته بر سر رنگاراو تاخت رنگاراو چون دید
که جان ازین مهلکه بدر بردن ممکن نیست قریب نهصد زن قبایل خود را جوهر نموده یعنی کشته با رفقا قدم
در معرکه گذاشت دلاوران بلمیه که قریب هفتصد کس بودند فوج فرنگی و راجه را زیر و زبر کرده عالمی
را بقتل رسانیدند و خود هم مقتول گشتند و هیچکس از قوم آنها غیر از یک پسر رنگاراو که دایه
او را از آن معرکه کناره کرده بود زنده نماند اتفاقاً در یادداشت آن اجل اچیرام رسید و
در عرصه سه روز وقت شب با وصف آن خیل و حشم سه جوان بلمیه جرات کرده اندرون خیمه
اچیرام راج شتافته بزخم کتار او را مقتول ساختند بعد رفتن عمدة الملک و حیدر جنگ بمحالات
مذکوره صمصام الدوله موسم برشکال در حیدرآباد بسر برد و در سال چهارم از وکالت
سنه یکهزار و یکصد و هفتاد هجری از حیدرآباد برآمده و بادونی رایچور رفته
و شجاع الملک بسالت جنگ را به مقتضای صلاح وقت همراه گرفته متوجه خجسته
بنیاد شده و در اثنای راه خواست که جاگیرات رام چندر مرهته که از عهد نواب
آصف جاه محالات للوک مثل بهالکی وغیره توابع صوبه بیدر در تصرف داشت و بمستلکی و
عیاشی بتقصیر لوازم نوکری نمیپرداخت از دست او انتزاع نماید رام چندر مستعد جنگ گشته حرکت مذبوحی
نموده بعد ساعتی درگوش کشید و جاگیرات او بضبط سرکار عالی درآمد صمصام الدوله اوایل برشکال

در بهار

در رکاب امیر الممالک باورنگ آباد رسید و درین ایام فوجی بمحاصرهٔ قلعهٔ دولت آباد فرستاد
و بعد محاصره و کشته شدن دو سه رفقا سیادت شعاری را که از عهد خلد مکان قلعه‌داری
را متوارث بودند بمنصب دلخواه و جاگیر و تنخواه فریفت قلعهٔ مذکور را گرفت
و بعد ازین فلک شعبده باز ورق گردانی آغاز کرد و در شکست صمصام الدوله
کمر کین بربست و عقل و هوش او را ربود مجملاً شرح این واقعه آنکه از مشاهرهٔ
دو سالهٔ سپاه بر ذمهٔ سرکار بود مغویان سپاه را وا نمایند مردم سپاه هنگامهٔ
تقاضا برپا نمودند چنانچه روز عید الفطر در عیدگاه لقبیحی هنگامه آرا شدند و هجوم آوردند
که صمصام الدوله برای ادای نماز از فیل فرود نیامد و بهزار حیله از دست ایشان رهائی
یافت اما مفسدان از فتنه انگیزی دست بردار نشدند و هر روز برای خانهٔ صمصام الدوله
فکر تازه می کردند تا آنکه بتاریخ ششم ذی قعده سال مذکور مردم سپاه را اغوا نموده بر سر آن
آوردند که صمصام الدوله را تغییر نمایند پس مردم سپاه اتفاق نموده بتاریخ مذکور هنگامه
آرا گشتند و برای رفع هنگامهٔ سپاه منصب وکالت مطلق به نواب شجاع الملک بسالت جنگ
که از صوبهٔ بیجاپور باورنگ آباد آمده بود از پیشگاه امیر الممالک تقرر یافت و در آن روز
طرفه بلوای عام شد و اوباش و بازاریان شهر هجوم کرده خواستند که بر خانهٔ صمصام الدوله
تاخت آرند تا تمام شام اتفاق نشد و شب اهل بلوه متفرق شدند صمصام الدوله دروازهٔ
کوتله را که مسکن او بود دربسته متحصن گشت شاه محمود و میر غلام علی آزاد و دیگر خیراندیشان
هرچند در اطفای نایره کوشیدند و گفتند که در یک لک روپیه این غبار فتنه فرو می‌نشیند اما
چون ادبار رسیده بود سخن مصلحان نشنید و این آتش را به آب زر پاشی فرو ننشاند
و نجوا اندیشید که فردا مردم سپاه اکثر آقا را همراه گرفته هنگامه آرا شوند تا قاتل مقتولان
شد بهتر آنکه خود از کناره باید کشید پس شب هشتم ذی القعده از سال مذکور وقت نیم شب
اموال و اثقال جواهر و زر بر فیلان بار نموده خانه را با متعلقات و اقسام نفایس وا گذاشت

دیا جمیع اہل بیت از ذکور و اناث قصدِ دولت آباد کرد و از رفقای او قریب بانصد کس حق
رفاقت بجا آوردند و مشعلها روشن کرده با رفقای مسلح رو بظفر دروازهٔ حصارِ شهرپناه
آورد و چند نفر از مستحفظان دروازه کشته گردیده و باقی غارسان تاب مقاومت
در خود ندیده بفرار نهادند قفل دروازه شکسته اندرون شهرپناه برآمد و قریب بصبح
ذیقعده این سال بدولت آباد رسید و بعد رفتن او قلعه اثاث البیت او قدری بتاراج
غارتگران رفت. اگرچه ضبط سرکار در آمد و شجاع الملک بسالت جنگ اگرچه همان شب خبر یافته با فوج
خود تعاقب پرداخت اما بدیل مقصود بر نگردید و پس از چندی فوجی از سرکار تعیین شد و قلعهٔ دولت آباد
را محاصره کرد و جنگها در میان آمد کوینه صمصام الدوله با طلب مرهته را تحریک کرده بر سر آن آورد
[illegible] منازعت تحریک آرده با فوج او رسیده دست بتاخت و تاراج دیهات اطراف
خجسته بنیاد کشاد شجاع الملک و امیر الممالک چاره کار بجز استمداد از نواب آصفجاه ثانی
ندیده باستعجال تمام طلب نمودند بالاجی را در بین کیفیت آگهی یافته از راه اخلاص و اظهار
دوستی پیغام منع اعانت نمود نواب آصفجاه بپاس خاطر برادران و اندیشهٔ آن که
مبادا چشم زخمی به ایشان برسد پیغام او را بگوش قبول نشنیده قدم بعزم اعانت پیش
گذاشت اعیان و ارکان صلابتجنگ آمدن نواب آصفجاه ثانی موجب اختلال امور
خود دانسته دیدند که عنایت نامه مشتمل بر مصالحت بنام صلابت جنگ ارسال در رنجیدگی
کرد نواب آصف جاه چون دانست که مغویان باعث فرستادن انچنین
عنایت نامه گشته اند مراجعت را خلاف مصلحت دانسته عازم خجسته بنیاد شده
تا رسیدن نواب آصفجاه نواب شجاع الملک که مدار المهام بود میر غلام علی آزاد
بلگرامی چنانچه در دیباچه ماثر الامرا به زبانِ قلم داده بحضور نواب شجاع الملک
رفته بنای مصالحت با صمصام الدوله گذاشت و برای تمهیدِ قواعد اصلاح و تشیید
مبانی آشتی مکرر به قلعه رفت و بحسنِ تدبیر محاصرهٔ قلعه را موقوف گردانید هنوز شرایط

مصالحت باتمام نرسیده بود که نواب نظام الدوله از برار رونق افزای اورنگ آباد
گردید و فسحت میدان را مضرب خیام گردانید و بعد گذاشتن چبان قرار یافت که اول
بتنبیه غنیم باید پرداخت بنابرین صمصام الدوله را از قلعه دولت آباد طلبیدن صلاح
وقت دانسته میر غلام علی آزاد را باستمالت صمصام الدوله مامور ساخت و طومار مطالب
او را موافق استدعای او دستخط فرموده حواله نمود و میر موصوف طومار را گرفته بقلعه
رفته صمصام الدوله را بمراسم اراده حضور کرد و نواب آصفجاه ثانی همراه [illegible] باستقبال قصر
صمصام الدوله غره ربیع الاول سنه احدی و سبعین و مائه و الف از قلعه برآمده در ظاهر قلعه بعزم
استقبال ملاقات نمود و همانروز بملازمت نواب آصفجاه ثانی و امیر الممالک رسید و مورد
انواع مراحم گردید بعد از آن او را بمحافظت بهیر و بنگاه و ساقه لشکر مقرر نمود و شجاع الملک
و ابراهیم خان بهرجنگ را همراه او و سرداران دیگر را بمیمنه و میسره و کمک مقرر فرمود
درین اثنا بار دیگر [illegible] صلابت جنگ را بر سر آن آورد که این امر را بهر استصلاح
بانصرام باید رسانید و باختیار برادر خود دادن صلاح نیست چرا که در صورت
فتح و شکست و صلح زمام انتظام از دست حضرت خواهد رفت نواب آصفجاه ثانی
معنی آگهی یافته او را [illegible] و احمد علی خان را و ثانیا بعضی مردم دیگر را بجهت تصفیه
بحضور امیر الممالک فرستاده معروض داشت که گفته حاسدان سخن سازان دیگر
بجا [illegible] راه نباید داد این خیرخواه را بجز بندگی و بست و ریاست حضرت امر
دیگر منظور نیست غرض از امثال این سخنان امیر الممالک را خاطر جمع گردانید
امیر الممالک از پیامهای اخلاص و اظهار خلوص مسرور گشته نواب نظام الدوله
را بمنصب والای ولی عهدی خود مخصوص و بخطاب نظام الملک آصفجاه فرید اعتبار
بخشیده زمام اختیار ریاست بدست او داده شجاع الملک را معطل ساخت درین
ایام بالاجی راو بعزم پیکار قریب اورنگ آباد خود را رسانید و بسواس راو پسر خود را

مقدمهٔ آنجیش کردانید و راجه رام چندر که از متوطن خود بعزم حضور نواب امیر الممالک
بسندکهیر رسید کروهی از اورنگ آباد رسیده بود محاصره نمود نواب آصفجاه ثانی امیر الممالک
را بجراست اورنگ آباد گذاشته و شجاع الملک و صمصام الدوله را همراه گرفته
تا سندکهیر جنگ کنان خود را رسانید و راجه مذکور را از ورطهٔ هلاک رهانید و رفع
مناقشه با مرهته بتسلیم ملک بست و هفت لک روپیه از صوبجات دکن با آنگروه شقاوت
پیشه قرار داده بصوب خجسته بنیاد رایات معاودت افراشت درین اثنا خبر رسید
که عمدة الملک موسی بوسی و حیدر جنگ از بندوبست جاگیرات فراغ حاصل نموده و به حیدرآباد
رسیده بقصد حضور نواب امیر الممالک دارند و حیدر جنگ خطوط مشعر باظهار مراتب خلعت
و وداد به صمصام الدوله نوشت مشار الیه اعتماد بر خلوص او حاصل شده غفلت کلی از فریب
و مکاید او دست داد و انجا حاصل لشکر فیروزی اثر از سندکهیر معاودت نموده در حوالی شاه گذه رسیده
بود که حیدر جنگ بحضور امیر الممالک رسید و بعد حصول ملازمت ما بین محمدی باغ و حصار شهر مخیم
ساخت و متعاقب آن نواب آصفجاه ثانی به خجسته بنیاد رسیده و ملازمت امیر الممالک
حاصل کرده فتح میدان از ضرب حسام اقبال کردانید و حیدر جنگ بکرد نیرنگ نواب صلابتجنگ
را فریفته بمهر وکالت مطلق از نواب آصفجاه ثانی بار دیگر حواله صلابتجنگ نمانیده اختیار امور ریاست
بقبضهٔ تصرف خود درآورد و صمصام الدوله را ظاهرا بفریب و خیل کار ساخت هرچند آشنایانیکه
بر خدع او آگاه شده بودند صراحة و کنایة بنواب صمصام الدوله آگهی دادند تا تاکید را اظهار
دشمنی نموده سخن خیرخواهان را در میزان اعتبار نسنجید و چون حیدر جنگ مدار المهام موسی بوسی دید که
جمعیت شایسته همراه نواب آصفجاه است بدون آنکه آن جمعیت متفرق کرد تسلط من صورت نخواهد بست
مبلغ هشت لک روپیه بابت تنخواه از پیش خود تسلیم نموده سپاه را در سلک نوکران موسی بوسی کشیده نواب آصفجاه را
تنها ساخته بتاریخ چهارم رجب سنه یکهزار و یکصد و هفتاد و یک باغوای بعضی مفسدان و حیله بازان شکست
کار اعتبار رسید و حیدر جنگ بعد تنها ساختن نواب آصفجاه فکر مقید کردن صمصام الدوله افتاده در هر روز نیرنگ تازه

بازی نو

و یازی نو بکار می آورد و صمصام الدوله با وصف اصابت رای و درستی فکر بنا بر
صفای طینت به تملق و چاپلوسی حیدر جنگ و فرنگی فریب خورده سررشتهٔ آمد رفت
و ملاقات با نهانی اندیشه داشت و به تقریب جشن تولد نبیره ضیافت امیرانه ترتیب
داده فرنگی و حیدر جنگ را دعوت کرد و به خلعت و جواهر گران بها خوشنود ساخت
و پنداشت که اینها باین جشن سلوک بدل مطیع و منقاد شدند و از جنبش باطن آنها
مطمئن گشت فرنگی بایمای حیدر جنگ باظهار مزید خلوص استدعای سیر قلعه دولت آباد
از صمصام الدوله نمود و بعد برخاست از محفل شادی شجاع الملک بسالت جنگ
را گفته فرستاد که شما صمصام الدوله و میر محمد حسین خان را به تقریب سیر باغ بیگم که بیرون
شهر است طلب دارند و هرگاه آواز توپ قلعه به گوش رسد بلا اهمال آن هر دو را
مقید سازند چنانچه بیست و ششم رجب به سالتجنگ حسب الایمای فرنگی نواب اصلابت جنگ
را به سیر مقبرهٔ بیگم برد و اکثر امرای عظام را مع صمصام الدوله و میر محمد حسین خان
المخاطب بمعین الدوله منصور جنگ طلب فرمود و خود بالای بام رفته منتظر آواز توپ
شد همینکه صدای توپ بعد بندوبست ابواب قلعه بگوش رسید نواب میر محمد حسین خان
و صمصام الدوله را مقید کردند و هر دو را به لشکر برده هر کدام را در خیمهٔ علیحده [illegible]
میر عبد السلام خان و میر عبد النبی خان پسران نواب صمصام الدوله را نیز طلبیده با پدر
یکخیمه مقید ساختند و در خیمه محافظان نصاری نشستند و خانه صمصام الدوله را بار دیگر
بغارت بردند و مستورات سادات را بی حرمتی از خانه اخراج کردند و اقربای
صمصام الدوله و متوسلان بیکه فی الجمله استطاعت داشتند آنها را در قید شدید کشیدند
و زر با گرفتند و ستم بر سادات گذشت که واقعهٔ کربلا بتازگی صورت وقوع یافت
شامت این افعال حیدر جنگ را در گرفت و نواب آصفجاه ثانی در فکر آن شد که نقش
هستی او را از صفحهٔ روزگار شوید وجهش اینکه حیدر جنگ با صمصام الدوله نقض عهد کرد

واطمینان از و برخاست وجه دیگر آنکه حیدر جنگ اول نواب آصفجاه را بی پر و بال ساخته و بعد از آن
تمهید کردن صمصام الدوله پسر و او پس از دلجمعی از هر طرف خواست که نواب آصفجاه را به بهانه صوبه داری
حیدرآباد و بیجاپور آباد فرستند و قلعه گولکنده نگهدارند و میدان برای جولانی خود خالی سازد و ندانست که
تقدیر بر تدبیر او می خندد الغرض نواب امیر الممالک صلابت جنگ باشاره او بخانه نواب آصفجاه ثانی آمده آصفجاه را
بر سبیل سواری خود ردیف ساخته به دولتخانه خود آورد و پیغام صوبه داری حیدرآباد در عوض المحمود
و تقرر بیست هزار روپیه در ماهه داد نواب آصفجاه ثانی باقتضای صلاح وقت قبول نموده
خلعت گشته رخصت انصراف یافت و بخیمه خود رونق افزا شده با دولتخواهان کنکاش نمود و
برداشتن حیدر جنگ از میان اتفاق یافت پس بحیدر جنگ گفته فرستاد که فردا اراده
کوچ مصمم است و بعضی مقدمات بالمشافهه گفتنی است آمدن شما ضرور حیدر جنگ اجل گرفته سیوم
رمضان المبارک قریب یکپاس شب سنه یکهزار و یکصد و هفتاد و یک هجریه با دو کسان جوانان
بار و بعضی خدمتگاران عهده دار و حبیب الله خان پسر خواجه عبدالله خان بی محابه در
خیمه نواب آصفجاه آمد نواب از رفقای خود یکیک را طلب داشته دست هر یک بدستش داد
و فرمود که حالا ایشان و یاران ایشان سپرد شمایم مراعات و پرداخت ایشان ملحوظ باشد و چون
پیشتر با شیران خود مخفی قتل او قرار داده بود به بهانه تجدید وضو برخاست جان نثاران
که در محفل خاص حاضر بودند حسب الایما کارش باتمام رسانیدند گویند مقام جنگ با او
پیچیده هر دو دستش گرفت و زبردست خان و شهسوار جنگ دو جمدهر متعاقب یکدیگر بتهیگاه او
زدند و راجه پرتاپ ونت شمشیری بر سرش زد و بعد از آن او را مذبوح ساختند و بتعجیل جسد او را
در چادر پیچیده در گوشه خیمه انداختند و نواب آصفجاه سراچه را شق کرده بیرون سوار شده از لشکر تنها برآمد و در این
هنگامه جوانان با حیدر جنگ شلک کردند تا حافظ حقیقی محفوظ داشت تا آنکه قدری مسافت طی کرده بپای
پشته رسید و رفقای دولتخواهان بنواب پیوستند و دو بان بطرف لشکر حیدر جنگ و فرنگی سر دادند تا توقف
تزلزل در ارکان آنها راه یافت و این همه توپخانه فرنگ در مقام حیرت معطل ماند غرض نواب جراتی نمود که کارنامه رستم و اسفندیار

را منسوخ ساخت و عمدة الملک موسی بحوسی از کشته شدن حیدر جنگ هوش و حواس باخت
و شجاع الملک بسالت جنگ بالتماس خواجه رحمت الله خان درینجا دیده نزد یک فرنگی رفت
و اطمینانی فی الجمله مورث اطمینان خاطر او گشت نواب آصفجاه از آنجا جانب لشکر
راجه رامچند متوجه شد و لمحه توقف نموده وفادار خان را نزد او فرستاده از کیفیت حال
آگهی بخشید راجه در آن وقت آمدن خود صلاح ندیده دو سه سردار همراه رگناث داس از آنجا
به بهادری و دلاوری قدم پیش گذاشت ابراهیم خان گاردی که با ارتباط حیدر جنگ
به طوع و رغبت از نواب آصفجاه جدا گشته و نوکر فرنگی شده با جمعیت تلنگان و توپخانه آنجا
بار در انتظار فرود آمده بود فرنگی او را گفته فرستاد که به هر طریق ممکن راه باید شد
او مآل اندیشی را کار فرموده و سوابق حقوق ولی نعمت مرعی داشته ملتزم رکاب نواب
گردید و گاردان توپخانه فرنگی را که در چراگاه بود فراهم نموده همراه خود کشید و ازین سبب
شورش در لشکر فرنگی افتاد و اعیان لشکر او سراسیمه شدند درین رستخیز واقعه طلبان
صمصام الدوله و یمین الدوله و میر عبد النبی خان پسر خورد صمصام الدوله را شربت شهادت
چشانیدند و طرفه آنکه حیدر جنگ که در حقیقت قاتل این سادات است چهار گهری پیشتر از ایشان
بقتل رسید و قتل او را نواب صمصام الدوله پیش خود شنید و گفت که حالا سلامتی ما به نظر نمی آید و استقبال
تمام مستقبل قبله نشست تا آنکه لچهمنا نام هندوی از رفقای نصارا آمده به ضرب تفنگ آن مظلوم
را شهید ساخت پدر و پسر را در مقبره آبادی او که جانب شهر قریب درگاه شاه نور صاحب
قدس سره است زیر خاک سپردند و یمین الدوله میر محمد حسین خان را در قبرستان آبادی او
که پائین تکیه پادشاه نور صاحب قدس سره است دفن ساختند میر غلام علی آزاد در ماده تاریخ
شهادت گروجوه یومئذ مسفرة یافت و نیز این رباعی مستزاد در تاریخ آن اعظم
گرد رباعی صمصام الدوله آن امیر والا دانش آگاه ناحق شده کشته در کمین گاه دنیا
و انطلو ماه آزاد به عرض میرساند تاریخ یاران شنوید گردند شهید تا آسمان سه درها

انا الله و میر عبدالحی خان و میر عبدالسلام خان روز شهادت والد خود محفوظ ماندند
سببش اینکه میر عبدالحی خان را بتقریبی پیشتر از پدر جدا ساختند و میر عبدالسلام خان را
بسبب عارضه بیماری از خیمه در عمارت فرستاده بودند از آنجا که حیات هر دو برادر مقدر بود
حافظ مطلق تعالی شانه در دل اعدا انداخت که هر دو پسر را از پدر جدا نمودند و اسم
حی و سلام که از اسماء الله است کار خود کرد و هر یک عبد خود را محفوظ داشت
القصه نواب آصفجاه دران روز به موضع چکل تهانه رونق افزا شده و شب را در آنجا بسر برد
بامداد آن از راه برهانپور بجانب خاندیس متوجه شد و سیزدهم رمضان بدار السرور
رسیده در باغ موسوم بعالم آرا نزول اجلال فرمود و تیغ جنگ بهادر خلف امام جنگ
مرحوم اعزاز شرف ملازمت نموده مورد عنایات گشت و بنا بر قلت خزانه از سکنه
شهر مثل قطب الدوله محمد انور خان و شیخ شمس الدین و شیخ عبدالله و حافظ محمد حفیظ الله
وغیرهم که صاحبان استطاعت بودند مبالغ معتد به گرفت و روز عید الفطر بعد
ادای دوگانه عید از عیدگاه مراجعت نموده میر علی اکبر خان را به منصب چهار هزاری
و خطاب بهادری با طبل و علم و پهره فا مشار الیه صدر الدین خان و حشمت جنگ و محمد بهادر
خان وغیره اعیان آنجا را بمناصب و خدمات سرفراز ساخته بقصد چهالی و بقصبه باسم رایت توجه
افراشت و شیخ امین احمد را در برهانپور برای تیاری توپخانه گذاشت و محمد انور خان از ستم مصادره
و شدت محصلان هفدهم ذی القعده سال مذکور زندگانی را وداع کرده در درگاه شاه عیسی جند الله مدفون
گردید نواب آصفجاه از برهانپور متوجه برار شدند و درین آوان منهیان بعرض رسانیدند که نواب صلابت جنگ بدلالت
بعضی حاسدان و فتنه جویان بالاجی راو و جانوجی بهوسله قلمی فرمود تا توانند میر نظام علی خان بهادر آصفجاه
را در ملک برار دخل ندهند بنابرین نواب آصفجاه غلام سید خان را بجهت تصفیه نزد راو بالاجی فرستاد و خود بدولت
سوی قصبه باسم رسید چهارم ذی قعده ذکر اوصاف حمیده صمصام الدوله شاه نواز خان مظلوم
مرحوم که میر غلام علی آزاد بلگرامی در دیباچه مآثر الامرا بزبان قلم داده نواب موصوف

بالم

جامع کمالات بود و با اکثر علوم آشنا و در شعر فهمی و عدالت دم یکتائی میزد و در هفته دو روز برای عدالت
مقرر کرده بود جمعه و سه شنبه مدعی و مدعی علیه را در حضور خود طلبیده بنفس نفیس خود متوجه تنقیح مقدمات
قضایا چنانچه باید میرسید و در انشا و تاریخ دانی بی نظیر وقت ذهنش با امرا و سلاطین تیموریه می‌نمود در بیان
صدق این مقال کتاب مآثر الامرا که از مؤلفات اوست و اعلی مزاج و متانت ... و وفا ... و
و غمخواری خلایق و حیا چشم و وفا و صدق و صفا و انصاف داشت از روزیکه بحیات متنفر بود و ...
او را عامل میشدند با وقت ده یکی برای مستحقان بر آورده خزانه دیگر علیحده جمع میشد و میان ارباب
استحقاق صرف می یافت رایت نظم و نسق ملک سربلند داشت و اصلا در روز و شب خلاف
به مشورت ملکی نمی کرد و هیچ مشیری نداشت و اصناف مردم و ارباب مطالب جواب را خود بالمواجهه
میکرد و واسطه دخل نداشت و در دیوان بعظمت و شوکت می نشست و در خلوت بکوچک دلی و انبساط
تمام با مجلسیان اختلاط میکرد

فصل سیوم در ذکر وقایعیکه بعد تقویت صمصام الدوله و حیدر جنگ و رسیدن نواب آصفجاه ثانی در ملک برار تا رحلت نواب امیر الممالک صلابتجنگ از عالم بی ثبات بدار القرار بوقوع پیوست

آورده اند که نواب آصفجاه ثانی بعد وصول قصبه باسم تدبیر چهاونی در آنجا توقف نمود
و چون بعد انقضای موسم چهاونی کرانڈیا بابا جانوجی بهونسله سرشوریده نماند دست غارت بایلای
و جوانب دراز کرد نواب آصفجاه بعزم تنبیه اشقاوت پژوه نهضت فرمود ... ازین حال
... بسمع اجلال رسانیدند که مآلات واردات توپخانه در ... پور ... شده است
و کرانڈیا در کمین که هرگاه توپخانه از بلده دار السرور بر آید دست برد نماید باستماع این خبر
نامه مشعر بتاکید بلیغ بداروغه توپخانه عز صدور یافت که منتظر ورود موکب ... بوده
همانجا بحزم و احتیاط توپخانه را نگهدارد و خود بدولت متعاقب آن پاشنه کوب از راه
آنکوله متوجه برهانپور شده هر روز آتش جدال و قتال ملتهب میشده کفره هزیمت می یافت غرض
جنگ کنان در عرصه دو ماه غره ربیع الآخر سنه یکهزار و یکصد و هفتاد و دو هجری ... برهانپور

رسیده و سال سدهٔ باتیتی مضرب خیام گردید پنج روز در آنجا توقف ورزیده آلات و ادوات آتش بازی را از توپ و بان وغیره همراه رکاب گرفته لوای عزیمت بسمت ناگپور افراشت و جانوجی بهوسله چون دید که گرانبار است تاب مقاومت با لشکر فیروزی ندارد خود بجمعیت فراوان جهت اعانت گرانبار یا بعزم مقابله شتافت و بازار کارزار گرم ساخت و هر روز هنگام کوچ لشکر ظفر اثر گفره از چهار طرف شورش می‌نمودند از ضرب توپ و بان منتشر می‌شدند تا آنکه بر کنار دریای پورنا رسیدند شبی سیدی منبر خان قادر جنگ حسب الحکم شبخون بر لشکر گفره که غافل بودند زدند بهوسله و گرانبار با هوش و حواس باخته بر اسپان بی زین سوار شده راه فرار پیش گرفتند و جان بسلامت بردند بعد ازین معرکه باز جانوجی جمعیت متفرق را فراهم آورده دست و پا زد آما هزیمت یافته و صرفه در جنگ ندیده بوساطت راجه بهادر و پیشکار ... غیره اعیان پیام مصالحت نمود نواب آصفجاه به پاس خاطر اعیان دولت خود قبول فرمود و بنای این صلح مشروط باعانت جانوجی و محاصره ... چاندا بعهد و مواثیق استحکام پذیرفت و بعد از آن حسب القرار بصوب قلعه ... چاندا بعطف عنان عزیمت نمود در این اثنا غلام سید خان که بر بهمن تابر ... تصفیه ... رفته بود از آنجا مراجعت کرده بشرف ملازمت رسید و بر کیفیت حال مطلع گشته بعرض رسانید که صلاح دولت در آنست که فسخ این عزیمت نموده بفرخنده بنیاد تشریف فرما شده بحضور نواب صلابتجنگ بهادر اقامت نمایند راجه بهادر اگرچه درین معنی همداستان نشد لیکن پاس مرضی خداوندنعمت سکوت ورزید الغرض نواب عزیمت حیدرآباد از راه ماهور و نرمل مصمم نمود چون ابرهیم ... قلعه رسید مجاهد جنگ بهادر که از پیشگاه نواب صلابتجنگ بحراست آن ضلع مامور بود باستحکام اماکن و فراهم آوردن اسباب قلعداری پرداخته خواست که ممانعت پیش آید چون دید که پیش رفت نخواهد شد بالقبا [illegible] پیش آمد نواب حراست آنجا بخواجه شهید خان پسر عضدالدوله مفوض ساخته و بنظم و نسق آن نواح پرداخته رهگرای حیدرآباد شدند گویند مجاهد جنگ همین سال رخت هستی بربست **ذکر تباه شدن موسی بهوسلی و ذوالفقار جنگ همراه حیدر جنگ** آورده‌اند که بعد کشته شدن حیدر جنگ نواب امیرالممالک صلابتجنگ بهادر بصوابدید شجاع الملک بسالتجنگ از فرخنده بنیاد

اورنگ آباد بصوب فرخنده بنیاد حیدرآباد باراده چهاونی توجه فرمود و از اثنای راه موسی بوسی
و ذوالفقار جنگ برادر حیدر جنگ را که قایم مقام او شده بود بسیکاکول و راجبندری رخصت نمود
داخل حیدرآباد شد چون موسی بوسی بمعامله خود رفت ناگاه غلبه سرداران انگریز که اکثر بنادر
دریای شور بحیطه تصرف خود در آورده بودند شنیده بجانب پهلچری راهی گشت و ذوالفقار جنگ
بمقابله انند راج که جمعیت یک لک پیاده و ده هزار سوار با خود داشت و باعانت سرداران انگریز
مسلک خودسری پیمود گماشت و بفاصله بیست کروه از راه راجمندری بمیدان قاعده بهت لوه
بعد تلاقی فئتین جنگ صعب رو داد تا آنکه ذوالفقار جنگ هزیمت یافته تمام کارخانجات وجوه
خانه و توشه خانه و اقبال و توپخانه بغارت داده با سعد و حیدر جنگ براجمندری رفت و درین جنگ
بهمنا قاتل صمصام الدوله شاه نوازخان و محمد حسین جمعدار فرقه کاردیان که با جماعه خود به صمصام الدوله
از دربار در حفاظت او تعین شده انواع بدسلوکیها بعمل آورده بود بقتل رسیدند عمدة الملک موسی بوسی که
بطرف پهلچری رفته بود از آنجا بچینا پتن که بندر سرداران انگریز است آمده محاصره کرد کار آتش
کارزار اشتعال گرفت آخر انگریز غالب آمد و فرانسیس بحال خستگی به پهلچری گریخت و این آغاز
ادبار فرانسیس و اقبال انگریز است که الی یومنا هذا روز افزون **ذکر وقایعیکه بعد ورود
نواب صلابتجنگ به حیدرآباد بوقوع آمد** چون امیر الممالک صلابتجنگ بحیدرآباد
رونق افزا شده اقامت ورزید دیوانی خالصه به شوکتجنگ بهادر و دیوانی دکن به نواب شیر جنگ
بهادر مفوض گردید و مهمات ریاست بصوابدید شجاع الملک بهادر رمشیت پذیر گشت و بعد انقضای
موسم برشکال نواب صلابتجنگ بصوب قلعه محمدآباد بیدر که میر مقصدا خان قلعه دار آنجا از نورد طریق یعنی
شده بود کوچ فرمود و بعد رسیدن نزدیک قلعه به محاصره یکماه قلعه را مفتوح ساخته باز قلعه داری گورا قلعه دار
سرفراز نمود بعد از آنجا نواب صلابتجنگ حسب استدعا خواجه رحمت الله خان جهت تنبیه زمیندار سیکاکول
که ذوالفقار جنگ را شکست فاحش داده بود توجه آورده و چون لشکر فیروزی نزدیک قلعه ببونگیر رسید
نقشبند خان که از جانب فرنگی و حیدر جنگ قلعه دار آنجا بود بی تامل توپهارا از بالا حصار بجانب

لشکر سردار لشکریان یکبار تاخت آورده جمیع پورجات بیرون را با خاک سیاه برابر کردند
در محاصره پرداختند بعد یکماه قلعه را بصلح گرفتند بعد تسخیر قلعه نواب صلابتجنگ قلعه‌داری
آنجا بسالتجنگ پسر سید محمد خان مرحمت نموده از آنجا راه جنگل اختیار کرده بکوهها طولانی
بلوریا تا نواحی مچهلی بندر رسیدند و ذوالفقار جنگ حالت تباه آمده بملازمت فایز گردید
درین اثنا خبر آمد که نواب آصفجاه ثانی به حیدرآباد داشته بار یافت ازینجهت ذوالفقار جنگ را رخصت
کرده بصوب حیدرآباد معاودت نموده سواد حیدرآباد را مرکز نزول ساخت نواب آصفجاه ثانی که پیش از رسیدن
امیرالممالک داخل حیدرآباد شده بود بیست و سیوم شوال باراده استقبال از بلده برآمد ملازمت نمود
و بعد ملاقات فیمابین هر دو برادر بوجوه چند صورت نزاع بوقوع آمد انجام کار نواب شجاع الملک
بسالتجنگ با جمعیت خود در حمایت اسد خان و کریمخان کاردر بصوب اتیازکده که از سابق در تصرف خود
داشت شتافت و نواب امیرالممالک نواب آصفجاه ثانی متفق و متحد شدند و زمام امور ریاست بدست
آصفجاه ثانی درآمد و شروع بتنظیم و تنسیق مقدمات ملکی و مالی نمود و میر عبدالحی خان مخاطب به شمس الدوله
دلاور جنگ را که در قلعه گولکنده محبوس بود برآورده بخطاب پدرش یعنی صمصام الدوله صمصام جنگ و
منصب شش هزاری پنجهزار سوار سرفراز ساخت و میر عبدالسلام خان نیز حسب الحکم از قلعه دولتآباد برآمد
و با اهلیت خود برخورد و بعد چندی ابراهیم خان از راجه تیهل ارچ تاب و نت ناخوش شده سر از قلعه
بندگی پیچیده نزد راو بالاجی رفت

ذکر وقوع محاربه راو بالاجی و شهادت شوکت جنگ بهادر و رفتن کل قلعجات و پرگنات سرکار بدست کفار

چون نواب آصفجاه ثانی بر مسند دارالمهامی استقرار گرفت غنیم بتحریک بعضی مفسدان سر شورش
برداشت و در سنه یکهزار و یکصد و هفتاد و سه هجری بهادر گده یعنی قلعه برگانون وغیره محالات را از
قبضه مردم سرکار انتزاع نمود و سداسیو باو پسر عم بالاجیراو با قلعدار احمدنگر سازش کرده قلعه مذکور
را بتاریخ هجدهم ربیع الاول سال مذکور گرفت و ازجهت ملحق شدن ابراهیم خان شورش مرهته
افزونتر گشت درین اثنا سریارا و زمیندار نرمل که صمصام الدوله او را بحسن تدبیر محبوس ساخته
بود از حبس برآمده بار دیگر طریق بغی و تمرد پیمود و جمعیتی از سوار و پیاده فراهم آورده قلعه نرمل

در

ودیگر فوج غنیم ریختند و بشمشیر جلادت بسیاری از مخالفان را مقتول و مجروح ساختند یازده
تن از جماعهٔ ابراهیم خان غنیمت آوردند درین کارزار برادرزادهٔ ابراهیم خان و اکثر
عمده‌ها تن گرفتار بزخم هلاک افتادند و از لشکر اسلام سید اوغلان خان دنیکو بندگی و بهشره
زده ... یاران در کارزار کار جان نثار شدند غرض هر روز جنگ کنان بقلعهٔ اوسه ده کروهی
دهارور رسیدند غنیم دید که اگر لشکر اسلام به دهارور رسید فوج آنجا را با خود ملحق سازد
عمده ... خواهد شد پانزدهم جمادی الآخری سال مذکور قریب چهل هزار سوار جمعیت
تهوری بشرارت پیش فوج اسلام یعنی شوکت جنگ بهادر که از جهت توقف او در اثنای
قطع مسافت برای بر داشتن اسباب افتاده فاصله میان او و میان فوج قول آمده بود در ریختند
و چون جمعیت اعدا بسیار و فوج اسلام دو سه هزار کس بیش نبود بعد از کشش و کوشش بسیار بر فوج
پلتمش ... زخم عظیم رسید شوکت بهادر و وفادار صاحب جلال الدوله و حسین منور خان غلام نقشبند خان بهت
شهادت چشیدند و بهمت راو و برادر بهالیرا و گورنجش نام و بالکشن پنت ... راو در معرکه جان نثار
گردیدند و از فوج مرهته هزار سوار بزخم تیغ و تیر و نیزه بدار البوار رسیدند بعد بر داشتن فوج جنداول
افواج مرهته بهیئت اجتماعی بر قلب لشکر ریختند نواب آصفجاه شیر صولت بهمتن جرارت بمدافعه
آن گروه شقاوت پژوه متوجه شد و بدست ظفر دستگاه خود چند ترکش تیر خالی کرده هر تیری که
از کمان میگذاشت حکم تیر قضا داشت غرض فاصله قلیل فیمابین فوج مرهته و فیل خاصه باقی
مانده بود که حافظ حقیقی جلت قدرته سببی برانگیخت که گاوان بهاره که پر از گوله در رکاب بود فیمابین
حایل شد و موجب عافیت و محافظت گشت دلاوران اسلام داد دلاوری و مردانگی دادند
تا قریب شام آتش کارزار مشتعل بود بعد غروب آفتاب انطفا پذیرفت روز دیگر بنابر خستگی لشکر بساط
منازعت برچیده شد و ناگزیر صلحی که آبستن هزاران فساد بود انعقاد یافت گویند غلام سید خان
میانجی این صلح شده بود غنیم جاگیر شصت لک روپیه محالات صوبهٔ خجسته بنیاد تمام و کمال سوای شهر
و پرگنه حویلی هرسول و ستارا و تتمه از صوبهٔ بیدر و بیجاپور و قلعهٔ دولت آباد و قلعهٔ آسیر و شهر برهانپور

نمود خبر قتل و غارت شدن فوج او و فوج هولکر از دست درانیان به دکن رسید بالاجی راو
پسر خود وسواس راو را بسرداری و پسر عم خود سداسیو بهاو را بمدار المهامی مقرر کرده با جمیع
سرداران نامی با میان کار آزموده و فوج تنگ آوران توپخانه فرنگ بعزم تدارک از دکن به
هندوستان فرستاد و خبر وقوع مخالفت میان شاه درانی و میان دتا جی هولکر و تلف شدن
دتا با فوج خود و غارت شدن فوج هولکر چنانکه مورخان بزبان قلم داده اند اینکه چون
شاه درانی پسر خود تیمور شاه و جهان خان را در لاهور گذاشت جهان خان آدینه بیگ خان را که سابق در عمل
عماد الملک نیز نواب صفدر جنگ ناظم دار لاهور شده بعد از آمدن شاه درانی بلاهور تاب مقاومت
نیاورده در کنج جنگل خزیده بود بنابر آنکه وقوف عمده داری آن ملک داشت با رسال سند و خلعت
حکومت دو آبه او را استمالت نمود آدینه بیگ خان این را فوز عظیم دانسته قلم و نسق دو آبه پرداخت و بعد چندی
جهان خان او را پیش خود طلب داشت و چون آدینه بیگ خان از جهان خان اطمینان نداشت پهلو تهی کرده خود را بکوهستان
کشید جهان خان مراد خان نامی را به حکومت دو آبه نصب کرده بلند خان و سرفراز خان را که کمک او
معین گردانید آدینه بیگ خان قوم سکه را با خود متفق نموده بر سر مراد خان فرستاد و فوج از خود هم همراه کرد بعد جنگ
بلند خان کشته شد و مراد خان و سرفراز خان تاب نیاورده خود را نزد جهان خان رسانیدند قوم سکهه تمام
پرگنات دو آبه خصوصا جالندر را باشارۀ آدینه بیگ خان دست خود شان تاراج ساختند درین اثنا برادر
بالاجی راو رگهناتهه راو و شمشیر بهادر و ملهار راو هولکر و دیگر سرداران با فوج جرار از دکن بهندوستان و حوالی
شاه جهان آباد رسیدند آدینه بیگ خان متواتر نوشتجات فرستاده ایشان را طلبید سرداران غنیم که شهرت آن
تقریبات می‌باشند رو بلاهور آوردند اول عبد الصمد خان که از طرف شاه درانی فوجدار سرهند بود
جنگیده او را دستگیر ساختند و از آنجا جلوریز بلاهور شتافتند و قراولان غنیم پیشتر رفته با فوج جهان خان
مقابل شدند جهان خان بنابر قلت جمعیت تیز و تند بر صلاح ندیده با تیمور شاه باضطرار هر چه تمامتر
در شعبان سنه احدی و سبعین و مائه و الف راه کابل گرفت تا بحدیکه سامان فراهم آورده چند
ساله را واگذاشت و بدست غنیم افتاد تیمور شاه تا دریای اتک عنان باز نکشیده رود اتک را عبور نموده خود را به ماهین رسانید
و قراولان غنیم تا آب جهیلم تعاقب کرده برگشتند و بعد ازین تا ملتان و دیره غازی خان و طرف دیگر تا آب چناب عمل غنیم نشسته

به آدینه بیگخان بقرار پیشکش هفتاد و پنج لک روپیه سالیانه سپرده زود بشاهجهان آباد برگشت و بعد توقف
چند روزه عازم دکن شد جنکو نامی یکی از سرداران خود را که برادر [illegible] ملک را بجای صوبه اجمیر نامزد
بود باطراف ملکی متعین ساخت اتفاقا در محرم سنه اثنین و سبعین و مائة والف آدینه بیگخان فوت شد
جنکو فوجداری سرهند بصدیق بیگخان و دوآبه را بزن آدینه بیگخان تفویض نمود و سابا نام مرهٹه را صوبه دار
لاهور داده بلاهور رخصت کرد سابا پٹیل بلاهور رفته قرار گرفت و افواج او تا قریب اٹک رسید
شاه درانی باستماع این اخبار و نیز باستدعای سرداران هندوستان از راههای قدیم و دیگر سرداران
اسلام مثل نجیب الدوله وغیره که از تسلط غنیم بجان آمده عرایض فرستاده التماس آمدن هندوستان کرده
بودند اعلام ظفر انجام به یلغار از کابل بجانب هند افراخت و جنکوی سهل با فوج سابا پٹیل که آنطرف
لاهور بود میان آمد خبر افواج مرهٹه استماع تاب نیاورده داخل لاهور شدند سابا بعد افواج از
لاهور گریخته رخت جانب دهلی کشید و صدیق بیگخان و زن آدینه بیگخان هم مسلک فرار پیمودند در
ماه صفر سنه ثلاث و سبعین و مائة والف بجمو از توابع لاهور رفت و پیشکشی از راجه آنجا گرفته رو بتوجه
دهلی آورده آن ایام فیمابین دتا و شجاع الدوله وغیره پیغام صلح درمیان بود و هنوز شکل آشتی ترتب نیافته بود
که خبر رسید که الویه شاه درانی از لاهور بانیطرف خرامیده دتا صلح را ناتمام گذاشته با فوج خود که در آنوقت شصت
هزار سوار جرار بود بارادهٔ مقابله با شاه درانی روان شد شاه چون از لاهور بانیطرف آمده دید که بسبب
آمد و رفت افواج مرهٹه دانه و علف در راه کم است دریای جمن را عبور کرده دو آبه انتربید
که عبارت از ملک مابین دریای گنگ و جمن است در آمد این هر دو دریا از کوه کمایون که
شمالی هند است بر آمده مبدا انتربید دامن کوه کمایون است منتهای آن الهٰ آباد که در آنجا
گنگ و جمن باهم پیوسته اند بعد رسیدن شاه به انتربید سعد الله خان و نجیب الدوله و احمد خان
بنگش و حافظ رحمت خان و دوندیخان که ملک اینها در مبدا انتربید واقع شده خود را
بشاه رسانیده شرف ملازمت اندوختند شاه خود از راه انتربید یلغار نموده فوج
قزلباش را فرمود که براه متعارف مقابل دتا راهی شوند دتا مسافتی طی کرده چون بحوالی سرهند

رسید با قشون قراولی شاه مقابله واقع شد درانیان بزور ترک تازی غنیم را از جابرداشته روانه
تعقب کردند و با جنگ کنان بجانب شاه جهان آباد سیج القهقری نموده بمیدان باولی که در سواد شاه جهان
آباد است رسید اگرچه فوج غنیم طور قزاقی دارد لیکن درانیان از غنیم قزاق تراند در میدان باولی
درانیان اطراف فوج دتا را فرو گرفتند و تا برادرزاده خود جنکو را با جمع قلیل گریزانید و خود با سایر
فوج از اسپان فرود آمده پادرستیز قایم کرد درانیان بضرب شمشیر و بندوق دمار از روزگار غنیم
برآوردند تا با جمیع همراهیان بقتل رسید و فتحیکه بسمله فتوح روزگار توان گفت نصیب شاه درانی
گردید و این واقعه در جمادی آخری سنه ثلاث وسبعین ومائه والف بوقوع آمد میر آزاد گوید

قطعه کرد سلطان عصر درانی ❊ قتل دتا به تیغ دشمن کاه ❊ گفت تاریخ این ظفر آزاد ❊ نصرت
پادشاه عالیجاه ❊ شاه درانی بعد قتل دتا بتعاقب جنکو پرداخت و همانروز بعد جنگ پانزده کروه راه
پاشنه کوب رفته متصل سرای نریله فرود آمد همین قسم تا نارنول عنان بازنه کشید درین اثنا خبر رسید
که هولکر که در سکندره قریب جلیسر اقامت داشت بعد استماع قتل دتا خود را بسرعت تمام نزد سورجمل جاٹ
رسانید و درخواست کرد که باتفاق یکدیگر فکر شاه درانی نمائیم سورجمل جواب داد که با درانیان طاقت
جنگ میدان ندارم هرگاه شاه در ملک من می آید می فهم در آن ایام افاغنه میدارا انتر بید با خزانه
و رسد غله که برای شاه درانی از محالات خود آورده بودند بسکندره که از دهلی بست کروه جانب شرق
واقع انتر بید است رسید ند هولکر بر سر خزانه و رسد غله دوید لاکن افاغنه پیش ازین بمجرد استماع
خبر وصول هولکر نزد سورجمل جاٹ از راه دوراندیشی خزانه و غله را هرقدر که توانستند آنطرف گنگ
بردند تتمه را هولکر تاراج نمود شاه درانی اینخبر شنیده شاه پسندخان و شاه قلندر خان درانی را با جمعیت
پانزده هزار سوار به تنبیه هولکر تعین فرمود نامبردها از نارنول بشاهجهان آباد که هفتاد کروه راه
است دریک شب و روز خود را رسانیدند و روزانه در دهلی آرام کرده نصف شب دریای جمن را
عبور نموده شباشب جلوریز وقت صبح صادق بسکندره رسیده بر هولکر رسیدند هولکر با سی صد
کس بر اسپان پشت برهنه سوار شده گریخت باقی سرداران و فوج همه قتیل و اسیر و اموال و اثقال

ہمہ

به غارت شد شاه درانی بعد از این از نزول شاه جهان آباد آمد و چون ایام برشکال قریب رسید
بادشاه آن طرف دریای جمن محاذی شاه جهان آباد در سکندره چهاونی کرد و چهاونی بزبان هند
عبارت از گذرانیدن ایام برشکال در مکانی است القصه وسواس راو و سداسیو راو عرف باو
وغیره سرداران از استماع این اخبار بعزم تدارک از دکن متوجه هندوستان شده بعد طی
منازل چون بحوالی اکبرآباد رسیدند سورجمل جاٹ بوساطت هولکر و جنکو بملاقات آنها آمد و بنفس خود استقبال
کرده سورجمل را دید و عمادالملک نبیره نواب مغفرت مآب هم بوساطت سورجمل در حوالی متهرا آمده بباو پیوست
باو قرار داد که بالفعل طغیان آب جمن مانع عبور و تقابل بادشاه درانی است شاه جهان آباد اگر بدست آید
باید گرفت باین اراده کوچ کرده نهم ذیحجه روز پنجشنبه سنه ثلاث و سبعین و مائه و الف دو گهری روز مانده
داخل شاه جهان آباد شد و متصل حویلی سعدالله خان رفته استاد و فوج بر قلعه ارک یورش کرده باسدیج
دروازه خضری چسپیدند و چندی بر دهلی دروازه مشغول زد و خورد بودند ازین طرف جمعیت مغلیه
درانی از بالای قلعه بندوق اندازی میکردند و فوج جنکو زیر جهروکه دیوان خاص متصل فصیل قلعه
استاده ازین جانب صدای بندوق گاه گاهی بگوش میرسید از سلیم گده بضرب توپ سر میدادند که گوله
اش بآسمان میرفت در آن فرصت هولکر و جنکو بر دروازه خضری ایستاده سعی وافر در شکستن آن
کردند چون دروازه تختهای برنجی و میخهای آهنی بنهایت استحکام داشت در عرصه چهار گهری
هم کاری پیش نبردند درین اثنا قریب پانصد کس از مردم پتیل را بکمرهای موهته در سکونهای
تحتانی و فوقانی آخر لام در عقب اینها مردم هولکر و جنکو از جانب اسد برج بالای
فصیل قلعه برآمده تمامی محالات سلطانی دست برد کردند آنچه بدست می آمد از بالای قلعه پائین می انداختند
درین غارت کسی باحتیاط قلعه نپرداخت درین ضمن جمعیت مغل درانی بندوق در دست گرفته
از جانب قلعه سلیم گده آمده ده دوازده کس را بضرب بندوق و شمشیر بخاک غلطانیدند مرهته
هدایان حواس باخته از بالای فصیل قلعه خود را بزمین انداختند و دست و پای خود را خود شکستند
و قلعه مفتوحه را از دست دادند ناچار در ساس غنیم در حویلی سعدالله خان که قریب قلعه است

جمع شدند و گرد قلعه مورچال قایم کردند عماد الملک و سورجمل که بنابر وقت پرستی سبیل رفاقت باو پیموده بودند درین دار و گیر اصلا تن نداده از دور تماشا می کردند غنیم دایره محاصره را تنگ گرفت و ابراهیم خان گاردی که باو اد را از دکن همراه برده بود و آتشخانه فرنگ همراه داشت بضرب توپ در ریگستان زیر قلعه آورده بکار داشت گولهای توپ بر بنگله اسد برج و برج مثمن و محلات پادشاهی مثل باران بارش کردند بعمارت دیوانخاص و رنگمحل و موتی محل و شاه برج شکست عظیم رسانید اما بحصانت قلعه ضرر و گزند نرسانید همچنین معرکه عظیم درمیان بود و هر روز زد و خورد از بندوق میشد یعقوب علیخان بهمن زایی برادر اشرف الوزرا شاه ولیخان که قلعدار بود چون ذخیره قلعه مفقود و وصول کمک از شاه درانی بسبب طغیان آب جمن متعذر دید پیغام نمود که بشرط حفظ ناموس و مال قلعه را تسلیم میکنیم باو این صلح را غنیمت دانسته انگشت قبول بر دیده نهاد یعقوب علیخان بعد استحکام عهد و پیمان معه احمال و اثقال از قلعه برآمده در حویلی علیمردانخان فرود آمد و کشتیها نشسته آنطرف جمن خود را بشاه درانی رسانید نوزدهم ذی الحجه سنه ثلاث و سبعین و مائه و الف قلعه بدست باو افتاد و حرم پادشاهی و جمیع کارخانجات سلطنت باختیار غنیم رفت ذلك تقدیر العزیز العلیم باو قلعداری نارو شنکر برهمن تفویض نمود و جمعی را برای حراست قلعه همراه او کرد و بعد چند روز برهمن مذکور بحکم باو بر سبیل سفارت آنطرف آب جمن نزد شجاع الدوله رفت شجاع الدوله مافی الضمیر خود که نفس الامر و بیان واقع است ظاهر نمود حاصل کلامش اینکه مدتی است مرهته در اجهه دکن بر ملک هندوستان مسلط شده اند احوال اینهمه رفتند از بدعهدی و طماعی و سخت گیری این قوم برخاسته یعنی امرا و راجهای این سرزمین از بدعهدیها و ازدستگیریهای رگهناتهه راو و تا مقتول شدن دتا جی سندهیا که بسبب این بهوالکر و انتاجی گوکهد و جمیع متعهدیان این مداوا جان بلب آمده برای حفظ ناموس و الوس خود شاه درانی را از ولایت طلبداشتند برهمن مذکور بارها بوساطت شجاع الدوله در لشکر شاه آمد و رفت کرد و تمهیدات صلح درمیان آورد لیکن بجایی نرسید از جمله وجوه صورت نگرفتن مصالحه اینکه سرداران مرهته همه لغو و گفتهم زدوریخ زدن همت مصروف خام طمعیهای خود و اذیت خلق الله چنانچه سورجمل جاث اوضاع اینها معاینه کرده دریافت

گر انجام این قوم بجز نیست برخصت از شاه جهان آباد برخاسته پلم گده که یکی از قلاع او ست رفت
و تا آنکه سلطنت دکن در هند داشت تنگ چشمی و پست فطرتی او بجایی رسید که سقف دیوان خاص پادشاهی
که از نقره بود آنرا کنده زر مسکوک ساخت و طلا آلات و نقره آلات وقف قدم شریف و مزار سلطان المشایخ
نظام الدین اولیا و مرقد فردوس آرامگاه محمد شاه مثل عود سوز و شمعدان و قنادیل وغیره طلبیده تصرف
آورد الحاصل چون باو با فوج خود جهادی در شاهجهان آباد کرد و قلت وجه و علف حال سپاه را تنگ
ساخت در اواخر ایام برشکال خواست که از شهر برآمده دست بتاراج آبادیها گشاید و دو بال رعایا و زیر
که بدایع و دایع حضرت خالق اند بگردن خود گیرد در وقت برآمدن از شهر بست و هم صفر سنه اربع و سبعین و مائة
و الف شاهجهان پسر محی السنه را موقوف کرده میرزا جوان بخت خلف شاه عالم عالی گوهر را در قلعه
شاهجهان آباد بر تخت نشاند و وزارت غائبانه به شجاع الدوله مقرر کرد و غرضش اینکه شاه درانی با شجاع الدوله
بدگمان شود و سلک تفرقه در اجتماع و اتفاق ایشان افتد و بعد از آن نارو شنکر برهمن را در شاهجهان آباد
گذاشته خود با تمامی فوج بطرف کنجپوره حرکت کرد که در آنجا عبد الصمد خان ابدالی و قطب خان روهیله و نجابت خان
زمیندار آن سرزمین اقامت داشتند و رسد غله وغیره آنطرف آب بلشکر شاه میرسانیدند و این
عبد الصمد خان ابدالی همانست که در وقت فوجداری سرهند بدست غنیم افتاد چنانچه سابقاً مذکور شد
و آخر خلاص یافته با قطب خان روهیله و نجابت خان عقد موافقت بست و هفتم ربیع الاول سنه اربع
سبعین و مائة و الف غنیم قلعه کنجپوره را محاصره کرد و چون گرفتن قلعه پیش آتش فرنگ کار سهلی
است بادنی زد و خورد قلعه بدست آمد با عبد الصمد خان و قطب خان را بدرجه شهادت رسانید
دست بتاراج کنجپوره دراز کرده تعمیر و تعمیر آنجا را گذاشت شاه درانی بمجرد استماع این خبر شعله غضب
در جولان آمد با وصف آنکه هنوز دریای جمن پایاب نشده بود حکم فرمود که افواج ظفر امواج از آب بگذرند بتاریخ
هجدهم ربیع الاول سنه اربع و سبعین و مائة و الف دلاوران اسلام از گذر باک پت قریب شاهجهان آباد
اسپها در دریا انداخته بعضی پایاب و بعضی بشنا گذشتند و برخی که پیمانه عمر ایشان پر شده بود در آب
فرو رفتند با وجود عبور سرداران افواج قاهره دریا را باین دلیری و بیباکی رنگ هوش باخته از کنجپوره

بقصد غارت سرهند مسافتی طی کرده بود از استماع این خبر طاقت ربا اراده سرهند فسخ نموده در دو کوچ
بپانی پت آمد درین وقت همراه او چهل هزار سوار جرار کار آزموده جنگها دیده و فراوان توپخانه فرنگ حاضر بود
باوجود آن دید که در جنگ شمشیر و میدان عهده برآمد ایشان نمیتوان شد ناچار در سواد شمالی پانی پت
حصاری را از توپخانه که از اکره ناری توان گفت در گرد لشکر خود کشیده مستعد پیکار نشست بست و یکم ماه مذکور
موکب منصور مقابل لشکر مرهته رسیده در بسم الله شمشیر آغاز کرد هر روز اسلامیان و هنود میان
باهم تلاشهای نمودند و از توپ و رهکله و بان و بندوق و شمشیر از طرفین جمعی راه بادیه فنا پیمودند از ایشان
هر طرف دایره سایر شدند و رسد غله را بر مخالفان از جمیع جهات مسدود ساختند مگر سمت لاهور پشت
مرهته که از آن طرف آلا جات که از مشاهیر مرزبانان نواحی سرهند است غله میفرستاد بر آنهم درانیان
قابو یافته میریختند چون شاه درانی دید که مرهته با وصف تنگی قافیه از زنجیره توپخانه بر نمی آید لاجرم بیست و
هشتم ربیع الآخر سنه اربع وسبعین ومائة والف حمله بر زنجیره توپخانه مقرر کرده سواری فرمود جهان خان
شاه پسند خان و نجیب الدوله هراول و عقب اینها شجاع الدوله با فوج خود معه احمد خان بنگش و حافظ رحمت
خان و دوندی خان و فیض الله خان پسر محمد علی خان روهیله و بر پشت اینها شاه مع اشرف الوزرا
شاه ولیخان و از آن طرف افواج غنیم نیز مستعد شده بفاصله یکبان پرتاب از لشکر پیش آمده ایستاد
بعد زد و خورد بسیار که شروع جنگ از اول وقت ظهر شده بود دو گهری روز باقیمانده روهیلهای پیاده
همراهی نجیب الدوله که در جوهر شجاعت ضرب المثل اند قریب ده هزار کس بعد برق اندازی در لشکر
درآمده بکوته یراقی پیوستند بلونت راو خسر و پره بائو که مدار المهام و قوت بازوی او بود بزخم تفنگ
از اسپ بر زمین افتاده توسن فنا را مهمیز کرد روهیلهها روزگار غنیم آخر کرده بودند لیکن شب پرده ظلمت
فرو هشت و امتیاز در یگانه و بیگانه نماند ناچار روهیلهها چیره دستی های نمایان کرده از لشکر بر آمده
رو به لشکر خود آوردند گویند پندت مکاسه دار از ضلع اتاوه آپا جمعیت ده هزار سوار و خزانه بسیار
در رسد غله آن طرف دریای جمن لشاهدره محاذی شاهجهان آباد رسیده میخواست که میرت را که تعلق به
نجیب الدوله داشت تاراج نماید و براه انتربید بالا بالا رفته از گذر کنجپوره عبور کرده شامل

با فوج مرهته شود از شاهدره که چهده پرگنه جلال آباد که دوازده کروهی شاهجهان آباد واقعست رسید چون از سابق خبر آمدن او به ساحت شاه رسیده بود عطائی خان درانی و پسر عبد الصمد خان ابدالی را با جمعیت چهار سوار برای تنبیه گوبند پنڈت تعین فرموده شاه الیها از گذر راجه گهات عبور کرده و بایلغار شتافته روز دوم بشاهدره رسیده نایب نارو شنکر را که در آنجا بود معه مردمانش بقتل رسانیدند و بر اثر آن اعزاز الدین نگر که شش کروهی شاهجهان آباد است شتافته مردم مرهته را که در آنجا بودند قتل نموده بجلال آباد بفرودگاه گوبند پنڈت که بتاریخ دوم شوال سال مذکور در آنجا رسیده بود ریختند و او را با همراهیانش علف شمشیر خونخوار ساختند و غنایم بسیاری از نقد و جنس و دواب بدست آوردند و سر گوبند پنڈت را بریده با غنایم بحضور شاه آوردند چون ایام محاصره و محاربه امتداد کشید و کثرت جیفه و بول و غایط فرودگاه غنیم را المبریز تعفن ساخت و انسداد رسد غله قحط را بجائی رسانید که هر روز جمعی از مردم و دواب بعلت گرسنگی قالب تهی میکردند و بمضمون لا یستطیعون حیلة و لا یهتدون سبیلا بعرصه ظهور در آمد محصوران تنگ آمده بالاتفاق قرار دادند که آخر در احاطه لشکر مواد قوت تحلیل یافته خود بخود طعمه گور میرسیم بهتر آنست که کمر بهیئت اجتماعی خود را بر مخالف زنیم در قسمت تخت است یا تخته بتاریخ ششم جمادی الآخری روز چهارشنبه سنه اربع وسبعین ومائة والف فوجها ترتیب داده و توپخانه فرنگ پیش انداخته از سنگر خود بر آمده رو به لشکر شاه آوردند مبارزان اسلام که صبا و وار در کمین انتظار صید میکشیدند آنقدر فرصت دادند که نخجیران مضطر رام رام گویان از احاطه سنگر در میدان بیرون آوردند بعد از آن تکیه بر عون مالک الملک تعالی شانه کرده دست به شمشیر خون فشان برده حمله آوردند و در طرفة العین صفوف اعدا را برهم زده خلقی کثیر را بجزاب باد عدم فرستادند اول وسواس راو که در عین شباب بود بزخم تفنگ مقتول گشت و بر اثر آن باو مفقود العین دالاثر گردید و جنکو و سرداران دیگر بیش از حصر علف تیغ بیدریغ گشتند و ابراهیم خان گاردی زخمی آمده او را بهیئت مرغ مقفص نگاه داشتند و عنقریب به شمشیر پاسبانان از زندگی نجات یافتند

الغرض که زمین عرصه که از خون قتلی همه گلرنگ و عرصه عدم از کثرت موتی خیلی تنگ گردید
بیست و دو هزار غلام و کنیز دکنی نژاد بر سر مردان اسلام تقسیم یافت و غنایمی که در دایره
انحصار نمی‌توانند گنجید از جواهر و نقود و گرانمایه و اجناس دیگر و توپخانه و پنجاه هزار اسپ
و دو لک گاو و چندین هزار شتر و پانصد فیل کوه پیکر بدست غازیان منصور افتاد
بقیة السیف که آواره دشت ناکامی شدند مردم دیهات خبر آنها گرفتند و از قتل و اسیر
و غارت دقیقه مهمل نگذاشتند شمشیر بهادر برادر عاقل بالاجی که از بطن لولی بود در اثنای راه
رقص بسمل نمود و از سرداران عمده قلیل احدی جان بسلامت بدر برد الا دو سه کس از آنجمله
ملهار که بصد حسرت ای خود را با لوا رسانید و از آنجا بپونا آمد و پس از وقوع این شکست
بفاصله پنجاه و سیزده روز بالاجی از غصه و غم بخراب آباد عدم شتافت گویند بالاجی
پیش از فوت خود چند ماه رسوم جغداران دیهات مثل مقدم و پتواری و دیسپاندگان رو
حجام و نجار و دهار بغیر ضبط کرده باجاره داد و مبلغ خطیر ازین وجه داخل خزانه ویرانه اوشد
آخر مبارک نیامد هنوز این بدعت در تمام پرگنات عملداری و جاری و ساری نشده بود که حق تعالی
دست او را از دستیاری کوتاه ساخت و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون و شاه بعد
حصول فتح عظیم الشان از ناوردگاه میدان پانی پت بود خرامیده بسواد دهلی رایت فرود
وایای سعد و در توقف کرده شانزدهم شعبان سنه اربع و سبعین و مائه و الف از باغ شالامار
دهلی بقصد قندهار بعزیمت جولان در آورد و مراجعت قندهار نمود تاریخ یافته اند بعد
طی مسافت بلاهور رسید و در لاهور تا بیگاه اشتر روانه گردید مخفی نماند که احمد شاه در اثنای
هفت بار بهندوستان آمد بار اول در اواخر سنه خمسین و مائه و الف با نادرشاه بسیر هند
پرداخت و در سال دیگر در رکاب او بولایت برگشت بار دویم در سنه احدی و ستین و مائه
والف از قندهار لشکر بجانب هند کشید و چون احمدشاه حسب الحکم فردوس آرامگاه متوجه مدافعه
او شد هزیمت یافته براه کابل و قندهار پیش گرفت چنانچه سابق بشرح و بسط اتم رقم پذیر قلم وقایع

رنگ گردید بار سیوم در سنه اثنین وستین و مائة و الف از کابل بلاهور آمد و با معین الملک
جنگ اهل واقع شد و بصلح انجامید شاه بدستور نادر شاه از سیالکوت وغیره محالات
پرگنات خود بذمه معین الملک مقرر کرده عطف عنان عزیمت بجانب کابل نمود بار چهارم
در سنه خمس وستین و مائة والف باز بلاهور آمد معین الملک تا چهار ماه جنگید آخر بسبب
نفاق آدینه بیگ خان و کوڑا مل که صوبه دار علیا او بود مغلوب گردیده بملازمت شتافت
شاه درانی او را از طرف خود بنیابت لاهور داده عنان توجه بکابل تافت معین الملک بمحرم
سنه سبع وستین و مائة والف از اسپ افتاده جان بحق سپرد شاه درانی از قندهار بهر داری
لاهور بنام میر مومن پسر معین الملک فرستاد و بنا بر صغر سن اختیار مهمات ملکی بمادرش
تعین گرفت چون نساء از زیور عقل عاطل می باشند از بد معاشی او جمیع امرا شل بکار بیگ خان
رستم جنگ که مدار المهام کل بود وغیره تنفر تمام بهم رسانیدند و عنقریب میر مومن پسر معین الملک
باجل طبعی در گذشت و بجای او خواجه موسی احراری داماد معین الملک قایم شد رستم جنگ
خواست که صوبه داری لاهور خود گیرد بیگم دریافته او را در محل طلبیده کنیزان را فرمود تا زمه
چوب کشیده قالب او را از روح تهی ساختند بعد چندی خواجه عبدالله خان پسر نواب عبدالصمد خان
سیف الدوله مسلط شد و بیگم را قید کرده و نیابت صوبه بنام خود از شاه درانی طلبید اما
جهان خان از جانب شاه درانی بلاهور آمده دست تعدی دراز کرد و مردم لب بار را
راج بود و بعد چندی خواجه عبدالله خان که از هنگامه تنخواه سپاه نتوانست پای اقامت افشرد
گریخت با حکومت صوبه بر بیگم قرار گرفت بعد از آن خواجه مرزا خان که از جماعه داران عمده
معین الملک بود بیگم را مقید ساخت و آخر کار باهم صلح واقع شد بار پنجم در سنه سبعین و مائة والف
شاه قصد هند کرد و سبب آن هنگامه پردازی عماد الملک ابن غازی الدین خان فیروز جنگ
نواب مغفور تا است که در لاهور عمل شاه را برهم زد و صوبه داری را از بیگم که دختر

ناظم دو بکشیده آدینه بیگ خان مقرر نموده شاه باستماع این خبر از قندهار بکابل بلاهور رایت
برافراخت آدینه بیگ خان تاب مقاومت نیاورده رو بفرار در صحرای هانسی که حصار نسبت
بی آب علاقه درخزید شاه جلوریز بسونپت بیست کروهی دهلی آمد عماد الملک که برای مدد ساهها
بود بتقریب غرور از اطاعت دیده بملازمت شاه شتافت بتاریخ هفتم جمادی الاول روز جمعه
سال مذکور شاه داخل قلعه شاه جهان آباد شد و با عالمگیر ثانی ملاقات کرد دست
تاراج اموال و ناموس متوطنان شهر دراز کرده دقیقه از نهب و غارت مهمل نگذاشت
اهل غیرت خود را بسم و سلاح هلاک کردند شاه قریب یکماه در شاه جهان آباد اقامت کرد
و طوی تیمور شاه پسر خود با دختر عزیز الدین برادر حقیقی عالمگیر ثانی طرح انداخت بعد سرانجام
طوی از شاه جهان آباد برآمده و تنبیه سورجمل جاث که از مدت مدید ریشه تصرف در
صوبه اکبرآباد دوانیده بود مطمح همت ساخت و از قلاع متعلقه بلمگده که از
دهلی بمسافت پانزده کروه واقع شده بضرب توپهای قنبارده در عرصه سه روز
فتح نمود و اهل قلعه را بقتل رسانید و از آنجا بر سر متهرا که معبد قدیم هنود است رفته
از قتل عالم و سوختن و تاراج نمودن هیچ باقی نگذاشت مردم ملک جاث از صدمات افغانها
گریخته بقلعجات خزیدند شاه باکبرآباد آمد میرزا سیف الله قلعدار قدیم پادشاهی
سر باطاعت فرو نیاورده از ضرب اتواپ نگذاشت که کسی پیرامون قلعه گردد شاه
درانی جهان خان را بتسخیر قلعجات جاث مامور فرمود جهان خان در لوازم قلعه کشائی
سرگرم بود که ناگاه از نیرنگی قضا و قدر و مساعدت طالع سورجمل در لشکر شاه که قریب
باگره نزول داشت وبائی افتاد تا بحدیکه مجال اقامت نماند دست از ملک
جاث برداشته بکام سرعت جانب ولایت برگرفت چون بهابر دهلی رسید
عالمگیر ثانی با نجیب الدوله بر سر تالاب مقصود آباد آمده با شاه ملاقات
کرد شاه درین ایام دختر فردوس آرامگاه محمد شاه را درساله

نکاح خود درآورد و پس از آن شاه نجیب الدوله را امیر الامرای هندوستان ساخته بلاهور رفت و تیمور شاه پسر خود را
بسبب سالاری جهانخان والی لاهور و ملتان نموده خود براه کابل بقندهار شتافت بار ششم
در سنه ثلاث و ستین و مایه و الف که بهند آمد باوجودیکه مرهته شکست اد چنانکه گذشت
بار هفتم در سنه خمس و سبعین و مایه و الف که شاه در افغانستان عزیمت جانب هند معطوف داشت
تفصیل آنکه چون شاه بعد از فراغ از مهم نصرت جنگ نایب خود را در لاهور گذاشته رو
توجه بولایت آورد سرکشان هند میدان را خالی یافته باز غبار فساد برانگیختند علیم مرهته
از کشته شدن او بیجان شده بود باز جان در قالب او در آمده و با نواب آصف جاه ثانی
در دکن مقابل شد جنگی نوعیکه از شش سو کل یافت در ذی القعده سنه اربع و سبعین و مایه و الف
قلعه اکبرآباد را از قلعه دار پادشاهی بسازش گرفت و جمیع کارخانجات پادشاهی که
در قلعه بود متصرف گردید قوم سکهه که پیرو تلمیذ نانک ناری ساکن صوبه پنجاب که از قدیم
الایام خمیر مایه فتنه و فساد اند و با اسلامیان عداوت و تعصب مذهبی دارند با آنکه معاینه
کرده بودند که شاه چند مرتبه هندوستان را بی سپر ساخت از راه نا عاقبت اندیشیها
علم بغی و شورش افراشته نایب شاه را در لاهور کشتند و جسا سنگه نامی را از قوم سکهه
بپادشاهی برداشته دیو را بر مسند حکم نشانیدند و روپیه و سکه را بنام او سیاه کردند و بلده
لاهور و اطراف آنرا بتصرف آورده خلق الله را اسیما فرقه مسلمین را اذیت ها
رسانیدند شاه در ولایت باستماع این اخبار بر عادت معمول خود باز بعزیمت هند فرمود
چون کل زمین لاهور را محل نزول اجلال ساخت خبر آمد که اقوام سکهه در ضلع سرهندی که سرزمین
است قلب در نواحی سرهند محل الاجانب مرزبان قریب دو لک سوار و پیاده جمع شده
اند شاه بسبیل ملغار نموده ده راه زاد در عرض دو روز طی کرده بسر وقت خونگرفتگان
رسید یازدهم رجب سنه خمس و سبعین و مایه و الف جنگ روداد نار بان کفر شکن امنیته
ریخته دود از نهاد اصنامیان برآوردند و قریب هشت هزار بت پرست را طعمه شمشیر

خون آشام ساختند و متاعیکه کمیت آن مفوض بعلم الهی است غنیمت کردند
بعد فتح هفتم شعبان سال مذکور شاه بتقریب فیروزی داخل لاهور گردیده در
آنجا رحل اقامت افکنده به ضبط و نسق اطراف لاهور پرداخت و نور الدینخان
درانی راکه از بنی اعمام اشرف الوزرا شاه ولیخان بود با فوجی از خیل درانی
و قزلباش و ایلات خراسان و جمعی از راجهای کوهستان بمو وجهت تسخیر مملکت
کشمیر بسر سکهجیون که صوبه دار آن مملکت بود تعین کرد سکهجیون فوجیرا فرستاد که
شعاب جبال را مضبوط کرده بمدافعه قیام نماید درانیان بعد حرب و ضرب بسیار
غالب آمدند و کتامره را از شعاب جبال برداشته بسیاری را سر مشق تیغ
جلادت ساختند و در عقب آن بر سر شهر کشمیر شتافتند سکهجیون با جمعیکه
همراه بودند صف آرا گردید و حسب المقدور دست و پا زد آخر کتامره تاب
مقاومت نیاورده هزیمت یافتند و سکهجیون با اهل و عیال دستگیر گردید شاه
درانی بعد فتح نور الدین خان را به نیابت کشمیر مامور ساخت و در سنه ستة و سبعین
و مائة و الف شاه درانی لوای عزیمت از لاهور بجانب کابل بر افراخت

ذکر وقایعیکه بعد از مصالحت با مرهته تا انتقال نواب امیر الممالک ازین جهان بروضهٔ رضوان صورت وقوع یافت

آورده اند که نواب امیر الممالک صلابتجنگ و نواب آصف جاه ثانی که پس از

ع مصالحت بامرهته عطف عنان عزیمت به صوب حیدرآباد نمودند اثنای
امیر الممالک بدلالت فتنه جویان نواب آصفجاه را به صوب ایلور و راجمندری
نهضت نموده داخل حیدرآباد شد و بعد چندی جهت بندوبست امور ریاست
ای بعضی درهم ازان حامد الله خان را وکیل مطلق ساخت و چون مهر وکالت
نزد آصف جاه ثانی بود مهر دیگر کنده کنانیده شروع به تشبیب امور ریاست
نواب آصفجاه ثانی از استماع این خبر مخالفت اثر به طریق ایلغار خود را به حیدرآباد
رسانیده به ملازمت برادر رسید و اظهار مراتب خلوص و عقیدت در تصفیه
مزاج برادر کوشید امیر الممالک اگرچه ظاهرا مراتب خاطرداری
به تقدیم رسانید اما نقش کدورت که باغوای مغویان بر لوح خاطرش
نقش و مرتسم شده بود بالکل محو نگردید و بعد رد و بدل بسیار نواب آصف جاه را
به تانبدل مرخص ساخت تا در آنجا جهاونی نماید چنانچه به عمل آمد و بعد انقضای
ایام جهاونی ایام برسات عزیمت به تنبیه رگهناته راو برادر بالاجی راو که
سر به شورش بر داشته دست اندازی بمحالات سرکار میکرد افراخت و چون
حوالی قلعه بیدر را مضرب خیام ساخت ناصر الملک میر مغل علیخان بهادر
ازپیشگاه صلابت جنگ به صوبه داری نادیر سرفراز یافته با اسمعیل خان
از حیدرآباد برآمده بود بشرف ملازمت رسید بعد ازان بنگاه را در قلعه
بیدر گذاشته مستعد پیکار گشت درین اثنا خبر رسید که سیواس
و غیره سرداران با افواج خود تلف گشتند بنابرین رگهناته
هوش و حواس باخت و صرفه در جنگ ندیده در مصالحت
نواب آصف جاه نیز این معنی را مغتنم انگاشته
ازان جا به عزم گوشمال میر مقتدا خان

قلعدار بیدر که سر بغاوت برداشته بود متوجه گردید و در اندک ایام قلعه را به محاصره
مفتوح نموده قلعداری آنجا بنام سیادت خان بهادر مقرر کرده به فرخنده بنیاد حیدرآباد
معاودت نموده میدان گوشه محل را مضرب خیام گردانید و در آن آوان آصف الدوله
صلابت جنگ بهادر دلکشا را به نظامت بیدرآباد مقرر کرده به نواح اناکوندی وغیره
آنسوی دریای کشنا شده بود بهادر دلکشان استقبال نموده شرف اندوز ملازمت
گشت و نواب آصف جاه ایام صیام در آنجا بسر برده بعد عید الفطر متوجه نواح گلبرگه
امیرالممالک به آنجا رسیده بود گردید و بعد ملازمت تجدید عهد و پیمان با صلابت جنگ
به میان آورده چهاونی محمدآباد بیدر قرار داده به بیدر رسیدند و رحل اقامت
در آنجا افگنده افواج را به طریق معمول بچراگاه و مقر آنها رخصت دادند و در ایام
چهاونی بیدر خبر رسید که بالاجی راو آخر روز سه شنبه نوزدهم ذی قعده سنه یکهزار
یکصد و هفتاد و چهار از ین جهان درگذشت و امر ریاست به پسر او مادهو راو که
صغیر السن است و برادر اعیانی او رگهناتهه راو عاید گشته و در سنه خمس و سبعین و
ماته والف آصفجاه ثانی فوجها فراهم آورده با امیرالممالک از قلعهٔ بیدر که در آن جا
چهاونی شده بود بنا بر بعضی وجوه اول متوجه اورنگ آباد شده رگهناتهه راو و مادهو راو
هم با فوج سنگین و توپخانه از پونا حرکت کرده در میدان شاه گڈه ایمابیان و اوثانیان
نزدیک هم رسیدند و تا رسیدن باورنگ آباد فی الجمله زد و خوردی واقع شد
و نواب آصفجاه ثانی همراه صلابتجنگ وارد اورنگ آباد شد برای سامان و رسد غله
و گذاشتن اسباب زاید و بنگاه یکدو روز در آنجا اقامت ورزیده بست و سیوم ربیع الآخر
سنه خمس و سبعین و ماته والف بقصد دار الحرب پونا از آنجا نهضت نمود و غنیم را
جنگ کنان تا توکه که قصبه ایست بر لب دریای گنگ دکن مشتمل بر بتخانه معتبر و غنیم در دو
خود در آنجا عمارات عالیه طرح انداخته رسید و در آن قصبه آتش زده و بت را شکسته

عمارات

عمارات را با زمین هموار کرد و از آنجا بصوب قلعه احمدنگر متوجه شد چون بحوالی قصبه چمارگنده
وارد گردید افواج مرهته هجوم آورده بازار پیکار گرم ساختند بهادران اسلام پای جلادت
و جسارت افشرده از پیش رو راندند و چون بحوالی احمدنگر رسیدند رگهناته راو با تمام
فوج خود به مقابله آمد و بر دست چپ که راجه بانگراس با جمعیت خود قیام ورزیده بود دمدمه
های متواتر نموده نزدیک رسیده بود که تزلزل در ارکان استقامت بهادران اسلام راه
یافت درین حال مرادخان و سلطانجی نبالکر در عقب آن سیف الله یکایک او شتافته
تفرقه در جمعیت کفار انداختند و چون هنوز ترک آبادرنیت اجلال انداختند معاندان
با جرات و جسارت غبار دلاوری برانگیخته چون ابر سیاه حایل گشتند از بارش
گوله و تفنگ نائره کشیده بتقدم پیش آهنگ نائره جدال و قتال مشتعل ساختند نواب آصفجاه
ثانی اسپ اسمالک را در محافظت گذاشته خود به نفس نفیس با سپاه و نصرت قرین
متوجه مدافعه اعدا شد و بعد وقوع جنگ صعب مخالفان هزیمت یافته رو بفرار آوردند
و بهادران اسلام تا یکجکروهی از لشکر تعاقب نموده بسیاری از اعدا را بر خاک هلاک
انداختند و از آنجا نواب آصفجاه عطف عنان نموده وقت شب مظفر و منصور معاودت
فرمود و بعد ازآن اسلامیان شب از آنجا کوچ کرده بدون آنکه پای جنگ بمیان آید
از گهاتی مرور نمودند و بعد رسیدن بکهور ندی کنار باز برآمده سد راه شدن مجتمع گردیدند
غازیان اسلام از آنجا نیز شب کوچ کرده عبور نمودند و اصلا جنگ بمیان نیامد غرض
همین سان بجرات و تدبیر هر روز پیش قدمی نموده تا هفت کروهی پونا رسیدند و قریب
بود که پونا هم بحالت تو که رسد که ناگاه ناصرالملک پیشدستی نواته مغفرت مآب بنابر
غباریکه با برادر داشت و راجه رام چندر که عمده سردار لشکر اسلام بود بنابر
خفیت با غنیم ساخته شب بیست و هفتم جمادی الاولی سال مذکور از لشکر اسلام برخاسته
به لشکر غنیم پیوستند و کاریکه نکردنی بود بعمل آوردند بعد وقوع این قضیه غنیم بلاد اسلام
مبادا

سنگ بند اشتند روز دیگر از هر چهار طرف یورش کرده جنگ انداخت و توپها آورده بازار
گوله اندازی گرم ساخت مجاهدان اسلام از زنجیرهٔ توپخانه خود برآمده دست بجنگ
کوته یراقی دراز کردند و به نیروی شمشیر آبدار صف مخالفان را برهم زده بسیار را به چاه
هلاک انداختند غنیم تاب نیاورده از میدان خود را واکشید دید که رایت منصوره
اینقدر راه نورد دراز طی کرده بر هفت کروهی پونا رسید هر چند سندیا و شدیم
فایده نبخشید فهمید که پونا زرق آتش بی زنهار میشود و سکان پونا هم پیش رگهناته
راو آمده فریاد برآوردند که میخواهی خانمان ما را بر دست مسلمانان برباد دهی
ناچار رگهناته راو و مادهو راو سفیران از فرستاده پیغام صلح کردند و ملک بیست
و هفت لک روپیه از صوبه خجسته بنیاد و صوبه بیدر بدل صلح باصف جاه ثانی تسلیم نمودند
و این مصالحه شانزدهم جمادی الاخری سنه خمس و سبعین و مائه و الف واقع شد نواب آصفجاه
از هفت کروهی پونا کوچ کرده بجانب پنج محله محالات راجه رام چندر خرامیده در
پاداش حرکت لغویکه از وی بوقوع آمد ملک او را زیر سم عساکر پامال گردانیده
و آغاز موسم برشکال چهاردهم ذی الحجه سنه خمس و سبعین و مائه و الف باراده
چهاونی و با امیر الممالک داخل قلعه بیدر شدند و همانروز امیر الممالک را که بگفته مغویان
مصدر حرکاتی که موجب اختلال در امر ریاست باشد میگردید ازین جهت از هر سو
در هر وقت آتش فتنه بلند میشد و نواب آصفجاه در اطفای آن میکوشیدند بصواب دید
ارکان دولت که چندی آصف الدوله را درگوشه انزوا تجلیس راحت ساختن مناسب
وقت است در قلعه مذکور منزوی گردانیدند و یکسال و سه ماه و شش روز ایام زندگی
در حالت انزوا بسر برد و بعد از آن بستم ربیع الاول روز پنجشنبه سنه سبع و سبعین
و مائه و الف از قید زندان هستی برآمده در جوار مرقد حضرت شیخ محمد ملتانی
قدس سره مدفون گردید میر اولاد محمد ذکا در تاریخ آن گفته قطعه خدیو دکن روح

بجا پرگنه تعلق باو داشت آنطرف کشنا برده بود چون فایده مترتب نشد مصالحه بجنگ از و مغایرت
نموده روانه تمامه کلبرگه گردید مجدد دریافت این خبر مجات الوقت خود را به قلعه مذبور رسانیده بتسلی
برادر پرداخته همراه گرفته برای چهاونی به بیدر آمد و چون در آن سال بالاجی راو فوت شده بود و
برادر او رگهناتهه راو و پسرش مادهو راو با هم نفاق داشتند قابو بر آنها غنیمت شمرده سنه
یکهزار یکصد و هفتاد و پنج هجری هردوکنان شش کروهی پونا که مسکن آنها است رسید و بعد استقرار
صلح معاودت به بیدر نمود و در همین سال صوبه داری دکن از پیشگاه خلافت بنام او عز صدور یافت
بنابران برادر را نظربندی ساخته خود رتق و فتق مهمات ریاست گردید و صاحب خزانه عامره می نویسد
بعد از انکه نواب آصفجاه ثانی مسند ریاست را با استقلال آرایش تازه داد راجه پرتاب ونت
راکه برهمن هوشمندی ساکن سنگمیر بود مختار کل کرده جمیع مهمات مالی و ملکی باو واگذاشت و سال دیگر
تادیب مرهته تقدیم کرده از ریاست به هم اعبور فرمود تمکین اختصار تفصیل این اجمال آنکه چون
میان رگهناتهه راو و مادهو راو که در سنه هزار یکصد و هفتاد و پنج هجری در پونا چهاونی کرده بود و نزاع
مخالفت بهم رسید و متصدیان مادهو راو خواستند که قابو یافته رگهناتهه راو را مقید سازند رگهناتهه راو
بر همین اطلاع یافته سیوم صفر سنه سته و سبعین و مایه و الف جریده با سواران معدود از پونا برآمده
راه ناسک گرفت و محمد مراد خان بهادر اورنگ آبادی که عمده نوکران نواب آصفجاه ثانی در باستمالت
غنیم از طرف نواب مامور بود و در اورنگ آباد اقامت داشت خبر سر زده برآمدن رگهناتهه راو
شنید و چهاردهم صفر مذکور با جمعیتی از اورنگ آباد دویده در نواحی ناسک بار رگهناتهه راو برخورد رگهناتهه
که کمال بی سامانی و سراسیمگی داشت آمدن محمد خان بهادر را در حق خود مغتنم شمرده با عزاز تمام پیش
آمد سرداران غنیم از رفاقت محمد مراد خان معاینه کردند که نواب آصفجاه جانب رگهناتهه راو است
اکثر از آن باو گرویدند و در رفاقت مادهو راو تهاون ورزیدند بنابران جمعیتی شایسته با رگهناتهه راو
فراهم آمد و از راه اورنگ آباد باحمدنگر شتافت مادهو راو هم با فوجی از پونا برآمده بر دوازده
کروهی از احمدنگر بیست و پنجم ربیع الآخر سنه حال به ستیز رو داد مادهو راو شکست یافته از میدان

و گرفت و امان خواسته روز دیگر خود را پیش عم خود رگهناتهه راو رسانید نواب آصفجاه به کمک رگهناتهه راو
رسیده قریب نادرگاه رسیده بود که اختلاف آتش انفصال یافت چون موکب آصفجاهی بموضع
رگهناتهه راو رسید رگهناتهه راو هم آنجا شتافته در نخستین عشره جمادی الاولی سال حال باهم ملاقات نمودند و ضیافتها
رگهناتهه راو ملک پنجاه لک روپیه و قلعه دولت آباد و جلدوی این عنایات به نواب آصفجاه گذرانید
نصب کرده به وکلای سرکار حواله نمود و چون این امر جلیل القدر بحسن تدبیر رکن الدوله محمد مراد خان بهادر
نشست راجه پرتاب ونت نتوانست دید پیش از آنکه عمل و دخل در ملک و قلعه دولت آباد شود
را برهم زده نواب آصفجاه را بر آن داشت که رگهناتهه راو را معطل باید کرد و جانوجی پسر رگهوجی بهوسله
را بطمع اینکه بجای رگهناتهه راو قایم مقام پیشوا طلبیده ملازم سرکار نواب آصفجاه ساخت
ملک پیشکشی نواب آصفجاه غفران پناه که بطرف غنیم رفته بود از ناقدردانی غنیم رنجیده چهاردهم
سال حال نواب آصفجاه ثانی پیوست رایات نواب با فوج سنگین متوجه تادیب رگهناتهه راو شد
ناتهه راو طاقت مقاومت در خود ندیده آوارگی و تاراج ملک که اصل شیوه غنیم است اختیار کرد و با
سوار بسیار اورنگ آباد آمده در سواد غربی شهر نازل شد و زر مصادره از شهریان طلب کرد و شمس الملک
سالار جنگ ناظم اورنگ آباد با وصف قلت سپاه و سامان حرب در کمال حزم و هشیاری باستحکام
باره حصار شهر پناه پرداخته مورچالها را بهمت خان بهادر کوتوال شهر بر آراییان محمد مراد خان
و دیگر منصبداران و مردم شهر تقسیم نمود و بانتظار کمک نواب آصفجاه ثانی با غنیم بلطائف الحیل
نید رگهناتهه راو آشتی نپذیرفته گرفتن شهر تصمیم کرده و زد و باهتمام قلعه گیری مرتب ساخت و صبح
هشتم شعبان سال حال همین که آفتاب از دریچه مشرق سر برآورده غارتیان همراهی او برابادی خارج
شهر پناه ریختند دست تاراج دراز کردند رگهناتهه راو خود با فوج خاص جانب شمالی شهر ایستاد
پیادهان او نردبانها پای دیوار قایم کرده و فیلان را متصل دیوار آورده چندکس برآمدند و تخته های
دروازه را که در دیوار گلابی باغ قلعه ارک است شکسته درآمدند همت خان بهادر و مرزا

میر کاظم رضوی مرحوم از سادات دولت آباد پای جلادت افشرده تردد نمایان نمود و ازانجا که تمام خیالان
بسیار را در پای دیوار ترک اسفل فرستادند در اطراف دیگر هم ناکامیان بر دست شهریان قتیل
و جریح گشتند و در عین گرمی معرکه تیر تفنگی بفیلبان رگهناته راو رسید و همین تیر فارق میان دار و گیر شد
رگهناته راو دست حسرت خاییده و خاک تشویر بر رو مالیده از یورش برگشت و خبر قرب وصول نواب
آصفجاه شنیده رخت ادبار بجانب بکلانه کشید بست و ششم شعبان مذکور موکب آصفجاهی وارد اورنگ آباد
شد چون غنیم اراده داشت که بملک برار در آمده گرد تاراج برانگیزد نواب نیز مسافت منازل طولانی قریب بالاپور
رسیده سد راه گشت غنیم ازان طرف برگشته و از نزدیکی بلده اورنگ آباد گذشته جانب حیدر آباد شتافت
نواب هم عطف عنان نموده تا دریای گنگ سبیل تعاقب پیمود و درینجا مصلحت چنین دریافت که تخریب
دیار غنیم بر تعاقب او رجحان دارد نواب تعاقب را گذاشته متوجه دار الحرب پونا شد و بعد برآمدن
از کتل احمد نگر جوق جوق سپاه را بهر ناحیه و سمت مقرر نمود که بتاراج مساکن و مواطن غنیم پردازند و خود
بدو کروهی پونا رسیده مخیم ساخت سکان پونا پیش ازین گریخته بقلاع و امکنه قلب رفته بودند مردم پله
لشکر اسلام بتقلیم عمارات پونا را سوخته با خاک سیاه برابر کردند و افواج یغمایی در نهب و تخریب اطراف
پونا و ملک کوکن دقیقه فرو نگذاشتند سبحان الله در عهد بالاجی راو از حد دکن تا امروز کسی چه تاب
داشت که به پرکاه اینها دست مزاحمت رساند اکنون اموال و امتعه اینها بیغما در آمد و عمارات که بصرف
مبالغ لکوک ساخته بودند باتش غضب الهی با خاک برابر گردید میر اولاد محمد ذکا گوید رباعی آصفجاه دوم
سلیمان اعلام آبادی قوم برهمن سوخت تمام تاریخ شنو ز شعله طبع ذکا آتش زد پونه را سپاه اسلام
رگهناته راو بحیدر آباد رفته غره ذی القعده سال حال بر شهر یورش کرده تلاش گرفتن شهر از حد گذرانید شجاع الدوله
بهادر دلخان اورنگ آبادی ناظم حیدر آباد جمعیتی شایسته نگاهداشته بندوبست شهر کرده بود او و مردم
او قدم همت در مقام جهاد افشرده بضرب توپ و تفنگ و تیر یورش را رد کردند و بسیاری از رزغالان سیاه را
لقمه آتش جهنم ساختند ازانجا هم رگهناته راو بی نیل مقصود برگشت و منهیان بحضور آصفجاه ثانی معروض داشتند
که رگهناته راو از حوالی فرخنده بنیاد برخاسته بصوب پونا متوجه گردیده است باستماع این خبر بنا بر قریب

رسیدن موسم برشکال نواب آصفجاه اراده چهاونی بسمت محمدآباد بیدر روی توجه آورد بعد وصول
بضلع دهاروور جانوجی که همراه رکاب بود براجه بهادر پرتاب دست گفت که امسال چهاونی در خجسته بنیاد که
هم پونا نزدیک است و هم ناگپور قریب اصلاح راجه بهادر به ترغیب آن مفسد فساد ذریب خورده بحضور
عرض این معنی نمود و پذیرا رسید پس به قلعه اوسه آمده تخفیف بار نموده عنان عزیمت بصوب خجسته بنیاد
معطوف فرمود چون بکنار رود گنگ رسیدند دریا کم طغیانی داشت برای عبور چند روز کشید و مردم فوج
دوجوق شدند یکی همراه رکاب نواب عبور نمودند و یکی همراه راجه بهادر بایندطرف دریای گنگ توقف
ورزیدند و جانوجی که بخفیه بنابر جمعیت کفر بار رکهناتهه راو ساخته بود بهانه هنگامه سپاه برای تنخواه از راجه بهادر
جدا شده بفاصله ده سه کروه جوجی فرود آمد رکهناتهه راو که در کمین چنین وقت بود بدریافت این خبر از مسافت
بعید یلغار کرده ناگهان برسر اینها تاخت آورد راجه بهادر با آن جمعیت قلیل قدم جلادت افشرده مصاف آرا
گشت و دلیران اسلام داد مردانگی داده فوج ادبار را زیر و زبر کردند و نزدیک هودج آهنی او رسیده ریسمان
هودج فیل بریده خواستند که سرش از تن جدا سازند درین اثنا مردمانیکه با او ساخته بودند گفتند این رکهناتهه راو
نیست بل برهمن دیگر است و رکهناتهه راو بر فلان هودج است بهادران اسلام دست از قتلش باز
داشته متوجه هودج دیگر شدند که رکهناتهه راو فرصت یافته خود را کناره کشید متعاقب این حال تیر تفنگ
قضا براجه بهادر رسید و بر کار خداوند نعمت جان نثار گردید گویند مرادخان که با راجه بهادر عناد
دلی داشت و رهین دارد گیر یکی از قراولان خود اشاره بقتل راجه بهادر کرد حسب الاشاره آن قراول
بضرب تفنگ کار او را باتمام رسانید بمجرد کشته شدن راجه بهادر قدم ثبات لشکریان از جا رفته
فتح مبدل بشکست شد و مخالفان که راه فرار پیش گرفته بودند عطف عنان نموده از هر چهار طرف
بر لشکر اسلامیان ریختند افواج هراس امتزاج تاب مقاومت نیاورده بمعرض تلف رسیدند
بعضی مال و متاع بتاراج داده راه فرار پیش گرفته جان بسلامت بردند و جمعی بضرب تیغ و سنان
شربت شهادت چشیدند و اکثری خود را در رود گنگ انداخته غریق بحر فنا گشتند و برخی باسیری

عنان باز کشید و بعد کشته شدن راجه بهادر رگهناتهه راو نیز عبور کرده حوالی شهر فرود آمد و میر موسی خان که
از آن آشوبگاه بانکی سه دستار پیاده بار آمده بود خود را نزد نواب شیر جنگ حیدر یار خان بهادر که در آن وقت
در پونا بود رسانید نواب شیر جنگ آمدن میر موسی خان را که سید خلیق و از مقربان حضور بود مغتنم انگاشته
بعد کنکاش باتفاق محمد مراد خان بنای صلح گذاشت و در صلحنامه چنان قرار داد که میر موسیخان بخلعت
مدار المهامی سرفرازی یابد و با میر موسیخان عهد و مواثیق بعمل آمد که هرگاه از ینجا مخلصی یافته بحضور رود
مدار کار کرده نواب شیر جنگ را از پونا بحضور طلبیده باشد بصوابدید نواب شیر جنگ تمشیت امور ریاست
نماید پس مراد خان باشاره نواب شیر جنگ بهادر بحضور بندگان عالی رسیده بنای صلح بموجب قرارداد
گذاشت و بندگان عالی بنابر صلاح وقت که چشم زخم عظیم بفوج اسلام رسیده بود و مراد خان وغیره
بارگهناتهه راو ساخته بودند راضی بانفصال شدند چنانچه بیست روز از کشته شدن راجه بهادر میر موسیخان
بحضور رسیده بخطاب رکن الدوله بهادر احتشام جنگ و عنایت خلعت مدار المهامی از جواهر پارچه و پیچ
مرصع و پالکی مروارید سرفراز گشت و بعد از آن نواب شیر جنگ بهادر از پونا باستصواب رکن الدوله
بحضور آمده از شرف ملازمت خود و چون سابق در عهد امیر الممالک صلابت جنگ بدیوانی صوبجات دکن سرفرازی
یافته از جزو کل امور ریاست واقف شده بود و باتفاق با جمیع اعزه لشکر داکثر سپاه داشت دخیل کار
گشت اگرچه بظاهر رکن الدوله مدار المهام بود اما فی الحقیقه تمشیت جمیع مهمات ریاست باو تعلق گرفت
و غلام سید خان که بخبث طینت و رشک فطری اتصاف و دخل در مزاج بندگان عالی داشت
در کمین برانداختن ارکان دولت بوده اکثر احیان سخنان خلاف واقع بعرض حضور رسانیده
مزاج اقدس را از خیرخواهان دولت منحرف میساخت بنابر صلاح وقت بخطاب معین الدوله سهراب جنگ
و نظامت صوبه برار از پیشگاه حضور خوشدل ساخته در رفتن تا ز مالیده از حضور اخراج نمودند و درین
ایام خبر رسید که چراغ حیات امیر الممالک صلابت جنگ از صرصر اجل سیزدهم ربیع الاول روز پنجشنبه
سنه یکهزار و یکصد و هفتاد و هفت هجری خاموش گردید بندگان عالی مراسم تعزیه بموقوفی نوبت
سه روز بعمل آوردند و بعد از آن نهضت بجانب شولاپور نموده پیشکش از زمیندار آنجا گرفته رونق

افزای

حیدرآباد شدند و مادهوراو بنابر حصولِ دلجمعی از بندگانِ عالی عنانِ عزیمت به تنبیه حیدرعلیخان عرف حیدرنایک
که راجه میسور را مقید کرده تمام ملک او را در حیطهٔ تصرف در آورده و اکثر بلادِ افاغنه مثلِ ساونور و بنکاپور
و سونده و بدنور و سرا و هسکوته وغیره جبراً و قهراً گرفته و جمعیت کثیر فراهم آورده سر بفساد برداشته
بود معطوف نمود و رگهناته راو از سوادِ خجسته بنیاد برخاسته نزد مادهوراو رفت و هولکر عازم هندوستان
شد مادهوراو فوجِ عظیم بسرداری گوپال هری و بابوراو پهڑکیه بپیش تنبیهِ حیدرعلیخان پیشتر فرستاد
حیدرعلیخان فیض الله خان خلفِ میر محمدی خان دامادِ سید ولادرخان را بمدافعهٔ غنیم نامزد ساخت
و بعد وقوعِ جنگِ صعب فیض الله خان فوج مرهته را هزیمت داد و بعد از آن مادهوراو و رگهناته راو
باتفاقِ همدیگر با سردارانِ نامی مثلِ ترمک راو و بابو نایک و نارو شنکر وغیره عازم جنگ حیدرعلیخان
گردیدند و اکثر قلاع را مفتوح ساخته مصاف آراسته شدند درین وقت حیدرعلیخان شکست یافته
داخلِ سرنگهپتن شده و باستحکام برج و باره پرداخته سلسلهٔ صلح جنبانید و سی لک روپیه نقد
و ملک چند لک روپیه واده صلح کرد و مادهوراو به پونا برگشت **ذکرِ مقید گشتن مراد خان و
همت خان در قلعهٔ محمدنگر و نهضت نمودن بندگان عالی از فرخنده بنیاد جهت
تصفیهٔ خاطر نواب شجاع الملک بهادر بسالتجنگ که باغوای مغویان ظنِ فاسد
بخاطر خود راه داده سر از اطاعت پیچیده بود با بعضی وقایع دیگر** آورده اند که بندگان عالی
بعد از آنکه رونق بخشِ بلدهٔ فرخنده بنیاد شدند بتاریخ بست و هفتم شهر محرم سنه هزار یکصد و هفتاد و هشت
هجری مراد خان که در ابتدای حال بصیغهٔ بارگیری در سرکارِ سید لشکر خان نوکر بود بعد از آن جمعدار
توپخانهٔ سرکار گشت رفته رفته بیاوری طالع ترقی نموده در عهدِ مدار المهامی راجه بهادر بمرتبهٔ امارت رسیده با رگهناته راو
موافقت کرده بود و در عین گرمی هنگامهٔ کارزار یکی از همراهان خود را باشاره بقتلِ راجه بهادر کرده چشم پر
زخمی عظیم بفوج فیروزی رسانید با پسر خاله اش در پاداش این حرکت که از آن ذهنها بامر ریاست
راه یافت در قلعهٔ گولکنده مقید نمودند و در آن حبس آن هر دو برادر از قید هستی بخود رهائی یافتند
همدرانِ اوان نواب شجاع الملک بسالتجنگ که همواره از بندگان عالی اندیشه ناک بوده فایز بسعادتِ ملازمت

نمیگردید باغوای افاغنهٔ کرنول و دیگر مفسدانِ فساد اندیش که چنان ذهن نشین کرده بودند که موکلانِ [illegible]
حسب الایمای حضور باندیشه آنکه مبادا کهناته را که پلهٔ او از گشتنِ راجه بهادر سنگین شده است صلابت جنگ
را از قلعهٔ بهید برآورده فسادِ عظیم برپا کند خاکرده گشتند زیاده تر متوهم گشته سر از اطاعت پیچید بنا برین بندگانِ
عالی افواج فراهم آورده برای فهمایش متوجه شده چون قریب تم بهدرا نزولِ اجلال فرمود شجاع الملک
تابِ مقاومت در خود ندیده در قلعهٔ کرنول در پناهِ افاغنه متحصن گشت بندگان عالی بمحاصره پرداخته
از راهِ شفقت بزرگانه درِ موخلت و مصالحت مفتوح ساخت شجاع الملک مستامن گشته عهد و پیمان
میان آورده از قلعه برآمده بشرفِ ملازمت رسید بندگان عالی حسب القرار شجاع الملک را بصوبه‌داری
تعلقهٔ ادهونی که بدستورِ سابق بحاله داشته جانبِ ارکات نهضت نمود و بعد رسیدنِ لشکرِ فیروزی
بنواحِ ترچنی زمینداران و پالیگارانِ اطراف باستان بوسی فایز گشته پیشکشهای لایق گذرانیدند و
محمدعلیخان والاجاه ناظمِ ارکات باشتهارِ آمد آمدِ لشکرِ ظفر اثر از بلدهٔ ارکات به بندرِ چنیاپٹن در پناهِ
سردارانِ انگریز رفت بندگان عالی نواب سیف الملک حیدر یار خان بهادر شیر جنگ را که خیرخواهِ
دولت و عقده‌کشای مشکلات بود بچنیاپٹن جهتِ استمالتِ محمدعلیخان فرستاد آنخیرخواهِ دولت
او را الحلقهٔ انقیاد کشیده مبلغِ تعهد بمعرفتِ وصول در آورد و بعد از آن بندگان عالی رایتِ مساودت
افراشته راهِ غیر متعارف که قریب بود بالتماسِ زمینداران که ملکِ آنها پامال نگردد اختیار فرمود
و در اثنای راه در بعضی مواضع بنا بر کمی آب خیلی تکلیف بمردمِ لشکر رسید تا بحدیکه بعضی مردم العطش
گویان جان بحق تسلیم نمودند و بعدِ وصول بسرحدِ راجبندری قطب الدوله حسن علیخان ناظمِ آن ضلع
به توسط رکن الدوله میر موسیخان بملازمتِ حضور مستسعد گردید و بعد رسیدن بسوادِ بجواره قطب الدوله
بخلعتِ بحالی تعلقه سرفراز گشته رخصتِ انصراف یافت بعد از آن بندگان عالی بکوچهای متواتر قطع مراحل
نموده رونق افزای فرخنده بنیاد گردید درین ایام رکن الدوله بهادر بگفتهٔ محکم سنگه پیشکار که برهمنِ
قاسی القلب و صاحب اختیارِ دولتش بود بر جاگیرداران و انعامداران مصادرهٔ یکساله مقرر کرده
دستاولانِ شدید تعین نموده گرفت درین ایام اسمعیل خان پنی بصوبه‌داری برار از عزلِ غلام سید خان

سرفرازی یافت غلام سید خان بنظامت خجسته بنیاد از عزل درگاه قلیخان بهادر سالارجنگ نامزد شد بعد
انقضای موسم برشکال برای اهانت مادهوراو که تنبیه به سابه پیش نهاد خاطر خود نموده و دهوندو
پندت وکیل را فرستاده بود بوساطت رکن الدوله درخواست کمک نموده بود لوای عزیمت
بصوب برار افراشت هوسله تاب مقابله در خود ندیده در مصالحت زد بعد انعقاد مصالحت
رگهناته راو عهد و پیمان با مادهوراو استوار کرده بهندوستان رفت و چون موکب منصور
از برار مراجعت نموده بکنار کاٹی پورنا رسید مادهوراو باستصواب رکن الدوله برای ملاقات
بندگان عالی آمد و بساط اتحاد گسترده خلعت و جواهر گرفته بلشکر خود رفت و بندگان عالی چند روز
در آنجا اقامت ورزیده و ضیافت مادهوراو بتکلف هرچه تمامتر نموده و اساس اتحاد را محکم
ساخته مادهوراو را رخصت نمود و از آنجا بنواح شولاپور پرتو نزول افکنده زر پیشکش از زمینداران
سرکش گرفته در نواح گلبرگه تشریف فرما شدند و در آنجا زیارت مرقد حضرت سید محمد گیسو دراز
قدس سره العزیز و ملاقات بصاحب سجاده حاصل نموده بخیمهٔ خاص رونق افزا شدند در آن
اوان محکم سنگه پیشکار مدار المهام که از دست تعدیش عالمی بفغان آمده و علاوه برین دست
شخصی از مریدان سلسله حضرت خواجه بنده نواز بی تقصیر بریده بود بردست عزیز خان افغان
کشته گردید و قاتلش بدرگاه حضرت خواجه بنده نواز پناه برده محفوظ ماند گویند این امر باشاره
رکن الدوله بوقوع آمده و بجای محکم سنگه برادرش مرار داس مخاطب براجه جگدیو شده
مقرر گشت و از آنجا بندگان عالی برای چهاونی بحیدرآباد معاودت فرمودند چون در مقاله اکثر جا
ذکر نواب حیدریار خان بهادر شیرجنگ و نواب درگاه قلیخان بهادر سالارجنگ رحمه الله علیهما
بتقریبات در مطاوی کلام بزبان قلم آمد لازم شد که احوال این هر دو امیر کبیر عالی شان که از اعیان دولت
آصفیه بودند بمعرض بیان آید **ذکر احوال نواب شیرجنگ بهادر و شمه اخلاف او**
نام اصلی آن مرحوم شمس الدین محمد حیدر است ابن محمد تقی ابن محمد باقر ابن شیخ محمد علی
ابن شیخ ادریس که سلسله نسب شریفش بحضرت ادریس ترنی منتهی میگردد و شیخ موصوف

در مدینه منوره بخدمت تولیت اوقات که عمده‌ترین خدمات آنجاست اختصاص داشت
آخر الامر با پسر خود شیخ محمد علی از مدینه منوره برآمده چندی در حرمین سکونت ورزید و از آنجا پدر
و پسر از دریا عازم سمت کوکن که جنوبی دکن کنار دریای شور واقعست گشتند و از کوکن در
بیجاپور تشریف آوردند علی عادلشاه والی بیجاپور مقدم شریف شان مغتنم انگاشته بتعظیم و تکریم
تمام پیش آمده خدمات شایسته بتقدیم رسانید و بتکلف اقامت گردید بعد از قبول نموده اقامت
ورزیدند و متصل درگاه قدوم رسول عمارات عالی ترتیب نمودند و چون شیخ محمد علی بزیور قابلیت
آراسته بود علی عادلشاه آخر الامر او را بخدمت وزیری که خدمات عمده آنوقت بود بعز اختصاص
بخشید و دختر ملا [illegible] که فاضل متبحر و از قوم نوایت بود در سلک ازدواج او کشید صاحب مآثر الامرا
بتاریخ ... تسلیم داده که قوم نوایت نوآمدند از شرفای عرب گویا همین لفظ نو آمد بکثرت استعمال نایت
شده و جمع نایت نوایت گویند حجاج بن یوسف ظالم مشهور از روی عناد باستیصال اشراف
و اعیان همت گماشته بسیاری از صلحا و علما را بتیغ بیداد گذرانید ناگزیر مردم از جبر و غرضش
جلای وطن اختیار نموده هر جا امنی یافتند خزیدند و جمعی از بنی قریش در سنه یکصد و پنجاه
و دو هجری از مدینه طیبه هجرت کرده بجهاز برآمدند و در سواحل بحر هند متعلق دکن که موسوم بکوکن است
فرود آمده توطن گزیدند غرض ملا احمد نایت که صاحب علم و کمال و از ارباب فضل و دانش بود بیاوری
طالع مسعود و التفات علی عادلشاه والی بیجاپور گشته و بکثرت دانائی بجوهر عقل و رای صواب اندیش
رکن رکین دولت و مدار مهام سلطنت او گردید پس از چندی بنابر وجهی از رفاقت عادلشاه
دل برداشته شده و ملازمت عالمگیر بادشاه مرکوز خاطر ساخته فرصت وقت میجست تا آنکه در
سال هشتم عالمگیری مرزا راجه جی سنگه بعد از کفایت مهم سیوا با لشکر گران بتاخت ولایت
بیجاپور تعیین گشت عادلشاه بملاحظه سوابق جرایم و تقصیرات خویش از خواب گران غفلت
بیدار شده ملا احمد را که بفهمیدگی و کاردانی از سایر امرا امتیاز داشت بجهت اصلاح کار و تمهید مراسم
اعتذار و تجدید مراتب قول و قرار نزد راجه فرستاد ملا احمد که دیر وقت تمنای دلی او روی بظهور آورد

چنین تقریب را مغتنم شناخته در پای قلعهٔ پورندهر بسنهٔ هزار و هفتاد و شش هجری براجه پیوست
و باظهار مکنون ضمیر خویش پرداخت چون امینی بپادشاه ظاهر شد فرمان طلب بنام او عز صدور
یافته بعاطفت خسروانه غایبانه او را بمنصب ششهزاری شش هزار سوار نواخت و بمهاراجه ایما شد
که ملا احمد بعد رسیدن حضور بخطاب سعد الله خان و در خور استعداد او بخدمت عمده سرفراز
خواهد یافت او را خرج راه داده روانهٔ حضور باید نمود راجه حسب الحکم حضور و لک روپیه بنام الیه
و پنجاه هزار روپیه به پسر خویش از سرکار والا داده روانهٔ درگاه سلطانی گردانید ملا احمد چون باحمدنگر
رسید از جام اجل شربت ناکامی چشید و پسر خویش محمد اسد بتعلق شهر پادشاهی حضور شتافته
در آغاز سال نهم عالمگیری شرف اندوز ملازمت گشته بانواع عطایا و منصب هزار و پانصدی
هزار سوار و خطاب اکرام خان سرفراز گردید و ملا یحیی برادر خورد ملا احمد پیش از رجوع برادر بزرگ
خود بیاوری بخت سعید در سال ششم عالمگیری از بیجاپور روی نیاز بدرگاه عالمگیری آورده بمنصب
دو هزاری هزار سوار سرمایهٔ افتخار اندوخته بتعین دکن شد و همراهی مرزا راجه در تاخت و
تاراج ولایت بیجاپور سرمایهٔ نکوخدمتی نمود پس از آن بخطاب مخلص خان اختصاص یافته در اورنگ آباد
اقامت گزید پسر خویش زین الدین [illegible] خویش او عبد الله و معتبر خان هر یکی بمناصب مناسب
رسید چون فوجداری کوکن [illegible] از تعلق گرفت شما رالیه از روی کاردانی که سهم و هشیاری
پنهان به هندوستان [illegible] وطن و مسکن فرقهٔ فساد پیشه مرتبه بود پرداخت که نقش عقیدت
و کارطلبی خویش در پیشگاه خلافت درست ساخت و بآن درجهٔ اعتبار بهم رسانید که ساخته
و پرداخته او همه منظور میشد و باعتبار کارهای درست بستهٔ او که پادشاه از آن ناحیهٔ
فتنه خیز خاطر جمع داشت مکرر فرموده بود که مثل معتبر خان نوکر نباید القصه شیخ محمد علی
ابن شیخ اویس را از دختر ملا احمد دو پسر بوجود آمد شیخ محمد باقر و شیخ حیدر علی عادلشاه
شیخ محمد باقر را میر سامان و شیخ حیدر را مستوفی الممالک سرکار خود کرد و انیسه [illegible] شیخ علی
که از اعیان دولت علی عادلشاه بود دو همشیره داشت یکی را در عقد ازدواج

شیخ محمد باقر و دیگری را در حبالهٔ نکاحِ ملا یحیی مخاطب بمخلص خان که از بطنش زین الدین علی خان
بکور متولد شد در آورد و شیخ محمد باقر و شیخ حیدر تا عهدِ سکندر عادلشاه در بیجاپور
بخدماتِ خود قیام داشتند آخر الامر که با مصطفی خان وزیر سکندر ناموافقت درمیان
آمد با عالمگیر پادشاه عرضداشت فرستادند پادشاه طلب فرمود بعدِ تحصیلِ دولت
ملازمت شیخ محمد باقر بمنصب دو هزاری پانصد سوار و دیوانی دار الخلافت
شاه جهان آباد و کشمیر چهره اعتبار افروخت و شیخ حیدر بمنصب هزار و پانصدی سه صد
سوار و دیوانی فوج پادشاه زاده محمد اعظم شاه سرمایهٔ افتخار اندوخت مدتی بر همین منوال
بسر بردند و با اسد خان وزیر اعظم و پسرش ذو الفقار خان امیر الامرا و دیگر امرای حضور
خیلی موافقت دست داد آخر الامر شیخ محمد باقر بوسیلهٔ اسد خان عرضی از نظر پادشاه
گذرانید که آب و هوای هندوستان با مزاج فدوی در گاه نساز و امیدوار است
که متعینهٔ دکن شود پادشاه از روی عنایت دیوانی تلنگ کنِ نظام شاهی و عادلشاهی تفویض
نموده مرخص ساخت شیخ محمد باقر در دکن آمده روزگار در کمال اعتبار میگذرانید آخر
از خدمت استعفا نموده و جاگیر مشروطی تعلقه را گذاشته در بلدهٔ اورنگ آباد سکونت
ورزید مدتِ حیات جاگیرِ ذات بحال و تکالیفِ نوکری معاف بود تا در سنه هزار و یکصد و
نبیت و هشت بروضهٔ رضوان خرامید شیخ محمد باقر در علوم معقول و منقول عالم
جید بود و صاحبِ صلاح و تقوی و لتصانیف غرا اسد خان و ذو الفقار خان و دیگر امرای
عمر حلقهٔ اعتقاد در گوش داشتند و از تصانیفِ اوست تلخیص المرام فی العلم الکلام
و کتاب ضخیم دیگر است در بیانِ اصولِ خمسه که بسیاری از مسایلِ غامضهٔ حکمت در آن
مندرج ساخته و در دیباچه این کتاب نوشته علامة الزمان و فهامة الاقران مولانا محمد
فصیح تبریزی بعد از آنکه این تالیف را از اول تا آخر بشرفِ مطالعه در آورد و ندر روضة الانوار
و زبدة الافکار نامید و شیخ محمد تقی خلف شیخ محمد باقر در عهد عالمگیر پادشاه بصدی

در عهد بهادر شاه پانصدی پنجاه سوار منصب داشته در وقت محمد فرخ سیر وارد
خجسته بنیاد شد چون نواب مغفرت مآب آصفجاه بایالت دکن رسید از پیشگاه نواب
بمدار و تکلی احتشام بسیج قلعجات دکن سرفرازی یافته و در سنه [illegible] پنجاه و پنج [illegible]
برین شتافت [illegible] او [illegible] متولد شد [illegible]
تاریخ ولادت آن [illegible] یافتند و [illegible] منصب [illegible]
فائز گشت و بعد وصول [illegible] رسید و نیز بملازمت نواب آصفجاه [illegible]
بمنصب [illegible] سرفراز گردید و بعد انتقال [illegible] ترقی صدی
اضافه یافته بمنصب سه صدی ارتقا نمود و هنگامیکه نواب مغفرت مآب رو بتوجه از
دکن بصوب شاهجهان آباد آورد ملتزم رکاب شد و تقربش روز افزون شده بخدمت
عرض بیگی عسکر اختصاص یافت و بعد جنگ نادرشاهی باضافه دو صدی بمنصب پانصدی
و خطاب حیدر یار خان امتیاز پذیرفت و بمرتبه جلیله و مشار الیه گشت که نواب
مغفرت مآب هرگاه بحضور نادرشاه میرفت غیر از خان موصوف و در رکاب قلیخان کسی
دیگر را همراه نمی برد و بعد از مراجعت از شاهجهان آباد پس از دستگیر کردن ناصر جنگ
باضافه صدی و بعد تسخیر قلعه ترچناپلی باضافه دو صدی یافته بمنصب هشتصدی هشتصد
سوار مدارج ارتقا پیموده و در عهد مظفر جنگ بمنصب هزار و پانصدی پانصد سوار ترقی نمود
و در زمان امیرالممالک صلابت جنگ بهادر بمنصب پنجهزاری چهار هزار سوار و پالکی جهالردار و
علم و نقاره و خطاب منیرالدوله شیر جنگ و ثانیا باضافه دو هزاری بمنصب هفت هزاری
هفت هزار سوار و ماهی مراتب و خطاب مشیرالملک و میر سامانی سرکار والا لوای بلند
نامی افراخت و بعده بدیوانی سرکار و پس از آن بدیوانی صوبجات دکن کوس دولت
نواخت و در عهد نواب آصفجاه ثانی در اوایل مدارالمهامی رکن الدوله امور ریاست بصوابدید
آن امیر روشن تدبیر تمشیت می یافت بعد از آن بنابر کبر سن اگرچه دست از آن کشیده اما

زمامِ وصولِ ریاست در قبضهٔ اختیارِ آنوالاقتدار بود و درستی مقدماتِ متعلقهٔ سرکار پنڈت پردهان و محمد علیخان والاجاه وغیره با آن رکنِ رکینِ دولت تعلق داشت و جوابِ سوال باٰئین صواب که صلاحِ دولتِ خداوندِ نعمت در آن باشد باستصوابِ او صورتِ انعقاد می یافت و چون ضعفِ قوای بشری بنابر کبرِ سن او را دریافت بدستور طریقهٔ مرضیهٔ اجداد بزرگوارِ خود راغب بانزوا گشته و باصرار بندگانِ عالی نظامت خجسته بنیاد قبول نمود و بخیال اوقاتِ شریف عدالت و دادرسی و غربا پروری بهره بردهٔ ذخیرهٔ نیکنامی اندوخت و در سنه هزار و یکصد و هشتاد و نه به نهبی فی رحمتِ حق پیوست بعضی مورخان تاریخِ رحلتِ حیدر یار خان عادل یافته اند سنینِ عمرِ شریفش بهفتاد و هشت سال رسیده امیری بود باشان و شوکت و صاحبِ سخاوتِ شجاعت موفق بخیرات و مبراتِ نشست پرور و علما دوست کم کسی خواهد بود که از فیضِ احسانِ او کامیاب نشده باشد اکثر امرا و اعیانِ دولتِ نواب آصفجاه ثانی نسبت به بزرگیِ او خود را صغیر و خورد سیداشتند چنانچه نواب رکن الدوله در ایام مدار المهامی خود او را عمو صاحب می گفت و عرضی می نوشت و آنوالا مرتبت با امرای موصوف سلوک مشفقانه همچو سلوکِ بزرگان با خوردان می نمود و از اخلافِ خود دو فرزند گذاشت اکبر ارشد اولاد محمد صفدر خان بهادر غیور جنگ بود و اصغر تقی یار خان بهادر ذوالفقار جنگ که بعد انتقالِ والدِ ماجدِ خود هفت سال در ظلِ عاطفت برادرِ بزرگ خود اوقاتِ زندگانی بسر برده بمرضِ فالج و لقوه رختِ هستی بربست و تولدِ محمد صفدر خان بهادر غیور جنگ بتاریخ بست و چهارم جمادی الاخری سنه هزار یکصد و چهل و پنج هجری است و در عهدِ نواب مغفرت مآب بمنصب دو صدی و نیابتِ داروغگی فیلخانه سرفراز شد و در عهدِ مظفر جنگ باضافه سه صدی بمنصب پانصدی شش صد سوار و خطاب خانی و در زمانِ نواب امیر الممالک اولاً تعلقه کوتوالی خجسته بنیاد و ثانیاً به منصبِ سه هزاری دو هزار سوار و علم و نقاره و خطاب بهادری و ثالثاً در سنه هزار یکصد و هفتاد و چهار بمنصبِ چهار هزاری و خطاب غیور جنگ بهادر

اشجع الدوله که این مصرع مادهٔ تاریخ آنست **مصرع** خطاب اشجع الدوله همایون - در اینجا بمنصب پنجهزاری چهار هزار سوار و پالکی جهالردار سرمایهٔ مباهات اندوخت و در عهد نواب آصفجاه ثانی بمنصب شش هزاری شش هزار سوار بعد از آن بست و ششم رمضان در سنه هزار یکصد و نود و هفت هجری بدیوانی صوبجات دکن بخطاب اشجع الملک و ششم شهر صفر سنه هزار و دو صد و پنج هجری بخطاب خانخانان چهرهٔ اعتبار افروخت و بتاریخ چهاردهم ماه شعبان سنه مذکور در ایام جهانگیری بکل بمرض خفقان واصل برحمت حق گشت و لاش او را در رنگ آباد برده در مقبرهٔ والد ماجدش شیر جنگ مرحوم مدفون ساختند نواب مرحوم مغفور میری بود که در متانت و بردباری و غیرت و مروت و دینداری و پاس آشنائی و ترحم در غربا پروری نظیر خود نداشت و در معانویسی و ترتیب نظم لوای امتیاز می افراشت و این چند اشعار از نتایج طبع والای اوست **شعر** چو برق بت سرخ پوشش رفت و گذشت بیک کرشمه او عقل و هوش رفت و گذشت رایت عشق ز پروانه میتوان آموخت که سوخت جان عزیز و خموش رفت و گذشت **وله** در خلوت جنون که دلم آرمیده است خود را ز دار و گیر حوادث کشیده است حاشا که آشنای شکایت شود لبم از قسمت است آنچه ز یاران رسیده است از میکده بردن نروم تا ظهور حشر ساقی مرا بساغر و مینا خریده است زاهد ترا بمیکشی ما چه احد ما را خدا برای همین آفریده است - و نواب مغفور از بطن صبیهٔ نواب رکاب قلیخان سالار جنگ که در سلک از دواجش منسلک بود چهار خلف گذاشت و جاگیر آن مغفور بعد رحلت بر هر چهار خلف علی السویه تقسیم یافت اکبر اخلاف اکرام الملک محمد تقیخان بهادر ذو می جنگ که بمیر سامانی سرکار نواب آصفجاه ثانی عز اختصاص یافته بود و خدمت مامور را بآئین همین سر انجام میداد که موجب خوشنودی خدا و ولی نعمت میشد و پایهٔ عزتش روز بروز می افروزد و بتاریخ چهارم جمادی الثانی سنه هزار و دو صد و سیزده هجری بمرض اسهال رخت هستی بربست دویم حسن رضا خان بهادر شوکت الدوله منیر جنگ که اولاً بداروغگی بادرچیخانه بندگان عالی و آخر بنظامت بلدهٔ فرخنده بنیاد عز امتیاز داشت و بتاریخ بست و ششم شعبان سنه ۱۲۱۶ ...

بواسیر بعالم بقا شتافت و خلف سیوم که از جهت قابلیت و بلندی بخت ارشد اولاد علی زمان
است که از پیشگاه حضور بندگان عالی بخطاب حیدر یار خان بهادر غیور جنگ منیر الدوله منیر الملک
بمنصب چهار هزاری سه هزار سوار و علم و نقاره و پالکی جهالر دار و دیوانی پادشاهی صوبجات
دکن سرفرازی دارد و هنگامیکه غلام سید خان بپونا رفته بود نواب غفران مآب تعلیم و نسق
امور حضور و بند و بست فوج سرکار متعلق غلام سید خان از راه عنایات بدست اختیارش
تفویض فرمود و چون خاتون جنت بنت رسول الثقلین ابوالقاسم صلی الله علیه و آله و سلم
بحکم الهی بوساطت جبرئیل امین بحیدر صفدر منسوب شد بطبق آن نور چشمی ابوالقاسم مسعود
اوراق که از دریافت رسول اکرام است بآن حیدر این صفدر بتقدیر سبحانی بموجب حکم بندگان عالی
در حین حیات والد ماجدش نواب غیور جنگ مرحوم نامزد گردید و بعد انتقال غیور جنگ مرحوم
نواب بندگان عالی آصفجاه ثانی از راه کمال عنایت منیر الملک بهادر را بدولتخانه خود طلبیده نشسته
دمکان گلشن محل برای مجلس شادی عنایت فرمود و از هفدهم ربیع الاول که روز آغاز شادی
بود معه مخلات در محفل طوی با لباس رنگین هر روز دو وقت تا اتمام شادی رونق افزا
می شدند و تمام اخراجات شادی از سرکار فیض آثار خود مرحمت فرمودند و رنگ پاشی
و دیگر لوازم شادی خود بدولت بکمال بشاشت بعمل می آوردند و بتاریخ چهاردهم ماه ربیع الثانی
که روز جلوه بود سرپیچ و جیغه و کلگی و طره و دست بند مرصع بدست مبارک
بنوشه بستند و عروس را نیز بعطای زیور جواهر گران بها زیب و زینت بخشیدند و بوالده
نوشه نیز جواهر بیش قیمت مرحمت گردید و بعد مدتی آن صدف دریای عفت بدر فاخره
روشن اختری حامله شد چون مشیت حکیم علی الاطلاق بنوع دیگر بود در اثنای حمل آن
عفیفه مبتلا بمرضی شد که معالجه اطبای زمان سودی نبخشید تا اینکه بتاریخ بیست و هشتم
محرم سنه ۱۲۱۴ هجری بعد تولد مولود مسعود طال الله عمره بفاصله دو ساعت بسیر روضه رضوان
روی توجه آورد و بعد از آن نواب آصفجاه ثانی از فرط نوازش غلام سید خان را بخطاب این

این دولتخواه فرستاده آن مولد صاحب اقبال را باسم سید عبدالله حامد نامی بخشیده
حضرت خداوندنعمت در سنه ۱۲۱۹ هجری بعطای خطاب منصب وجاگیر سرفراز فرمودند در سنه ۱۲۱۹ هجری
همشیره حقیقی آن مرحوم را باستر ضای معتقدان از خداوندنعمت بالا دولت در عقد ازدواج آن بهادر
که در علو تبار و سنجیدگی اوضاع و شایستگی اطوار علاوه تفوق می افرشت درآورده و بقیه احوال
بشرح و بسط هر چه تمام‌تر در محل خود سمت بیان خواهد گردید خلف چهارم امیر الملک امین الدوله
رستم یار خان بهادر حسام جنگ است که از پیشگاه حضور بندگان عالی بخدمت داروغگی فیلخانه سرکار سلیمانجاه
بهادر خلف نواب آصفجاه ثانی و پایگاه متعلق غلام سیدان سرفرازی یافت **ذکر احوال نواب**
درگاه قلیخان سالار جنگ آن معمور ابن خاندان قلیخان نسبت ابن نوروز قلیخان ابن درگاه قلیخان
ابن قلیچ خان که از ترکان ... خانان ... نواحی مشهد مقدس است بود ... بهادر هوشمند و رای مهلمه
به تحریر قبیله ایست از ترکان و خاندان قلیخان ترک در عهد شاه صفی همراه علی مردانخان متعین قندهار
بود و چون علیمردانخان بنابر ناقدردانی شاه صفی دارای ایران سلسله نوکری گسیخته بجناب شاهجهان
پادشاه هندوستان روی ارادت آورد نخست خاندان قلیخان را بدرگاه والا روانه ساخت خاندان
قلیخان غره جمادی الاخری سنه هزار و چهل و هشت هجری بدرگاه سلطانی آمده عرضداشت علیمردانخان
گذرانید و بعنایت خلعت و انعام هزار روپیه سربلند گردید و چون علیمردانخان پانزدهم رجب
سال مذکور احراز شرف ملازمت پادشاه کرده بصوبه داری کشمیر تکیه بر مسند عزت زد خاندان
قلیخان را باعزاز و اکرام پیش خود نگهداشت و بعد فوتش به دستگیری علیمردانخان خلف او درگاه قلیخان
منصب و جاگیر در نواح هنشه از پیشگاه حضور مقرر شد و خدمت میرسامانی سرکار علیمردانخان
ضمیمه آن گشت بعد رحلت علیمردان خان درگاه قلیخان در منصبداران متعین شاهزاده
اورنگ زیب منسلک گشته همراه رکاب شاهزاده بدکن آمد و باز بهندوستان مراجعت نموده
رخت هستی از جهان فانی بربست و خلف او نوروز قلیخان بقلعداری دارور برفرن
کارزار ... توابع بجا لور سرفراز شد و همانجا ودیعت حیات سپرد پسر او خاندان قلیخان

بمنصب و جاگیری سرفراز یافته در سلک منصبداران متعین حراست اورنگ آباد منتظم گردید و در عصر شاه عالم خلد منزل بوقایع نگاری سنگمیر و فوجداری محالات آنطرف ممتاز گشت نواب آصفجاه طاب ثراه در عهد خود او را بخدمات سرکار خود مامور فرمود و تعمیر و امداد نظام آباد بالای گتل فردا پور سی کروهی از اورنگ آباد باهتمام او صورت بست خلف الصدق او نواب درگاه قلیخان بهادر سالار جنگ بیست و نهم رجب سنه یک هزار و یکصد و بست و دو هجری در سنگمیر متولد شد چنانچه تاریخ تولد خود میگوید

سه شد سال ولادتش ز روی الهام درگاه قلی ز خاندان والا

و چون بسن چهارده سالگی رسید نواب جنتمآب آصفجاه او را بمنصب و جاگیر نواخت و بعد وصول بسن بیست سالگی ملتزم رکاب خود گردانیده اکثر خدمات حضور خود باو مکرمت ساخت او خدمات را بآب و تاب سرانجام داده تا نفس واپسین نواب مورد مراحم و تفضلات ماند و در هنگامه نادرشاهی ملازم رکاب بوده جان فشانیهای زاید الوصف بعمل آورد و در عصر نظام الدوله ناصر جنگ شهید نیز ممتاز اقران بود و در عهد امیر الممالک نواب صلابتجنگ بمنصب شش هزاری و خطاب موتمن الدوله و صوبداری اورنگ آباد رایت بلندی افراخت و چون رتق و فتق دکن بذات نواب آصفجاه ثانی تعلق گرفت او را بمنصب هفت هزاری و ماهی و مراتب و خطاب موتمن الملک بپایهٔ اعتلا رسانیده و بعنایت دیگر که عماری فیل سواری او در جهالر داشته باشد اختصاص بخشیده بعد چندی مخاطب بخان دوران ساخت و در ایامیکه رایت نواب برکنار دریای گنگا گشته شد و بعد آن اتفاق چهاونی در خجسته بنیاد افتاد از فرط مکرمت در حویلی او سعه محلات پرتو نزول افگنده چندی در ظل اقامت گسترد و باقتضای دور فلکی غرهٔ رجب سنه تسعه و سبعین و مائه و الف از صوبداری اورنگ آباد معزول گشته پنجم ذی الحجه سال مذکور از اورنگ آباد بتجمل تمام برآمده بجاگیر خود نظام آباد در رفته نشست باز اسباب بحالی او مهیا شده بود که ناگاه پیک اجل در رسید و بحد هم جمادی الاولی سنه ثمانین و مائه و الف بمرض سرسام ودیعت حیات سپرد نعش او را از نظام آباد نقل کرده باورنگ آباد آورده در مقبرهٔ والد ماجد او که جنوبی بلده است دفن کردند در زیر دفنش شور قیامت بر پای شد

میر غلام علی ارشاد و جینی این مصرع ماده تاریخ یافته مصرع اهل علم سینه چاک از ماتم سالار جنگ
و دیگری این سنه یکهزار و یکصد و هشتاد و سال نواب موصوف مرحوم یک صبیه و دو پسر گذاشت
اما صبیه از بطن دختر حنیف الدینخان علیه الرحمه که جد مادرش سید زین العابدینخان مغفور که از اکابر
عهد خود و مشاهیر اهل زمان است و سرای در خجسته بنیاد و اورنگ آباد و از بقیه آثار نفیس آن برگزیده
کردگار بر سبیل یادگار است و نسب شریف آن مغفور به سه واسطه بحضرت ابراهیم ادهم قدس سره
می پیوندد نواب موصوف آن صبیه عفت پناهی را که با شیخان غریبها اتصاف داشت که رابعه
ثانی میتوان گفت در سلک ازدواج محمد مسعود خان بهادر غیور جنگ خلف ارشد نواب شیر جنگ
مرحوم کشیده و از بطن آن عفیفه دوران و رابعه زمان چهار فرزند ارجمند و یک صبیه چنانچه پیش ازین
مفصل بزبان قلم داده شد متولد گردید و اما دو پسر از بطن دو خادمه دیگر امام قلیخان و وصی قلی
که ایشان پس از انتقال پدر بزرگوار خود بذریعه توجه و امداد شیر جنگ مرحوم از پیشگاه آصفجاه
ثانی بعنایت خداوندی سرفرازی یافتند امام قلیخان که اکبر از وصی قلی بود از ارث پدری
بخطاب موتمن الدوله سالار جنگ و جاگیر ذات در نواح برار و خجسته بنیاد و وصی قلی بخطاب
درگاه قلیخان و جاگیر ذات در نواح مذکور سرمایه عزت اندوختند و والد ماجد ایشان نواب
موتمن الملک سالار جنگ مرحوم امیری بود عالیجاه دانش آگاه متصف باوصاف حمیده و
متخلق باخلاق پسندیده و در شجاعت گوی سبقت از رستم و دستان می ربود و صولتش دل
شیر شرزه آب می نمود و در رعیت پروری و خاطرداری غربا و پاس مراتب و تالیف قلوب و
رزانت رای و ذکای طبع عدیل خود نداشت و در حاضر جوابی و طلاقت زبان و بدیهه رسائی
و تاریخ دانی و انشا نویسی و معموری اوقات و بشاشت و چهره برم افروزی و تجمل سواری چنانچه
معمول بود که در سواری آن مرحوم الغوزه نوازان الغوزه مینواختند و در لطیفه گوئی علم یکتائی
می افراشت گویند شبی در مجلس طوی پسر شاه علی میر غلام علی آزاد و شاه محمود و سید غلام حسن
نواب خاندوران و نواب شجیع الدوله مجتمع بودند خواجه دکهو نامی سقرلاط فروش از طرف

عروس وکیل شده آمد نواب خاندوران با وگفت امروز ما برای العین دیدیم که شاه بنات فروش اید حضار مجلس ازین لطیفه محظوظ شدند و نواب موصوف ذوقی به سخن هم میداشت و مراثی حضرت امام حسین علیه السلام بزبان هندی بسیار خوب می گفت و اینچند اشعار از طبع زاد اوست **شعر** شرک محض است کمان من و تو من و تو نیست میان من و تو **وله** نگاهش دیده صهبا آفریند دلم را دیده مینا آفریند ز زلفش صورت سنبل کشیدند قدش دیدند و طوبی آفریند بعالم ریخت اشکم رنگ طوفان ز جیب قطره دریا آفریند **وله** میچکد رنگ بهار از خامه ام وصف رخسارت که انشا می کند حکم آصف این غزل را تازه کرد کارها را کافرما می کند **وله** کسی که در صدد وصف آن دهن باشد چو شخص هیچدان در پی سخن باشد **وله** کرنیش ایجاد برای ایشان حاشا که رسد کسی بجای ایشان اسرار نبوت اند و لا دعلی در کحل بیت خاک پای ایشان **ذکر توجه بندگانعالی باعانت سرداران انگریز برای تنبیه حیدرعلیخان و آنچه بعد از آن رو داد تا اینکه معاودت بحیدرآباد اتفاق افتاد** آورده اند که چون قوت و جمعیت حیدرعلیخان روز افزون شد آغاز پرخاشش با سرداران انگریز نمود و ایشان استیصال او که دشمن قوی بود پیش نهاد همت ساخته استمداد از بندگانعالی بوساطت رکن الدوله نمودند بندگانعالی نظر بر اینکه حیدرعلیخان طریق خودسری می نمود کمر باعانت سرداران انگریز بربسته از حیدرآباد نهضت فرمود و جمعیت سرداران انگریز نیز بطریق هراولی همراه رکاب شد چون باتفاق همدیگر متوجه آن عدوب شده عبور کشنا نمودند حیدرعلیخان سراسیمه گشته بتوسط محی الدین صاحب ولد کریم صاحب از شایخ ادهونی رجوع بدرگاه والا آورده درخواست موافقت و اعانت خود نمود و خط مادهوراو نیز درباب اعانت او بحضور رسید و رکن الدوله باظهار عقیدت و انقیاد او مزاج اقدس را از اعانت سرداران انگریز منصرف گردانیده بر سر اعانت حیدرعلیخان آورد و سرداران انگریز چون رنگ مجلس دگرگون دیدند از حوالی قلعه بنگلور بی رخصت

برخاستہ بملک خود راہی شدند واما کن حیدرعلیخان را کہ دراثنا یراہ بود گرفتند بعد رفتن سرداران انگریز رکن الدولہ و راجہ رامچندر و محی الدین صاحب با بعضی اعیان دیگر بملاقات حیدرعلیخان رفتہ تا یکماہ در آنجا بشاورہ پرداختند بعد ازآن با جمعیت شایستہ بملک سرداران انگریز متوجہ شدند و در حضور حسن عقیدت و انقیاد حیدرعلیخان عرض کردہ تحریک لشکر فیروزی نمودند رکن الدولہ و حیدرعلیخان بفاصلہ دوازدہ کروہی ہمراہ لشکر ظفر اثر شدند و مخدوم علیخان جسورہ بہادر و اکثر منصبداران پیش آہنگی کردہ بعزم جدال و قتال سد راہ جنرل اسمت گشتند و بر گڈہی کاویری پٹن مقابلہ دست داد سرداران انگریز باوجود کشتہ شدن مستر نوبخی بکمال استقامت و جلادت تا منزل حکیم رسیدند و برای تقویت فوج منقلہ راجہ رامچندر وغیرہ سرداران مرہٹہ از حضور روانہ گشتند تا آنکہ بتاریخ ہشتم ربیع الثانی در اثنا یراہ پشتہ گرہی درمیان آمد حیدرعلیخان کہ برہراولی فوج رکن الدولہ پیشاپیش میرفت سد راہ گشتہ برکن الدولہ بہادر اطلاع نمود و بہاں مذکور بیلغار در آغاز آویزش بیکار بجان مذکور پیوستند و در گرفتن پشتہ کوہ مزبور پای استقامت افشردند سرداران انگریز بعد رسیدن کمک فوج فیروزی کوہچہ مذکور بدست آوردہ شروع پرشش توپخانہ نمودند و حشمت جنگ بہادر بجمعیت خود از یکطرف فوج انگریزی اسپان برانگیختند و رکن الدولہ کہ با نصیب یار خان فیل سوارہ جلو ریز باراد یورش تاخت آوردہ بودند بپایین کوہچہ مذکور بر اسپ سوار شدہ آہنگ کوہچہ مذکور نمودند سرداران انگریز از کوہچہ مسطور کہ بر زیرش گولہای اثناس جمعی را مجروح ساختند و فضل علیخان شربت شہادت چشید چون پردہ شب درمیان حایل شد سرداران انگریز از عقب کوہچہ مزبور فرود آمدہ شبا شب چہار دہ کروہ مسافت راہ طی نمودہ در معبد ترنامل متحصن گشتند و حیدرعلیخان جانب شرقی کوہچہ مذکور بفاصلہ قریب با رکن الدولہ بہادر مجلس کنکاش آراستہ علی الصباح بمعبد مسطور رسیدہ بمحاصرہ پرداختند سرداران انگریز بنحویکہ باحدی معلوم نشد از معبد مزبور برآمدہ راہ چیناپٹن پیش گرفتند و بمکان محفوظ رفتہ دایرہ کردند و جمعیت تازہ از چیناپٹن آمدہ در آنمکان ملحق گشت و حیدرعلیخان باوصف کمال حزم

وہشیاری بعد دو شبانروزی بر کیفیت حال مطلع گشته بتعاقب آنها پرداخت و بعد طی مسافت قلیل جنود فرنگ در میدانی که یکطرف آن ملحق بکشت شالی زار و سمت دیگر متصل بآب تالاب و یکسوی آن کوه بلند بود نمودار گشت حیدر علیخان با جمعیت خود و لشکر فیروزی بعزم مقابله در دامن آنکوهستان فرود آمده شب بخبرداری و هشیاری بسر برد بامدادان دوم جمادی الاولی سنه یکهزار و یکصد و هفتاد و نه هجری سرداران انگریز مستعد جدال و قتال گشتند چون ابتدای نهضت موکب فیروزی بموافقت سرداران انگریز مهم حیدر علیخان قرار یافته بود در اثنای راه بسیاجی کری محی الدین صاحب که رکن الدوله بهادر راه و رسم گرمجوشی داشت چنانچه سابقا رقم قوم گردید قضیه منعکس گشته بموافقت خانمذکور مهم سرداران انگریز مقرر شد اولا بتقویت آتشخانه فرنگ و ثانیا باعتماد سازو سامان توپخانه خان مذکور در برداشتن کارخانه جنسی سرکار و توپخانه آتشبار متصدیان سرکار سهل انگاری نموده بودند درینوقت که رکن الدوله و حیدر علیخان به پیش آهنگی فوج فرنگ توپها نصب کرده شروع بسر دادن گولها نمودند و سرداران انگریز رو از آنسو تافته بسر دادن آتشخانه فرنگ متوجه فوج فیروزی شدند و باعثان لشکر فیروزی که جوق جوق بتماشای جنگ فراهم آمده بودند ببارش گولها از هم پاشیده زلزله عظیم در لشکر فیروزی انداختند بندگانعالی با مردم رکاب پای ثبات افشرده بمدافعه قیام نمودند لیکن چون توپخانه همراه رکاب نبود بمقابله آتشخانه فرنگ کاری از پیش نرفت و راجه رامچندر و رستم خان بهادر وغیره سرداران از اطراف جواب حرکت مذبوحی نموده از آتشخانه فرنگ رو گردان شدند وقت شام بندگانعالی از آنجا عطف عنان نموده بدولتخانه که نیم فرسخی از آنجا بود توجه فرمود شب در آنجا گذرانیدند و حیدر علیخان هم آنجا مقابل جمعیت فرنگ فرود آمده بعرض رسانید که لشکر فیروزی در شعاب جبال که اطراف آن شالی زار و گل و لای دارد و بهیر و بنگاه و محلات وغیره درچنین وقت و درچنین مکان

بودن مصلحت نیست خود بدولت از اینجا برآمده در میدان مرتفع فرود آیند لهذا صبح آن روز
از اینجا نهضت فرموده از ان کوهستان و پهاڑی برآمدند و حیدر علیخان که به جمعیت هشت نه
بار دو اضراب متعدد همانجا فرود آمده بود سینه سپر ساخته شروع جنگ و آویز نموده همانجا
متقاعد ساخت پانزدهم ماه مذکور بندگان عالی از فرودگاه بسمت سامته گیره نهضت
نمودند رکن الدوله هفدهم ماه مذکور بحضور پرنور رسیده حسن اقبال حیدر علیخان و نمانی
او آستانه بوسی حضور را بعرض رسانید بندگان عالی بپاس خاطر رکن الدوله مراتب
معروضه پذیرا نموده کشتی بهادری اشان باسم اقبال حیدر علیخان رکن الدوله روانه
فرموده حیدر علیخان را بعد از آنکه او از شرف ملازمت نمود حقیقة الماس با کلگی پرسپایه
و سرپیچ مرصع با سلک مروارید و دگدگی مرصع و شمشیر قبضه پشم مرصع و دست بند
مرصع و پالکی ان عنایت نموده رخصت فرموده و خود بدولت بعد دو روز بخیمه بهادر
نزول کرامت گستر و حیدر علیخان بهادر تاجا و تمانه معه فرزندان و اقربا استقبال نموده
آداب مجرا بجا آورده و چهار هزار روپیه و یک هزار مشخص یعنی پوتلی طلا نذر گذرانیده
و برچبوتره زرنشانیده خوانهای جواهر و پارچه پوشاک و دو زنجیر فیل نظر انور
درآورده و سه ضرب توپ که از فوج انگریزی بغنیمت آورده بود بکارخانه سرکار رسانید
و دوازدهم ماه مذکور از اینجا کوچ لشکر فیروزی شد و حیدر علیخان بمحاصره انبور گذه
پرداخت زمیدار کنکلی و درگ با جمعیت خود آمده ملحق فوج بهادر شد و با محصوران
زد و خورد عظیم بمیان آمد سراج الدوله والاجاه بخیانه اینحال موافقت با بندگان عالی
مصلحت وقت دانسته ایلچی بیضیب بزرتا و خرکت سلسله مصالحت گردیده با سرداران
انگریز بمسند عالی ملاقات نمود رکن الدوله از حضور دستوری گرفته بچپیاتمن رفت و
بعد جوشش ضیافت های مکرر تاسیس بنای صلح نموده معه وکلای فرنگ نجانه
مرسانه گورنر و سراج الدوله بحضور آمد و بعد بندوبست مقدمات صلح وکلای مذکور را

خلعت و جواہر دادہ و برای گورنر و سراج الدولہ خلعت و جواہر و زنجیر فیل بقدر مراتب فرستادہ رخصت انصراف دادند و ابراہیم بیگ و مونسہ ابن فاضل بیگخان را کہ جوہر شجاعت و فرزانگی اتصاف داشت بعد انعقاد صلح و الاجاہ کہ سفارش او کردہ بود ہمراہ آوردہ و از آنجا متوجہ حیدر آباد گشتہ و در اثنای راہ امیر الامرا شجاع الملک و عبد الکریم خان و عبد الحلیم خان وکیل حیدر علیخان و زنست خان و ضیاء الدین صاحب و سرداران دیگر را کہ ہمراہ رکاب بودند خلعت و جواہر فراخور رتبہ مرحمت نمودہ مرخص ساختند و ششم ماہ ذیحجہ روز یکشنبہ سیزدہ گہڑی روز بر آمدہ از دروازہ تالاب میر جملہ داخل حیدر آباد شدند

ذکر احوال حیدر علیخان بہادر المعروف بہ حیدر نایک مجملاً و مفصلاً

اما مجملاً چنانچہ صاحب مآثر الامرا نوشتہ کہ نیاکانش متعلقہ قضای پرگنہ کوہیر مضافات صوبہ حیدر آباد می پرداختند اما پدرش ابتدا بجماعت داری پیادگان در قلعہ کولار میگذرانید و بعد چندی نزد راجہ سرینگ پٹن رفتہ نوکر گردیدہ بعد فوت پدر بجای او مقرر شدہ رفتہ رفتہ محل اعتماد گشت چوکی و پہرہ راجہ بتعلق باو گرفت از آنجا کہ بر لوح بختش نقش ترقی مرتسم بود روزی قابو یافتہ راجہ را بہ قید نشاندہ دلوائی را کہ عبارت از کار پرداز است بدست آوردہ بقتل رسانید و خود دست تسلط کشادہ راتق و فاتق مہمات گشت و زری بطریق پیشکش نزد نظام الدولہ آصفجاہ فرستادہ سند زمینداری سرینگ پٹن حاصل نمودہ بمنصب ہفت ہزاری ہفت ہزار سوار و خطاب حیدر علیخان درجہ ترقی پیمودہ بعد و طایع ملک نالار و سوندہا و بدنور را از حکام آنجا مستخلص ساختہ بتصرف خود در آورد و غنیمت ہای آنجا را از نقد و جواہر برداشتہ تا آنچہ در سرینگ پٹن بدست او آمدہ بود ضمیمہ گردانید و پسر قلعہ کورم کونڈہ و غیرہ محالات کہ سابقاً بفوجداری کرپہ تعلق داشت و ثانیاً او در عوض چوتھہ مرہٹہ دادہ بود قابض گردید و تھانہ ہای مرہٹہ را از سرکار سیرا بر خیزانید

لیتمرگنا د هوراو پسراو بالاجی پسر او شتافت واکثر قلعجات و تهانجات مسترد نمود
ومبلغ معتد به بطریق پیشکش ازو گرفته وقت مراجعت سرداران قودرا با فوج
دران نواح گذاشت با انگلیسیم خویش دراز می کرد چون سرداران انگریز
سبک رو در آمدند سواران را دریا پانگهات کرنانک فرستاده نگذاشت که بدرگرده
وبصلح خاطرخواه رفع نزاع نمود پیشتر که در خانه ... صورت نفاق پیدای گرفت
او ابتداء با استرداد تهانجات خود پرداخته رفته رفته تمام اماکن متعلقه انها
تا کنار دریای کیشنا بر گرفت بسته محاصره چتیلدرگ که مکان زمینداریست
یا فشرده بدست آورد و در سنه هزار و یکصد و نود و هجری بر سرکریه
یلغار نموده قلعه سدهوت و کنجی کوته وغیره محالات را متصرف گشته عبد الحکیم خان
میانه حاکم انجا را قید نموده همراه خود به سرنگپتن برد خزانه و جواهر
بسیار و آمدنی فراوان داشت و اطراف زرها فرستاده مردم را بنوکری
طلبیده جمعیت کثیر بهم رسانیده و توپ خانه زده در رومیا کرد و ضابطه داشت
که بعد فرود آمدن لشکر گرد اگرد پهره ها نشستند و قیدیان مینشانید که اجنبی در
پروانگی نتواند درشد امامفصلاً بموجب ترقیم بعضی مورخان نکه حیدرنایک پسر
فتحنایک است ابن علی نایک که در قصبه کولار سکونت ورزیده بود و نوکری راجه
میسور به اختیار نموده و خدمات شایسته تقدیم رسانیده بیاوری طالع بپایه
جمعداری دوصد سوار و دو هزار پیاده رسیده ملقب بنایک که در اصطلاح
آن قوم جمعدار را گویند گردید و رفته رفته منتهی را به شده و چون روزی
او سپری گشت پسر او فتحنایک لفظ لقب است و سوابق خدمت بجا آورده قیام
گرفت و از و دو پسر بوجود آمدند شهباز نایک و حیدرنایک شهبازنایک
بحسن سلوک اکثر نامورانِ نایک واری را ازان خود کرده و فرید قریب بده

منزلت نمود راجه بیم رسانیده در زمرهٔ مخصوصان راجه اختصاص و از بنی اعمام خود امتیاز یافت و حید رنایک را در زیر سایهٔ عاطفت خود پرورش نمود و چون حید رنایک از بدو خلقت صاحب عزم و درشت خو بود شهباز نایک از درشت خوئی او رنجیده خاطر شده اسباب روزگارش درست نموده او را از خود جدا ساخت و حید رنایک نزد کراچوری نند راج که دلوائی راجهٔ میسوریه و خسر او بود و زمام حکومت در دست خود داشت بذریعه معرفت سابق نوکر او گردید و رفته رفته در سلک معتمدان او منسلک گشت دلوائی از حسن خدمت ظاهری او فریفته شده او را از زمرهٔ فرزندان خود شمرده دخیل کار گردانید اکثر به تنبیه مخالفان او را مامور ساخت او به بذل و جهد سرانجام امر مامور رسید تا اینکه در جمیع سران آن قوم علم امتیاز افراشت. و در ایامیکه نواب ناصر جنگ شهید باراده تادیبهٔ هدایت محی الدین خان نزول اجلال فرمود اکثر بالیگران آن مرز و بوم بالقیاد پیش آمده جمعیت شایسته بسرکردگی یکے از معتمدان خود در رکاب نواب شهید فرستادند راجه میسوریه حید رنایک را بنا بر یاوری طالع او برای همراهی رکاب نواب شهید فرستاد و او در خدمت گذاری سر مو قصور نکرده همواره حاضر می بود و در حادثهٔ شهادت نواب شهید که خزانه سرکار و جواهر دست خوش تاراجیان گشت حید رنایک سر راه غارتگران گرفته نقد و جواهر از انها بدست آورده لور و صحرا و کوهستان دشوار گذار گردیده سالماً و غانماً بکولار آمده و زر سرخ و جواهر از پیادگان که جان به آورده بودند بحکمت عملی گرفته بهر یک را فراخور حال چیزے از زر سرخ داد و به نیاری جوق جوق کارڈهی به تقلید فرنگ پرداخت و سعی بلیغ جوقی را

تیار کرده برای سلام راجه شندربج برد راجه خوشنود گشته پروانگی داد که برقدر
جمعیت کاردی بهم رسانده فراهم آوردن آن سعی جمیل بتقدیم رساند
تا اینکه بحکم راجه جمعیت شایسته از قوم کاردی فراهم آورد و مقارن اینحال
میان راجه و دلوائی غبار کدورت برخاست اچنانکه قاصد جان و
مال همدیگر شدند کهنده پراو نامی از خانزادان راجه حسب الحکم راجه به محاصره
قلعه میسور یه که دلوائی با متعلقان خود در انجا بود پرداخته کار بر او تنگ
گردانید تا بحدیکه دلوائی خواست که دست از حکومت آن ناحیه بردارد
درخلال این احوال حیدر نایک حسب الطلب با جمعیت خود یلغار کرده
تلکمک دلوائی رسید و بعد زد و خورد نسیم فتح بر پرچم اعلام حیدر نایک
وزید کهنده پراو راه فرار پیش گرفت به سرینگ پتن رفته و به بندوبست
برج و باره پرداخت با راجه متحصن گشت حیدر نایک با جمعیت خود جمعیت دلوائی
را که همه تشنه خون راجه بودند با وجود ممانعت دلوائی موافق گردانیده
به محاصره پتن شتافته غالب آمد و کهنده پراو را از جان گذشت و خواست که
راجه را نیز رفیق او سازد لیکن دلوائی بکمال الحاح پیش آمده از آن
اراده باز داشت و بعد چندی برهنمونی بعضی متوطنان چنیل درگ
از راه کوهستان دشوار گذار در ملک سوندا و بدنور که مملکتی است وسیع
دارد و جانب بدریای شور ملحق است درآمده هنگامه آرا شد رانی آنملک
که بعد مردن شوهر خود دلوائی انجا را بدست خود کرده حکمرانی مینمود
از رسیدن او با بعضی خیرخواهان خود آواره دشت ادبار گردید حیدر نایک
که طالع او در ترقی بود بر تمام آن مملکت مستولی گشته جمیع خزاین و دفاین
رانی و دیگر اکیان انجا را در قبضه تصرف خود در آورد و مدتی در انجا آمد و رفت

سرداران انگریز و فرانسیس نیز منازعت بهم رسید و در بعضی فرصت یافته بد الجمعی تمام
اکثر نواح صوبه بیجاپور و کرناتک در قبضهٔ تصرف خود در آورده روز بروز
توقش می افزود و در فته رفته استیلاے او بجای رسید که از سرداران انگریز
دستهٔ داران پونا بانفراده عهده برای او نمیشد مگر بهمه از دست ترنک ماما
سرکردهٔ فوج مادہو راو شکست فاحش یافته و مبلغ کثیر داده مخلصی خود کرده بود
چنانچه پیش ازین گذشت اما باز از تعافل ایشان زیاده تر سر به فساد
برداشت و پا از دائرهٔ خود بیرون نهاد سرداران انگریز که مثل شجاع الدوله
صوبه دار اوده را شکست داده بودند و از رعب ایشان در چار دانگ
هندوستان زهرهٔ شیر دلان آب میشد از منازعت حیدر علیخان اندیشناک
بوده در مدافعه او تدابیر بکار میبردند چنانچه باستصواب رکن الدوله مستر
جنرل اسمت را با تمایف لایق بحضور بندگان عالی فرستاده در استیصال
حیدر علیخان استعانت نمودند و آنچه که بعد ازین رو داد پیش ازین زیب
قلم داده شد و تتمه احوال حیدر علیخان در ضمن وقایع دیگر رقم پذیر
قلم وقایع رقم خواهد گردید ذکر شمه از احوال محمد علیخان والاجاه
و سبب موافقت او با سرداران انگریز محمد علی خان پسر
انور الدینخان بهادر گوپاموی است انور الدینخان بنابر رسوخی که
بعالیجناب نواب مغفرتمآب داشت در ایام وزارت العالیجناب واسطهٔ
تصفیه با راجه جیسنگه سوائی شده بود نواب مغفرتمآب در جلدوی این
حسن خدمت او را مشمول عنایت خود گردانید بعد رحلت عبدالله خان
که اول تعلقداری و فوجداری ارکاٹ بنام او شده بود و صوبه داری
انجا چنانچه پیش ازین گذشت سرفراز فرمودند و لبت ان مملکت

چنانکه باید پرداخت و در ایام حکومت او فراسیس در بندر پهولچری و قوم انگریز در بندر
چیناپٹن بعلاقه تجارت قدم ثبات افشرده بودند و قوم انگریز راه و رسم موافقت
با انورالدینخان مرعی داشتند اتفاقاً نابر بعضے وجوه فیما بین آن هر دو گروه غبار
کدورت برخاست و چون فراسیس خواستند که تسخیر چیناپٹن نمایند قوم انگریز
استعانت از انورالدینخان بهادر کردند بهادر موصوف نخستین پسر خود محفوظ خان را
بتنبیه آن گروه شقاوت پژوه مامور کرد چون خان مشار الیه بر میلاپور که از
چیناپٹن یک کروه فاصله دارد با جمعیت خود فرود آمد فراسیس تاب دیده شبخون
زده تمام جمعیت او را منتشر کردند باستماع این خبر انورالدینخان متاثر شد محمد علیخان را
به کمک انگریز برای تنبیه فراسیس نامزد کرده خان موصوف تردد و اعانت رفقای
خود حیات میرخان وغیره ترددات نمایان بعمل آورد تا اینکه قوم انگریز بر فراسیس غالب
آمده تا بندر پهولچری تعاقب کردند بعد ازین فراسیس قدم از دایرهٔ خود بیرون
نگذاشتند و چون هدایت محی الدینخان باغوای حسین دوست خان عرف
چندا صاحب ملک ارکاٹ آمده و انورالدینخان را کشته بر آن مملکت مستولی شد
محمد علیخان در قلعه ترچناپلی متحصن گشته مستعد جنگ گردیده و در ظاهر برای استرضای
مظفر جنگ برادران خود را بملازمت فرستاد و بخفیه عرایض متضمن تسلط مظفر جنگ
بنواب ناصر جنگ نوشت و تا آمدن نواب شهید بهلیت و لعل پرداخته سر باطاعت
مظفر جنگ فرو نیاورد و بعد رسیدن نواب شهید به پیشگاه حضور رسیده مورد
عنایت گشت و پس از حادثهٔ نواب شهید چون حسین دوست خان از جانب
هدایت محی الدینخان بذریعه رگهناتهه داس دیوان بر ملک کرناٹک استیلا یافت
محمد علیخان سر از اطاعت پیچیده باز قلعه ترچناپلی را مستحکم ساخت حسین دوست خان
باتفاق فراسیس با جمعیت کثیر برای تسخیر قلعه مذکور راهی شد محمد علیخان با فوج خود

مراکز

سر کرده فوج ساخته با چار صد کلاه پوشان انگریز بمقابله نامزد کرد کر زد و
خورد غریب بمیان آمد آخر الامر بنابر کثرت جمعیت حسین دوست خان ناچار
عبد الوهاب خان با جمعیت انگریز در پناه حصار قلعهٔ مذکور آمد حسین دوست خان
به محاصرهٔ قلعه پرداخت درین اثنا علی رضا خان پور حسین دوست خان
با جمعیت فراوان ارکات را محاصره کرد سکنهٔ آنجا التجا به محمد علیخان بردند
محمد علیخان بسنت رای دیوان انور الدین خان مرحوم را با جمعیت شایسته
و دو صد کلاه پوش انگریز بر سر علی رضا خان فرستاد بسنت رای غالب آمده
حصار ارکات را از جنگ آفت او محفوظ داشت چون ایام محاصرهٔ ترچناپلی
امتداد کشید حسین دوستخان با صغای خبر شکست پسر خود در مورچال
پیش قدمی نموده کار بر محصورین تنگ ساخت محمد علیخان راجه میسور و تنجاور
وغیره را بوعده‌های دلفریب امیدوار نموده بکمک خود طلبید زمیندار اراق مذکور
بجمعیت یک لک پیاده و شانزده هزار سوار بفرصت ده پانزده روز خود را
رسانیدند و نیز مستر کلیس وغیره سرداران قوم انگریز که رضا علیخان را
بر ارکات شکست داده بودند با جمعیت خود رسیدند و جنگ صعب بمیان آمد
و فرانسیس شکست یافته به بندر پهولچری رفت حسین دوست خان هوش و
حواس باخته به پناه راجه تنجاور گریخت محمد علی خان که تشنهٔ خون او بود
بوعدهٔ تسلیم قلعه ترچناپلی راجه مذکور را که سالها برین توقع آمده بود از آن خود
ساخته پیغام قتل الخون گرفته در میان آورد راجه خرد دشمن بلا تامل
سر او را بریده بطریق ارمغان نزد محمد علیخان فرستاده محمد علیخان از قرار
خود برگشته ترچناپلی را مستحکم کرده آمادهٔ جنگ شد زمینداران که بتوقع
قلعهٔ مذکور اینهمه تکالیف شاقه و خسارهٔ لکوک کشیده بکمک آمده بودند از حرکت

رنجیده خاطر شده باتفاق به فراسیس عقد موافقت بسته با فوج فراسیس
بمحاصرہ ترچناپلی پرداختند محمد علیخان قوم انگریز را بدفع انها القین نمود و
بعد تکدو جنگ فراسیس راه پهولچری ورزسند ار ان راه او طان خود گرفتند
این همان سال است که حیدر جنگ بر دست بندگا نعالی گشته شد و
موسی بهوسی ذوالفقار جنگ را بتنبیه انندراج مرزبان سیکاکول
مامزد کرده خود به پهولچری رفت و بعد ازان موسی لاسم موسی لالے
جمیعت خود به چینا پٹن آمده به محاصره پرداختند و اکثر شرفات فصیل را
از ضرب توپ و کرنال شکسته با خاک برابر کردند و قوم انگریز که پیغام
مصالحت نمودند قبول نکردند لاچار شده دیگر و زہمه فصیل و انگره را که
شکست یافته بود از بسته ہاے نبات و شجر و طلس وغیره بر و غن قرار اندود
مستحکم تر از سابق نمودند مقارن اینحال جهازات انگریز کمک رسید فراسیس
قوت انگریز مشاهده نموده ازانجا برخاسته راه پهولچری گرفتند و به بت خانه
بنواسی رسیده توقف ورزیدند انگریز تعاقب کنان به سراہنہا تاخت
آوردند و نائره جدال و قتال مشتعل گردید که دفعةً آتش در باروتخانه
فراسیس افتاد انہا که گرد و پیش باروتخانه بودند همه رزق آتش شدند
و انگریز بے مزاحمت احدے تا شهر پهولچری تاخته پهولچری را از زمین کنده
بدریاے شور انداختند و درہمین ایام محمد علیخان از بادشاه هندوستان
به خلعت و خطاب والا جاہی سربلندی یافت بعد ازین انگریز بصوابدید
والا جاہ و تالیف رعایا و موافقت مرزبانان ہرایا اکثر صوبہ جات و قلاع
اقلیم ہندوستان مثل صوبۂ اوده و صوبہ بنگاله و ملک کرناٹک تا پایان
کهاٹ و لواحق سیکاکول تا ایمرور قبضه التصرف خود آوردند و فراسیس

از ملک هند و دکن مناسب گشته ذکر وقایعیکه پس از معاودت
بندگان عالی از سفر ارکات بفرخنده بنیاد حیدرآباد
صورت وقوع یافت آورده که بندگانعالی بعد وقوع جنگ
با سرداران انگریز و انعقاد صلح بوساطت سراج الدوله محمد علی خان
رونق افزای بلده حیدرآباد شد بعد چندی خبر دستگیر گشتن رگنات راو
بدست مادهوراو و مستقل گشتن مادهوراو در امر حکومت خود بعرض رسید
و مادهوراو نظر برینکه در سفر مذکور چشم زخم عظیم بفوج فیروزی رسیده سپاه
خسته حال گشته چشم طمع گشاده درخواست قلعه بیدر و چوتهٔ حیدرآباد
نمود بنابرین رکن الدوله برای تاسیس بنای موافقت با مادهوراو و تجدید
عهود و مواثیق و باز داشتن او ازان درخواست از حضور بتاریخ نهم ربیع الثانی
سنه هزار و یکصد و هشتاد و هجری مامور گشته و راجه رتنچند کالکاداس را
که بظاهر طریق انقیاد می پیمود به نیابت خود در حضور گذاشته و امید علیخان
متوطن صوبه بنگاله را که مرد دیرینه بود بداروغگی دیوانخانه خاص عز اختصاص بخشیده
با فوج شایسته عازم پونا شد و چون بپونا رسید مادهوراو بتعظیم و تکریم
پیش آمده بکمال جوشش ملاقات نمود و مراسم ضیافت بتقدیم رسانید
بساط مصادقت و موافقت گسترد و رکن الدوله نیز سلسله اتحاد جنبانیده
گرم جوشیها نمود و اعیان آنجا بنابر حسن خلق و بذل و ایثار با رکن الدوله
موافق شدند و از حسن اتفاق دران ایام مادهوراو را تنبیه جانوجی
بهونسله که طریق خودسری از مقید نمودن رگهناته راو می پیمود مطمح نظر شد
... رکن الدوله مقتضی انگاشته عقد موافقت با او بست و باتفاق
... جانوجی بهونسله شتافتند جانوجی که تاب مقاومت مفقود یافت

راه فرار پیش گرفته شروع بتاخت و تاراج ملک خویش و بیگانه نمود و ایشان بتعاقبش پرداختند آخر الامر تنبک آماده مصالحت حسب دلخواه مادهوراو گردیده خود را از تهلکه رهانید و مادهوراو بملک خود مراجعت نمود و رکن الدوله را که از تعاقبش کارهای خاطرخواه سرانجام یافته در رهین احسان او گشته بود بمقاصد دلی کامیاب ساخته و رابطه یکجهتی مستحکم نموده رخصت انصراف داد و رکن الدوله که پس از استحکام رابطه اتحاد با مادهوراو باحصول مقاصد معاودت نموده بحضور رسید راجه رتن چند کالکاداس را که غائبانه مصدر فساد شده بود در قلعه گولکنده محبوس نمود و اعظم خان جمعدار را بنابر موافقت او با کالکاداس اخراج کرد شرح این مجمل آنکه چون رکن الدوله کالکاداس را دفتر سررشته پیشکاری که بمنزله دیوانی است سپرده و تابع منتقل گردانیده و زمام جمیع مقدمات ملکی و مالی و عزل و نصب خدمات بدست اختیارش داده به پونا راهی شد بعد چند روز کالکاداس نظر بر بیگه نوکران سرکار از پیاده و سوار برای تنخواه یکسالهٔ خود در جلوخانه هنگامه آراسته او را بیحرمت نموده بودند اکثر جمعدار را از فریفته و با خود موافق ساخته عرضداشت بحضور نمود بدین مضمون که اگر دیوانی از تغیری رکن الدوله بنام غلام تفویض یابد همه تنخواه سپاه میرساند و سوای آن ده لک روپیه بطریق نذرانه داخل خزانهٔ عامره میسازد بندگان عالی فرمود این سخن وقتی باور می شود که وثیقه به مهر خود و مهر سرکردهای دیگر که عقد موافقت بسته اند بحضور بگذرانند آن ناتال اندیش حسب الحکم عمل نمود و درین اثنا رکن الدوله از پونا معاودت نموده به حوالی حیدرآباد رسید بندگان عالی از راه نوازش و رفیق پروری هجدهم شهر ربیع الاول

سنه هزار و یکصد و هشتاد و سه هجری با عیان دولت تقریب سکار خود با ستقبال رکن الدوله تشریف فرما شده بعد تفقد و تلطف موفور در خواصی نشانده داخل دولتخانه گردید و در خلوت فرد مطالب رتن چند را بر آورده بدست رکن الدوله داد و فرمود که این وثیقه مردم اعتمادی شما ست رکن الدوله بملاحظه آن از خواب غفلت بیدار گشته بروانگی بند وبست خود از حضور در آمد رتن چند و پسرش کانجند راو قلعه محمد نگر مبوس ساخت و اعظم خان را بعد هنگامه بسیار از شهر اخراج کرده اکثر هوا خواهان رتن چند را از نظر انداخت و جگدیو راو را به منصب او جمند و مرتبه بلند رسانید و اکثر اہل خدمات را عزل و نصب نمود و بتاریخ دهم ربیع الثانی از سال مذکور ابراهیم بیگ خان ابن فاضل بیگخان را به خطاب ضابطه جنگ بهادر نواخته و سرکار ورنگل دکهم والکندل وغیره در تنخواه جمعیت و در اجاره او تفویض نموده به تعلقات مذکور رخصت فرمود و مخفی نماند که فاضل بیگخان بصیغه جماعه داری در سرکار انورالدینخان بهادر پدر والا جاه نوکر بود و فرزندان بسیار داشت بعضی نزد عامل سیکاکول و برخی پیش زمینداران اوذیسه و حاکم کتک بعزو اعتبار نوکر شده اوقات خود بسری بردند ازان جمله ابراهیم بیگ چندی نزد شوکت جنگ بهادر عامل سیکاکول و راجمندری و چندی پیش ابراهیم خان کاردی که از جانب موسی بوسی عامل آن نواح شده بود بعلاقه کمیدانی نوکر گردید بعد شکست بهادر موصوف و رفتن ابراهیم خان بحضور آصفجاه ثانی در صوبه برار نزد راجه سیکاکول نظر به سوابق معرفت رفته نوکر گشت و چون دران ایام سیتارام راج بسرکردگی فوج برادر کوچک خود که صاحب ملک و راج او بود

جمیع ملک اوڈیسہ را متصرف گشتہ و بزور بازوے ابراہیم بیگ اکثر زمینداران
اوڈیسہ را مغلوب ساخت بعد ازان ابراہیم بیگ برادر بزرگ خود اللہ یار بیگ را
بمقابلۂ آنہا در معمورۂ اچھاپور و برم پور گذاشتہ پیش سیتا رام راج آمد
و بعد مرور ایام بدیع الزمان خان بہادر از پیشگاہ حضور رسالۂ راجبندری و ایلورہ
شدہ پسر خود میر شہاب الدین خان را با فوج شایستہ آن طرف دریای گنگ
براجبندری فرستاد سیتا رام تمرد پیشہ باستماع اینخبر جلو ریز بعزم مدافعہ او
در رسید و بازار پیکار گرم گشت ابراہیم بیگ کہ ہمراہ راجہ مذکور بود تردداتی
نمایان بکار برده فوج مقابل را شکست داد و میر شہاب الدین خان و اکثر
ناموران دران دار وگیر بکار آمدند پس ازان قرب ابراہیم بیگ نزد راجہ
روز افزون شد و دیگر رفقاے راجہ حسد برده درپے استیصال او
مستند و بانواع تمہیدات مزاج راجہ بر سر قتل او آورد و ندیکی از دوستان
او کہ بر ارادۂ آنقوم مطلع بود او را آگاه نمود پس ابراہیم بیگ شبی با
رفقاے خود از انجا برآمده از بیراہہ خود را بہ حیدرآباد رسانید و بتوسط
رکن الدولہ بہادر بملازمت حضور مشرف گردید و چون در آن اوان از جوہر
کارروائی او ہیچکس واقف نبود چندان ترقی ننمود و مافی الضمیر او بحصول
نہ پیوست لیکن چون بندگان عالی را تادیب و تنبیہ سیتا رام مکنون خاطر بود
باسند ہای تعلقہ بارخان قطب الدولہ را کہ از عہد شوکت جنگ بہادر
و حیدر جنگ در آن نواح صرف اوقات مینمود خلعت چہار پارچہ و سرپیچ مرصع
ارسال نموده بہ گوشمالی او مامور فرمود و ابراہیم بیگ را بہ خطاب
پدرش فاضل بیگ خان مخاطب ساختہ بہ تنبیہ نامبرده باتفاق قطب الدولہ
رخصت انصراف ارزانی داشت ابراہیم بیگ کہ تشنۂ خون راجہ شده بود

کر ہمت بدفع او بستہ تا اینجا کہ مسکن و ماوای آن راجہ و جای مستحکم بود تاخت آورده
اکثر دیہات اطراف را با خاک سیاه برابر ساختہ بہ محاصرۂ آن مکان پرداخت
سیتارام راج تاب مقاومت در خود ندیده با برام تمام پیغام صلح نمود قطب الدولہ
این را از فتوحات غیبی انگاشتہ باضافہ چہار آنہ صلح قرار داده فاضل بیگخان را
از محاصره باز داشتہ نزد خود طلب نمود و بعد چندے کہ غلبۂ نصارا روز افزون شد
قطب الدولہ سر از اطاعت حضور پیچیده و بہ سرداران انگریز گرویده یک
لک روپیہ سالیانہ خود از کمپنی مقرر کنانیده تمام آن ملکت را تفویض کلاپوشان
کرد و فاضل بیگ خان را در سلک ملازمان سراج الدولہ منسلک گردانید
فاضل بیگ خان در رفاقت او بہ صیغہ جمعداری بود وہنگامیکہ رکن الدولہ برای
آشتی نصارا بہ بندر چینا پتن رفت سراج الدولہ بعد انعقاد صلح فاضل بیگخان را
بدست او سپرد چنانچہ مثل آن زبن گذشت و بمبالغہ سفارشش در باب سرفرازی
او کرد و کاردانی و جلادت او را بہ معرض بیان آورد رکن الدولہ قبول نموده
ہمراه خود بہ فرخنده بنیاد آورده در موسم چہارم او را بہ خطاب ضابطہ جنگ بہادر
سرفراز ساختہ و تعلقہ کہم وغیره باو تفویض کرده مرخص نمود ضابطہ جنگ بہ تجہیز
و ترتیب سپاه پرداختہ جمیع اماکن و قلاع تعلقہ مذکور را در اندک فرصت بقبضہ
اختیار خود آورد و زمیندار بہدراچلم سرکار کہم را کہ از عہد خلد مکان بہ منصب و
جاگیر و نوبت سرفراز بود باستظہار کوہستان و جنگل پر از اشجار و خارستان
علم بغی می افراشت مخذول و منکوب گردانیده تمام خزاین و اسباب بتصرف خود
آورد و قلعہ ویلب کنده را کہ در حوالی سرکار ورنگل بود از سر نو تعمیر کرده موسوم
بہ ظفر کنده ساخت و جمیع خزاین و اسباب خود را کہ بدست آورده بود در آن گذاشت
و چون لشکر فیروزی برای تنبیہ بعضے زمیندار کش بعوب کرکنہ متوجہ گردید حسب الطلب

که در استحکام ہمچو سد سکندری بود نیست و نابود گشت و درہمین سال ارسلان جنگ بہادر
برادر رکن الدولہ بتعلقداری و فوجداری گلبرگہ تکیہ بر مسند عزت زد و تاریخ
چہاردہم ذیحجہ جکدیو و نقشبندیخان کہ با جکدیو موافقت داشت در قلعہ محمد نگر
محبوس و مقید گشتند و وجہ مقید کردیدن جگدیو انکہ چون مضابطہ جنگ بعد
فتح نزل رایت بندولبت خود تا حد برار افراخت جکو پنڈت نامی از برہمنان
ایلگندل را کارپرداز خود گردانید جہت تقویت رعایای ورمحل کہ از زمینداران
آن نواح خوف جان و مال داشتند روانہ ساخت و بعد درستی عمل تنخواہ مردم سپاہ
بنام نامبردہ نوشتہ تنخواہداران را نزداو میفرستاد اتفاقاً شخصے از تنخواہداران
با جکو پنڈت در آویخت و نوبت بہ خشت و مشت رسیدہ پنڈت مذکور بیحرمت گردید
از بیحرمتی بخشم آمدہ و کمر بر بکحرامی بستہ با زمینداران انجا ساختہ قلعہ ظفر کدہ را باہمہ
اسباب و آلات حرب و خزانہ بتصرف در آوردہ و با برادر جکدیو کہ از ضابطہ جنگ
در دل نقار سے داشت موافقت نمود و طریق لبغی پیمود و جکدیو کہ از اقتدار
روز افزون ضابطہ جنگ باتش حسد می سوخت اینمعنی را فوز عظیم دانستہ ایمای
استحکام امر بغی و تمرد با و نمود پنڈت مذکور قفل خزائن ظفر کدہ شکستہ بیباکانہ
از زرسرکار راشروع بصرف نمودہ جمعیت شایستہ برای حراست قلعہ مسرفت
زمینداران اطراف بہم رسانیدہ مستعد جنگ گردید ظفر الدولہ باستماع این خبر تردد
باوصف اشتغال بہم زمیندار جینور بہ ملغار دو انجا رسیدہ بہ محاصرہ قلعہ مذکور
پرداخت و در اندک مدت قلعہ را بہ جبر و قہر تسخیر نمودہ باغی مذکور را کہ زمینداران
اورا تنہا گذاشتہ گریختہ رفتہ بودند دستگیر ساخت و دیسکمیاں و دلیپاندیا
وغیرہ مفسدان را تعاقب کردہ نیز اسیر نمود و از اسارا اکثرے را بقتل رسانید
و بعضی را گوش و بینی بریدہ بہ جان امان بخشید و پنڈت مذکور را تا یکسال بانواع

عقوبت

تقویت لشکر و دولت هرچه تمامتر معاقب ساخته بدانبواند و اصل گرداند و از جمیع زمینداران
و متعهدان و کلکرنیان تعلقه خود متوهم گشته همه را بیدخل ساخت و هرجا نایب مستقل
نداشت و از کیفیت حال رکن الدوله را آگهی داد و رکن الدوله که از جگدیو نظر باطوار
او اطمینان نداشت بوقوع این همین تحریک و نیز پاس خاطر نظام الدوله او را تعلقه
بونکلنده مقید شود و بعد چندی به قلعه اینگلندل فرستاد و در پایه دیوار سپرده گرفته
معتقد و الاثر گردانید و بعد چندی رمو ند و پندت را به خطاب راجی رایان نواخت
راجی راجه جگدیو به پیشکاری خود انتخاب گزید و [illegible] شهر صفر سنه هزار یکصد و هشتاد
و شش [illegible] جاونی [illegible] بمرض حبس البول از جهان درگذشت و نیز در سال مذکور
شادی کدخدائی صاحبزاده عالیجاه آصف جاه الملک بسالت جنگ بتکلف
هرچه تمامتر که تفصیل آن موجب اطناب است به منصه ظهور جلوه گر شد و علاوه ازان
و اعیان دولت فراخور رتبه بخلعت و جواهر و انعام بهره و افروختند و
وابست و دوم جمادی الاولی اعنی شادی شد آخر جمادی الثانی
باتمام رسید و درهمین سال مادهو راو پندت پردهان بمرض تپ لازم که تعبیر ازان
بزبان هندی به چهکند رکشمند در همین جوانی از جهان فانی درگذشت بجایش
برادر کوچک او نراین راو نشست و [illegible] او حسب وصیت مادهو راو در بند تقید دستور که در
عهد مادهو راو بود نگاه داشت و هفتم ماه صفر سنه هزار یکصد و هشتاد و هفت هجری اسلامیان
باتفاق قاضی بلده و محمد هاشم سرخیل چوبداران حضور براو شاکیان که تبانرا باستظهار
دهوند و رام وکیل پندت پردهان از بتخانه برای شب گشت بر دستی و آتشبازی
با هجوم تمام برآورده احداث بدعت نو کرده بودند هنگامه آراسته تبانرا سرنگون
ساختند وکیل مذکور رنجیده خاطر شده خواست که ازینجا برخاسته به پونا برود [illegible] الدوله
برای اطفای نایره فساد خاطرداشت وکیل قاضی بلده را تغییر و محمد هاشم

اخراج نمود و بتاریخ بست و ششم ماه مذکور خبر رحلت ارسلان جنگ مرحوم بهادر رکن الدوله
بعرض حضور رسید و خود بدولت بتقریب تعزیت به خانهٔ رکن الدوله تشریف فرما شدند

ذکر رفتن رکن الدوله بجانب ایلچپور و کشته شدن نراین راو بتحریک رگهناتهه راو از حرد معذور و آنچه که بعد از آن رو داد از حدوث فتنه و فساد

چون میان ظفر الدوله و اسمعیل خان
پنی ناظم ایلچپور بنابر رشک حبشی عداوتی بهم رسید و ظفر الدوله که اقتدارش
روز افزون بود زمینداران سرکش مطیع و منقاد او شده بودند و میخواست
که اسمعیل خان پنی را نیز ایل بالقیاد خود گرداند و اسمعیل خان این معنی را بدتر
از مرگ دانسته از غرور فطرتی و نشاء بهادری اقتدار او را در پا سنگ اعتبار نمی کشید
و بنابر حزم و احتیاط حصار ایلچپور را از سنگ و آهک تعمیر کرد ظفر الدوله این را حمل بر
ارادهٔ فساد نموده بانواع تمهیدات مخالفتش ذهن نشین رکن الدوله ساخت رکن الدوله
برای اصلاح ذات البین از حضور مرخص گشته بصوب ایلچپور روانه شد و بعد رسیدن
بایلچپور هرچند ظفر الدوله میخواست که در جنگ مبادرت نماید اما رکن الدوله نظر بر
مال اندیشی که شکسته شدن یکی از این دو رکن فی الحقیقه شکسته شدن یکی از دو جناح
دولت است تساهل و اهمال را کار می فرمود درین ضمن فلک شعبده باز نقش دیگر
بر صفحهٔ روزگار کشید و خبر کشته شدن نارائن راو مشتهر گردید تفصیل این اجمال و
تبیین این مقال آنکه چون مادهوراو پندت پردهان از جهان گذشت ارکان دولت
او مثل بالاجی پندت و موردپندت پهرنویس و هری پندت تاتیا و سکارام بابو
و مادهوراو آپا و تریمک ماما دانند راو و راسته باتفاق هم نارائن راو برادر کوچک
مادهوراو را که بسن هجده سالگی رسیده بود بر مسند پیشوائی نشاندند و رگهناتهه
که از عهد مادهوراو در قید بود تقید شدید نموده زمام مشیت کارها در قبضهٔ اقتدار خود

خود با درا ورو ند از انجا که رگھناتھ راو خود رئیس زاده و در وقت برادر خود بالاجی راو بارہا بہ مہم ہندوستان رفتہ و بابندگا خالی صف آرای نمودہ بود سرکردگی برادر زادہ خود و تسلط مردمانیکہ ہمیشہ محکوم فرمان او بودند ناگوار دیدہ در فکر تسلط خود افتاد اتفاقا در آن اوان نواب وزیر عماد الملک غازی الدینخان بہادر خلف غازی الدینخان مرحوم بتقریب تعزیت مادہو راو در پونا وارد گردید نارائن راو بگفتہ کارپردازان نظر بپاس مرتبہ وزارت او کہ سابق داشت جاگیر دو لکھ روپیہ در نواح کالپی برای او مقرر نمود و خدمتیکہ شایان رتبہ او باشد بنابر غرور جوانی و ناتجربہ کاری بتقدیم نرسانید نواب وزیر گرفتہ خاطر شدہ بسابقہ معرفتی کہ با رگھناتھ راو داشت از نارائن راو رخصت گرفتہ بالا قاتش رفت و ترغیب بہ برداشتن نارائن راو نمود و سخن او کہ مطابق ضمیر رگھناتھ راو بود در دلش جا کرد و از آنروز در صدد ساختن با سرداران صاحب فوج گردید چنانچہ با شمشیر سنگہ نامی رسالدار پنجہزار پیادہ و محمد یوسف کاردی رسالہ دار چہار ہزار پیادہ و عربی جمعدار دو ہزار عرب و تلاجی پنوار کہ جمعیت چہار ہزار سوار داشت و ماناجی بہانکریہ کہ سردار دو ہزار سوار بود ساز ش کردہ ہریکرا بہ مواعید دلفریب از آن خود ساخت و سخن دستگیر کردن نارائن راو در میان آوردہ ہمہ بدین امر یکدل گشتند و در کمین فرصت وقت شدند تا اینکہ روزے نارائن راو برای پرستش صنم در پاربتی رفت چون از انجا مراجعت کردہ بہ خانہ آمد و مردم ہمراہی را رخصت کرد قابو جویان با جمعیت ہای خود در بارہ او آمدہ دروازہ را مسدود کردند تلاجی پنوار و محمد یوسف کاردی و جمعدار عرب اندرون خانہ در آمدہ نارائن راو را کہ در خواب غفلت بود کشیدہ بیرون آوردند و شمشیر سنگہ رگھناتھ راو را از حبس برآوردہ بر مسند پیشوائی نشانید در آنوقت ہرچند رگھناتھ راو گفت کہ نارائن راو را در سلامت نگہدارید

محفوظ نگهداشتند اما نامبردها حیات خود در قتل او دانسته سخن رگهناتهه راو نشنیدند
و بزخمهای شمشیر نارایین راو را از پا درآوردند و برگهناتهه راو تهنیت گفتند بعد
از آن کاربرداران آن نارایین راو گرایه رگهناتهه راو رجوع نمودند و این سانحه
در سنه هزار و یکصد و هشتاد و هفت هجری رو داد رکن الدوله باستماع اینخبر بظاهر گریه
از خبث طینت رگهناتهه راو اندیشناک بود مقدمهٔ اسمعیل خان را ملتوی گذاشته
عازم حضور شد رگهناتهه راو خود دشمن که هنوز در ریاست مستقل نگشته بود از راه
جهل و غرور به بندگان عالی و حیدر علیخان و محمد علیخان پیام چوتهه و دیگر تکالیف شاقه
نمود و تعجیل را کار فرموده بعد پانزده روز بقصد ملک گیری از پونا برآمد و جمعیت فراوان
بهم آورده اول به جانب حیدرآباد یا شنه کوب متوجه گردید کاربرداران قدیم اگرچه
بظاهر تن برفاقت دادند اما در باطن به فکر انداختن او جهت حفظ مال و جان خود
افتادند متمولان اموال خود بتقاریب در قلعجات فرستادند و چون رگهناتهه راو
با هر کدام کج خلقی آغاز نهاد عمدهای آنجا که صاحب تدبیر و خزائن بودند مثل سکهارام
و بالاجی پندت و مورو پهرنویس برکی به بهانه از تمارض و غیره از و رخصت گرفته
در پونا ماندند و شروع به کنکاش نمودند رگهناتهه راو از راه جهل و غرور اعتنا
بر احوال اینها نکرده و غافل از فکر ایشان شده بمقابلهٔ بندگان عالی شتافت بندگان عالی
باستماع این خبر بیست و دویم شهر شعبان سنه مذکور از بلدهٔ حیدرآباد نهضت فرموده
بتاریخ بیست و چهارم آن ماه بموضع موکله چهارده کروهی بلده نزول اجلال فرمود
و همان روز رکن الدوله بفوج فیروزی ملحق گردید خود بدولت یکه و گروه استقبال
غرا فتحار بخشیده و تصفیه صفوف بدین نمط بعمل آمد هراول بعهدهٔ ثابت جنگ بهادر
برادر ظفر الدوله و دیگر مبارزان ثابت قدم و چنداول به حشمت جنگ بهادر
با خیلی از حشم و جرنغار به شرف الدوله بهادر با بسیاری از دلاوران برنگ و برنغار

برکن الدوله نیابت دربار دیگر ارکان دولت تقرر یافت همچنین سرداران دیگر مثل
صمصام الملک و خانخانان و حسن الله ورده مهابت او و رهوربتا خانالکر و گوپال سنگه
راجه قندهار و راجه نرپت سنگه و بالاجی کیسو حسب الحکم جابجا با سامان پیکار قرار گرفتند
و بندگان عالی در وسط قول بپای استقامت افشرده بیست و ششم ماه مذکور سعید الدوله قلعه‌دار
گولکنده و خواجه عبد الواحد خان دیوان عالیجاه بهادر دستوری انصراف یافته
قلعه‌دار مذکور باضافهٔ منصب و جاگیر سرفراز گشت و در اثنا بعضی بیگمات که از حیدرآباد
[illegible] بودند بحضور رسیدند و چون از انضباط مراحل نموده سیوم رمضان المبارک
در سواد قلعه بید نزول موکب اجلال شد سپاهی افواج رگهناتهه راو و حشم القرب
نمودار گردید هر کس که همراه رکاب بود محفوظ ماند و انهائی که یک دو منزل عقب مانده بودند
دست خوش تاراجیان گشتند بعد از آن بظاهر قلعه بید رسیده احمال و اثقال و
بهیر و بنگاه و مردم محل را اندرون قلعهٔ مذکور گذاشتند و روز دوم در قلعه بید
باره روز دیگر فی الجمله زد و خورد بعمل آمد و چندی از مردم جانبین کشته شدند
و بعد از آن روز راجه بیربهادر راکاجی سرگرده عین گرمی کارزار که از جاگیر خود آمده بود
بشرف ملازمت رسیده به عطای سرپیچ مرصع سرمایهٔ افتخار اندوخت و افواج مرهتهٔ اطراف
و جوانب را تاخت و تاراج کردند و تاریخ نوزدهم ماه مذکور جوق جوق شده بر
ثابت جنگ هراول لشکر فیروزی و بر یک سمت قلعه حمله‌ها و یورشها نمودند ثابت جنگ
و یمین الدوله قلعه‌دار تردد‌های نمایان بکار برده بمدافعهٔ آن مقهوران پرداختند
و چون سباجی بهوسله با بیاسی کارپردازان قدیم که از رگهناتهه راو رخصت گرفته
بپونا رفته بودند شروع بتاخت و تاراج ملک آن مقهور نمود بنابراین جهت بند و بست
آن طرف رفع پرخاش صلاح وقت دانسته پیغام صلح داده درخواست ملاقات
رکن الدوله جهت تجدید عهود و مواثیق کرد رکن الدوله بتاریخ بیست و سیوم شهر مذکور

حسب الحکم بندگان عالی با سند ملک دوازده لک روپیه که درخواست او زیاده برین بود
پیش او رفت و بعد استحکام عهود و مواثیق کاغذ مذکور باو داده و پنج پارچه خلعت
و یک راس اسپ و یک زنجیر فیل گرفته و ملاقات با بندگان عالی قرار داده حضور
معاودت نمود روز دوم آن به مکانی که مابین هر دو لشکر تقرر یافته بود تشریف
فرما شدند و ملاقات بعمل آورده حسب استدعای او بفرودگاهش که متصل
خانه پور بود نزول کرامت گستر و یکپاس بکلمه و کلام انجامید دو دو دار بسر شد بعد
طعام حسب یافت حاضر آوردند بعد فراغ از تناول طعام رگهناتهه راو خلعت و جواهر
و دو راس اسپ و دو زنجیر فیل و سند ملک دوازده لک روپیه که مدار المهام
رسانیده بود از نظر انور گذرانید و بعد ازان بندگان عالی برخاست نموده
بلشکر فیروزی عنان مراجعت معطوف ساخت و بتاریخ بیست و پنجم اسپیر قلعه بیدر
متوجه شد و منجمله اجناس و تحایف که قلعه دار مذکور نذر گذرانید اسپ معاف شد و
ما بقی درجه پذیرائی یافت و مردم محل با تمام بهیر و بنگاه حسب الحکم از قلعه برآمده
داخل موکب منصور گشتند و رکن الدوله به عنایت سرپیچ مرصع بانگین الماس
باویزه گلس و مروارید دو لره مروارید کلان اندار از پیشگاه حضور سرافراز
یافت و بعد انعقاد مصالحه رگهناتهه راو از فرودگاه خود کوچ نموده و ترکمانارا
بر سر باجی که سر بشورش برداشته بود فرستاده بجانب رایچور راهی گشت
و در اثنا ناخت با نواب امیر الامرا شجاع الملک بهادر پرخاش گستر و آخر
بمصالحت در نوردیده بصوب حیدر علیخان روانه شد حیدر علیخان بصلاح وقت
چند لک روپیه برای خرج رگهناتهه راو فرستاده درخواست ملک سراو قلعه
دهار وار وغیره بطریق اجاره که سال بسال سی و دو لک روپیه واصل سازد
نمود رگهناتهه راو بشرط آنکه اگر کار پیدا ازان پونا سر بشورش برداشته

استعانت نمایند کمک نکند سند ملک مطلوب به مهر خود نوشته ارسال داشته عازم
ملک والاجاه پشت حیدر علیخان بذریعه سند رگهناته راو پسر خود ٹیپو سلطان را با
پانزده هزار سوار دران ملک فرستاده تمام آن مملکت را بتصرف خود درآورد
بالجمله چون رگهناته راو از خانپور کوچ کرد روز دویم آن لشکر فیروزی نیز
از قلعه بیدر به صوب گلبرگه نهضت نمود و زبردست خان داروغه فراشخانه
و داور جنگ بهادر برای آوردن مردم محل بتر جنده بنیاد روانه شدند پانزدهم
شوال جمیع مردم محل که از حیدرآباد برآمده بودند در نواح بنیاد بحضور رسیدند و نهم
ماه مذکور برای گرفتن خلعت و فرمان که از حضور شاه عالم پادشاه غازی ارسال یافته بود
استقبال نمود و درهمین ایام محال اکیلی که جاگیر رستم راو پانذره مرحمت گردید و چون
برادرش بسونت راو او را عمل نداد جهت گوشمال او اولاً سیدی عنبر خان
و بعد از ان ثابت جنگ تعین شدند بسونت راو بعجز و الحاح گرائیده اکیلی را تسلیم
رستم راو نمود و از انجا نهضت نموده بتاریخ بست و ششم ماه مذکور سواد گلبرگه شریف
را مضرب خیام فرمود و بعد استسعاد بشرف زیارت حضرت خواجه بنده نواز قدس سره
سیر قلعه گلبرگه بتاریخ هفتم ذی القعده عنان عزیمت بصوب کالا چبوتره معطوف
گشت نهم ماه مذکور که کارپرداز موداجی بهوسله از آقای خود جدا شده برای تحصیل
زر از محالات و پرگنات سر راه میرفت و در کمین بوده دست اندازی بعقب
ماندگان لشکر فیروزی میکرد ناگاه پیش آهنگان ظفر قرین که هراول لشکر فیروزی
بودند بر سر آن مخذول که از سر راه ایشان بفاصله دو سه کروه فرود آمده بود
رسیدند و دلاوران اسلام بیک حمله او را هزیمت داده تمام لشکر او را غارت
کردند و غنیمت به لشکریان معاف شد و درین ایام داور جنگ بهادر به قلعه داری
گلبرگه و فوجداری بجمده از تغیر حشمت جنگ عز امتیاز یافت و حشمت جنگ افسرده دل گشته

رخصت گرفته بحیدرآباد رفت وعهدهٔ چنداولی به داور جنگ مقرر شت وچون لشکر فیروزی
متصل قلعه اتگیر اینطرف دریای بهیمرا رسید وطامی زمیداران انطرف دریا می کشنا
از تعلقه شولاپور وترگنه وغیره باستان بوسی فایز گردیدند وزمیداران اینطرف پیشکش
گذرانیدند وکسی که هیچیدند گوشمالی یافت وچون امیرالامرا شجاع الملک بسالت جنگ بهادر
از قلعه رایچور برآمده براسے احراز شرف ملازمت پیش قدمی نمود بفاصله شش گروه
از لشکر فیروزی ورود مسعود نمود در روز دویم آن جهت خاطرداشت ودلجوی
برادر عزیز القدر رکن الدوله را روانه فرمود وبتاریخ بیست ودویم خود بدولت جهت
استقبال برادر بکمال جاه وجلال انطرف دریا تشریف فرا شده ساعتی هردو برادر
دریک خیمه جلوس فرمودند بعد ازان شجاع الملک را همراه خود برعماری فیل خاصه نشانیده
بسرور وبهجت داخل خیمهٔ خاص شدند بعد چند ساعت امیرالامرا بعسکر خود که انطرف
دریا محاذی چنداول لشکر فیروزی بود رخصت انصراف یافت وشب بست ونهم
امیرالامرا را با مخصوصان بضیافت طلب داشته وبعطاے خلعت وجواهر گران بها معزز
ومفتخر ساخته نصف شب رخصت معاودت ارزانی داشت در روز دویم آن خود بدولت
بتقریب ضیافت با جمیع اعیان ومنصبداران به منزل امیرالامرا ظل عاطفت گستر
وتا نصف شب به جلوس میمنت مانوس ان منزل رازیب وزینت بخشیده خلعت
وجواهر ویک راس اسپ ویک زنجیر فیل قبول نموده به لشکر خود معاودت فرمودند
ششم ذی الحجه امیرالامرا بحضور آمده مرخص شد وخلعت وجواهر دیگر راس اسپ
ویک زنجیر فیل باو مرحمت گردید وهمراهیانرا فراخور حال خلعت ها عنایت شد و
امتداد خان مستعد جنگ باصل واضافه چهار هزاری دو هزار سوار وعلم ونقاره
وپالکی جهالردار وخطاب مکرم الدوله بهادر سرفرازی یافت وهفتم ماه مذکور ازانجا
بنهضت لشکر فیروزی شده وازین دو منزل اکثر قلعداران وزمینداران که باستان بوسی

رسیده در رکاب سعادت حاضر بودند مرخص گشتند **ذکر موافقت نمودن سرداران پونا با بندگان حضرت برای تنبیه رگهناته راو و حسم الفتنت و آنچه که بعد از ان بوقوع پیوست** چون رگهناته راو به [illegible]

بندگان عالی مطمئن گشت کارپردازان پونا اندیشناک گردیده و فرصت وقت از دست داده

ساباجی بهوسله را صرف ترمک ها که بخفیه از و ساخته بودند از ان خود ساختند و

جهکن خان و رادهه رام پنڈت را به حجابت مع عرایض به حضور فرستاده در باب تنبیه

و رفع شر رگهناته راو باستصواب رکن الدوله استمداد نمودند و هفتم ماه ذیقعده

سنه هزار و یکصد و هشتاد و هفت هجری باعانت آن مستمدان رایت عزیمت باهتزاز

آمد و هر روز کوچ میشد تا اینکه سیزدهم ماه مذکور که موضع میرکه نزول موکب اجلال شد

ترمک ها پسر پهار راو راسته و غیره ارکان پونا با ساباجی بهوسله به هیئت مجموعی

از نواح آنجا رسیده و بقاعدهٔ پیچ کرده فرود آمدند و شام آن رکن الدوله حسب الحکم

حضور برای دریافت حقیقت حال و استحکام اساس موافقت پیشتر روانه شد

سرداران انطرف تا وسط راه باستقبال شتافتند و بهانجا خیمه زده مجلس کنکاش

ترتیب دادند بعد انقضای مجلس سرداران طرفین به عسکر خودها مراجعت نمودند بعد

از آن حکم عالی شرف صدور یافت که از مردم لشکر و بنگاه هر که تاب و توانای

شدت سفر نداشته باشد به حیدرآباد رود و بعضی از توابع محل با توشه‌خانه سرکار

به حیدرآباد روانه گشتند و بیست و یکم ترمک راو و غیره که عازم ملازمت حضور شده

رکن الدوله و صمصام الدوله حسب الحکم باستقبال شتافتند و بعد احراز شرف ملازمت

و ترتیب مجلس کنکاش تنبیه رگهناته راو تقرر یافت و هر یک از سرداران به

الطاف گشته به خیمه خود معاودت نمودند و بیست و سوم ماه مذکور باز [illegible]

[illegible] بصوب رگهناته راو تصمیم ساخته و به خلعت و جواهر

[illegible] مستعد

مرخص گشتند و بیست و چهارم ظفرالدوله از تعلقه خود به لشکر فیروزی رسیده بملازمت
حضور فایض گردید و بیست و هفتم به منزل شورسال که مکانیست معتبر از تعلقه مر
کنار دریای بهیمرا اهری پندت بهرکیه با خزانه فراوان که سکهارام پندت کارپرداز
کوبکا بای جهت این مهم فرستاده بود به لشکر ترکماما رسید و درین اوان ثابت جنگ
به محالات تعلقه برادر خود راهی گردید و بیست و ششم آن ماه که روز کسوف بود
زنارداران در آن روز پرستش اصنام واجب می دانند اتفاق مقام شد و بلوغ
بکوچهای طولانی متوالی برسم رگهناتهه راو یلغار نموده ند رگهناتهه راو که برکنار دریا
رشنا بود باستماع این خبرهای استقامتش لغزید و آواره دشت ادبار گردید استمالت
فراوارگی او بیش از پیش تعاقب پیشنهاد همت ساختند ازین جهت در جمعیت رگهناتهه
تفرقه راه یافت و بمرور ایام سرداران ترک رفاقت او نموده بلشکر ترکماما پیوستند
ترکماما بفاصله دوازده کروه و ساباجی بفاصله پنج شش کروه بکمک او بطریق
هراول بیشتر فرود می آمدند تا اینکه بتاریخ دوازدهم محرم سنه هزار یکصد و نود
و هشت هجری منهیان به ترکماما خبر رسانیدند که رگهناتهه راو جهت پرستش
با جمعیت قلیل در فلان موضع فرود آمده است ترکماما گذشته تهوری ورزیده
این معنی را مغتنم انگاشته بی اندیشه بلا اعانت فوج فیروزی متوقع اعانت بعض
و تا سرداران لشکر رگهناتهه راو که با او خفیه ساخته بودند تعجیل را کار فرموده بر سرش تاخت
و چو رگهناتهه راو فوراً سوار گشته بمدافعه او پرداخت ترکماما چندکس زد و خورد کرده یا د
ششم پانزده کس کشته و مجروح گردیدند و سه زخم کاری برداشته باسیری رگهناتهه
پایه زنجیر بسه روز از جهان رفت و مردم فوج او متفرق شده بفرودگاه او که از آن
امتداد عار رفته بود رسیدند و رگهناتهه راو متعاقب اینها باندیشه فوج فیروزی شبخون
و پالکی جهالردار که خبر این سانحه به لشکر فیروزی رسید صباح آن جهت تقویت ا
نهضت لشکر فیروز

فرایان دیباخته کوچ دوازده کروهی بسمت منزل انهاشد و بهری پنڈت بهرکیه
استصواب رکن الدوله بجاے ترک ماماپ کرنگی فوج مقرر گردید و در خلال
این حال سانحهٔ دیگر تردد افزا بعرض وقوع آمد و تفصیلش آنکه نواب ذوالفقار الدوله
مهابت جنگ بهادر خلف الصدق نواب امیر الامرا بهادر از قلعهٔ دیونی آمده عازم
صنو شده بود رگهناتهه راو اطلاع یافته بقصد او روان شد بهادر موصوف با شتابی آمده
و دانائے راه در یک گڈهی متحصن گردید رگهناتهه راو در آنجا رسیده گڈهی را محاصره
گرفت مهابت جنگ در گرداب تحیر افتاده بنا بر کمی سامان جنگ و قلت فوج
موافقت را صلاح وقت دانسته از آن گڈهی برآمد رگهناتهه راو با عزاز و احترام
پیش آمده و بر فیل سواری خود نشانیده بفرودگاه خود آورد باستماع این خبر
بندگان حضرت سرداران مرتبه را طلب داشته مجلس کنکاش ترتیب داد آخر الامر
رائے عالی و رائے جمیع اعیان بر آن قرار یافت که در تعاقب و تنبیه آن بدمآل
دقیقه از دقایق فروگذاشت نباید کرد و عقب او پاشنه کوب باید رفت بعد رسیدن بقلعه
بیده اسباب زاید و بهیر و بنگاه را در آن قلعه گذاشته تعاقب او بکوچهای طولانی
وند و بیست و ششم شهر مذکور بحوالی قلعه احمد نگر رسیدند درین اثنا هوالی راو پرتهی
جوق جوق از فوج رگهناتهه راو که از و جدا گشته بودند به لشکر بهری پنڈت پیوستند
رگهناتهه راو بجانب اورنگ آباد رفت و بر دالوچ مقام کرده از ناظم اورنگ آباد
مدد خواست کرد نیر الملک بهادر که ناظم آنجا بود به حفاظت و حراست شهر پرداخت
عبور لشکر فیروزی از دریاے گنگ رگهناتهه راو هراسان گشته و صلاح در توقف ندیده
از آنجا کوچ نموده و تمام رفقاے مهابت جنگ را مرخص ساخته بمنزل چکلتهه پیش آمد
آمد روز دیگر از آنجا کوچ کرده از پی راهه به برهانپور شتافت بعض
رگهناتهه راو بتاریخ سیوم شهر صفر سیدان کالا چبوتره که بیرون منزل مستقر

سفر به خیام فلک احتشام گردید درین ایام اکثری از مردم بنگاه وغیره که از کوفت
سفر مانده شده بودند و نیز بعضی مردم محل در شهر اقامت ورزید بعد از آن لشکر
فیروزی بحوالی پهولمری رسید مقارن اینحال منهیان بعرض رسانیدند که اهلیه نارائن
راو پسر متولد شده بسوائی مادهو راو موسوم گردید باستماع این نوید فرمودند شادیانه
تهنیت نواختند سرداران پونا شکر بر افیال بار کرده با نوبت و نقاره به حضور آوردند
وکافهٔ انام را از خواص و عوام از آن شکر شیرین کام ساختند و باستمرضای حضور
مسند ریاست پونا را بآن مولود زیب و زینت داده و قوی دل گشته باتفاق هم
و اعانت حضور به سمت برهانپور به تعاقب رگهنا تهه راو متوجه شدند و تاریخ
پانزدهم شهر مذکور لشکر فیروزی از گهات فرداپور مرور نموده پائین گهات فرود آمد
و قریب بیست هزار سوار از فوج رگهنا تهه راو بقول و قرار پری پندت پهرکیه
از وجدا شده متصل موضع پانک دیوی چهارده کروهی برهانپور در اثنای
سواری مبارک اداب مجرا بجا آورده به لشکر هری پندت پهرکیه پیوست و موداجی
بهوسله که باندیشهٔ مخالفت برادر خود ساباجی رفیق رگهنا تهه راو شده بود ترک
رفاقتش نموده بکمک خود چاندا راهی گشت رگهنا تهه راو با محمد یوسف کاردی
و شمشیر سنگه هزاری به جمعیت قلیل از برهانپور بصوب هندوستان فرار نمود
و بیست و سیوم ماه مذکور آنطرف دریای تپتی برابر باغ دائره لشکر فیروزی شد
و بعد انعقاد مجلس کنکاش فوج هری پندت بسرگردگی بلونت راو و اتفاق
ظفر الدوله بدنبال رگهنا تهه راو و فوج ساباجی بسرکردگی دیوان او بهوالی
بتعاقب مودهاجی تعیین شده مقامات چند در سواد برهانپور تقرر یافت و بعد چند
روز منهیان بعرض رسانیدند که رگهنا تهه راو آنسوی دریای نربدا شده از
وزی و سیندهیه استمداد نموده در پناه ایشان برآمد و در اقامت ورزیده است

بلونت راو

وجونت راو کہ بتعاقب‌ش رفته بود اینطرف دریاے نربدا فرود آمده است وظفرالدوله
[illegible] نموده آن طرف دریا شده است ودهم ربیع الاول بعرض همایون رسید
که بهوانی کالو قریب لشکر مودهاجی رسیده است وفاصلهٔ قلیل مانده ودرهمین ایام
خبر حالت انتقال عمده بیگم صاحبه قدسیه زمان بروضه رضوان بعرض اشرف
رسید وخاطر اقدس اندوهگین گردید تاریخ رحلت اقدسیه بعضی موزخان این مصرعه
یافته اند مصرعه عمده بیگم بجام جنت یافت و درهمین سفر لشکر دریا بائی باشاره
ساباجی دست خوش تاراجیان گشت وساباجی مذکوره گریخته در پناه هری پنت
رفت تفصیل این اجمال انکه چون جانوجی بهوسله ره نورد وادی عدم گشت
میان مودهاجی وساباجی غبار منازعت برخاست دریا بائی زن جانوجی بهوسله
با مودهاجی متفق شده درپناه رگهناتهه راو که تا این زمان راو گشته برمسند
حکمرانی نشسته بود درفت وساباجی هنگام سفر براربا رکن الدوله عقد موافقت
بست پس انکه رگهناتهه راو مصالحت با بندگانحضرت نموده ازحوالی قلعه بیدر
بفاصت ترنک راو وغیره سرداران را براے تنبیه ساباجی که باشاره
نامدار داران پونا در ملک رگهناتهه راو هنگامه ارا شده بود فرستاد ترنک راو
وغیره باساباجی متفق شده واستمداد با بندگانحضرت نموده مجادله با رگهناتهه راو
پیشنهاد خاطر خود ساختند ودریا بائی که از رگهناتهه راو دستوری یافته
بتعلقه خود میرفت ترنک راو واسطهٔ تصفیه او با ساباجی شده دریا بائی را
نیز درین مهم همراه گرفت وهنگامیکه مودهاجی بملک خود راهی شد دریا بائی به
بهانه هنگامه سپاه براے تنخواه عازم تعلقات خویش گشت ساباجی باندیشه
انکه مبادا بار دیگر با مودهاجی متفق شده هنگامه آرا گردد بمبالغت پیش آمد
انجام کار که دریا بائی از ممانعت او ممتنع گشته بیست دوم ربیع الاول مستعد

روانگی گردید ساباجی بکمک فوج فیروزی و فوج مرہٹہ برہنرسن تاخته لشکر اورا
دست خوش تاراجیان گردانید و فوج او متفرق شد و بسیارے مقتول
و مجروح گردیدند و دریاباجی اسعد و دی چند راه فرار پیش گرفته نزد
ہری پنڈت رفته مستامن گردید ہری پنڈت به تسلی او پرداخته و مراعات
براے ساہو مجبر و جان فرستاده در باب استرداد اسباب و اجناس او به حضور
عرض نمود بنا بر آنکه گشته حکم والا به پیدا کردن اسباب او عز صدور یافت بعد
جستجوے بسیار بعضی شتران و گاوان بار بردار که از ایشان گرفته بود پیدا
نموده نزد او فرستادند چون موسم برشکال نزدیک رسیده بود بندگان خاقانی
براے جهاد دنی به خجسته بنیاد عطف عنان عزیمت نمود و ہری پنڈت بهرکیه
سرپیچ مرصع و ساباجی را سرپیچ و جیغهٔ مرصع مرحمت نمود و با ندان
رخصت عطا فرموده بتعاقب رگھناتھ راو مامور ساخت و روز دیگر خود بدولت
به خیمه سرداران مذکور نزول مرحمت گستر ده اسپ دو کشتی جواهر و چند عدد
قیمتی پوشاک و فیلان و اسپان از نظر انور گذرانیدند بعد از ان رایات
عالیات بصوب خجسته بنیاد باتهرار در آمد و در اثناے راه کشن راو بلال را
سرپیچ و جیغهٔ مرصع و بالاسے مروارید از پیشگاه حضور مرحمت شده به جانب
پونا نزد گوپال رائی و سکھارام پنڈت جهت درستی مقدمات رخصت انصراف
ارزانی گشت و چون به حوالی جعفرآباد نزول موکب اجلال شد شرف الدوله
و داور جنگ بهادر دستوری یافته عازم تعلقجات خود شدند در منزل جعفرآباد
هنگام کوچ باران بشدت بارید آن چنانکه نالهٔ قصبهٔ مذکور طغیان نموده مانع عبور
لشکر گردید هنگاه و اکثر لشکریان که در رکاب سعادت بودند پیش از طغیانی نالہ
عبور نمودند و انها که عقب ماندند بایطرف ناله بهزار خرابی شب بسر برده روز دیگر

عبور

عبور کردند عزت بعد هفدهم شهر ربیع الثانی بار دیگر بلده خجسته بنیاد را به نزول موکب جاه و جلال رونق تازه پذیرفت معتبران رگهناتهه راو که با کارپردازان پونا ساخته بودند مزاج رگهناتهه راو را بر سر آن آوردند که مهابت جنگ را مرخص نماید چنانچه مهابت جنگ از دست او مخلصی یافته بیست و ششم ماه مذکور بملازمت حضور سرمایه بهجت و مباهات اندوخت و اعیان دولت نمود تهنیت گذرانیدند و تا سه روز شادیانه تهنیت نواخته شد و بعد چندی جاسوسان بعرض رسانیدند که محمد یوسف کمندان برگشته بخت بدست لشکریان پونا گرفتار گشته بیاسا رسید و سا باجی که برای مقابله مودهاجی رفته بود نیز بجنگ او زیاده آمد بنابرین حشمت جنگ برادر رکن الدوله برای ضبط نمودن ملکش از حضور دستوری گرفته مرخص شد و نیز خبر رسید که رگهناتهه راو باستظهار هولکر و سندهیه مستعد جدال و قتال شده است پس بندگان عالی خلعت و جواهر بشیر الملک بهادر ناظم خجسته بنیاد مکرمت نمود و بدست شهبازخان رساخته بعزیمت تنبیه رگهناتهه راو از خجسته بنیاد نهضت نمود و ناناپهرنویس وغیره کارپردازان پونا را به خلعت و جواهر بهاسازخته بتنبیه رگهناتهه راو مامور فرمود کارپردازان مذکور بحسن تدبیر میان رگهناتهه راو و هولکر و سندهیه جدائی انداختند چنانچه رگهناتهه راو از هولکر و سندهیه متوهم شده در پناه کلاه پوشان انگریز به بندر صورت رفت و اینهم بطول انجامید و تفصیل این بعد ازین بزبان قلم داده خواهد شد و بعد فرار رگهناتهه راو به سمت سورت باستدعای رکن الدوله رایات نصرت آیات برای تنبیه مودهاجی که سر به شورش بر داشته بود باهتزاز آمد بعد وصول به حد ایلچپور متصل قلعه آنپه نزول اجلال شد ظفر الدوله حسب الحکم به محاصره آن قلعه پرداخت قلعگیان مستامن گشته بعد سه روز قلعه را تسلیم اولیای دولت نمودند و درین آوان سانحه عجیب رو داد و تفصیلش آنکه رکن الدوله بعد فتح قلعه نیز ظفر الدوله را برای درستی جواب و سوال مصالحت به جانب مودهاجی

درستاد چنانچہ مشارالیہ بفاصلۂ دوازدہ کروہی بدان صوب رفتہ فرود آمد پس ازان
تاریخ ششم شہر صفر سنہ ہزار ویکصد وہشتاد ونہ ہجری لشکر فیروزی از مقام
نہضت فرمود و شرف الدولہ برادر رکن الدولہ برائے آوردن گھیے از لشکر جدا شدہ
بہ سمتے رفت و بعد رفق افراشتن بہ منزل معین رکن الدولہ بحضور نامہ شروع
بعرض بعضے مقدمات نمود کہ فیضو نام کارندی ملازم سہ کارہ از زمرۂ کارزبان رسالہ
ابراہیم خان رسالہ دار احشام زخم کنار جگر خوار بہ جانب یسار رکن الدولہ رسانید
کہ فوارہ خون ازان روان گردید مقربان حضرت بضرب شمشیر آنکارندی را مجروح
ساختہ بقتل رسانیدند و پیش از قتل نامبردہ ہرچند ازاو پرسیدند کہ اقدام برین
امر چرا کردی و بگفتہ کہ کردی ہیچ نگفت و مزاج اقدس ازین سانحہ قرین
ملال گردید و جراحان برائے معالجہ تعین شدند تا یکساعت رکن الدولہ باستقلال
بکمال ادب درحضور نشستہ کلمات خیرخواہی و سفارش وابستگان خود بعرض
رسانید چون کارش قریب باتمام رسید در پالکی کہنالوپ یعنے پردہ پوش خوابانیدہ
بہ خیمہ اش روان فرمودہ بہ بند و بست دو نخی نہ پرداختند رکن الدولہ پیش از رسیدن
بہ خیمہ خود جان بحق تسلیم نمود روز دوم ان کہ روز جمعہ بود موضع نیرو رکیہ درویشی نزمین
سپردہ بعد چندے نعش او را ازانجا برآوردہ بدامن کوہ شریف مشہور کوہ مولا علی کہ تخمیناً
شش کروہی حیدرآباد است آوردہ مدفون ساختند و پس از یکروز از فوت
او بندگان عالی بہ خیمہ شرف الدولہ برادر رکن الدولہ تشریف فرما شدہ بکلمات
مراحم و تسلی جراحت دلش را مندمل ساخت و جمیع رفقا و وابستگان رکن الدولہ
را بہ عزت و آبرو نگہداشت و جاگیر شرف الدولہ و غیرہ را بحال گذاشت و چون غلام
سید خان مدار کار حضور گردید با شرف الدولہ کہ سید و محسن او و انچنانکہ درعہد
رکن الدولہ بہ خلاف مرضی برادر خویش او را در پناہ خود جا دادہ رعایت ہا کردہ بود

اینکه سعادت نشان است از جهت راست گویان لطیفه سنج و نکته‌دان و ازینجا حضور بخطاب مشیرالملک مخاطب گشت گفتند که غلام سید خان حق باینخطاب است چرا که از شمشیر دو دم تیزتر است

فصل دویم در بیان وقایعیکه بعد گشته شدن رکن الدوله و ورود موکب منصور بحیدراباد پس انتزاع قلعهٔ نرمل از دست احتشام جنگ خلف ظفرالدوله رو داد

آورده‌اند که بتاریخ چهارم ربیع الاول سنه هزار و یکصد و هشتاد و [illegible] مودهاجی بهونسله و رگهوجی بهونسله با کارپردازان خود باستصواب ظفرالدوله عازم ملازمت حضور شدند شرف الدوله و وقارالدوله حسب الحکم حضور باستقبال شتافتند سرداران مذکور بعد احراز شرف ملازمت باعطای خلعت و جواهر و شمشیر و یک زنجیر فیل و کارپردازان او به عنایت سرپیچ مرصع عز اختصاص یافته مرخص گشتند و هفتم ماه مذکور خود بدولت بمستقر مراسم بازدید خیمه سرداران مذکور رونق افزا شدند دو کشتی جواهر و چهار کشتی پوشاک و اسپ و فیل از نظر انور گذرانیدند و روز دویم آن نیابت صوبه‌داری ایلچپور بنام صاحبزاده عالیجاه تقرر یافت و اسمعیل خان پنی که پیش از گشته شدن رکن الدوله بحکم حضور باراده آستان بوسی از ایلچپور آمده نزدیک لشکر فیروزی بفاصلهٔ یک و نیم کروه فرود آمده بود بپاس خاطر ضابطه جنگ که مدا از وقت گشته شدن رکن الدوله فی الجمله متوهم شده بود و جمعیت شایسته همراه و عداوت با اسمعیل خان و فیصل معاملات مودهاجی باو تعلق داشت بهرام جنگ و فتحمند خان وغیره معتمدان را فرستاده پیغام داد که صوبه‌داری ایلچپور بنام صاحبزادهٔ عالیجاه مقرر شده و فقط بالاپور بعنوان جاگیر برسم شما تقرر یافته لازم که ایلچپور را خالی کرده باولیای دولت تفویض نمایند و ملازمت بتوسط ضابطه جنگ اصلح و متضمن فواید است افغان

اصل گرفته از اطاعت او رضا وندی پیچید و ضابطه جنگ از بی‌تابی او بغیظ آمده
به حضور عرض نمود که تنبیه آن جهالت کیش سعود و به ذمت همت والا لازم و عرض
به عرض پذیرائی رسید چنانچه دهم ماه مذکور ضابطه جنگ را حکم تادیب او شد و
دیگر سرداران و رساله داران را حکم شد که مثل پیشتر هوشیار و مستعد پیکار باشند
ضابطه جنگ که تشنه خون او بود به مجرد این حکم با ساز و سامان بسیار و توپخانه
بعزم پیکار جانب او شتافت بندگان عالی برای پشت گرمی ضابطه جنگ فیل عماری
خاصه طلبیده سوار شده متوجه گشتند و اسمعیل خان که با جمعیت قلیل از ایلچپور آمده
در آن وقت رو تافتن از مقابله ضابطه جنگ و ایلچپور سعادت نمود این بنابر
نشه تهوری عار دانسته سوار اسپ شده شمشیر در دست گرفته با معدودی چند
بر لشکر ضابطه جنگ پروای جان خود نکرده پروانه وار دوید و از ذخیره توپخانه
درگذشته نزدیک هودج ضابطه جنگ رسید در آن وقت عجب تزلزل در لشکر
ضابطه جنگ افتاد و به زخم تیر و تفنگ و سنان بطاقت شد تا اینکه مرکز دار او را
در میان گرفته سرش را از تن جدا ساخته به حضور پرنور آوردند ضابطه جنگ نذر
این فتح بحضور گذرانید و بعد از این بندگان عالی تاریخ دوازدهم ماه مذکور در سواد
ایلچپور پرتو نزول افگندند و زیارت شاه رحمان قدس سره تقدیم رسانیدند
و ظفر الدوله را به عنایت یکقبضه شمشیر با علاقه و منصب هفت هزاری پنجهزار سوار
و خطاب مبارز الملک بهادر سرفراز فرمودند و ظفر الدوله برای تالیف خاطر پسر
اسمعیل خان صلابت خان و بهلول خان حسن سعی تقدیم رسانید چنانچه بندگان عالی
آن هر دو را به حضور طلبداشته به عطای سرپیچ مرصع و جاگیر و منصب نوازش فرمودند
و نوزدهم ماه بهرام جنگ را به نیابت عالیجاه بهادر به حراست ایلچپور و دیگر متعلقه
محالات برار و سرپرستی کرم فرما نواب دیوانی صاحبزاده عالیجاه بعهده اتالیقی سرفراز

ساختند

ساختند و درین ایام بعرض رسید که بهرام بهرکیه کنات را و را بعد جنگ صعب هزیمت داده
داد و نیز خبر رحلت مشیر الملک حیدر یار خان معروض حضور گردید و بعد ازان مو داجی بهوسله
را سرپیچ مرصع بدست مبارک خود بسته و بهرام جنگ را که جهت حراست ایلچپور
تعین شده بود باذن رخصت و سرپیچ مرصع و جیغه و صلابتخان و بهلول خان را و تم
سرپیچ مرصع باذن رخصت مرحمت نموده عنان عزیمت بصوب خجسته بنیاد معطوف
نمودند و بتاریخ داخل تاریخ دوازدهم جمادی الاولی رونق افزای بلده مذکور شده دیار
نظام خان مرحوم نزول اجلال فرموده و ظفر الدوله که کمینرل عقب لشکر فیروزی می آ
نیز داخل بلده شده در کوتله درحویلی شاهنواز خان مرحوم فرود آمده در ایام
جمادی موافق معمول مستمر بروضه منوره جهت زیارت بزرگان انجا و خلد مکان
مغفرت ماب و نواب شهید تشریف فرما شدند و در کاغذ وارده غلی ترجمه گسترده بکاغذ
سازان حکم عالی شرف نفاذ یافت که کاغذی که طولش یکذرعه دو گره و عرض پانزده گره
و نهایت خوش قلم و مهره دار و نیکو کاغذ زیر باد باشد بسازند و انرا موسوم به نظام علیخانی
کنند و از جیب خاص بست اشرفی بانها انعام شد و بعد ازان بسیر دولت آباد متوجه شده
زیارت سا[illegible] سلطان که مرقدش در بالا حصار است بعمل آوردند و شانزدهم
جمادی الثانی محمد الحمید خانرا که از اقربای قریب تیغ جنگ بهادر میشود بمنصب دار
عز امتیاز بخشیدند و غره رمضان المبارک از نوادرات فرنگ مثل گهریال و [illegible] و
صندوق راگماله و [illegible] مرید نمودند و اذن عام داده تماشای آن وضیع و شریف
را بخواستند و مسرور ساختند و درهمین ایام بعرض رسید که راجه دیوچند دیوان شجاع الملک
متصل قلعه بهماری با فوج چند بلنجان مصاف آراسته و جراحت های کاری بر داشته
اسیر گشته فوت شد و لشکرش بغارت آمد و کاغذ گذاشت محالات بست و پنج لک روپیه
از شهر ناپور وغیره پرگنه ایلچپور و جالنه و [illegible] متعلقه دولت آباد که جهت اعانت در تنبیه

رگهناتهه راو قرار یافته بود سکهارام وغیره کاربرداران سوای مادهوراو پنڈت پردهان
که فرستاده بودند از نظر او گذشت **ذکر وقایعیکه بعد رفتن رگهناتهه راو
در پناه سرداران انگریز بمعرض وقوع آمد** چون رگهناتهه راو در
پناه سرداران انگریز رفت اول بونا از تعاقب او عنان تافتند و بحیدر علیخان
بدست آویز نوشته رگهناتهه راو ملک سرا و قلعه دهاروار وغیره را متصرف شد
از راه تمرد پیشکش موافق قرارداد نمی فرستاد نوشتند که رگهناتهه راو که برمسند
پیشوائی تمکن نشده بود نوشته او اعتبار ندارد ملک سرا وغیره باید گذاشت و بدستور
مستمر ارسال پیشکش باید نمود و متعاقب آن هری پنڈت را برسرش فرستادند چنانچه
مشارالیه بدان سمت رفته بحیدر علیخان آویخت درین ایام میان مورو پهرنویس و
بالاجی پنڈت غبار مخالفت برخاست هر یکی ازین هر دو میخواست که بلا شرکت صاحب
اختیار باشد مولکر جانب پهرنویس و سندهیه جانب بالاجی پنڈت شدند هر یک در فکر آن
شد که دیگری را بتقریب ضیافت وغیره مقید سازد اما بالاجی پنڈت نظر بیکه هری پنڈت
پهرکیه که با او موافقت داشت بمهم حیدر علیخان رفته بود مکنون ضمیر خود در تعویق
انداخت و مورو باستظهار مولکر اراده کرد که بالاجی پنڈت را بحیله ضیافت طلبداشته
مقید سازد بالاجی پنڈت برایمعنی آگهی یافته بخودداری پرداخته بهری پنڈت پهرکیه و
مهداجی سندهیه نوشت که خود را زود رسانند وگرنه مورو پنڈت مرا اسیر میکند
و خود را معطل محض ساخته بخوشامد و چاپلوسی مورو پنڈت را فریفت انچنانکه غبار
قید او از دل مورو پنڈت بدر رفت تا آنکه روزی بالاجی پنڈت بخانه مورو رفت
بکمال جوشش و اخلاص پیش آمد در آنوقت مولکر هر چند به مقید کردنش ایما نمود
که این قابوی وقت را از دست نباید داد والا ندامت خواهی کشید و آنوقت میسر
نخواهد بخشید اما مورو بظاهرداری او فریب خورده سخن مولکر نشنید و آن صحبت بکمال انجام

ظاهر نقضی گردید بعد یکماه که سنه بیه و هری پندت بهرکیه که با حیدر علیخان برسمین قسمه قرار داد که زر
واجب الادا اخر سال رسانیده خواهد شد مصالحت کرده بودند سر رسیده بالاجی پندت با سنده
گنیاسشن کرده ریه تطمیع وزرا ان خود ساخته بسر آن آورد که مورو را مقید باید کرد
چنانچه چند روز اورا غافل ساخته روزے بتقریب ضیافت طلبداشته مقید کردند و چون
سوبکر دیدکه مورو پندت بهرنویس انجیر دی سخن من نشنید و بالاجی پندت مرد فهیم است
همچنین او از جهت اعانت سنه بیه و بهرکیه سکلین موافقت با لاجی صلاح وقت دانسته عهود
و مواثیق در میان آورده بسازش پرداخت و این چار کس بسوگند یکدل شدند و بالاجی
برائے هزیمت ضبط سعد ابجی سنه بیه سوائے مادهو راو را در کنار انداخت و قریب
هشتاد هزار سوار فراهم آورده برائے مقابله سرداران انگریز روانه ساخت و خود با سوائے
مادهو راو در قلعه پونه بر آمده داخل پونا شد سرداران مرهته نخست صاحبان انگریز
پیغام دادند که رگهنا ته راو وارث ملک را ناحق کشته در پناه شما رفته است او را نزد خود
جا داده نیز یک فار روانه سازند انها در جواب نوشتند که رگهنا ته راو سردار قدیم و سردار را
وارث ملک است و شما که نوکران او هستند باهم اتفاق نموده او را بیدخل ساخته و
یک طفل مشخص را بنام پسر نارایین خوانده بر مسند ریاست نشانیده اید و او از تعدی
شما پناه بما آورده است ممکن نیست که پناه گرفته را حواله شما نموده شود و بعد از سمتی
به کمپنی اطلاع داده میشود هر امر یکه از آنجا حکم خواهد شد بدان موجب به عمل خواهد آمد تا رسیدن
جواب خاطر جمع باید بود و گرنه ما هم مستعد به جنگیم سرداران مرهته باستماع این جواب
شروع به جنگ قزاقی نمودند و سر شوخی برداشتند و چهار پلتن فرنگی که از بندر بمبئی
بر آمده بود با جمعیت سورت ملحق شده بمدافعه افواج مرهته پرداخت و این جنگ
تا هشت ماه کشید و هیچکس از جانبین مقابل خود را نتوانست که مستاصل کند تا اینکه
دو پلتن دیگر از بمبئی بر آمده در سنه هزار و یکصد و هشتاد و نه هجری قلعه ساشتی را که

در تصرف مرهته بود در عرصهٔ چهار ساعت بخوبی بتصرف خود آوردند و چهار هزار کس از مرهته را
که در آن قلعه بود بیرون کردند پس از آن رگهناته راو و بالاجی پندت مراسلات
پیش مستر هستین گورنر در کلکته فرستادند و مضمون مراسلهٔ هر جانب اینکه حق بطرف
ماست و دیگر ناحق مناقشه می کند مستر هستین بعد ملاحظهٔ مراسلات هر دو جانب مستر جان
امین را جهت دریافت معاملت امین کرده به پونا فرستاد و به بالاجی پندت نوشت
که از اینجا امین مرسل شده او معامله را دریافت کرده آنچه حق است خواهد نوشت چنانکه
مستر مذکور در سال مزبور وارد پونا شده با اعیان آنجا در خورد اینها در جذب
قلوب او و اظهار حقیقت خود دقیقه فرو نگذاشتند مستر مذکور بپاس خاطر اعیان پونا
خلعت و جواهر از جانب کمپنی بسوای مادهو راو داده بنا بر این کار برین گذاشت
که در خدمت مستر هستین به کلکته رفته حقیقت حال اظهار نموده سررشتهٔ موافقت
با شما مستحکم می سازم و اعیان پونا از خلعت و جواهر و نقد او را خوشدل ساخته
سیوکرام نام را از طرف خود وکیل کرده همراهش بکلکته فرستادند رگهناته راو
این معنی را دریافته مکاتیب مشتمل بر موافقت و آشتی بهولکر و سندهیه وغیره سرداران پونا
نوشت سندهیه و هولکر وغیره سوای هری پندت پهرکیه عرایض بکمال عقیدت نوشتند
که ما بدل و جان نوکر و خواهان ریاست آنخداوند نعمت ایم هرگاه آن خداوند نعمت
بذات خود نگهداشت فوج نموده با فوج فرنگ همراه گرفته متوجه این دیار خواهند شد
ما بندگان مشرف اندوز ملازمت گشته بالاجی پندت وغیره مخالفان را اسیر کرده
در حضور حاضر خواهیم ساخت رگهناته راو از مضمون خطوط سرداران مذکور
حاکم بمبئی و سورت را آگهی داده درخواست کمک نموده خطوط مسطور را معه تحایف
بمصاحبت انکث راو و منوهنت راو بوساطت و تن جی پارسی بولایت انگلیسیه
روانه کرد که از آنجا احکام بنام حاکم بنگاله و مندرس بمبئی درباب اعانت خود بیارند

و فخر الدین مود اگر با لی روانگی اینها شد چون جهاز اینها بجده رسید اتفاقاً حاکم انجا جهاز را
[illegible] با دیگر ظرائف و خطوط را از دست ایشان انتزاع نموده و بجان رهائی داده بی نیل
مقصود باز گردانید حاکم بندر ممبی مستر کرنیک و مستر مستر هم با چهار صد کار آزموده برفاقت
رگھناتھ راو نامزد کرده مستر اسٹول را سرخیل آن جماعه نموده گفت که اگر در جنگ
عهده برائی خود بیند مبادرت نماید ورنه بحفاظت خود پرداخته جنگ را طلاع نگذارد
در روز رخصت رگھناتھ راو را کیما لای مروارید و یک سرپیچ مرصع و چهار لک روپیه
نقد تواضع کرد چون انگریز به پونا رسید از آمد آمد جمعیت فرنگ تزلزل تمام در پونا افتاد
کاربرداران پونا خانها خالی کرده از الف و سمه پرساخته در فکر آن شدند که هرگاه
فوج آتشبار فرنگ نزد پونا رسد بدست خود پونا را آتش زده بطریق قزاقی منتشر آیند
و سری پنڈت وسندهیه با افواج خود ها که قریب یک لک و هشتاد هزار سوار بود از پونا
کوچ کرده الطرف کهات با راده سد راه فوج فرنگ رفته فرود آمدند چون فوج
آتشبار فرنگ شروع بسر دادن توپها نمود و چند کس از سرداران نامی مرهٹه
کشته شدند هراسان گردیده و کهات را خالی گذاشته راه فرا پیش گرفتند و
هیچکس از سرداران مرهٹه که خطوط استرضای رگھناتھ راو نوشته بودند با و نه پیوست
رگھناتھ راو با جمعیت فرنگ و یک فند سوار مغلیه که از قدیم ملازم او بود فوج مرهٹه
را زده نزدیک تلیگاون که دو آزده کروهی از پونا است رسید در انجا از چهار سو
افواج مرهٹه هجوم آورده فوج فرنگ را مرکز وار در میان گرفت و قوم مرهٹه شروع
بسر دادن توپهای طولانی نمودند قضا را از گوله توپ طولانی کار مستر مذکور که
سرخیل بود با تمام رسید و پای استقامت لشکریان بلغزید با وصف این مستر
کرنیک و مستر هوم قدم جلادت افشرده باندک یورش تلیگاون را گرفتند و فوج
مرهٹه بمحاصره پرداخت و آمد رسد غله مسدود ساخت اخرالامر سرداران انگریز

تنگ آمده زنہار خواستند سندہیہ درمیان آمده و رگہناتہ راو را از ایشان گرفته پیش خود
نگہداشت و از سرداران انگریز نوشته گرفت که کاغذ گذاشت شاشتی و بندر سورت
انجا رفته بمہر کمپنی بدست کرده ارسال دارند بعد گرفتن نوشته مذکور انہا را رہائی
داد و از بالاجی پنڈت سند کالپی جاگیر بہتہ لک روپیہ به مہر سوائی مادہو راو برای
رگہناتہ راو گرفته شش ہزار از فوج خود ہمراه او کرده بصوب کالپی رخصت داد
ہرچند بالاجی رگہناتہ راو را از او طلب کرد بدست او نداد و بالاجی ہم بنابر صلاح
وقت که کارہای عمده بصواب دید و اعانت او منتشی میشد اعراض را کار فرموده و سندہیہ
را اشاره بقید کردن سکہارام نمود چنانچه روز دیگر سندہیہ سکہارام را بتقریب
ملاقات در خیمه طلبیداشته و دستگیر ساخته حواله بالاجی پنڈت نمود بالاجی پنڈت او را
به قلعه حار کده که سمیت سوای انجا مشہور است فرستاد و دو سال در انجا ایام زندگی
بسر برده ازین جہان درگذشت بعد قید سکہارام کشنہ پنڈت نامی را با اپاجی
و سنبہاجی که از کارپردازان سندہیہ بودند با نقل نوشتجات شترک ودستور
مذکور پیش گورنر بمبئی فرستاد و حسب القرار رخواست کاغذ واگذاشت ساشتی وغیره
نمود گورنر مذکور ایشان را در مکان لایق فرود آورده مستفسر کیفیت گردید بعد دریافت
کیفیت حال جواب داد که اسیر شدن سرداران امر تازه نیست اتفاقا این چنین
شکست رو داد کمان نکنند که ہر دفعه اینچنین معامله خواہد شد و نوشته اسیران که
جہت رہائی خود جبراً نوشته اند ستاویز نمی شود و به صاحبان انگلند مذکور پیغام واگذاشت
نمایند اگر خالی کرده بدہند بگیرند و اسیران و صاحبان انگلند ہمه نوکر کمپنی اند و برکار
خداوندنعمت خود سرگرم نوشته یک نوکر بنوکر دیگر موثر نمی شود در ینباب حکم کمپنی
باید و رگہناتہ راو که بہمراہی فوج سندہیہ بکالپی روانه شده بود بعد قطع مراحل چند ناله
عبور کرده در کالپی بودن و در دست سندہیہ اسیر ماندن ناگوار مزاج خود دیده فوج

سندہیہ

سندهیه را غافل ساخته با مردم خود راه بندر سورت گرفت و در سه روز به یلغار آنجا رسید
گورنر بندر سورت از آمدن خود اطلاع داد، گورنر در باغ کشا او را فرود آورده
بگورنر بمبئی نوشت گورنر مذکور بوکلای اهل پونا که در بمبئی بودند ازین ماجرا آگهی بخشید
ایشان به موکلان خود نوشتند بالاجی پندت و سندهیه بگورنر بمبئی ترقیم نمودند که چون رگهناته راو را
سرداران بشمول اله ناکرده بودند او بار دیگر گریخته آنجا رفته است باید که او را حواله ما نماید
گورنر جواب داد که رگهناته راو بدون طلب ما خود بخود آمده است حالا رفتن از اینجا موقوف
بر خواسته مدعای اوست درین اثنا سندهیه را به تقریب شادی نزار پسر خود از پونا
رخصت گرفته جانب اوجین رفت و از آنجا متوجه گوالیار گردید و مهاکجی در موضع تا
کانون که دوازده کروهی پونا است اقامت ورزید و جواب و سؤال حواله نمودن
رگهناته راو موقوف مابین پتیل تا شش ماه درمیان بود آخرالامر وکلا مایوس شده
از بمبئی برخاسته نزد موکلان خود آمدند که از بمبئی جمعیت سه پلتن بسرکردگی
از قوم انگریز بسورت فرستاده حکم کرد که گجرات را مسخر سازند چنانچه گورنر بمبئی
بگجرات رسیده در چار ساعت گجرات را مسخر نمودند مردم مرهته یکه از رعب در درگ
از قوم دیگر که اندرون شهر گجرات بودند زنهار خواستند ایشان را امان خانی داد
سه یراق بعد کردند قرین این حال مستشعر ده پلتن کار آزموده همراه کرنیل گاد که
باتفاق عبدالرحمن خان افغان که از نزد آصف الدوله ناظم صوبه اوده طلبیده شده بود
به بندر بمبئی روانه ساخت باستماع این خبر اهل پونا اندیشناک گشتند هرچند بالاجی
پندت برای سد راه اینها شدن به هوسله نوشت مفید نیفتاد و جمعیت مذکور
به بندر سورت رسید و کرنیل گاد با گورنر بمبئی ملاقات کرده و مجلس کنگاش ترتیب
داده جنگ با اهل پونا قرار داده برگهناته راو گفت که صاحب در اینجا تشریف دارند
من تن تنها ایشان را با لشکر میرسانم چنانچه چهار ده پلتن با جمعیت عبدالرحمن خان

وبست وپنج ضرب توپ بسمت پونا روانه شد و بالاجی پنڈت وغیره در فکر ارسال
مراسلات به صاحبان بنگاله و بندر بمبئی و جانب ولایت انگلیس شدند و درهمین اثنا
حیدرعلیخان بهادر بارکات رسیده خطوط بنام سوای مادهوراو و بالاجی پنڈت و
هری پنڈت پهرکیه با پانزده لک روپیه نقد و سیزده زنجیر فیل و جواهر چهار لک روپیه
مصحوب نورمحمد خان به پونا ارسال داشت نورمحمد خان پیش از رسیدن خود جوگی
هرکاره فرستاده از چگونگی احوال اطلاع داد ازینجهت اهل پونا در فرستادن ا
بجانب ولایت توقف کردند تا اینکه نورمحمد خان به پونا رسید بالاجی پنڈت و هری پنڈت
و بستی دکشن راو لال و هولکر بدربار پنڈت پردهان آمدند و سوای مادهوراو
راکه درآن وقت پنج ساله شده بود بر مسند نشانیدند و ایلچی مذکور پیش از آنکه بدربار
بیاید گفته فرستاده بود که اگر سوای مادهوراو بتعظیم من خواهد برخاست بدربار
خواهم آمد والّا دیدن بالاجی پنڈت و سؤال و جواب با ایشان کافی است و بالاجی
قبول کرده بود بمجرد رسیدن نورمحمد خان بدربار سوای مادهوراو بتعظیم برخاست و
سرداران نیز بتعظیم برخاستند خان مذکور خریطه خطوط را باندر از نظر سوای ماده
گذرانید بالاجی پنڈت خریطه را خوانانیدن راو نشی نمود و گفت که ببانگ بلند بخواند
تا همه سرداران بشنوند ملخص مضمون خطوط آنکه این خیرخواه محض برای دوستی کار
پنڈت پردهان بسرداران انگریز جنگیده است این خیرخواه سازان خود
همیشه شرکت دوستدار در مصالحت با کلاه پوشان نزنند و منتظر اخبار تردد دو
باشند که امید از فضل حق چنان است که اوشان خودبخود پیغام مصالحت
و هرگاه از جانب اوشان پیغام صلح آید این دوستدار را نیز شریک صلح خود سا
ازین قبیل کلمات بسیار نوشته بعد اصغای مضمون مراسلات بالاجی پنڈت
گفت که ما را هم خوشی خاطر نواب بهادر منظور است و فی الواقع که قصد ایشان

محض برای دوستی کار سرکار پندت پردهان است انشاء الله تعالی تا بقای حیات
در دوستی همدیگر تغیر راه نخواهد یافت و امری خلاف مرضی همدیگر هرگز بظهور نخواهد رسید
بعد از ان پیشکش و جواهر و افیال و دیگر و آور و نقد چون با مری پندت پردهان بهادر گیه قراسی ر
و دو لک روپیه سالیانه بعمل آمده بود و مطابق آن تمسک نیاز محمد خان که از قوم
پتهان و چرب زبان بود در اثنای مطالعه بزبان آورد که بالفعل آقای ما در مهم سرکار سرگرم اند و بیشتر
اخراجات نا بالاجی حوالی شده و احوال از جانبین دوستی مدام صورت پذیرفته پانزده لک روپیه و سال بسال واصل سرکار
پیشوا خواهد شد قبول باید فرمود و بالاجی پندت باقتضای مصلحت وقت قبول کرد
بعد از ان خان مذکور پنجهزار سوار از بالاجی پندت بطریق کمک که در جنگ شریک حیدر علیخان بهادر
باشند درخواست نمود و گفت که وجه خوراک انها از سرکار ما داده خواهد رسید
بالاجی جواب داد که بالفعل خبر آمد آمد کرنل کادر بیجاگرم است بعد ملاحظه البته فوج
مطلوب تعین کرده خواهد شد و بعد از ان ایلچی حیدر علیخان را رخصت نموده در جولی
لایق فرود آورد و ندو شرح تالیف سرداران خود نمودند بهری پندت بهرکیه
که در جستن بیانی و تالیف قلوب ید طولی داشت با سرداران ملاقات شده گفت که
این ریاست از شما است و تفنیکر راو صاحب بزرگ خواهند شد بدستور مادهو راو
قدر شمایان خواهند داشت و خدمات عمده مامور خواهند ساخت این وقت
جانفشانی ها ست قصور در جنگ نخواهند کرد بزودی افواج فراهم خواهند آورد
و در وقت مادهو راو که بهر سوار بست و پنج روپیه در ماهه میرسید بحال که بنابر حدوث
فساد و هنگامه محاصل ملک رو بکمی آورده توقع از کرم صاحبان است که بنصف آن
راضی شده زر نوکری طریق رفاقت شوند غرض همه را متفق و راضی ساخته تا مقام
جمهور که نه گروهی از پونا است بهیئت مجموعی رفته فرود آمدند و پرسرام بهادر
را هم از قلعه مرچ طلب داشتند و چون شنیدند که کرنل کادر از راه نیند نسبتی می آید

باجی پنڈت سه هزار پیاده را همراه راکهو کهوڑپوله جانب بندر مذکور و هری پنڈت پهڑکیه
با پنجاه هزار سوار و هولکر را با جمعیت بست هزار سوار باتفاق هری پنڈت پیشتر بسمت
گهات روانه ساخت و از فوج هری پنڈت و هولکر جمعیت بست هزار پایین گهات
شده سر راه کرنل کاڈر بستند کرنل کاڈر از بمبئی بر آمده اول بندر بسیی را مفتوح ساخته
و در آنجا تهانه خود قایم کرده راه پونا گرفت و اکثر مرهته را که سر راه بودند می گرفت و
جمعیت آنها را منتشر می ساخت تا آنکه مرهته را زده زده بکمال استقلال پایین گهات
رسیده و یک پهر شب باقی مانده اول دو توپ و دو پلٹن همراه گرفته بالای گهات
بر آمد و افواج مرهته را یارای آن نشد که مایل شوند و عقب او باقی پلٹن ها با توپ
و سامان بالای گهات بر آمده قایم شدند و اینطرف گهات هری پنڈت و هولکر با جمیع
سرداران مرهته در خبرداری خود کوشیدند بالاجی پنڈت باستماع این خبر مترددشده
سواری ها و سوداگران متعلقه بودند همه فرستاده و خزانه و جواهر بر لوه گده روانه ساخت
و شهر پونا را بالقصد که بر وقت آتش دهد از مردم خالی کرده بهیرم والف پیر کرد الغرض
درین اثنا نوشتجات گورنر کلکته به گورنر بمبئی رسید که حیدر علیخان سر شورش
برداشته است و از اینجا برای تنبیه او فوج روانه کرده شده و چون سهوائی راو دکوند
مکرر خطوط آشتی نوشته است باید که بالفعل جنگ با اهل پونا موقوف داشته تمام
جمعیت کرنل کاڈر را بالتعجیل هر چه تمامتر بر جهاز نشسته روانه مدراس نمایند گورنر بمبئی
بجنس نوشته کلکته را نزد کرنل کاڈر فرستاده نوشت که هر مکان که رسیده اند
از همانجا بر گردند بنابرین کرنل کاڈر از آنجا به بمبئی برگشت و از بمبئی جمعیت خود را بر جهاز
جانب چینا پٹن روانه ساخت اگرچه هنوز صلحنامه نوشته نشده بود لیکن بنابر رفتن
کرنل مذکور اهل پونا را فی الجمله دلجمعی حاصل شد بنابرین بالاجی پنڈت حسب الفرا
پنجهزار سوار بکمک حیدر علیخان فرستاد و جمعیت مذکور همراهش بود تا آنکه در سنه

هزار یکصد و نود و سه هجری خبر رحلت حیدر علیخان و رفتن تیپو بصوب بدنور گوش بالاجی
پندت رسید پس اول متعینهٔ خود را طلب داشته استفسار حالات تیپو نمود و نور محمد خان را
طلب به گفت آنچه شدنی بود شد حال که ایالت ندرت تیپو تعلق گرفته است باید که
در جنگ اهمال نکنند و احتیاط خود مرعی دارند و خریطهٔ مکتوب مشعر تعزیت و تهنیت
و اظهار آشتی و موافقت بلاغت انتمی باستصواب نانا مذکور مکتوب دو جوڑی همراه
پیش تیپو روانه نمود و نور محمد خان که مرد دانا بود از جانب خود به تیپو نوشت که بهادر مرحوم
نظر بر مآل اندیشی و صلاح دولت خود با سرداران مرهته طریق مصالحت پیمود و بعضی
سالیانه مقرر نموده الحال اگر آن خداوند نعمت هم سالک مسلک بهادر مرحوم خواهند شد
موجب صلاح دولت است و این دولتخواه اشتیاق حضور دارد توقع از کرم
خداوندی است که کسی دیگر برای کار مقرر و این فدوی در حضور طلب گردد و تیپو بعد
اطلاع بر مضامین مراسلات به بالاجی پندت نوشت که نواب مغفرت منزلت برای
دوستی کار سرکار پیشوا به جنگ سرداران انگریز متوجه شدند و اجل فرصت نداد که اینکار
با تمام رسانند الحال که این امر به دوستدار تعلق گرفته است موافق رویهٔ نواب مرحوم
این دوستدار را دوستی کار سرکار منظور لهذا تا حال به جنگ سرداران انگریز اشتغال
دارد و درین ولا که از نمک حرامی و فساد اندیشی غلامی ایاز نام ملک بدنور متصرف کلاه پوشان
رفته بنا برین توجه این دوستدار بدان سمت ضرور افتاد توقع از کرم مشفقان آنکه
نظر بر خدمت گذاری و خیرخواهی نواب مرحوم و این دوستدار بالفعل فوج سنگین برای
کمک روانه نمایند که باتفاق همدیگر ملک خود از دست دشمنان مستخلص نموده شود بعد
ازان هر چه ایما خواهد شد بعمل خواهد آمد و اگر ارادهٔ صلح با سرداران انگریز منظور خاطر گرامی
باشد بی شرکت و استصواب دوستدار سؤال و جواب مصالحت در میان نخواهند آورد
و به نانا مذکور قلمی نمود که به بالاجی پندت بگویند که اگر بهادر مرحوم با سرداران انگریز به جنگ

نمی پیوستند صاحبان را سکونت در پونا بل در دکن دشوار بود با وصف چنان سعی
و بدل جهد برای درستی کار سرکار پیشوا فوج را که برای اعانت فرستاده بودند
طلب نمودند شد انچه شد الحال باید که بنا بر آشتی و موافقت را با رسال فوج جهت
کمک استحکام بخشند و بودن انخان عقیدت نشان در پونا موجب درستی کار سرکارات
یکصد روپیه برا هیانه آن عقیدت کیش افزون نموده شد لازم که بخاطر جمع انجا بوده
سرانجام امور مرجوعه باید داد خان مذکور به مجرد ورود مراسلات پیش بالاجی پنڈت
رفت و نامه آقای خود رسانیده مطالب مرقومه را حسن آقرار داد نمود بالاجی پنڈت هم
درجواب گفت که هنوز مصالحت با سرداران انگریز قرار نیافته فی الحال روانگی فوج
صلاح وقت نیست و مراتب دوستی با آقای شما منظور خاطر اگر موافق تعهد بهادر مرحوم
زرسالیانه میرسد تدبیر روانگی فوج هم ازینجا بعمل می آید و الا توقع کمک نباید داشت
بلکه در موافقت هم اختلال راه خواهد یافت بعد ازان بالاجی پنڈت در فکر مصالحت
با سرداران انگریز افتاده به سندهیه نوشت که در کلکته برای مصالحت بشرط سپردن
رگهنا تهه راو مرقوم نمایند چنانچه سندهیه مطابق نوشته بالاجی پنڈت به سرداران کلکته
نوشت بعد مشورے که باصطلاح انها کونسل گویند مصالحت بشرط سپردن رگهنا تهه راو و
تقرر جاگیر برای معاش باستصواب سندهیه تقرر یافت و صلحنامه آن دو شرط مذکور
به مهر صاحبان کونسل پیش سندهیه آمد و بالاجی پنڈت بعد تقرر مصالحت جاگیر برای معاش
رگهنا تهه راو مقرر کرده هری پنڈت پهڑکیه را برای آوردن رگهنا تهه راو فرستاد و هری پنڈت
رگهنا تهه راو را همراه آورده داخل کوپرگانون که در ضلع ناسک ست گردانید و مردمان
قدیم او را جدا ساخته دو هزار پیاده و یکهزار سوار برای حفاظت او تعین ساخت و مردم
شاگرد پیشه از قبیل طباخ وغیره نیز از جانب بالاجی پنڈت و هری پنڈت مقرر شده
درانوقت پسران رگهنا تهه راو و زن او انندی بائی نام که بکمال زیرکی و رسائی فکر

انصاف داشت و همیشه بالاجی پنڈت و هری پنڈت از زیرکی او اندیشه بخاطر داشتند
همراه رگهناتهه راو بودند بعد چندے زن مذکور در قید با یک ابه ارکه از جانب هری پنڈت
بود ساخته سه چیپی شقه بدست خود که سواد نوشت و خواند هندوی داشت
نوشته و بموم پیچیده در سبوی آب انداخته یکے بسمت پونه و یکے دیگر پیش سندهیه
و یکے پیش تیپو روانه ساخت سندهیه بعد اطلاع بر مضمون شقه یکهزار سوار خوش اسپه
بکمال اخفا در حوالی جام گانون که در تصرف او بود فرستاده تاکید بلیغ نمود که
هرگاه رگهناتهه راو با پسران خود نزد شما برسد نزد خود دارید و در پناه جام گانون آورده
بمن اطلاع دهند و از اطراف دیهات عملی خود جمعیت فراهم آورده مستعد باشند
که اگر فوج پیشوا تعاقب نماید بمدافعه بپردازند و شقه که به تیپو فرستاده بود از
نامساعدت ایام بدست جاسوسان بالاجی پنڈت افتاد بالاجی پنڈت به مجرد ملاحظه
آن یکهزار پیاده دیگر به بهانه آنکه در جلوی سواری رگهناتهه راو حاضر باشند تعین ساخت
و بخفیه تاکید تقید شدید نمود سواران سندهیه چون بمکان معهود رسیدند و از
هشیاری و تقید موکلان که بر رگهناتهه راو بودند آگهی یافتند برگشته رفتند و تیپو سلطان
بر مضمون شقه مطلع گشته شخصی را بخفیه نزد رگهناتهه راو فرستاد و پیغام داد که
بهر عنوان خود را تا سرحد ملک من باید رسانید که ده هزار سوار برای آوردن
صاحب تعین کرده ام فرستاده تیپو سلطان تا پونا رسیده کیفیت بندوبست بالاجی پنڈت
دریافته بے نیل مقصود مراجعت کرد بعد چندے بنابر ناسازی هوا که بر کانون مزاج
رگهناتهه راو از جاده اعتدال منحرف شد بالاجی پنڈت اطباے معتبر بابت معالجه
تعین کرد اگرچه زن رگهناتهه راو مجوز معالجه ایشان نمی شد اما رگهناتهه راو بنابر چاپلوسی و
اظهار عقیدت آن اطبا راضی شده شروع به خوردن دوا از دست ایشان نموده روز
بروز احوال مزاج دگرگون شده در عرصه چهل روز از قید هستی رهائی یافت و بالاجی

و بالاجی پنڈت بعد انعقاد مصالحت با سرداران انگریز و فوت رگھناتهه راو استقلال
کلی بهم رسانیده بخیال خود منازعت با ٹیپو سلطان راه داد و رفته رفته آن خیال
از کمون خفا بعرصهٔ ظهور رسید چنانچه بعد ازین رقم پذیر خامهٔ وقایع رقم خواهد گردید

ذکر وقایعیکه بعد چهاونی در بلدهٔ خجسته بنیاد تا متوجه شدن بندگان عالی بتادیب احتشام جنگ بوقوع پیوست

چون بندگان عالی در خجسته بنیاد برای چهاونی رونق افزا شدند میر جمله بهادر نصیر جنگ را باستقبال
ظفر الدوله بصوبه داری بلده و خطاب عظیم الدوله سرفراز ساختند و محمد عارف خان برادر
وفادار خان را به قلعداری دولت آباد و بهادر بیگ خان را بداروغگی احتشام نواختند
ششم شوال سنه یکهزار و یکصد و هشتاد و نه هجری از بلدهٔ خجسته بنیاد نهضت فرموده
داخل خیام فلک احتشام شدند و چند روز بسیر قلعه دولت آباد و زیارت مراقد روضهٔ
منوره و سیر باغات اطراف بلده بسر بردند و هشتم ذی قعده مبارز الملک در قلعه
دولت آباد ضیافت حضور بتکلف هرچه تمامتر نمود و جواهرات بهادیو نایک فاخره
از نظر گذرانید و بیست و یکم ماه مذکور از انجا کوچ نموده بتاریخ بیست و هفتم ماه مذکور
مرور از کتل دهارور فرموده روز دویم آن بسیر قلعه فتح آباد دهارور که در تعلقه
شرف الدوله بهادر بود رو به توجه آوردند عظیم الدوله نصیر جنگ ناظم خجسته بنیاد را
بعطای سرپیچ و جیغه و کنٹهی و مالای مروارید غرا امتیاز بخشیده باندان رخصت
مرحمت فرمودند و چون از انجا نهضت نموده بحوالی قلعه اوسه پرتو نزول افگندند
قلعدار انجا که غلام سید خان بود با پسر و بعضی مخصوصان خود باستان بوسی
رسید و روز دیگر بسیر قلعهٔ مذکور تشریف فرما شدند قلعدار انجا جواهر و پوشاک و اسپ
و فیل بنظر انور گذرانید و از انجا نهضت نموده بتاریخ دهم ربیع الاول سنه
قلعهٔ کلیانی مضرب خیام فلک احتشام گردید و بستم ماه مذکور مبارز الملک با منصبداران

متعینهٔ خود مثل سیدی عبدالله خان و سنبهاجی راو پاتر و صاحب خان تی
بشرف ملازمت فائز گردیدند و دو لک روپیه بابت نذر سواری مبارک که از قصبجات
و جاگیرات منصبداران بعرض وصول آورده بود از نظر اشرف گذرانیدند و در مقامات
کلیانی هوای وبائی بشدت شیوع یافت و صدها مردم تقی و اسهال در اندک
فرصت هلاک شدند و بعد از آن مبارزالملک را برای تحصیل زر پیشکش از زمینداران
شوله پور و گدوال وغیره روانه فرموده عطف عنان عزیمت بصوب حیدرآباد نموده
بتاریخ چهارم جمادی الثانی زینت بخش بلده مذکور شده و مراسم زیارت حضرت قدسیه
بتقدیم رسانیدند و درین ایام ترقی و اقتدار تیغ جنگ بهادر روز افزون و بازار
نگهداشت گرم شد چنانچه مشارالیه بحکم حضور فوج شایسته از مردم پایگاه و سلاحدار
بر پای پیش قرار فراهم آورده ظفرالدوله زر پیشکش از زمینداران تحصیل نموده در
سواد سنگاریدی رسید و وقارالدوله حسب الحکم حضور باستقبالش شتافت مبارزالملک
جهت بندوبست تعلقهٔ نرمل وغیره اسنه‌عای رخصت از حضور نموده و اقرار حاضر شدن
خود در حضور بعد انقضای موسم برشکال کرده بنرمل رفت و درین ایام تقریبات شادیها
بمیان آمد چنانچه شادی صاحبزادی بدری بیگم با ذوالفقارالدوله مهابت جنگ
صورت انعقاد یافت و بعد هم شوال المکرم جشن سالگره مبارک آغاز شده در ایام
شادی و جشن بامرا و مقربان خلعتها و جواهر و مناصب و خطابات فراخور رتبه مرحمت
گردید و چون غلام سید خان از قلعه اوسه بحضور آمده دخل در سرشتهٔ امور ریاست نمود
مبارزالملک دخل او در اصلاح دانسته بوساطت وقارالدوله بحضور معروض داشت
که رسیدن فدوی در حضور منوط بآن است که غلام سید خان را از حضور اخراج نموده بتعلقه
اوسه روانه فرمایند چنانچه بندگان عالی بپاس خاطر او همچنان کرده و عنایت نامه بنام
طلب او که بتعجیل هر چه تمامتر خود را بحضور رساند بمبارزالملک ارسال فرمودند

وخود بدولت هفتم ذیحجه برای تادیب حیدرعلیخان که راه خودسری پیموده واکثر اماکن افاغنه وشجاع الملک را بقبضهٔ تصرف درآورده بود ازبلده نهضت نموده رایات ظفرآیات بسمت ملک آن خودسر افراشتند وسیف الدوله بهادر را به قلعهٔ بیدر مرخص ساختند وراقم الحروف را به بنده وبست تعلقه صدارت که غربا ازدست صاحبان این تعلقه بجان آمده بودند تا بفریادرسی آن غربا برسد مامور ساختند وسود اوراق حسبة لله امتثال امر خداوند نعمت نموده به بند وبست آن پرداخت انچنانکه موجب خوشنودی غربا وخداوند حقیقی ومجازی گردید وصاحبزاده عالیجاه را بجمعیت رساله داران تعین نموده بنواح گلبرگه روانه ساختند حکم چهاونی در آن نواح فرمودند ودرماه محرم سنه یکهزار ویکصد ونود ویک هجری از کرد نایع کوره من داس سیته که درانجا مضرب خیام بود کوچ نموده بسمت دریای کشنا توجه فرموده ودراثنای راه مبارزالملک که از تعلقه خود لنوم ملازمت آمده بود احراز شرف ملازمت نموده اورا بنگهداشت جمعیت ده هزار سوار ودوهزار پیاده سوای جمعیت معمولی قدیمی او مامور ساخته وافواج سفیداران سرکار با توپخانه سنگین تعین نموده پیشتر بسمت ملک حیدرعلیخان روانه کردند وخود بدولت نیز به پشت گرمی او روان شدند وفوج مرهٹه بسرکردگی هری پنڈت پهڑکیه برای تنبیه حیدرعلی خان باتفاق ظفرالدوله از پونا روان شد ومبارزالملک کوچهای متوالی به سمت کرنول رفت ولشکر فیروزی تا بهوت پور که چهل کروهی بلده است رسید ودرانجا مقامات شد وظفرالدوله بکرنول رفته ومنیافت از حاکم کرنول گرفته بقصبه دون که ازکرنول دوازده کروه فاصله دار دعنان غریمت معطوف ساخت وازانجا بر سنبرک که بفاصلهٔ دوازده کروهی تعلقه حیدرعلیخان بود تاخت وغنیمت فراوان بدست آورده رعایا وساهوکاران انجا را مع قبائل وفرزندان دستگیر ساخته بنزل جهت آبادی فرستاد وپس ازانجا عازم کینچی کونته وپرگنه کنک که درتعلقه حیدرعلیخان بود گردید ونظر بر بنکه دراثنای راه کوهای

رشتهای

دشوار گذار است خار بسیار که هم بود و مرور لشکر از ان دشوار می نمود و سه روز برای تحقیق
راه دیگر که گذار لشکر از ان به سهولت شود توقف ورزید حیدر علی خان با استماع این خبر
بعزم مقابله از مکان خود حرکت نمود و بطریق یلغار راهی شد شجاع الملک خبر یافته
به مبارز الملک نوشت که توقف دران کوهستان صلاح نیست که مخالف به جنگ
استعجال میرسد مبارز الملک به مجرد دریافت این مضمون ازانجا کوچ کرده بنواح
قلعه کچه آمد و ازانجا بمدگیرا که هشت کروه از قلعه ادهونی است رسیده خیمه زد و ازانجا
بموجب نوشته شجاع الملک بیاد رگو جیو دو ده با ادهونی رسید و همان روز حیدر علیخان
هم دران مدگیرا رسانید مبارز الملک یک روز برادهونی مقام کرده و به نبه و بست افواج
پرداخته وقت شب بدان صوب بعزم پیکار شتافت حیدر علیخان که مرد هوشیار بود
بر عزیمت او مطلع گشته پیش از رسیدن ظفر الدوله به قلعه کنی رفت و ازانجا به قلعه
سنگین کده نگلنده که درانجا قابل جنگ بود رفته به قصد پیکار پای استقامت
افشرده فوج ظفر الدوله تا آنجا متعاقب رفته حسب الحکم آقا خود ازانجا برگشت
ودر همان ایام خبر رسید که هری پنڈت بهرکیه ازجانب پنڈت پردهان با جمعیت
وافر دران جهت اعانت ظفر الدوله روانه شده است و اراده دارد که تعلقه کچیند رکده را
که تعلقه حیدر علیخان است تاخت و تاراج نماید ظفر الدوله بر یافت این معنی جریده
به تعجیل تمام سمت بالصوب شتافت و پیش از رسیدن هری پنڈت بدانجا رسیده
دست نهب و غارت کشاده غنیمت فراوان یافت و بعد رسیدن پنڈت مشار الیه
ملاقات ها میان آمد و بصوابدید همدیگر اتفاق مقالات افتاد و درین ایام زمینداران
آن نواح تحریک سلسله موافقت با ظفر الدوله نموده ترغیب آمدن در ملک حیدر
در استیصال او کردند حیدر علی خان اطلاع بر همین یافته بزر پاشی تمام فوج هری پنڈت
را با خود متفق ساخت سپاه هنگامه طلب تنخواه برپا کرده در کوچ ایستادگی کردند

هری پندت از جهت عدم تن دهی سپاه و قریب رسیدن موسم برشکال از انجا کوچ کرده
بسمت پونا رفت و ظفرالدوله کوچ کرده از کتل بانک تور فرود آمده و از زمیندار
گدوال سه لک روپیه پیشکش گرفته بر کویل کنده حسب الحکم حضور چهاونی نمود
دهنیان اخبار بتاریخ سیوم ربیع الاول سنه مذکور به حضور بندگان عالی که به بهونگیر
رسیده مقامات کرده بودند معروض داشتند که مبارز الملک از قلعه ادهونی بنا بر [illegible]
دوازده کروه و حیدرعلی خان از سرا به مسافت دوازده کروه و فوج منقلات [illegible]
بیشتر از آن به تفاوت دوازده کروه فرود آمده است بست و ششم ماه مذکور
اضراب [illegible] در خیرآباد بابت ضد بلی گوپال پیته از نظر انور گذشت به تیغ جنگ بهادر
ارشاد شد که مجلد آن انچه که سبک و قابل برداشتن باشد بجز اثر برداران تعلقه
محمد حسین و آنچه سنگین بود بکاربرداران توپخانه سرکار بسپارند دهشتم ربیع الاخر
سیوا ست نایک سرکاره که از آن طرف گشته به حضور رسید یک راس اسپ و یکصد روپیه
بطریق انعام مرحمت گردید و چون چهاونی ظفرالدوله بکویل کنده قرار یافت
یازدهم جمادی الاول عالیجاه بهادر را به چهاونی گلبرگه مرخص فرمودند و
سرداران فوج فیروزی را بجمعیت انها تعین نمودند و شرف الدوله بهادر
از حضور رخصت گرفته عازم حیدرآباد شد و علی محمد خان کارپرداز خود را
سرکرده فوج نموده در رکاب صاحبزاده روانه ساخت و بعد از آن از بهونگیر
نهضت کرده به ظاهر فرخ نگر نزول اجلال فرمودند و [illegible] هم ماه مذکور از انجا
کوچ شده و متصل عیدگاه بلده حیدرآباد دایره لشکر گردید و در روز کوچ ذوالفقار [illegible]
مهابت جنگ و [illegible] جنگ [illegible] گردیدند و در منزل قریب عیدگاه سید
ناظم بلده حیدرآباد وغیره اهل تعلقات احراز شرف ملازمت نمودند و بندگان عالی
دراین منزل در خیمه مبارک دو گهری توقف فرموده سوار شدند و درخواصے

تیغ جنگ

تیغ جنگ بهادر و امیر الدوله را تشانیده در ساعت نیک زینت بخش دولتخانه شدند و
نذر اعیان گرفته اند روز فصل تشریف باز گشتند و بتاریخ بست و سیوم شهر مذکور برای
ملاقات شاه فضل الله رفتند و نیز بتاریخ بست و پنجم برای ملاحظه توپخانه تشریف بردند
و بتاریخ بست و نهم ماه مذکور راسی بهوانی داس که برای شادی کتخدائی پسر خود
کیول کشن بهندوستان رفته بود از آنجا مراجعت کرده بدریافت حضور پرنور مستسعد
گردید و درین ایام مصاحب خان و بهلول خان نیز بسواد حیدر آباد رسیدند و همراه
دلاوران که باستقبال مامور شده بود بحضور رسیده دولت ملازمت اندوختند
و چهارم ماه شعبان بیبی بیگم صاحبزادی بعلت استسقا داعی اجل را اجابت نمود
و درین روزها رسیده ... خان و تیغ جنگ بهادر هر یکی از اصل و اضافه
بمنصب ... و دست ... سوار و علم و نقاره ... پالکی جهالردار و اولین بخطاب انتظام جنگ بهادر
و دویمی بخطاب شمس الدوله بهادر ... گشتند و همچنین مقربان دیگر فراخور
مرتبه بمنصب و خطاب سرفراز گشتند و در آغاز موسم بهار جشن نوروزی به تکلفی که
تفصیل آن موجب اطناب است ترتیب و هر یکی از مقربان ملازمان فراخور رتبه
بمنصب و خطاب و عنایات رقوم جواهر سرفرازی یافت و بتاریخ هجدهم
ذی الحجه بار دیگر برای تادیب حیدر علیخان از فرخنده بنیاد نهضت نموده داخل
خیمه اقبال شدند در سنه یکهزار و یکصد و نود و دوم هجری نیز با حیدر علیخان اتفاق
مقابله نشد و او بنابر تخلف عنان عزیمت بمقاومت انگریز ... از مقابله یافت
مبارز الملک کاری نساخته معاودت نمود و باندیشه شمس الدوله که با اوصاف
و اقتدار و جمعیتش روز افزون بود عرضداشت مشتمل استدعای رخصت
بحضور ارسال نموده رخصت گرفته بالا بالا به تعلقه خود شتافت و تا زنده بود
بملازمت نگردیده و بتاریخ بست و پنجم ربیع الثانی سال مذکور خود بدولت رونق افزا

بلدهٔ حیدرآباد و شدند و در ماه جمادی الاولی پسران مبارز الملک فرخ میرزا و
یعقوب میرزا و خواهرزاده اش حاجی میرزا آغا خان بملازمت فائز گردیدند و بهر یک
سرپیچ مرصع مرحمت شد و راجه رایان از اصل و اضافه به منصب دو هزاری دو هزار
سوار و خطاب راجگی و راجه نانا پندت از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی و
دو صد سوار مدارج ترقی پیمود و در بیست و ششم ماه مذکور بندگان عالی استقبال نموده
فرمان پادشاه گرفتند و سیوم ماه رجب کتخدائی صاحبزادی نقشبندی بیگم با ذوالفقار الدوله
مهابت جنگ به کمال تکلف و تجمل بر منصهٔ ظهور جلوه افروز گردید و درین ماه عظیم الدوله نواب
فجسته بنیاد رخصت انصراف یافت و بسیارے از ملازمان بمناصب و خطابات سرفرازی
یافتند و چون درین ایام غش روپیه ها ظاهر شد و صرافان روپیه ها را چهار آنه نیم آنه
کم کرده میگرفتند حکم والا شرف نفاذ یافت که از روپیه های نو آمدنی از اورنگ آباد
وغیره آنچه در خزانه عامره موجود است با ساهوکاران طلبیده بدهند و اطلاع امر کنند که
این را از غش صاف نموده و سکهٔ فرخنده بنیاد بر روپیه ها زده و در عرصه یکماه داخل
خزانه نمایند و نقصان غش از سرکار بگیرند و همین روپیه ها را رائج کنند و در سال
هزار و یکصد و نود و سه هجری پوشاک اعلی و جواهر گران که تکوجے هولکر بحضور فرستاده
از نظر انور گذشت و منصور جنگ بهادر از اصل و اضافه به منصب پنجهزاری و خطاب
قمر الدوله سرمایهٔ افتخار اندوخت و وقار الدوله از اصل و اضافه شش هزاری
چهار هزار سوار و خطاب خاندوران چهرهٔ اعتبار افروخت و همچنین بسیارے
از ملازمان بعضے به منصب و خطاب و بعضے به تعلقات لوای افتخار افراختند و
در هشتم ربیع الثانی مستر هالن برسم حجابت از جانب پادشاه انگریز بحضور آمده
بملازمت فائز گردید و تحایف مرسله پادشاه انگریز از نظر انور گذرانید و درین سال
بهلول خان و دعوے خان باز بآستان بوسی رسیدند و در ماه رمضان المبارک

جواہر و پوشاک مرسله را و نیذت پر وان بنظر مبارک در آمد و در ایام جشن عید الفطر قمر الدوله
جیغه و شمس الدوله را جیغه با کلغی پر ہما مرحمت کرد ید و نهم شوال سنه الیه وقار الدوله
بعلت خبط دماغ خود را بزخم کارد مجروح ساخت و بعد چندے جنون اد اشتداد
پذیرفته بجالت منکر انجامید تا اینکه ازینجهان درگذشت و چهاردهم ذی قعده مکرمه
با نو بیگم صاحبه عرف بائی بیگم ازین غمکده فانی بعشرت سرای جاودانی رخت ہستی
بربست و بعد چندے خود بدولت برای انشراح خاطر به لاله کوڑه به تقریب شکار تشریف
بردند و نجم الدوله بهادر سیف جنگ با فوج شایسته جهت حراست تعلقه کوڑه
مرتضی نگر که آمد آمد سرداران انگریز دران نواح اشتهار یافته بود مرخص شد و
در ماه صفر سنه یکهزار و یکصد و نود و چهار هجری میر نجم خان که برای آوردن اسباب
موسی لالی فرنگی رفته بود بحضور رسیده اسباب را از نظر انور گذرانید سیزدهم
ربیع الاول جشن نوروز و غسل صحت مزاج مبارک که اندک از جادهٔ اعتدال
منحرف شده بود ترتیب یافت و اطبای حضور به خلعت و جواهر سرفرازی یافتند
و در ماه جمادی الاول شاه یدالله حسینی مع فرزندان وارد شهر شدند و
خود بدولت برای ملاقات تشریف ارزانی فرمودند و در ماه جمادی الآخر
شادی کدخدائی قطب الدوله پسر حیدر جنگ با دختر همشیرهٔ خود بدولت به تکلف
لایق سرانجام یافت و درین سال نیز اکثرے بمناصب و خطابات درخور مرتبه خویش
افتخار اندوختند و غلام سید خان که در عین حیات وقار الدوله از او سه طوار ام
وکیل را فرستاده عرضی بحضور و خط به وقار الدوله در باب طلب خود ارسال داشته
به مطلب خود فائز نشده بود درین وقت بعد فوت وقار الدوله که مانع از طلب
او بود فرصت وقت غنیمت دانسته به مبارز الملک ضابط جنگ مکاتیب مودت
اسالیب نوشت و محرک سلسلهٔ موافقت گردید و مکرر عرایض در باب پرداخت

ملاقات با سبازرالملک درحضور رسالدار شته دستوری حاصل کرده برای ملاقات
او اذاو سه به نزل رفت ازانجاکه در تدویر و رسم دنیا داری ید طولی داشت
بدرا بجاپلوسی هرچه تمامتر و اطاعت ظاهری فریفته بر سر آن آورد که درباب او
عرضی سفارشش بحضور رسالدار و چنانچه سبازرالملک بحضور فرستاد که غلام عقیدت شیر
خیراندیش را بدون بودن حسین الدوله غلام سید خان بها در سهراب جنگ
درحضور و لجمعی نشو و طلبیدن ایشان درحضور ابواب طمانیت بر روی دل اینخیرخواه
مفتوح ساختن است بندگان عالی بپاس خاطر شمس الدوله بهادر که حضور باشتر
و صداقت کیش بود در طلب غلام سید خان تامل را کار فرمودند و چون به یقین
پیوست که شمس الدوله را بجز کار سپاه خود التفاتی به کلیات ریاست نیست
واز شخصی که مشاور شود در انوقت لابد بود عنایت نامه طلب بنام نواز سالدار اشتند
و بتاریخ هجدهم ماه شعبان در فرخنده بنیاد باستان بوسی رسید تا دو سال
از خوف شمس الدوله هیچ امری از مکنون خاطرش بظهور نرسید و به تملق تمام
پیش آمده و اظهار صداقت خود نموده شمس الدوله را از جانب خود مطمئن ساخته
باظهار کفایت سرکار و نمودن باغ سبز بر کف دست با فزودن مبالغ زر تعهد سال بسال
بر عمال و محصول ال تجارت بر تجار و گرفتن خانهای مردم و اموال ایشان بهر حیله
که سراپا ظلم بود خداوند نعمت را به خود مایل گردانیده مشار الیه و معتمد علیه گردید
و رفته رفته در جمیع معدات ملکی و مالی دخیل گشته عمده خدمت مدار المهامی
بدون انکه مخلع کرده به خود متعلق گردانید و درعهد او مردم شرفا و نجبا و علما
و صلحا و سادات چه اذیتها که نه کشیدند تا بحدیکه اکثری جلا وطن و برخی عزلت
اختیار کردند و سلیمانیان و مردم یواج و متفریان و خبث طینتان بعرصه آمدند
و مقاطع و انعامات و یومیه غربا بی وسیله بضبط در آمد و تنخواه نقدی سفیدار ان

تدیم روپیه را هفت آنه مقرر گردید و از آن هفت آنه اخراجات کالسانه حق چوبداری که برایشان بوکالت مقرر کرد
بود و غیره اخراجات متعلقان وضع می شد و بعد خرج تا هم ماه بماه بکسی نمی رسید بعضی را در سالی ششماه و برخی را ازین هم
کمتر و بعضی را از کثرت آه و فغان جان بلب می رسید غرض در عهد او مردم بی بضاعت
از جهت گرانی غله بسبب حکام را افزونی محصول و از جهت عدم وصول تنخواه از
فاقه کشیها هلاک گشتند و مردم صاحب استطاعت با اندیشه جور و ستم او جان
در قالب نداشتند و تسبیح انضباط بر کرده سر را ورد زبان بر دعا ملک! الله
بما عامل به الخالق مخفی نماند که سلیمانی زبان عرب است از ثقات
به سطور تحقیق نموده شد که سلیمانیان از اولاد آن قبطیان اند که از مصر باطراف
برای تجارت و غیره حوائج رفته بودند و روز غرق فرعون همراهش نبودند چون
بسمع ایشان خبر غرق فرعون و فرعونیان رسید از خوف حضرت موسی علیه السلام از
در ملک شام بکوهی که معروف بکوه سلیمان است رفته خزیدند بنابران اولاد
ایشان موسوم به سلیمانیان گشتند آمدیم بر سر مطلب درین سال شکارگاه
که دوازده جریب سواد مرغزار باحاطه آن در آمده بود بروشش قمرغه که بهندی
بانکو نید باهتمام شمس الدوله بهادر تیار شد و خود بدولت با جمیع مردم محل
در آن سرزمین پرتو نزول افگندند و هر روز بشکار تفرج می نمودند و بعد از انقضای
چند روز بمحلات متوجه سیر حسین ساگر شدند و شبها اطراف آن چراغشان
افروخته میشد باز بار دیگر بدستور سابق متوجه شکار شدند درین اثنا منهیان
بعرض رسانیدند که مبارز الملک بمرض سرطان مبتلا گشته است و تمام بدن
وی را از ریم و صدید شده و علاج اطبا سودی نمی بخشد پس بندگان عالی حکیم
باقر خان مسیح الدوله و جراح هندی بنام [illegible] که روزگاری از مشاهیر زمان
بودند برای معالجه او روانه فرمودند هنوز بقطع مراحل بمنزل مقصود نرسیده بودند

که خبر رحلت او رسید و خلعت استقلال بنام احتشام جنگ خلف صلابت جنگ
باستصواب غلام سید خان از پیشگاه حضور ارسال گردید بعد ازان یکروز دیگر
شکار قمرغه نمودند و بسیاری از نوکران را از صغیر و کبیر بعطاے مناسب و خطابات
عز اختصاص بخشیدند چنانچه میرزا خان بهادر را از اصل و اضافه بمنصب
چهار هزاری دو هزار سوار و عطاے علم و نقاره و خطاب مبارز جنگ و میرزا یعقوب
را بمنصب چهار هزاری دو هزار سوار و جمال الدین حسین خان را بمنصب یکهزاری
دو صد سوار و میر حیدر خان منشی حضور را باضافه یکهزاری یکهزار سوار و خطاب بهادر
و عطاے علم و غلام مرتضی خان پسر غلام سید خان را باضافه یکهزاری یکهزار سوار
و خطاب سپهدار جنگ و فرحت میرزا را بمنصب چهار هزاری دو هزار سوار و علم
و نقاره و خطاب احتشام جنگ بلند پایه ساختند و در جشن عید الاضحی صمصام الملک
میر عبد الحی خان را یک زوج دست بند مرصع و بدستور غلام سید خان را هم جیغه
به پسر او مرحمت نمودند و در همان روز بخانه شمس الدوله پسر سکندر جاه تشریف بردند و در یکجا
محمد امجد خان را از اصل و اضافه بمنصب سه هزاری دو هزار سوار و خطاب سربلند جنگ
و راجه دیانتونت را از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاری دو هزار سوار و خطاب
بهادری و عطاے نقاره و پسر او را به راجه ... از اصل و اضافه بمنصب
هزاری و شمس الدوله را از اصل و اضافه بمنصب هفت هزاری شش هزار
سوار و خطاب شمس الملک به پایه اعتلا رسانیدند و سواے اشخاص مذکور بسیار
ملازمان که ذکر اینها بتفصیل بتطویل بلاطایل است بمناصب و خطابات امتیاز یافتند
و درین سال سربلند جنگ بهادر به تنبیه زمیندار شولاپور مامور گردید و حافظ محمد
مدرس مکه مسجد به تعلقه قضاے بلده فرخنده بنیاد و تکیه بر مسند افتا زد و شمس الدوله بهادر
و غلام سید خان و عظیم الدوله وغیره اشخاص فراخور حال بخلعت و جواهر امتیاز

یافت

یافته و کار توجه بندگان عالی بتادیب احتشام جنگ جهالت شعار
و بیان آنچه که با استراع قلعهٔ نرمل از دست آن ره نورد
طریق ادبار بوقوع پیوست بخاطر احتشام جنگ ظفر الدوله بعد فوت
پدر خود به خلعت بندگان عالی رخصت از پیشگاه حضور سرفرازی یافته بجای پدر
بمسند کامرانی نشسته با خواهش ولی محمد بخشی بیگ و میرزا و قدیم میرزا اسمعیل را
از غایت بیگانگی قرابت ... داشتند به تقصیر ثابت رسانیده گشت و
ولی محمد که ... هنگامش دیگر ازان باشد بود ... گشته بود ایشان را نیز بقتل
رسانید و دست تعدی بر ... و جهت ضبط و نسق دراز کرده اهالی را
به تیغ جور و ستم متعدد گردانید و خیالات فاسده بخود راه داد بندگان عالی
باستماع این اخبار آن را انکار فرموده و نظر ترحم بر عنفوان شباب او کرده
نخست عنایت نامجات مشتمل بر موعظت و اندرز فرستادند چون مواعظ آن
ادبیای ضلالت را اثری نبخشید بتاریخ بیست و یکم شهر محرم الحرام سنه
هزار و یکصد و نود و شش هجری بقصد هموار ساختن آن ناهموار از فرخنده بنیاد
نهضت فرموده به سواد باغ کور دهن و ... پرتو نزول افگندند و تا دو ماه
بتقریب سیر و شکار توقف ورزیده عنایت نامجات فهمایش ارسال نموده و چون
آن خودسر بر سر راه نیامد بیست و چهارم ربیع الاول ازانجا کوچ کرده حوالی قصبهٔ نگر
بر ساحل دریای موسی سفرب خیام ظفر احتشام ساختند و چند روز درانجا اقامت
فرمودند در ایام اقامت هر شب حسب الحکم بر برج و باره قلعه و بالا حصار چراغان
باهتمام سرفراز جنگ افروخته و آلات آتش بازی سر داده میشد و عالمی از
تماشای آن مسرت دل اندوخت درین ایام سرفراز جنگ به کنتهی مروارید و
وعطا یار خان پسر سعید الدوله مرحوم بسرپیچ مرصع و اعتضاد الدوله به قلعه داری

بیگیر و تحصیلداری تعلقات راجه رانیا متوفی و دلاور جنگ برادرزاده صمصام الملک
میر عبدالحی خان بخلعت دیوانی محمدآباد بیدر منظور نظر عنایت گشتند و بعد از آن کوچ
از استقامت نموده جشن نوروز بکمال تکلف ترتیب دادند و امرا و منصبداران
به عطای منصب و خطاب و جواهر رتبه برتبه سرفراز نمودند چنانچه سپهدار جنگ
را بخطاب شمشیر الملک و اضافه یکهزاری یکهزار سوار و شمس الملک را بعطای
پهونچی بند یا سرپیچی مروارید و محمد عظیم خان را بسرپیچ مرصع و اضافه منصب و یکهزار سوار
و علم و خطاب بهادری و امتیاز الدوله را به منصب پنجهزاری و علم و نقاره و خطاب
قیام الملک و میر حیدر علیخان را از اصل و اضافه به منصب دو هزاری و عطای
نقاره و خطاب ممتاز جنگ و همچنین بسیاری از ملازمان دیگر را بمناصب و خطابات
مورد عنایات ساختند و شکوه جنگ ناظم فرخنده بنیاد حیدرآباد را بدان رخصت
مرحمت نموده بجانب قلعه کولاس متوجه شدند و بعد نزول موکب اجلال
در آن نواح اتفاق مقامات شد و درین ایام پانزدهم جمادی الاولی
صمصام الملک میر عبدالحی خان که امیر ذوی الاحترام و صاحب علم و فضل و
تمکین بود بعارضه درد شکم به جوار رحمت پیوست و درین مقامات ملاحظه
محله فوج و توپ خانه پرداختند و چون موسم برشکال قریب رسید بتاریخ
بیست و دوم ماه مذکور از قلعه کولاس اعلام مراجعت بسمت حیدرآباد
افراشتند و بتاریخ بیست و هشتم بر تالاب حسین ساگر نزول اجلال فرموده
بانتظار تاریخ سعد پنجروز توقف ورزیده و هر شب تماشای روشنی و آتشبازی
اشتغال داشته بعیش و سرور بسر بردند و دوم ماه جمادی الاخری از مد تند باد
و باران و گمرگ هرج عظیم بمردم لشکر رسید و بتاریخ چهارم ماه مذکور روز جمعه الحرام
و دولتخانه خالی شدند و درین اوان اکثری برای ملاقات شیخ شهر شل شاه فضل الله هم

و شاه

و شاه امر الله خلف شاه رضا صاحب مرحوم تشریف بردند و شرف الدوله به منصب هفت هزاری
شش هزار سوار و خطاب شرف الملک عز امتیاز یافت و سید بکرم خان بدیوانی بادشاهی
بطریق نیابت معزز و مکرم گشت و عظیم الدوله را سرپیچ مرصع و جیغه و کنبهی مروارید
و خلعت و پاندان رخصت بسوی اورنگ آباد مرحمت شد و بیست و پنجم رجب سمتر
ماسند رخصت شده بکلکته رفت و در ماه رمضان وکیل حیدر علی خان سبها را نام
بحصول شرف ملازمت مباهی گشته تحایف و جواهر مرسله از نظر انور گذرانید و چون
سنهیان اخبار بعرض رسانیدند که احتشام جنگ فوج خود از سوار و پیاده و سواد
قصبه نادیر فرستاده اراده فساد دارد خاطر اقدس متوجه تنبیه او گشته حسام الدین خان بهادر
عرف گهانسی میان را با دو هزار سوار جرار بجای دفع شر او نامزد فرمودند خان مشار الیه
پاشنه کوب به قلعه بودن رسید و پیش تازان سپاه نصرت دستگاه بر جمعیت مخالف
که بیرون حصار قلعه مذکور بود تاخته منهزم ساختند و اکثری از آنها اندرون حصار
رفته بسر دادن توپ و تفنگ پرداختند دلاوران معرکه نبرد قدم جلادت افشرده
به یورش در عرصه دو نیم ساعت قلعه را منفتح کردند و قلعگیان بعضی امان طلبیدند
و برخی کشته شدند و برخی بدر رفتند احتشام جنگ باستماع این خبر وحشت اثر تعجیل
هر چه تمامتر دلاور جنگ فرنگی و ابو میان مهدوی را با سه هزار سوار و دو ضرب توپ
و پیادگان تلنگ و روهیله و حبوش رغم مقابله خان مشار الیه فرستاد و بندگان اقدس
و سیوم شوال مرشد زاده سکندر اقبال که اکمال رسم رفت اندیر اکبر علیخان بهادر
را به خطاب اسد الدوله عز اختصاص بخشید و بعضی اعیان دولت را با جمعیت
انها تعیین نموده بدان صوب رخصت نمودند و سیدی عبد الله خان و حشمت جنگ را
حکم شد که پاشنه کوب خود را بکمک حسام الدین خان رسانند احتشام جنگ باستماع
این خبر با ابو میان مهدوی و دلاور جنگ فرنگی نوشت که پیش از ملحق شدن فوج

کمک به جنگ مبادرت نماید آن هردو حسب الحکم از جای خود بجم ذی القعده
از راب پیش روی خود کشیده شروع به سر دادن گلهای متصل غیر منفصل نمودند
هرچند که بسیاری از مبارزان فوج فیروزی بضرب گوله از پا درآمدند اما پای
استقامت ایشان از جای نلغزید ابومیان چون دید که از ضرب گوله تزلزل در
اساس استقامت ایشان راه نمی یابد از دائرهٔ فوج جدا شده با جمعی از سواران
پیش قدمی نموده بر فوج فیروزی حمله آور گردید حسام الدین خان بمدافعه او پرداخته
مقدمة الجیش او را برهم زده بر جوق فرنگی انداخت و هردو فیل نشان او را
در اول حمله بزور شمشیر گرفت الحاصل جمعیت مخالف هزیمت یافته تا قلعه نرل
عنان نکشیدند دلاور جنگ فرنگی وقت شب فرار نموده به نرل رفت و دو زنجیر
فیل معه نشان و چند راس اسپ و نقاره و فیلچی های بان معه شتران و گاوان
گوله و باروت که بدست مبارزان فوج فیروزی آمده بود با عرضداشت مشتمل نوید
فتح بحضور ارسال نمودند و اختتام جنگ بعد این سرجنگ فوج خود فراهم آورده
پا از سواد نرل بیرون نگذاشت و حسام الدین خان حسب الحکم با جمعیت سپاه جرار
در سواد قلعه بالکنده که آب والف نزدیک بود فرود آمده منتظر حکم حضور نشست
و درین ایام محمد امجد خان بخطاب سربلند جنگ بهادر و سرپیچ مرصع و صاحب خان
بمنصب سه هزاری هزار سوار و علم و نقاره و خطاب نظام نواز خان بهادر فدوی خان
با خانه منصب و خطاب بهادری سرفرازی یافتند و بتاریخ دوم ذی القعده
خبر رحلت امیر الامرا بسالت جنگ بهادر به روضه رضوان بعرض رسید کمال اندوه
و ملال پیرامون خاطر اشرف گردید و سه روز موقوفی نوبت بعمل آمد و مبارک خان
صفدر جنگ باد هونے ور ایچور مرخص گشت و نیابت جنگ مبارز الدوله بسرپیچ
مرصع و جیغه و حاجی میرزا خان بسرپیچ مرصع عز امتیاز یافته برکاب سعادت

مرشدزاده بلند اقبال اسد الدوله بهادر تعیین گشتند و راجه دیانت ونت بهادر بعنایت
خنجر مرصع و شمشیر و راجه امانت رام بعنایت جیغه مشمول عواطف خداوندی گشتند
و بتاریخ بیست و یکم ذی قعده خورشید دولت از بلده فرخنده بنیاد سوار نهضت نموده در
گوشه محل نزول اجلال فرموده و بیست روز توقف نمودند و عنایت نامجات مشتمل بر آب
استمالت و رهنمونی باطاعت باحتشام جنگ فرستادند و در باب تحمل و دلالت
بامر فلاح دقیقه فرو گذاشت نکردند چون ادبار رهنمون او گشته بود از دو دست داد
لاجرم بنابر صلاح کار در گوشمال او دیده نجم الدوله میر بخشی و سید عمر خان را با جمعیت
شایسته بکمک حسام الدین خان روانه نموده تاکید بلیغ فرمودند که تا مقدور از خود
سبقت در جنگ نکنند و در صورت مبادرت او بنحو احسن سل سیف
علی رغمه عمل نمایند و درین ایام ذوالفقار الدوله مهابت جنگ بهادر از اصل و
اضافه بمنصب نه هزاری نه هزار سوار دو اسپه یک اسپه و خطاب امیر الممالک و ماهی مراتب
و سرپیچ مرصع و کلگی مرصع بپایه اعلا رسیده بتعلقه ادهونی و رایچور باد منقوش گردید
کریم الدوله بهادر و تلجا رام ... ابو طالب همراه رکاب ... مرخص گشتند و سید جمال الدین
بخلعت میر سامانی سرکار از تغیر اعتقاد الدوله و شیخ عظمت الله برادر میرزا جنگ
بپیشدستی آبدارک و حکیم غیاث الدین خان بخلعت کوتوالی فرخنده بنیاد بغر امتیاز یافتند
و ششم ذی الحجه از سواد گوشه محل نهضت فرموده بسمت قلعه ایلکندل متوجه شده
و در حوالی موضع علی آباد مرشدزاده سکندر اقبال در اثنای سواری بملازمت فایز
گشتند بندگان عالی بستم ماه مذکور پرتو نزول در سواد قلعه ایلکندل افگندند و روز دوم
بسیر آن قلعه متوجه شدند و بیست و ششم از آنجا کوچ لشکر فیروزی شد و بتاریخ
بیست و نهم منزل ابلواره که جیله راجه نایک سوار است مضرب خیام خلافت احتشام
گردید و درین ایام علاء الدوله از تغیر عظیم الدوله بنظامت چیتیا دیباپور باحتشام

رسید و در ایام عشره محرم سنه هزار یکصد و نود و هفت هجری در انجا اتفاق ملاقات شد و بتاریخ
سیوم ماه مذکور دوله رای بحکم حضور با جمعیت سرکار و افراج قلعه‌گشا و کرنال عدد ... که
محاصره قلعه چکتیال روانه گردید و بعد انقضای عشره محرم از منزل ایلواره کوچ بسمت
نزول فرمودند بعد کوچ از منزل مذکور راجه مهیم سنگه و کنور جوده سنگه را به کمک دولت
مرخص ساختند و هر روز در هر منزل قطع اشجار نموده طی مسافت مینمودند و ...
حسام الدین خان ملازمت سعادت اندوز گشته بعطای خلعت فاخره و سرپیچ مرصع
و خطاب بهادری و علم و نقاره و منصب سه هزاری دو هزار سوار به بلند پایه ...
رسید و افواج فیروزی قلعه چکتیال را که بنا کرده مبارز الملک بکمال استحکام بعد از برگشت
محاصره کرده کار بر محصورین تنگ ساختند و بضرب توپ و کرنال تزلزل در ارکان استقامت
قلعگیان انداختند آخر الامر قلعدار انجا ظفر الماس حبشی بعجز گرائیده قلعه را با همه اسباب
و ادوات بتاریخ بست و ستم محرم سپرد اولیای دولت قاهره نمود و بعطای خلعت
دوله رای باستان بوسی رسیده بمنصب پانصدی و خطاب خانی چهره افتخار افروخت
و ... رای از اصل و اضافه بمنصب دو هزاری هزار سوار و علم و خطاب بهادری
و سرپیچ مرصع و گوشواره زمرد دولت اعتبار اندوخت و غیره ضغر از سوار و موضع
کورله کوچ نموده بمنزل چگتیال نزول اجلال فرمودند بعد سپردن قلعه باز قلعداری
انجا بنام ظفر الماس مقرر کرده از انجا نهضت نموده بسمت نرمل متوجه شدند و در
منزل محمد عظیم خان بهادر که برای خریدی اسپان جانب کالون رفته بود در عرصه
دو ماه با دو هزار سوار پایگاه باساز و یراق بشرف ملازمت رسیده مورد تحسین و آفرین
گردید و ازین منزل رایات عالیات بسمت قلعه بالکنده باهتزاز امد و درین ایام
بملازمت بهلول خان و رخصت احسن الدوله به تعلقه ورنگل و سرکار کهم صورت وا
یافت و میر عبد العزیز خان ولد میر عبد السلام خان مرحوم از اصل و اضافه بمنصب

چهار هزاری و خطاب قوام الدوله و خلف دومش باضافهٔ منصب و خطاب مجاهد جنگ
و علم و نقاره و فرزند سومش باضافهٔ منصب و خطاب تهمتن جنگ و علم علم افتخار
افراختند و میر مبارز خان که به اودهونی رفته بود و از انجا آمده احراز سعادت ملازمت
نمود و بتاریخ چهارم همین ماه مذکور سرداران بهادر مثل رفعت الدوله و سربلند جنگ
و حسام الدین خان و یکتاز جنگ و محمد بهلول خان و سیدی عبد الله خان و سید عمر خان
وغیره رسالداران کاردیان و جزایر اندازان آن طرف دریاے گنگ عبور نموده
فرود آمدند و کمال حزم و احتیاط بر داشتند گویند در حینیکه فوج فیروزی از طرف
دریاے گنگ عبور نمود احتشام جنگ حریف دشمن با چند سوار سعد و متوجه شکار آنجا بود
اگر این معنے به بهادران فوج فیروزی معلوم میشد خود صید آن بهادران میگردید
بالجمله احتشام جنگ خبردار گشته به چستی و چالاکی کناره گرفته با جمعیت سوار و پیاده
و توپخانه عثمان خان عزیمت بمقابله یافته شروع بکارزار نمود بعد کشته شدن سواران
و پیادگان رو از مقابله تافته در تیری چهبال متحصن گشت روز دیگر بندگان عالی
عبور دریاے گنگ نموده انسوے دریا نزول اجلال فرموده بودند و از انجا هم تحمل را
کار فرموده سبقت در جنگ نکردند و بست و دویم ماه مذکور مرشد زاده سکندر
اقبال راسته تا پنڈت پور دهان براے شادی کتخدائی سوارے لا و سوراو لواے فیض
افراشتند و اکثر سرداران و اعیان دولت مثل شرف الدوله و مبارز الدوله وغیره
در رکاب مرشد زاده تعین شدند و غره ربیع الاول احتشام جنگ عرضی مشتمل بر
معروضات خود بوساطت بعضے ارکان دولت بحضور ارسال نموده هر روز جواب
و سوال در میان بود تا آنکه بست و ششم ماه مذکور بدون تحریک احدے زمیندار چهنور
و نبوازان دوله راسته سواران پایگاه بگرفتن کوهچه که حایل فیما بین بود متوجه
شدند تا مخالف آن کوهچه را بدست خود کرده و توپها بران نصب کرده مورچال قایم

نمند افواج مخالف مقابل شده گوله ها سر دادند و آخر راه فرار پیش گرفته پناه بحصار

چیپال بردند فوج فیروزی مقابل حصار چیپال پاے جلادت افشرده مورچال

قایم کرده تمام شب به هوشیاری بسر بردند خود بدولت باستماع اینخبر روز دیگر

از کنار دریاے گنگ حرکت نموده محاذی کوهیه مذکور رایات ظفر آیات نصب نمودند

چون دیدند که شعلهٔ این فساد بدون آب شمشیر منطفی نمی شود و جز تحریک تیغ و سنان

این قضیه بفیصله نمی انجامد بمنطوق آخر الحیل السیف روز دویم آن بر هودج

آهنی نشسته با فوج نصرت قرین بتنبیه او متوجه شدند و حکم فرمودند که از هر سو

نایرهٔ جدال و قتال ملتهب ساخته با اهل بغی بمنطوق کریمه **فاقتلوهم حیث**

وجدتموهم پیش آیند و درین روز شمس الملک که در خواصی نشسته بود

دلیران پایگاه و رساله خود را ایما نمود که یکبار حملهٔ مردانه نموده مخالفانرا بردارند

و تا توانند زنده نگذارند و دلاوران با نام و ننگ از هر جانب بر سر آن مدبران

تاختند و در عین گرمی هنگامهٔ کارزار سید عمر خان جلو ریز خود را بحضور رسانیده

عرض نمود که سیدی یاقوت و ده ور جنگ فرنگی با جمعیت کثیر مقابل جمعیت غلام که

قلیل است رسیده نایرهٔ پیکار مشتعل ساخته اند امیدوار اعانت و کمک است بندگان عالی

بشمس الدوله اشاره بکمک کردند شمس الدوله محمد مکارم خان را بکمک همراه داد و محمد عظیم خان

پیزور شش علی خان را حکم رسانید که زود کمک نمایند مقارن این حال شاه مرزا پسر

ثابت جنگ مبارز الدوله با سواران پایگاه و جمعیت روهیله بجوش حمله آورده

اکثرے را بشربت مرگ سیراب گردانید درین اثنا محمد عظیم خان با جوانان خاص پایگاه

و رساله خود و سواران برکمرگاه او زد جنگ صعب روداد و زد و خورد عجیبی میان آمد

درین بین شمس الدوله و محمد امجد خان سر بلند جنگ و غلام امام خان و صولت جنگ

از یکجانب و از جانب دیگر حسام الدینخان بهادر با شجاعان خود از یکجانب رفعت الدوله

بافوج

با فوج مغلیه و انگلیه جانب پرورش علیخان با جمعیت خود و همین قسم از جمیع جوانب سپاه
و [illegible] ان دیگر پسران اجل گرفته تاختند و آن برگشته بختان را همچون بخت شان
سرنگون ساختند همکنان پشت بجنگ داده راه فرار پیش گرفتند و رتبه دیوار [illegible] بودند
و در جنگ نشانهای کاردان و پیادگان و رو سیاه بدست مبارزان لشکر [illegible]
شده بود و دلاور جنگ فرنگی مجروح گشته بدر رفت و سیدی یاقوت زخم برداشته
برگشت الحاصل درین جنگ فتح عظیم نصیب غازیان لشکر ظفر اثر شد بعضی از
لشکریان لشکر فیروزی راه سفر آخرت پیمودند و برخی زخمها برداشته بسلامت بخیمه خود
رسیدند و صولت جنگ خلف شرف الدوله بهادر نیز زخم گوله که بپایش رسیده زخمی
شده بود بعد وقت شب حسین میان و دست خود به پدر نشیمن تشریف برده [illegible]
زخم کاری خورده [illegible] آنجا بود و در روز دویم آن از ان زخم جان بحق تسلیم [illegible]
محتشم جنگ والده خود را فرستاده بکمال تضرع و زاری طالب امان گردیده بندگان [illegible]
بمقتضی شیوه مرضیه خاندان عالیشان خود ترحم بر احوالش نموده در اوراق [illegible]
[illegible] رضامندش بسمع قبول اصغا نموده روز دویم ان مشیر الملک را بجهت [illegible]
ساخته در حضور پرنور نزد او روانه ساختند چنانچه چهارم ماه مذکور محتشم
بحضور حاضر شده و بعد عجز و نیاز جبین عقیدت بر زمین عبودیت سائیده [illegible]
مشمول عواطف خداوندی گشته و بهنگام رخصت سرپیچ مرصع یاد مرحمت شده
و اعتقاد الدوله را برای بند و بست اندرون قلعه نزول [illegible] روانه [illegible]
بتاریخ نوزدهم ماه مذکور با جمیع پردگیان تتق عصمت رونق بخش قلعه نزول شده
[illegible] ابراهیم باغ که مبارز الملک بصرف مبلغ کثیر به تکلف تمام تیار کرده بود پرتو [illegible]
افگندند و بعد از ان تمام قلعه جات را که در تصرف او بود گرفته قلعه [illegible]
مکن فرمودند و معتمد الملک همت یار خان بهادر را به قلعداری [illegible] مقرر کرده [illegible]

رخصت نمودند و بعد فراغ از بند و بست تعلقهٔ نرمل نظامت برار از تغیر بهرام جنگ بنام
احتشام جنگ مقرر فرموده و بمنصب عمده و خطاب ظفرالدوله و ماهی مراتب پایهٔ اعتبارش
افزوده ادرار و انه انصوب کردند یعقوب میرزا محتشم جنگ برادر احتشام جنگ را
که دران قلعه محبوس بود برآورده در سلک ملازمان رکاب منسلک ساختند و بسیاری
از خیرخواهان دولت را عطای مناسب و خطابات و خلاع و جواهر بقدر مراتب
چنانچه محمد صلابت خان را از اصل و اضافه بمنصب شش هزاری چهار سوار و
و مراتب و سرپیچ مرصع و جیغه و کنٹهی و ماله مروارید و سپهدار جنگ خلف شیرالملک
را از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاری دو هزار سوار و خطاب شمشیرالدوله
و جمال الدین حسین خان را بمنصب دو هزاری هزار سوار و علم و نقاره و خطاب
بهادری و افتخار جنگ را از اصل و اضافه بمنصب پنجهزاری سه هزار سوار و
خطاب افتخارالدوله و پالکی جهالردار و ضرغام جنگ خلف حسام الدوله مرحوم را
از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاری دو هزار سوار و پالکی جهالردار و خطاب
حسام الدوله و محمد سربلند خان را سرپیچ مرصع و جیغه مرصع و کنٹهی با مالای
مروارید و محبوب خان را به سرپیچ مرصع و کنٹهی و محمد بهلول خان را به سرپیچ مرصع
جیغه و کنٹهی با مالاے مروارید نواختند و اکثر اهل مناصب از قلعهٔ نرمل مرخص شده
و مرشدزادهٔ آفاق که از پونا بعد فراغ از شادی کتخدائی سوای مادهوراو
ترنیت آورده بودند بشرف ملازمت فائز گشتند و یک خوان جواهر و هفت خوان
پوشاک و چهار اسپ و دو زنجیر فیل مع عماری سبز و سامان آن بنذر
مقبول علیخان از نظر انور گذشت و بعد از آن خود بدولت بخیمهٔ شرف الملک بهادر
بتعزیت پرسش صولت جنگ تشریف فرما شدند و سرپیچ مرصع از دستار مبارک
خود کشاده بر سر بهادر موصوف بسته به تشفی و تسلی او پرداختند و نوزدهم جمادی الاخر

یران الدوله که بعد سیر و از صوبهٔ بیجاپور آمده بود آخر از شرف ملازمت نمود و تاریخ
بیست و ششم ماه مذکور عنان عزیمت بصوب فرخنده بنیاد معطوف نمودند و امیر الدوله
و میر نعیم خان و محمد شجاعت خان را حکم شد که یکدو روز عقب مانده و آنچه که
از اسباب سفرا بوتراب میرزا و متعلقان ظفر الدوله را مطلوب باشد رسانیده اینها
را همراه خود آرند و خود بدولت بعد طی مراحل چهارم رجب روز جمعه بفتح و فیروزی
رونق افزای بلدهٔ فرخنده بنیاد شدند

فصل سیوم در ذکر وقایع تشریف فرما شدن نواب آصفجاه ثانی به حیدرآباد تا رحلت آن نواب غفران مآب بعالم جاودانی از این جهان ست بنیاد صورت وقوع یافت

چون بندگان عالی بعد فتح نزول بحیدرآباد رونق افزا شدند مشیر الملک را بمزید عاطفت اختصاص بخشیده راجه دیانت فرمای رایان در راجه امانت ونت نانا پنڈت را که افسر پیشکاری دکوامی دنس دو فترها نزد ایشان بود حکم شد که بمشیر الملک رجوع نمایند و بعد رجوع ایشان معزالیه از عزل و نصب چه ورق گردانیها که نکرد و درین سال یعنی سال هزار و یکصد و نود و هفت نجم الدوله بهادر به تنبیه زمینداران مرتضی نگر و کوتور حسب الحکم حضور مامور شده زر فراوان بعرض وصول آورد و هم درین سال خبر انتقال حیدر علیخان از این جهان فانی بعرض حضور رسید و نیز درین سال جوانان رساله سید عمر خان از جهت اهمال نمودن مشیر الملک در دادن تنخواه آنها که قبل ازین همیشه با تنهای ماه بماه میرسید بر خانه مشیر الملک هجوم آورده هنگامه آراستند و دقیقه از بی حرمتی فرو گذاشت نکردند آخر الامر تهدید و تاکید حضور دست ازو باز داشتند و هم درین سال میر محمد حسین خان بداروغگی موجودات سرکار و از انتقال داراب بیگ و غلام نبی خان خلف نجم الدوله بخلعت بخشیگری اسایر سرکار

مرشدزادهٔ آفاق اسد الدوله بهادر و بهادر علیخان پسر سید دلاور خان بتعلقه چکنگری
شاگردپیشه و منصب سه هزاری دو هزار سوار و نقاره و علم و خطاب بهره و جنگ بهادر
و میر محسن علیخان از اصل و اضافه بمنصب سه هزاری دو هزار سوار و سرگروه جمعیت
سوداجی بسرپیچ مرصع و جمنا راجه بهادر به کنٹهی و مالای مروارید و راجه
دیانت ونت و امانت ونت و رای دوله رام هر یک به سرپیچ مرصع و محمد خیر الله خان
بخلعت بخشیداری تعلقه ونکٹ نارا این داد و بدستور کسان نسبا بخلعت و مناصب
و عطای جواهر سرفرازی یافتند درین آوان کرر خود بدولت بجانب ظفر یاب جنگ
و فتح یاب جنگ ظل مکرمت گستردند و در اواخر همین سال شادی کتخدائی
صف شکن الملک با صبیه اشجع الملک ولد شیر جنگ مرحوم بکمال تجمل و تکلف ترتیب
یافت و در ماه صفر سنه هزار یکصد و نود و شش هجری راجه رای رایان بعرض
حبس بول و عارضه تپ ازین جهان درگذشت برادر و پسرانش بخلعت ماتمی
و عطای خدمت او و اضافه مناصب مفتخر گشتند و عظیم الدوله بنظامت بلده
خجسته بنیاد و کوتوالی و کروری و امینی وغیره تعلقه انجا عز امتیاز یافت و در ایام
به شکارگاه که باهتمام رای دوله رام تیار شده بود مایل شدند و بعد ازان
به شکارگاهی که شیر الملک تیار کرده بود متوجه شده شکار قمرغه نمودند

ذکر توجه بندگان عالی تا کنار دریای بهیرا و ملاقات نمودن درانجا با سرداران مرهته و قرار دادن تنبیه ٹیپو سلطان فساد اندیشه

چون ٹیپو سلطان ولد حیدر علیخان بعد فوت پدر خود بجای پدر
نشسته از غرور جوانی و نشهٔ حکمرانی بر هیولی ادبار سلسلهٔ موافقت با بندگان عالی
و پنڈت پردهان گسیخته آغاز تمرد و شوخیها نمود بندگان عالی و کارپردازان
پنڈت پردهان در فکر تنبیه او شده باتفاق همدیگر سر انجام این مهم نمودند بتفصیل

این اجمال آنکه بالاجی پنڈت به نور محمد خان که از وقت حیدرعلیخان برسم حجابت
در پونا بود گفت که زرتعهد دو ساله را از عصر حیدرعلی خان بهادر نرسیده و بعد
ازان پسر او که از دو سال بر مسند حکومت نشسته است زرتعهد دو سال
سابق و دو سال حال واصل به سرکار پنڈت نشده زیان نمود باید که پنج لک روپیه
بر تعهد ها پدر مرحوم افزوده زر چهار ساله برساند آنوقت آشتی فیما بین خواهد ماند
والا پاسے جنگ و جدال بمیان خواهد آمد نور محمد خان از راه دولتخواهی به ٹیپو سلطان
نوشت که مزاج اهل پونا بنابر نرسیدن زرتعهد منحرف شده برسر شورش آمده است
اگر موافقت با ایشان منظور خاطر اشرف است زرتعهد موافق قرار سابق باید
و طلب اضافه محض برائے تهدید و تخویف است اگر زرتعهد موافق معمول ایشان
خواهد رسید از فراهم آوردن و ساختن با بندگان عالی و بهوسله که زیربار اخراجات
زاید می شوند نخواهند کوشید و سر از آشتی سرکار نخواهند پیچید از انجا جواب رسید
که سخن پیشوا و قول مرهته مناط اعتبار نیست پیش از انعقاد صلح با سرداران
انگریز در اقرارنامه نوشته بودند که مصالحت با کلاه پوشان مذکور بصوابدید ما کرده
خواهد شد و چون دیدند که کلاه پوشان در ملک ما دخل کرده اند اقرار خود را کان
لم یکن انگاشته بمشارکت ما صلح کردند و فوج کمک را هم پیش خود
طلب نمودند و آینده درصدد مخالفت اند درینصورت آنعزیز القدر را لازم که
از خود درخواست رخصت از بالاجی پنڈت نکنند و جواب و سوال طبیعت و نقل
نمایند چرا که از رخصت گرفتن شما مرهته از موافقت ما مایوس گشته بخصومت متوجه
خواهد شد و هنوز انفراغ کلی از مهم بندر کوڑیال نشده است و نیز باب اخبار
انجا مسدود خواهد شد بنابرین نور محمد خان پیش بالاجی رفته گفت که انشاء الله تعالی
بعد فراغ از مهم کوڑیال که عنقریب میشود سبیل زر سرکار تمام و کمال بعمل مے آید

بالاجی پنڈت وہری پنڈت مطمئن گشته دربے درستی کار خود شدند وکشن راو بلال را بحضور بندگان عالی فرستاده پیغام دادند که انتظام بعضے مهمات بنوشت وخواند وپیغام زبانی درست نمی شود توقع از کرم عمیم قدیم آنکه از فرخنده بنیاد نهضت نموده ده پانزده منزل بدینصوب توجه فرمایند وما اخلاص مندان قدیم نیز از پونا برآمده بملازمت حضور فائز می شویم وبعد روانگی او بتهیه اسباب سفر پرداخته متعاقب وکیل مذکور کوچ نمودند تحت هری پنڈت وهولکر باتفاق هم روانه شدند وپس از سه روز بالاجی پنڈت سوا سے ماهو ماده رابا یا ملونت وامرت راو تی ستیر دکرده از پونا برامده بعد گردآوری سپاه سرداران مرهته درعرصه یک ماه تا بیند برپور رسیدند و بانتظار خبر نهضت بندگان عالی از حیدرآباد درانجا مقامات کردند وکیل ایشان بحیدرآباد رسیده بملازمت حضور فائز گردید وبیداری تصمیم انها بعرض رسانید بندگان عالی که بنابر شورش وهنگامه ارای شیوع غبار کدورت بخاطر داشتند بعروضات وکیل را بعرض پذیرائے رسانیده وملاقات بالاجی پنڈت متصل قلعه ایکیر قرار داده بتاریخ چهاردهم ربیع الاول سنه هزار ویکصد ونود ودو هشت از حیدرآباد نهضت نمودند وبعد طے مراحل نزدیک قلعه مذکور نزول اجلال فرموده برائے ملاقات سرداران مرهته مقامات کردند ودرین سفر مرشدزاده آفاق سکندر اقبال اسدالدوله بهادر بمنصب هفت هزاری هفت هزار سوار وماهی مراتب وخطاب آصف اسکندر صاحبزاده میر سبحان علیخان بهادر از اصل واضافه بمنصب شش هزاری شش هزار سوار وماهی مراتب وخطاب انتظام الدوله وصاحبزاده میرذالفقار علیخان بهادر از اصل واضافه بمنصب شش هزاری شش هزار سوار وماهی مراتب وخطاب نصیرالدوله رایات اعتبار افراختند واز اعیان ومنصبداران از اصل واضافه بمنصب سه هزاری دو هزار سوار وعلم ونقاره وخطاب لشکر جنگ بهادر ومحمد رشید خان جامه دار از اصل واضافه بمنصب سه هزاری دو هزار

وخطاب بهادری ومحمد سبحان خان بمنصب یکهزاری و بلندی وخطاب بهادری و رای بهوانی داس
بسر دفتری مال صوبه حیدرآباد و محمد آباد و بیدر کوس افتخار نواختند و برهان الدوله از محل
و شمس الدوله از خجسته بنیاد بحضور رسیده بملازمت فایز گشتند و ممتاز الدوله برادر
شمشیر الملک بعنایت سرپیچ مرصع ممتاز و مرخص گردید و بالاجی پندت معروف نانا پهرنویس
باستماع خبر نهضت لشکر فیروزی بسمت اینگیر از پونه هر روزه کوچ کرده در نواح اینگیر
بملازمت رسیده بعنایت شمشیر قبضه مرصع باعلی مند و گلدسته خنجر مرصع با علاقه سکل معزز
گردید و بعد ازان خود بدولت بتاریخ هفدهم ماه رجب بخیمه او رونق افزا شده
جواهر گران بها و قیمت اعلا را که بطریق نذر گذرانیده بود بدو باز فرمودند و درانجا بر سر
ترتیب مجالس گنگاش تعلق مقامات افتاد و چنان قرار یافت که سال آینده باتفاق
هم تنبیه ٹیپو پیشنهاد همت ساخته ملک سرکار و ملک پیشوا از دست او انتزاع باید نمود
ملک سرکار در قبضه اختیار اولیای دولت قاهره و ملک پیشوا از تعلقه باداود و دارواڑ
وغیره در دست تصرف دولتخواهان پیشوا باشد و ماوراء آن آنچه از دو سرکار از مملکت
ٹیپو آنچه بتسخیر در آید نصف بسرکار عالی باشد و نصف در سرکار پیشوا و بعد ازان
هری پندت تکوجی هولکر را گفت بالاجی پندت بحضور آورد بعد استفسار خیریت و یکدو
کلمه دیگر سرپیچ مرصع از دست مبارک خود بر سرش بسته و مالای مروارید عطا نموده
مرخص فرمودند و بعد ازان خود بدولت با صاحبزاده ها و ناصر الملک که دران ایام
از قید او هونی رهائی یافته همراه رکاب بود بخیمه تکوجی هولکر قدم عاطفت گسترده و او
جواهر و اقمشه بنظر در آورد و بصاحبزاده ها و ناصر الملک نیز تواضع نمود و درهمین ایام
مستر جانسین که از کلکته وارد حیدرآباد شده بود بحضور عرضداشت نمود که انجا
حاضر شود یا همین جا اقامت ورزد درین باب هرچه ارشاد در جواب قلمی شد
که همانجا وقفه باید کرد که عنقریب لشکر فیروزی بانجا میرسد و بعد ازان بسیر قلعه اینگیر

متوجه شدند عسکر جنگ قلعه ارا ایلچیر پوشاک وجواهر از نظر گذرانید پس از ان رایت معاودت
بصوب حیدرآباد افراشته سرپیچ مرصع وجیقه وکنٹهی ومالاے مروارید هونگر ادکار پرداز ان
او راسرپیچ وجیقه فراخور رتبه وباباجی پنڈت راسرپیچ مرصع الماس گران بها وجیقه
مرصع وبهوجبند زمرد وطره مرصع وکنٹهی ومالاے مروارید با آرسی وهر برام بهرکیه
راسرپیچ وجیقه مرصع وکنٹهی ومالاے مروارید وکشن راو بلال راسرپیچ وجیقه وکنٹهی
ومالاے مروارید وبلونت راو راکه از جانب سوداجی بهوسله آمده بود سرپیچ وجیقه وکنٹهی
ومالاے مروارید مرحمت نموده رخصت انصراف ارزانی داشته تاریخ پنجم ماه شعبان
از انجا نهضت نموده متوجه حیدرآباد شدند ودرین ایام مقبول علیخان به خلعت
داروغگی دیوانخانهٔ خاص عنداامتیاز یافت وراجه پدم سنگه ومحمد حسین خان کپتان هر
یک راسرپیچ مرصع ویاندان رخصت عنایت شد ودر اثناے راه درمنزل المور
درویشے بیصرفه گوکه درحق قوم هند دیان سخنان بیهوده گفت دوسه جوان از انها
به تادیب او برخاسته او را مجروح کردند جوانان رساله سرفراز الدوله بتائید آن
درویش برخاسته بازار خونریزی گرم ساختند واکثرے از افاغنه مجروح وکشته
گردیدند ومال تجارت اکثر افغانان تجارت پیشه بغارت رفت وبعد ازین بتاکید حضور
آتش خونریزی تسکین یافت وروز دوم آن از انمنزل کوچ فرمودند دوازدهم
ماه مذکور بفرخنده بنیاد رسیده رونق افزاے دولتخانه مبارک شدند ودرین ایام فتح الدوله
بهادر به خلعت بخشیگری پادشاهی دکن سرفرازی یافت وبرخیار خلف امیر الامراے
مرحوم بملازمت شرف اندوز گردیده بعطاے خلاع فاخره وسرپیچ مرصع مورد
عنایات گشتند وبست ویکم ماه شعبان مستر جانسین که از عمده هاے صاحبان انگریز
بود بزیور قابلیت انصاف داشت بملازمت فائز گردیده جواهر گران بها وتحفه
مرسلهٔ پادشاه فرنگ از نظر مبارک گذرانید وسلخ ماه مذکور بمکان مستر جانسین

تشریف فرما شدند و دو کشتی جواهر و یک کشتی کار دلها با دسته ها مرصع و چند کشتی
اقمشه و دو زنجیر فیل با دو ها بچه ها و پالکی کلابتونی و دوازده راس اسپ بنظر
مبارک در آوردند و بر همه قسم پذیرائی کشیده شد و میر قمر الدین منت که همراه
نزلی آمده بود ترکیب بند قصیدهٔ مدح رو برو خواند و سه هزار روپیه صله
یافت و درین ایام عالیجاه بهادر و آصف الملک بهادر و ناصر الملک سه زنجیر
فیل و سه راس اسپ و سه عدد دیگر خنجر مرصع بطریق نذر گذرانیدند
و رفعت الدوله به سرپیچ مرصع و جیغه مرصع سرمایه مباهات اندوخته بصوب
تعلقه مرخص گشت و محمد تقی خان بهادر خلف غیور جنگ مرحوم الواصل و نهایت
بمنصب سه هزاری و دو هزار سوار و علم و نقاره و خطاب قوی جنگ بهادر و علم بلند نامی افراشت
و سید تقی عبد الله خان از اصل و اضافه بمنصب سه هزاری و دو هزار سوار و خطاب
رند جنگ بهادر و سید عمر خان از اصل و اضافه بمنصب یکهزاری و خطاب بهادری
و بدستور اشخاص بسیار که ذکر آنها به تفصیل جز تسوید اوراق ثمرے ندارد بمناصب
و خطابات و بعضے به تعلقات نیز سرفرازی یافتند و درین ایام جشن سالگره مبارک
به کمال تکلف ترتیب یافت و نجابت شیر الملک نخل کرمت گستر دند جواهر و اسپ و
فیل بطریق نذر گذرانید جواهر و اسپ درجهٔ پذیرائی یافت و فیل معاف شد
و بعشرهٔ محرم سنه هزار و یکصد و نود و نه باعتقاد تمام به زیارت
عاشور خانها موافق معمول رفته نذر در رسانیدند و بتاریخ بست و نهم ماه مذکور
به شکارگاه که باهتمام دولت راے تیار شده بود تشریف فرما شده و هزار روپیه بجمیع
فراولان مرحمت نمودند و درین سال نیز بدستور سالهای گذشته اشخاص بسیار
بمناصب و خطابات و بعضے بتعلقات سرفرازی یافتند چنانچه اشجع الدوله بهادر
پسر کلانی دلاور جنگ مدار المهام و اعتصام الدوله به منصب پنجهزاری سه هزار سوار و خطاب

اعتصام الملک و پالکی جهالردار عز امتیاز یافتند و مستر جانسین را بعطاے کنٹهی و
مالاے مروارید با آرسی و دست بند مرصع مشمول عواطف ساختند و مولوی
معین الدین خان ساکن قصبه بودن از تلامذه زبدة العلما شیخ الاسلام خان قاضی
بلده فرخنده بنیاد بخلعت متعلق قضاے بلده فرخنده بنیاد از انتقال حافظ محمد مدرس
مسجد که مخاطب به شریعت الله خان شده بود کامیاب گردید و بتاریخ بست و یکم
ماه جمادی الاولی بخانه مستر جانسین ظل عطوفت گستردند مشار الیه چند خوان اقمشه
و تحایف و عطر دان و پاندان و هفت زنجیر فیل با عماری زردیاسائبان چهار چار
و پالکی جهالردار زردوزی از نظر انور گذرانید و دویم ماه جمادی الاخرے
مستر جانسین را سرپیچ مرصع و جیقه و کنٹهی و مالاے مروارید با آرسی و همکی دیگر
از همراهیان او راکه هم قوم او بودند رقم سرپیچ و جیقه مرصع و کنٹهی فراخور رتبه
مرحمت نموده به کلکته مرخص ساختند و نهم شوال جهت استقبال فرمان بادشاهی
سوار شدند و سلخ ماه مذکور مظفر الدوله احتشام جنگ از ایلچپور آمده بشرف ملازمت
ممتاز گردیده به عنایت سرپیچ مرصع و جیقه سرفرازی یافت و دهم ماه ذی قعده
متوجه سیر قلعه محمد نگر شدند و درین ایام به پسر شاهزاده ها فراخور رتبه رقوم جواهر
مرحمت نمودند و با عیان و ارکان دولت مثل شمس الدوله و شمس الملک ...
رقوم جواهر فراخور رتبه عنایت شد و اعتصام الدوله بهادر بعنایت کنٹهی موتی
عز اختصاص یافت و بیستم محرم شروع سال ثلثین و الف دریاے موسی
از شدت بارش طغیانی نموده فصیل جنوبی شهر پناه را تا یکصد ذراع
منهدم ساخت **ذکر توجه بندگان عالی جهت تنبیه ٹیپو سلطان**
باتفاق مرهٹه تا قلعه بادامی و معاودت فرمودن
ازانجا بفرخنده بنیاد حیدرآباد و آنچه بعد ازان روداد

چون بالاجی پندت بلیه سیندهیه سلطان برستان آینده قرار داده از تواتر اخبار تیپو ...
نمود موداجی بهوسله که سابق از رفقای رگهناتهه راو شده بود از موافقت نمودن بالاجی
پندت با بندگان عالی اندیشناک گشته وکیل خود بلونت راو نام را با چهار صد کس و قدری جواهر
و چهار زنجیر فیل برای پندت پردهان و بالاجی پندت و هری پندت جهت استحکام اساس موافقت بپونا فرستاد
بالاجی پندت با وکیل مذکور پیشتر ملاقات نموده در خلوت سخنهای گله از جهت رفاقت موکل او
با رگهناتهه راو بمیان آورد وکیل مذکور به تصفیه پرداخت بالاجی گفت که صداقت گفتار شما آنوقت
بعرض ظهور خواهد رسید که موکل شما در اینجا تشریف آورده با ایشان صاحب ملاقات کنند و بالمشافه تصفیه
حسب دلخواه نمایند موما الیه عرض کرد که البته بموجب مرضی تشریف خواهند آورد و سر مو از گفته صاحب
تجاوز نخواهند کرد پس بالاجی پندت مکاتیب درباب طلب موداجی فرستاده به وکیلش گفت که
با آقای خود باید نوشت که زود خود را برسانند موداجی برطبق مراسلات با جمعیت دوازده
هزار سوار و دوازده هزار پیاده و پنجاه ضرب توپ خود را به پونا رسانید و بعد وقوع ضیافتها
از جانبین مجالس مکالمات ترتیب یافته چنان قرار یافت که در مهم تیپو شریک باشد و در جنگ کوتاهی
نکند و آنچه از ملک او مفتوح گردد آنرا شش حصه سازند دو حصه بندگان عالی و دو حصه پیشوا و یک حصه
موداجی و یک حصه تکاجی هولکر فیما بین تقسیم نمایند و تا مدت هفت ماه بالاجی پندت بهوسله را در پونا
نگاه داشته و بعهد و پیمان خاطرجمع ساخته مرخص نمود و بعد رخصت او متوجه تیاری توپخانه و گرد
آوری سپاه شد نور محمد خان وکیل تیپو آشتی بندگان عالی با بالاجی و آشتی و اشتراک بهوسله درین مهم دریافته
به آقای خود نوشت تیپو بدریافت این معنی وکیل مخفی در مقام ناگپور بخفیه پیش هولکر برای
تالیف فرستاد و تطمیع پنج لک روپیه پیغام داد که در جنگ سعی و جهد ننماید و موافقت او منظور نظر دارد
و وکیل دیگر محمد غیاث نام را معه دوازده زنجیر فیل و جواهر سه لک روپیه با پانصد جوان با پیشکش
بالاجی فرستاده تاکید کرد که بجناح استعجال خود را به پونا رساند بالاجی بورود اینها اطلاع
بیرون پونا اینها را فرود آورد و روز دویم آن معرفت بچهن راو راسته وکیل مذکور را با نور محمد خان

بدیوانخانهٔ پیشوا طلب داشت وکلا خریطه را با پیشکش مرسله گذرانیدند ملخص مضمون مکتوب آنکه
دوستدار از جانب خود در موافقت سرکار بهیچنوع کوتاهی نکرده است و نمی کند و بتبعیت
انحراف مزاج گرامی محمد غیاث را که از معتمدان دوستدار است برسم حجابت فرستاد
اگر بر طبق اظهار او عمل خواهند فرمود دوستدار هم در صلح و آشتی راسخ قدم است و الّا
حسب اراده گرامی از ینطرف هم قصور نخواهد شد بعد دریافت مضمون مکتوب روز دیگر
وکلا را در خلوت طلبیده استفسار کیفیت معاملت نمودند نامبرده گفتند که آقای ما بعد
فوتِ نواب بهادر برای رفع فساد ملک مزبور از خدمت گرامی درخواست کمک کردند
صاحب نکردند و صلح که با سرداران انگریز که باستصواب نواب مرحوم تقرر یافته بود
آقای ما بهمان سررشته شراکت خود در صلح درخواست نمودند پی شراکت ایشان مصالحت
منعقد ساختند و برین هم اکتفا نکرده با بندگان عالی و مودا جی ساخته کمر عزیمت به تسخیر ملک
ایشان بسته اند درینصورت شکست عهد از کدام جانب بعمل آمده بالاجی پنڈت بعد استماع
کلام وکلا گفت که باعث اینهمه مراتب عدم ارسال زر ست ایحال هم زر تعهد سابق و حال همراه
آورده اند میانه وکلا در جواب گفتند که اگر مهاراج فسخ این عزیمت کنند البته زر سرکار
رسانیده خواهد شد بالاجی گفت که بدون ارسال زر فسخ عزیمت صورت امکان ندارد
و بعد رسول زر موافقت البته منظور بر همین دو کلمه اختصار کرده نامبرده را رخصت نمود
و روز دویم آن کشن را و بلال را پیش بندگان عالی روانه ساخته پیغام کرد که حسب القرار کوچ
فرمایند و باتفاق به تسخیر میسور متوجه شوند و نیز بلونت راو وکیل مودا جی را طلبداشته تاکید
گفت که بموکل خود باید نوشت که موافق قرار کوچ باید کرد و در اثنای راه ملحق باید شد و این هر دو
را مصحوب ده بیست سوار روانه ناگپور نمود و کشن راو و بلال بحیدرآباد رسیده محرک سلسله
کوچ گردیدند بندگان عالی فرمودند که برای سرانجام این مهم بیست و پنج لک روپیه اعانت کنند
و ملک بیجاپور تا قلعه احمدنگر واگذاشت نمایند وقتیکه ملک میسور را تسخیر خواهند کرد موافق قرارداد

تقسیم عمل خواهد آمد ملک مذکور را از تشما مسترد نموده خواهد شد و بدون این نهضت مشکل وکیل
مذکور چون دید که اگر این سوال وجواب را بر نوشتجات میگذارد در کار تعویق می افتد
و تحصیل کرناتک آباد هری پنڈت راضی نشوند و سابقه موافقت گسسته گردد کار سرکار پیشوا
ابتر شود در جواب عرض نمود که حضرت بالفعل درخواست زر نقد موقوف فرمایند هرگاه کوچ
خواهند فرمود زر عاشت خواهند برداشت بالاجی پنڈت ممنون احسان حضرت شده از گذاشت
ملک بیجاپور دریغ نخواهند کرد و این سخن مصلحت آمیز بدون استمزاج بالاجی و هری پنڈت
از پیش خود نه از سبب گفت که آن هر دو اورا وقت روانگی بسمت حیدرآباد به تاکید بلیغ
گفته بودند که صاحب مدار دیرینه و محرم و خیرخواه هر دو سرکار اند بهر وجه که مناسب
داند فراغ بندگان عالی را بر سر این مهم آرند بندگان عالی چون وکیل مذکور را صادق القول
و معتمد میدانستند به پاس خاطر او دست از طلب زر نقد بر داشته و اکتفا بر اقرار زبانی
از تفویض ملک بیجاپور نموده جاگیر یک لک روپیه حق سعی او مقرر کرده به تهیه سفر پرداختند
در این ایام شادی بسم الله علی شمس الدوله بهادر شروع شده بود و تا یک و نیم ماه
جشن این شادی به تکلف تمام ترتیب یافت که در اثنای آن وکیل مرهته رسید و بنابر تعجیل
وکیل مرهته رایات محرم از حیدرآباد نهضت نموده در میدان عیدگاه نزول اجلال فرمودند
و از نانکپور بود ابی بر کوچ کرده بالاجی و هری پنڈت در پونا امرت راو سهی را با جمعیت دو
هزار کس به خدمت سوائی مادهورا و تعین ساخت و از پونا کوچ کرده بمقام ترب سرکه چهار
کروه از پونا است فرود آمدند و در آن وقت جمعیت ایشان بیست هزار سوار بود و از آنجا بالاجی
پنڈت هری پنڈت را پیشتر فرستاد که تکوجی هولکر را همراه گرفته بطریق هراول چهار کروه
پیشتر از لشکر فرود آمده باشند و هولکر که دوازده لک روپیه برای خرچ سپاه از بالاجی
درخواست کرده بود هری پنڈت او را بر چهار لک روپیه نقد و پارچه یک لک روپیه راضی
ساخته شریک مهم کرد بعد از آن بطی مراحل به پنڈهرپور رسیده مقامات کردند و جمعیت

مرہٹہ تا پنجاہ ہزار سوار رسیدہ و از پنڈرپور تشتر سواران بطلب موداجی کہ زود خود را
برساند و پیش کشن راو وکیل حیدرآباد کہ از کیفیت آنجا اطلاع دہد فرستادند و بعد
چندی خبر رسید کہ موداجی با جمعیت پانزدہ ہزار سوار بفاصلہ بست کروہی از پنڈرپور
رسیدہ و بندگان عالی تا ہشتم ماہ صفر در منزل عیدگاہ بپاس خاطر شمس الدولہ اقامت ورزید
و تتمہ شادی مذکور را زیب و زینت دادہ و رقوم جواہر و پوشاک اعلی کہ شمس الدولہ از نظر
انور گذرانید قبول فرمودہ از انجا کوچ نمودند و بمیدان لنگر حوض پرتو نزول افگندند و روز
دویم آن نذر فتح قلعہ پرینڈہ کہ باہتمام رفعت الدولہ و عظیم الدولہ صورت وقوع یافت
از نظر انور گذشت و دہم ماہ مذکور مولوی معین الدینخان قاضی بلدۂ فرخندہ بنیاد بمنصب
دو ہزاری و خطاب معین الاسلام خان مباہی و مفتخر گردید و امیر الملک بہادر مہابت جنگ
بخطاب شجاع الملک و بحالی تعلقہ ادہونی وغیرہ و عنایت سرپیچ مرصع بالکی و سلک
مروارید کوس دولت نواختہ و درین روزہا راجہ امانت رام بعارضۂ ذات الجنب
رخت ہستی بربست و رای رینگا داس پسر رائی رایان بخطاب دیانت و نت سرفرازی یافتہ
بکار پدر خود مامور گردید و سوائے اشخاص مذکور بعض امرا و منصبداران و ملازمان بعضے
بمنصب و خطابات و بعضی بتعلقات و برخی بعنایت رقوم جواہر مشمول عواطف خداوندی
گشتند پس از آن مقام نہضت نمودہ بسمت قلعہ اتکیر متوجہ شدہ بطی مراحل سواد آن
قلعہ را مضرب خیام فلک احتشام گردانیدند و از پنڈرپور بالاجی پنڈت و موداجی بہونسلہ
وغیرہ بنواح قلعہ مذکور رسیدہ احراز شرف ملازمت نمودند مگر ہولکر کہ بالاجی پنڈت اورا
پیشتر برای عبور کشنا فرستادہ بود و تا دوازدہ روز راتفاق مقامات ہر دو لشکر در انجا شد
و صیاقتہا از جانبین بعمل آمد پس ازان بندگانعالی باتفاق سرداران مرہٹہ از انجا نہضت
نمودہ کوچ بکوچ تا دریای کشنا رسیدند و فوج مرہٹہ یکروز پیشتر و فوج فیروزی یکروز
بعد عبور کشنا نمود و بعد ازان باتفاق ہمدیگر پیشتر روان شدند تا اینکہ بفاصلہ سی چہل کروہ

از قلعه باداحی که در تصرف ٹیپو بود رسیدند وکشن راو بلال بعد عبور کشنا بعلت مرضی که لاحق حال او شده بود از بالاجی رخصت گرفته بپونا رفت و بعد یکماه در انجا فوت شد
و بالاجی و هری پندت دوازده جوڑی جاسوس و بندگان عالی شش جوڑی جاسوس
برای دریافت احوال ٹیپو و لشکر و سرانجام جنگش بکلب او فرستادند و هولکر که سابق
برین ٹیپو با وی ساخته و مبلغ پنج لک روپیه رسانیده وعده کرده بود که اگر اعانت
و جانبداری او منظور دارد در رعایتها عمل خواهد آمد در صورت منازعت با پیشوا پنج لک روپیه
دیگر و بر تقدیر مصالحت و تقرر معاملت پنج لک روپیه وا وز است آن سال بسال دو
لک روپیه فرستاده خواهد شد وکیل خود را مخفی پیش ٹیپو فرستاده پیغام داد که بجمیع وجوه
مطمئن بوده و این دوستدار را حسب القرار از آن خود دانسته بی اندیشه بعزم مقابله
کوچ نماید ٹیپو که در آن ایام از سرینگپٹن برآمده به بنگلور رسیده مقام کرده
بود و اندیشه از استماع خبر اجتماع هردو فوج بخاطر خود داشت برسیدن پیغام مذکور
مطمئن خاطر گشته و معهذا عهد و پیمان موکد بایمان از وکیل هولکر گرفته از انجا کوچ نمود
و جاسوسان هردو سرکار را که انجا رسیده بودند مقید ساخت از ینجهت خبر انجا بهردو
سرکار نرسید پس بندگان عالی و بالاجی جهت دریافت خبر وکیل مهاداجی بهونسله
و یک وکیل همین او را راسته که در جواب و سوال ٹیپو بود نزد او فرستاده پیغام داد
که اگر اراده جنگ است پیشتر باید آمد و اگر اراده آنست که ابرار داد معاملت مصالحت
بوقوع آید وکلا را باید فرستاد تا فیصل معاملت نماید درین اثنا بالاجی بنابر ناسازی
آب و هوای انجا بمرض اسهال مبتلا شده خواست که معاودت نماید که مدعی عرصه قلیل مرض
او بصحت گرائید و بصواب دید هری پندت معاودت را موقوف نمود و تا تسلیم باداحی
بودن خود در انجا صلاح وقت دید بعد از ان بندگان عالی جواب و سوال ها سابقا بو ربیان
آورند و چون بالاجی از گذاشت آن بامزد معاودت خود بحیدرآباد صلاح وقت دانسته

بعد رود بدل بسیار تشرف الملک بهادر رکن الدوله مرحوم را با جمیع سرداران که در وقت رکن الدوله متعین او بودند با جمعیت هفت هزار سوار و حشمت جنگ را با یکهزار سوار و زور آور جنگ را با دو هزار سوار همراه بالاجی تعین نمود - بدین قرار که اگر تنها بالاجی پنڈت هری پنڈت را مهم شیپو مقرر کرده تنها عازم پونه شود فوج فیروزی همراه هری پنڈت باشد و اگر هری پنڈت و سرداران دیگر با فوج خود همراه بالاجی پونا روند باید که فوج فیروزی را بحضور مرخص کنند و هرچه از ملک تسخیر شود یکحصه از ان با ولیای دولت قاهره بسپارند و بعد ازان خود بدولت بخیمه بالاجی جهت رخصت تشریف فرماشده او وقت برخاست دو کشتی پارچه و عطردان و پاندان از نظر انور گذرانید و بعد از آن مشیر الملک و شمس الملک جهت رخصت که بخیمه او علیحده علیحده رفته بودند بالاجی هر یک را عطر و پاندان داده رخصت نمود و بندگان عالی به کوچهای طولانی از انجا متوجه حیدرآباد شده و هشتم رجب کشنا را از معبر کالا چبوتره عبور نموده بتاریخ نوزدهم ماه مذکور داخل حیدرآباد شدند و در اثنای این سفر تا رسیدن بحیدرآباد مرشدزاده سکندر اقبال آصف الملک اسد الدوله بهادر بمنصب نه هزاری نه هزار سوار و خطاب سکندر جاه و انتظام الدوله بهادر را از اصل و اضافه بمنصب هفتهزاری هفت هزار سوار و پالکی جهالردار و خطاب انتظام الملک و نصیر الدوله بهادر را از اصل و اضافه بمنصب هفت هزاری هفت هزار سوار و خطاب ذوالفقار الملک و ناصر الملک را از اصل و اضافه بمنصب نه هزاری نه هزار سوار و خطاب همایون جاه مورد عنایت بغایت گشتند و بدستور امرای دیگر که از سلسله قرابت بندگان عالی بودند بمناصب و خطابات عمده سرفرازی یافتند. و از امرا هر که بخطاب دوله امتیاز داشت مثل اشجع الدوله بخطاب ملکی و هر که خطاب جنگی داشت مخاطب بدوله و هر که خانی داشت بخطاب بهادری و جنگی و هر که خطابی نداشت بخطاب خانی چهرهٔ اعتبار افروخت و دولت افتخار اندوخت و مرزبان شولاپور رمین معاودت بمنصب

پنجهزاری چهار هزار سوار و پالکی جهالردار و سرپیچ مرصع و جیغه و کنٹهی مروارید و پاندان خصت
سرفراز و ممتاز گردید بالاجی پنڈت بعد روانه شدن بندگانعالی بسمت حیدرآباد بعزم تسخیر
قلعه بادامی متوجه شد و از آنجا کوچ نموده تا اینکه بفاصله چهار کروهی از بادامی رسید و تا این
منزل منتظر آن بود که از جانب ٹیپو وکلا بیایند و معاملت را انفصال نمایند که از همین جا راه
معاملت گرفته برگردد چون ٹیپوی جهالت کیش مآل اندیش که از مراجعت بندگانعالی
مسرور و زیاده تر مغرور گشته بود احدی را برای جواب و سوال معاملت نفرستاد
آنوقت بالاجی نور محمد خان و محمد غیاث را طلب داشته گفت که تا حال هم ازینجا نسب
اهمال و رعایت تعجیل آمد لیکن آقای شما نفهمید آنها در جواب گفتند ما هم در ارسال
خطوط مشعر تفهمایش قصور نکردیم لیکن چون نوکریم چاره نداریم پس بالاجی نظر بر اینکه وکلا
از اخبار هر روزه لشکر به ٹیپو اطلاع میدهند بودن اینها همراه لشکر صلاح وقت ندانسته
بهریک یک سیله و دستار و یک تهان کمخواب داده مرخص نمود وقت رخصت گفت
که بر شما هیچ امری از سوال و جواب گذشته و حال مخفی نیست بهر قسم که مناسب دانند
در خیرخواهی آقای خود بدل بجد نمایند و یکصد سوار لچهمن راو را همراه آنها تعیین نمود
که تا دریای تنگبهدرا که نه منزل از آنجا بود آنها را رسانیده برگردند و بعد رفتن وکلای
مذکور کوچ دو کروهی دیگر نموده بفاصله دو کروهی از قلعه رسیده هری پنڈت و
سرداران دیگر را بمحاصره و بستن مورچال مامور ساخته آتش جدال و قتال از
جانبین ملتهب گردید و مدت محاصره تا بست و هشت روز با امتداد کشید آخر الامر به یورش
آن قلعه را گرفتند و مردم قلعه را که دو هزار نفر بودند از قلعه برآورده چند روز [illegible]
کرده بجان رهائی دادند و شخصی از متوسلان لچهمن راو را در بسته بقلعه داری آنجا مقرر
کردند و روز دیگر بالاجی بخیمه مودا جی وغیره سرداران رفته و بخاطرداری [illegible]
شریک هری پنڈت ساخت چنانچه فوج مودا جی بوسله بسرکردگی [illegible]

پنڈت تا معاودت او بپونا همراه بود و بعد ازان بالاجی با جمعیت قلیل بپونا شتافت و هری
پنڈت باستصواب بهوسله و هولکر با تمام لشکر بسمت قلعه دهاروار کوچ بکوچ رهی نمود و ازان
طرف ٹیپو که در بنگلور با جمعیت خود و توپخانه اقامت داشت باستماع این خبر پاشنه کوب بادهونی
رسیده یورش کرد و مهابت جنگ که با اهل و عیال در انجا بود پای استقامت افشرده و جلادت
را کار فرموده بمدافعه او پرداخت و حمله های آورد ساخت و چون اینخبر به بندگان تعالی رسید
همایون جاه بهادر را بسرکردگی مقرر کرده و بعنایت شمشیر و جمدهر و سرپیچ الماس
و کلگی نواخته و شمس الملک و مشیر الملک را با دیگر سالاران در رکاب او تعیین ساخته و اکثر
رسالداران را بعطای سرپیچ و جیغه فراخور رتبه مشمول عواطف نموده و اعتقاد الدوله
را برای تیاری سبب ها جهت عبور دریای کشنا تعیین فرموده بجانب ادهونی فرستادند
تا مهابت جنگ را معه اهل و عیال ازان قلعه برارند و هری پنڈت را درباب کمک
نوشتند هری پنڈت اپا بلونت و یکسردار دیگر را با جمعیت پانزده هزار سوار از دهاروار
بکمک ادهونی فرستاد و فوج فیروزی عبور کشنا و تهدرا نموده بادهونی رسید ٹیپو هم
از خبر آمدآمد سرداران مذکور پیشتر از رسیدن ایشان مورچال را از ادهونی برداشته
هفت کروه از عقب رفته در پناه کوهستان شاه دونگر فرود آمد شمس الملک و مشیر الملک
مهابتجنگ داراجاه را معه ناموس آصفیه از قلعه ادهونی بحفاظت تمام برآورده برکنار دریای
تمبهدرا رسیده بسرعت هرچه تمام عبور دریای مذکور نمودند بعد عبور تمام لشکر و بنگاه دفعةً
یکپاس دریای مذکور طغیان آمد و حائل میان فوج فیروزی و فوج مخالف گردید
داراجاه سالما معه ناموس داخل قلعه رایچور شدند و شمس الملک و مشیر الملک ملبوس خاص
و جواهر که از پیشگاه حضور جهت داراجاه ارسال شده بود در انجا رسانیدند و بندگان تعالی
باستماع این نوید عافیت نذور گرفته حکم بسر دادن توپها نمودند درین اثنا هری پنڈت
هم بعزم مقابله ٹیپو از دهاروار رسیده و بفاصله دوازده کروه از لشکر مخالف کشنا را

درمیان گرفته فرود آمد و سرداران مذکور حسب الطلب حضور از آن صوب مراجعت کرده
بتاریخ سیوم ذی قعده سنه هزار و دو صد در حیدرآباد بآستان بوسی حضور فایز
شدند و درین سال مستر مین صین که از جانب مستر هاستین آمده بود بوساطت راقم الحروف
بسعادت ملازمت فایز و بعنایت سرپیچ و جیغه مشمول عواطف گردید و بسیاری
از ملازمان حضور بعضی باضافه منصب و خطاب و برخی بعطای جواهر سرفرازی یافتند
و ٹیپو بعد مراجعت فوج فیروزی ادهونی را خالی یافته قلعه مذکور را متصرف شده
به تنگی دل از خراب و مسمار نمود و ازانجا بطرف سانور متوجه گشت و ازین سو
هری پنڈت بر متوجه آن سمت شد عبدالحکیم خان حاکم سانور که از عداوت و سختگیری های
ٹیپو هراسان بود وکیل خود نزد هری پنڈت و هولکر فرستاد که این وقت دستگیر ما
باید که دستگیری نموده این حقیر خواه را نزد خود پناه دهند و ملک سانور را از دست آن ظالم خلاص
کنند که تا دوام الحیات ممنون از دولتخواهان سرکار رفیعه خواهم شد بعد آن ٹیپو یکهزار ناوچه تیار کرده
اول ده هزار بار با پنجاه توپ از دریای کشنا پار آنکه فوج مرهته خبردار شود بسرعت همه
تمام عبور کنانید و در روز دویم آن خود با تمامی لشکر عبور کرده بقصد مقابله بفاصله هشت کروه
از لشکر مرهته فرود آمد و هری پنڈت و هولکر که بفاصله سه کروه از سانور فرود آمده بودند
حسب الطلب حاکم انجا زیر فصیل قلعه سانور رفته حاکم آنجا را با عیال و قدری اسباب و اموال
ازانجا برآورده همراه خود گرفته بفرودگاه خود رسیده مقام کردند ٹیپو باستماع این خبر ازانجا
کوچ کرده متصل سانور رسیده یکهزار بار اندرون قلعه فرستاده بقیه اموال و
اسباب عبدالحکیم خان را متصرف گشت و بفاصله دو نیم کروه از سانور با فوج و توپخانه
آمده مستعد جنگ گردید ازین طرف هری پنڈت و هولکر بفاصله یک کروه بعزم مقابله شتافته
در دامن کوهی توپخانه واگذاشته شروع بجنگ نمودند و از طرفین تا یک و نیم پهر جنگ توپخانه
درمیان بود درین وقت سرداران مرهته به هری پنڈت گفتند اگر حکم شود ما همه جمع جوانب

یورش کرده جمعیت او را متفرق میسازیم بشرطیکه اگر اسپ ضایع شود از سرکار عوض آن مرحمت گردد و اگر سوار تلف شود نصف درماهه از سرکار مدام برای پس ماندگان او بحال باشد هری پنڈت گفت من هم مثل شما نوکر سرکارم بدون حکم سرکار من از جانب خود نمی توانم که این شرط با شما درمیان آرم باستماع این جواب هیچکس پاسے جلادت پیشتر نگذاشت بعد ازان توپها از جنگاه کشیده و بخیمه گاه که به فاصله سه کروه از رزمگاه بود رسیده فرود آمدند و ٹیپو نیز بفاصله دو کروه پیش خیمه گاه خود رفته فرود آمده و ما بین هر دو لشکر فاصله یکگروه بود دو ماهیار روز دیگر آتش جدال و قتال بالتهاب داشت تا آنکه روز پنجم که آفتاب غروب شده و قریب یکپاس از شب گذشته ٹیپو شبخون بر لشکر هری پنڈت زد و لشکر را پریشان ساخت و درین شبخون اموال و اسباب بسیار دست خوش تاراجیان گشت و لشکر ده لکر که بفاصله یکدو نیم کروه بود به یورش شبخون زد روز دیگر سرداران مرهٹه از شبخون اندیشناک گشته بنگاه و اسباب زاید را بیست کروه عقب فرستاده و بعزم مقابله بفاصله سه کروه از لشکر ٹیپو فرود آمده و شب بجراست لشکر پرداختند و روز سوار شده در مقابل رفته می استادند ٹیپو نیز سواره ایشان می آمد و ایشان بر سر یورش رفته از دور جنگ میکردند تا بیست روز همین منوال منقضی شد تا آنکه ٹیپو یکروز بهری پنڈت پیغام داد که با وصف اینکه فوج فراوان همراه خود دارند چرا جنگ مبادرت نمی نمایند هری پنڈت گفتند که جنگ ما همچو جنگ مردان نیست اگر شما بهادری دارند بمیدان آمده صف جنگ نمایند تا غالب از مغلوب ممتاز شود بشنیدن این جواب روز دیگر ٹیپو توپخانه پیش رو کشیده بعزم مقابله شتافت و از جانب مرهٹه ها نیز سوار شدند و بعد تقابل فریقین تا دو پهر جنگ توپخانه درمیان بود نهایتا ظفر نه از آنجا خطر باز وقت سه پهر سرداران هر دو لشکر بلشکرگاه خود ها عودت نمودند و بجراست و حفاظت خود ها پرداختند از آنجا که هری پنڈت مکرر

با پیاده اشاره بل بصراحت بهولکر گفته بود که از جهت جانب داری صاحب ٹیپو
خیره شده است و همه بطول انجامید و هرگز نخواست که تفرقه تردد نمایان بعرصه
ظهور آورد که موجب ضرر وی و باعث رفع بدنامی جانب داری شود لهذا هولکر
روزی که جاسوسانش خبر رسانیدند که خزانه ٹیپو همراه هزار بار و بیست ضرب
توپ از ماه نور نزدیک لشکرش رسیده و فردا از عقب لشکر خواهد رسید جانب زد هری
پنڈت پیغام فرستاد که امروز بدست ٹیپو میروم آنچه خواهد گذشت معلوم خواهد شد
وفی الفور بحالت سواری شده بر خزانه ریخت و چهار هزار پیاده و پانصد سوار ٹیپو را
کشته دهون نچلکر و سیپه گرفته معاودت بلشکر خود کرد روز دیگر ٹیپو وکیل خود پیش
هولکر فرستاده پیغام نمود که من بر سخن شما اعتماد کرده مطمئن بودم و صاحب بخلاف قرار
خود عمل نمودند هولکر در جواب گفت که من ملازم پیشوا هستم علانیه در وقت جنگ نمیتوانم
که اعانت نمایم و همت که صاحب بر لشکر هری پنڈت غالب شدند از جهت پهلوتهی
کردن این دو دستار بود آنچه نسبت بجانب داری صاحب متهم شدم برای رفع تهمت
اینحرکت نمودم و موافق قرار صاحب موافق ام والحال آنچه که صلاح کار صاحب در آن است
اظهار میکنم بهتر آنست که زود تصفیه معامله مصالحه نمایند و درین امر اهمال نکنند که نتیجه خوب
نیست لیکن اینوقت وکلا برای آنقدر مصالحت نباید فرستاد بلکه یک شبخون دیگر
بر فوج هری پنڈت زده بیکنگ غالبانه هری پنڈت شود آن وقت معتمدان خود را
برای سوال و جواب مصالحت نزد این دو دستدار باید فرستاد و بعد رهنمائی برین
صلاح وکیل ٹیپو را رخصت ساخت ٹیپو بهمونه او یک شبخون دیگر بر لشکر هری پنڈت
آورد فوج هری پنڈت متفرق شد لیکن شکست فاحش نیافت چرا که فرار نمودن و باز
فراهم شدن کار مرهته است تا وقتیکه دو بیست هزار کس از ایشان کشته نشود شکست فاحش
بایشان راه نمی یابد اینقدر شد که مرهته مورچال خود از قلعه دهاروار برداشت و قلعه بهادربنده

که بتصرف مرهته رفته [illegible]
و پنجاه هزار هون کرک [illegible] خزانه از سر رنگ پتن
دامن گیر حال هر دو لشکر [illegible] دادند و پیغام داد که از چهار سال
صلاح در مصالحت دیده و [illegible] سال بسال به سرکار پیشوا خواهد رسید
میدهیم و آینده مبلغیکه در تعهد از قدیم تقرر یافته سال بسال به سرکار پیشوا
نموده و زمینیکه ملک بارامحل وغیره که در تصرف آورده اند واگذاشت نمایند هما نوقت هولکر
هری پندت آمده پیغامش اظهار کرد و هری پندت به بالاجی پندت نوشت بالاجی قلمی
که صاحب در مهم مختار اند و هرچه بهتر و صلاح کار سرکار حسب الوقت بینند بلا توقف
و بی استصواب غیر بعمل آرند که کرده صاحب در سرکار منظور و مقبول هری پندت
این جواب هولکر را طلبداشته گفت که این مصالحت بچند شرط منظور است اول اینکه قلعه
که بجنگ تسخیر کنند و زر بسیار صرف آمده و همچنین قلعه نرگند هستر دنخواهد شد دوم آنکه
تمام و کمال و چیزی واگذاشت ادهونی ارسال دارند سوم آنکه معاملت بندگان عالی همراه
پیشوا مفروغ سازند چهارم آنکه ملک عبد الحکیم خان را که متوسل سرکار پیشوا شده
بدهند و آینده در صدد مخالفت او نباشند پنجم آنکه عهد ها تق نمایند که زر سرکار سال بسال
بلا عذر خواهد رسید و بار دیگر بعد مراجعت افواج بندگان عالی و پیشوا مصدر فساد نشوند
هولکر این مراتب را به ٹیپو گفته فرستاد و باز ٹیپو وکیل روانه نمود که از ملک بارامحل و نرگند
بپاس خاطر سرکار پیشوا دست بر داشتم و این مصالحت بعذر نیست بل بکمال صفائی است
به دو شرط یکی آنکه خریطه را که او پندت بر دهان برای ما قلمی سازند باید که در القاب لفظ
سلطان بیفزایند و وقت حاجت ما را با ارسال فوج مطلوب کمک کنند و چیزی واگذاشت
ادهونی میدهیم و فیصل معاملت حضور در ضمن انیمعاملت نمی شود بل علیحده بوساطت وکلا
انفصال خواهد یافت و عبد الحکیم خان باله کیر سرکار ماست محاسبه بگیرد و روپیه از و میخواهیم

که بتصرف مرهته رفته بود و سانور ملک سه لک هون کرک و یک مکان دیگر که محاصلش یک لک
پنجاه هزار هون کرک بود بقبضه ٹیپو در آمد و چون موسم برشکال قریب رسید و فکر جهات و
دامن گیر حال هر دو لشکر گردید ٹیپو باندیشه گرانی و دیر رسیدن خزانه از سرنگ پٹن
صلاح در مصالحت دیده وکیل خود را پیش هولکر فرستاد و پیغام داد که زر چهار ساله که بابت
میدهم و آینده مبلغیکه در تعهد از قدیم تقرر یافته سال بسال به سرکار پیشوا خواهد رسید
بشرطیکه ملک باداسی وغیره که در تصرف آورده اند واگذاشت نمایند هولکر توقف پیش
هری پنڈت آمده پیغامش اظهار کرد هری پنڈت به بالاجی پنڈت نوشت بالاجی قلمی نمود
که صاحب در مهم مختار اند هرچه بهتر و صلاح کار سرکار حسب الوقت به بینند بلا توقف
و بی استصواب غیر عمل آرند که کرده صاحب در سرکار منظور و مقبول هری پنڈت بدریافت
این جواب هولکر را طلبداشته گفت که این مصالحت بچند شرط منظور است اول اینکه قلعه باداسی
که بجنگ تسخیر گشته و زر بسیار بصرف آمده و همچنین قلعه نرگنده مسترد نخواهد شد دویم آنکه زر سرکار
تمام و عمال و چیتی واگذاشت ادهونی ارسال دارند سوم آنکه معاملت بندگان عالی همراه معاملت
پیشوا مفروغ سازند چهارم آنکه ملک عبد الحکیم خان را که متوسل سرکار پیشوا شده بشار الیه
به بند و آینده در صدد مخالفت او نباشند پنجم آنکه عهد ما تبق نمایند که زر سرکار سال بسال
بلا عذر خواهد رسید و بار دیگر بعد مراجعت افواج بندگان عالی و پیشوا مصدر فساد نشوند
هولکر این مراتب را به ٹیپو گفته فرستاد و باز ٹیپو وکیل روانه نمود که از ملک باداسی و نرگنده
بپاس خاطر سرکار پیشوا دست بر داشتم و این مصالحت لعذر نیست بل بکمال صفائی ثبت
به دو شرط یکی آنکه خریطه راکاو پنڈت بر دهان برای ما قلمی بسازند باید که در القاب لفظ
سلطان بنویسانید و وقت حاجت ما را بارسال فوج مطلوب کمک کنند و چیتی واگذاشت
ادهونی میدهم و فیصل معاملت حضور در ضمن این معاملت نمی شود بل علیحده بوساطت وکلا
انفصال خواهد یافت و عبد الحکیم خان باله کیر سرکار راست محاسبه بگیرد و روپیه از دیگر ...

اگر در حمایت سرکار صاحب است باید که اول سبیل زر سرکار ما ادا نماید بعد ازان
درخواست واگذاشت ملک او کنند اگر هر دو شرط کو قبول دارند ازین طرف هم صلحنامه
حسب اقرار بر طبق است رضای طرفین قلمی میگردد و چون تیمن راو را بر راسته وقت روانگی
خود به پونا همراه پاهای پندت را ازکوچک خود در پیش هری پندت گذاشته بود که هرگاه
پای معاملت در میان آید مشیر کسی باشد هولکر او را نیز مشیر کرده جواب و سوال نمود هری
پندت چون دریافت که زر نقد بالفعل بدست می آید و به فیصل معامله چندان [illegible] الحکم [illegible]
تعجیل میخواهد از جهت قریب رسیدن موسم برشکال تعویق در مصالحت صلاح وقت
ندانسته بفیصل معامله سرکار پیشوا راضی بصلح شد اما در مقدمه افزودن لفظ سلطان
در القاب اندکی استادگی کرد و گفت درینباب به بالاجی پندت نوشته می شود
بر طبق نوشته مشارالیه بعمل خواهد آمد هولکر گفت که زنهار درین امر استادگی نباید
کرد و در پایگاه سرکار پیشوا صدها نفر سلطان نام دارند این هم ازان قبیل تابعه
جواب این امر بالاجی خواهم گفت صاحبان در نوشتن صلحنامه تاخیر نکنند و دیگر هم
هری پندت قبول کرده در قرار نامه افزودن لفظ سلطان در القاب نوشته معرفت
هولکر و شیو هم نوشتجات خود باستصواب هولکر فرستاد و روز دیگر بصحابت وکیل خود
با چهار هزار بار و پانصد سوار دو لک هون کرک و هفت لک روپیه نقد و پارچه [illegible] روپیه [illegible]
بابت سرکار پیشوا فرستاد و ده لک روپیه باقی را وعده نمود که بعد داخل شدن لشکر
در پونا فرستاده خواهد شد و برای هولکر [illegible] لک روپیه نقد و جواهر دو لک روپیه پارچه یک لک روپیه
نوشته بود که سوای این دو لک روپیه سال بسال موافق قرار داد سابق بمعرض ارسال
خواهد آمد فرستاد و خود همان روز عبور کرده آن طرف کشنا مقام نمود و روز دیگر هری
پندت وکیل شیو را شش پارچه خلعت با سرپیچ مرصع از سرکار پیشوا و صلحنامه حسب اقرار
نوشته داده رخصت نمود و هولکر از جانب خود یک سرپیچ مرصع و خلعت باو داد القصه

هری پنڈت بعد انقضای زر معامله سرکار رنتبوار روز سیوم بطرف پونا کوچ کرد و سردار
بندگان نعمت را رخصت نموده نود با مهونکر و پینا بابو پت رموداجی بهوسله و ابا بلونت بپونا رسید
و بالاجی پنڈت در پونا ضیافتهای سرداران نموده یکی را بیک از رخصت نمود و نیمصاحبت
درسنه یکهزار و دو صد و یک معرض وقوع آمد و غره محرم این سال دو بیگم صاحبه محل خاص
عالیجاه بهادر با جمعیت طبیعی از جهان گذشت و خود بدولت بخانه عالیجاه ظل تعزیت زده جواهر
و پارچه خلعت ماتمی بصاحبزاده و دختران آمرحومه عنایت فرموده تسلی بخش خاطرها شدند
در ماه صفر استقبال فرمان بادشاه نمودند و نیز در حویلی نوتعمیر شمس الملک بهادر بتقریب
ضیافت تشریف بردند شجاع الملک زبده‌های خطاب امیر الامرا بهادر بدست نمع
مرصع و ملبوس خاص و جوشن و خود رومی طلائی و دستار هر دو دست و شمشیر
با علم بند و جمدهر و سپر از جانب وی ترددی که در اداء هوشی کرده بود دستفراز ساختند

ذکر فرار نمودن دهوندیا واگ پنگلیه و فتح قلعه دهاروار و چتور و گرفتار ودهار آن
و دستگیر شدن زمیندار آمکان بردست فوج منصور چون علام سیدان خان

ززگیبا ایطالق درست اقامت و بیجا مالات جاگیرداران دراز کرده از معه هن را و پنگلیه زرکیبا الیه بطالق
پیشتر درخواست نمود مشارالیه بنابر عدم استطاعت و تقبل ایستادگی کرد علام سیدان
درسنه هزار و دو صد و دو ضبطی بر جاگیر او فرستاده محصلان شدید براو گماشت
مومی الیه نجات خود در فرار دیده وقت شب فرصت یافته بقلعچه رد رو که در تصرف
او بود رفته متحصن گشت و به بند و بست برج و باره آن قلعه پرداخت علام سیدان خان
این محمول بر فساد انگیزی نموده شورش او بحضور معروض داشت و فوج فیروزی
بسرکردگی سزاوار الدوله حسام الله خان قلعه دار او دیگر بتنبیه او تعین
کنانید و در عقب او راجه بهارامل را نیز روانه گردانید مومی الیه چند روز دست
و پایی لا حاصل زده از آنجا نیز فرار نموده جان خود بسلامت برد بعد از آن علام سیدان

تمام جاگیر موروثی او را بضبط در آورده تهانه سرکار در آنجا قایم کرد و ذریسال راجه چنور
از تسلط و سخت گیری راینا دیسمکه که سرکار رگیندل و ورنگل و میدک وغیره باضافه
تعهد از غلام سید خان گرفته بود و تنگ آمده سر از اطاعت او پیچیده و دیسمکه مذکور از سزای
او در تیغ و تاب شده به غلام سید خان نوشته برای تنبیه او در خواست کمک کرده
غلام سید خان بهادر امل را بخطاب راجه جسونت بهادر عطای جیغه و سرپیچ از پیشگاه
حضور سرفراز کنانیده با فوج کثیر کمک دیسمکه مذکور فرستاد و راجه جسونت به یلغار
رسیده محاصره مکان راجه چنور پرداخت و بازار جدال و قتال گرم ساخت و بعد
چندی به یورش حصار بیرون آن مکان را گرفت و خواست که همین منوال قلعچه را نیز بگیرد
راجه چنور امان جان و آبرو در خواسته تسلیم قلعچه نمود و راجه جسونت نذر فتح و عرضی
متضمن کیفیت استیمان باستصواب غلام سید خان بحضور فرستاد و غلام سید خان
زمیندار چنور را طلب داشته در قلعه محمد نگر محبوس ساخت و جمیع ملک موروثی او را از
ماده پور وغیره بضبط در آورده سپرد دیسمکه مذکور نمود و سلخ جمادی الاولی شروع
جشن نوروز شد و بستم ماه شوال جشن سالگره و درین سال نیز بسیاری از امرا و منصبداران
و متصدیان سرکار بعنایت منصب و خطاب و جواهر و تعلقات فراخور ساعدت
طالع مشمول نوازش خداوندی گشتند چنانچه مقرب خان بخلعت استقلالی قلعه گلکنده
و اعتمام الدوله بهادر بعنایت دستبند مرصع و محمد احمد خان بهادر به بلند خنگ
از اصل و اضافه بمنصب شش هزاری شش هزار سوار و پالکی جهالردار و خطاب امجد الدوله
و کامیاب جنگ بهادر از اصل و اضافه بمنصب شش هزاری چهار هزار سوار و پالکی جهالردار و
خطاب سردار الدوله و رای بهوانی داس سرد فتر دیوانی سرکار و رای درگاداس
و راجه جسونت بهادر هر یک بعنایت کنتهی مروارید و رای کیول کشن و رای خوشحال چند
هر یک بعطای سرپیچ مرصع و رای شنکر را بمنصب و خطاب و علم و نقاره و تفویض

تعلقات نرمل و قلعه بودن و اشنو و قوال و غیره محالات و یک زنجیر فیل و جمال اشرف خان بعنایت
سرپیچ مرصع و خطاب بهادری و خلعت تعلقه کوپل که هنوز قلعه کوپل به تسخیر اولیای دولت
قاهره نیامده تهانجات سرکار در آن تعلقه قایم شده بود سرفرازی یافتند و درین سال
خواجه بهادر خان و حافظ فرید الدین را برسم حجابت نزد ټیپو فرستادند و در ماه محرم شروع
سال هزار و دو صد و سید محمد نامی با ایلچیان آنکه من شریف مکه ام بملاقات حضور فایض گردید
و مبلغ ده هزار روپیه باو مرحمت شد و بیست و نهم ربیع الثانی خواجه بهادر خان و حافظ
فرید الدین از نزد ټیپو مراجعت نموده شرف اندوز ملازمت گردیدند و مراسلات
او با جواهر و اقمشه و اسپ و فیل از نظر انور گذرانیدند و درین سال حسام الدوله به تعلقه
کروری بلده فرخنده بنیاد از تغیر محمد عبد القادر خان و میر ابراهیم برادر صفی الدوله
بتعلقه داری قلعه گلبرگه و رای سبنت رای بتعلقه امینی صرفخاص و شوکت الله خان
بخلعت دیوانی پادشاهی صوبه حیدرآباد عز اختصاص یافتند و یازدهم جمادی الاخری
شروع جشن نوروز عالم افروز شد و دهم شعبان فرمان و خطاب رستم دوران از پیشگاه
حضور پادشاه بنام متعالی بندگان عالی رسید و جشن ترتیب یافت و درین هر دو جشن امرا
و منصبداران بعضی بمناصب و عطای رقوم جواهر و برخی بخدمات چهره افتخار افروختند
اکرام الدوله مرحوم خلف اشجع الملک غیور جنگ مغفور بخلعت میر سامانی سرکار عالی و معتمد
جنگ بنظامت بلده فرخنده بنیاد از تغیر شکوه الدوله سرمایه افتخار اندوختند و درین سال
جمیع مشایخان شهر را بدولتخانه نو تعمیر بتقریب ضیافت دعوت نمودند و ضیافت بتکلف هرچه
تمامتر ترتیب یافت و بتاریخ پنجم شوال بمستر مین سرپیچ مرصع و پاندان رخصت مرحمت گردید
و بیست و نهم ماه مذکور مستر جان کنوی مع حسین از نزد لارد بهادر آمده بملازمت فائز گردیده
و تحایف فرنگ از نظر انور گذرانید و درین اوان قمر الملک بخلعت بخشیگری سایر و تعلقه دیو
کنده و نالگنده از تغیر نجم الملک لوای امتیاز افراشت و طوی کدخدای همایون جاه بهادر

با قرة العین عالیجاه بهادر و نوجشنی قمر الملک بهادر بر منصهٔ ظهور جلوه گر شد و بیستم ذیقعده
بتقریب ضیافت نجابت منیر الملک ظل کرامت گستردند و فرد نقد و جواهر که منشا رالیه از نظر
فیض منظر گذرانیده مزین بدستخط معافی گردید و امتیاز الدوله بخطاب امتیاز الامرا و
ماهی مراتب و شمس الملک بخطاب شمس الامرا و منیر الملک بخطاب اعظم الامرا که در ماده تاریخش
صفای اسم اعظم بسند خاطر مولف افتاد و افتخار الدوله بخطاب افتخار الملک سرفرازی
یافتند و مسوده اوراق جهت استحکام اساس مودت با صاحبان انگریز به تنظیم و تنسیق
امور ریاست حسب الحکم حضور به بندر کلکته عازم شد و حافظ فرید الدین بخطاب ثنائی
ره نورد طریق افتخار گشته حسب الحکم حضور برسم حجابت نزد ٹیپو رفت و بتاریخ بست و
یکم ذیحجه روز پنجشنبه بخشنده بانو بیگم صاحبه عرف خانم بهادر بجوار رحمت حق پیوست و بتاریخ
هشتم جمادی الاولی سنه یکهزار و دو صد و سه هجری ابیه قلعه محمد نگر تشریف فرما شده جشن
ملوکانه ترتیب دادند و درین اثنا دست مبارک بگزیدن یوزینه که به دیدن تماشای آن
متوجه بودند مجروح گردید و بعد یکماه و چند روز زخم دست باندمال رسید و اسد علیخان
تمنا تخلص در ماده تاریخ آن گفته مصرعه ای دست ترا مدد ید الله و مقارن
غسل صحت جشن سال نوروز بکمال تکلف ترتیب یافت و هم درین سال جشن بالکرهٔ باتنی
که چشم فلک مثل آن ندیده جلوه ظهور پذیرفت و درین جشن از فیض عمیم همه مردم
از وضیع و شریف از امرا و منصبداران و فقرا و مطربان بمناصب و خطابات و عطای
جواهر و خلعتها و تصدقات و انعامات فراخور رتبه که تفصیل آن موجب اطناب است
کامیاب گشتند و نیز درین سال این خیرخواه دولت آصفیه بر جمیع مطالب سرکار فیض آثار
حسب دلخواه خداوند نعمت دستخط صاحبان انگریز کنانیده از بندر کلکته مراجعت نموده فائز ملازمت
حضور گردید و نوشتجات صاحبان انگریز از نظر مبارک گذرانید و ٹیپو سلطان همراه حافظ
فرید الدین خان قطب الدین خان و علی رضا خان را با تحف و هدایا و عرائض برسم حجابت در حضور

فرستاد و درین سال فرحت الملک زورآور جنگ بهادر بعارضهٔ اسهال کبدی رخت هستی بر بست

ذکر توجه بندگان عالی بنواح قلعهٔ پانگل و فرار نمودن قطب الدینخان از میدان جنگ و جدال و تسخیر کهمم وکر په وغیره از وقایع خیریه

چون جواب و سوال مصالحت ٹیپو در حضور بنا بر ادبار او صورتی نه بست بندگان عالی
غرهٔ رجب سنه هزار و دو صد و چهار هجری از حیدرآباد بقصد تنبیه نهضت نموده
در میدان باغ گور دهن نزول اجلال فرمودند و قطب الدینخان که از جانب ٹیپو آمده
بود چون رنگ مجلس دگرگون دید بتحسین عقیدت ظاهری بر سبیل تذویر پیش آمده
بوساطت حافظ فرید الدین خان باعظم الامرا پیغام داد که ملک ٹیپو از قلعه گتی تا سرحد
سرا در قبض تصرف اند و لنخواه است اگر رخصت انصراف ارزانی شود و فرید الدینخان نیز
همراه باشند مملکت مذکور بتسلیم نموده و تهانهای سرکار در آن مملکت قایم کنانیده باز بآستان
بوسی حضور پرنور رسیده و در رکاب ظفر انتساب حاضر بوده مراسم جانفشانی ها در مهم تقدیم
خواهد رسانید و از تفضل خداوندی امید آن دارد که بعد تقدیم جانفشانیها منصب
و جاگیر سرفرازی یابد چون حافظ فرید الدین خان پیغام نزد اعظم الامرا آورد اعظم الامرا خوشنود گشته
و این را از فتوحات غیبی انگاشته قطب الدینخان را منصب و جاگیر متوقع ساخته
از حضور مرخص کنانید قطب الدین خان باتفاق حافظ فرید الدین خان بسمت گتی راهی
گردید و بندگان عالی بگرد آوری سپاه و تیاری یراق پرداختند و درین اثنا
مزاج شمس الامرا بهادر بمرض سل از جادهٔ اعتدال منحرف گشت و حکما رگ باسلیق
گشودند و درین روز وقت شام از افت وزیدن باد سخت و باریدن تگرگ
هرج عظیم بمردم لشکر فیروزی رسید و تا یکماه اتفاق مقامات در آنجا شد و بعد
یکماه رایات ظفر آیات از آنجا باهتزاز آمد و بعد قطع چند مراحل سواد قلعه پانگل مضرب
خیام ملک احتشام گردید و در فکر استیصال مخالف شده بد آنجا طرح اقامت انداختند

به تعمیر عمارات و خندقها غازیان رکاب را مامور ساختند و درین ایام منهیان بعرض
رسانیدند که قطب الدینخان برگشته بخت بسرحد خود رفته از قول و قرار خود برگشت و حافظ
فریدالدین از برگشتن او مایوس و اندیشناک گردیده به قلعه کرنول در پناه زمینداران
رفت و درین روزها دارا جاه بهادر از قلعه رایچور با برادر و داماد از شرف ملازمت بحضور رسید
و به تسخیر قلعه کوبل وغیره با فوج سنگین از سلحداران و پایگاه شمس الامرا بهادر درین
فرنگی که در سرکار نوکر شده بود با اضراب قلعه کشا نامزد گردیده رخصت انصراف یافت
و بخطاب دارا جاه کوس نام آوری نواخت و بعضی سرداران مثل رفعت الملک خان فیروز
آور جنگ مرحوم و راجه راو رنبها وغیرها از منصبداران دیگر تعین شدند و بهرام بهادر
که تشنه خون ٹیپو بود با فوج خود بحکم تشدید برهان بر قلعه دارواڑ رفته مورچال قایم کرد
و همت به تسخیر قلعه مصروف داشت و میدس صاحب که سردار عمده بود با جمعیت قریب ده
دوازده هزار کلاه پوش انگریز و پنجاه هزار بار و پیاده رصد ذخیره فیل از کتل کشن گری گذشته
از سمت تنهرفتی ملک ٹیپو درآمده هنگامه آرا گشت و ٹیپو بمقابله شتافته سد راه شد و جمعی
زمینداران آن نواح از نایار وغیره و راجه قریب بشش هزار پیاده از سمت تنبوری
شورش عظیم در ملک ٹیپو برپا کردند و اسد علیخان بهادر تاج الدوله فرصت وقت
غنیمت دانسته قلعه بنگن پلی را که از دست او بتصرف حیدر علیخان رفته بود متصرف شده
و مستعد جدال و قتال گردید قطب الدین خان هزیمت نصیب با فوج ده هزار بار
و دو هزار سوار و چند ضراب و چند فیل بان بارادهٔ تسخیر بنگن پلی از کتی راهی شد
اسد علیخان بعد تقابل با دلیران فوج خود بسر مخالف حمله آور گشته صفوف
مخالف را متفرق ساخت و قطب الدین خان راه فرار پیش گرفت و تمام اسباب
لشکر او را غنیمت نمود و مژده این فتح غیبی مع توپها که غنیمت آورده بود بحضور ارسال
داشت و درین جنگ اسد علیخان زخمی زیر ناف برداشت و برادر زاده او فتح
علیخان که تنها نزده ساله بود از پا درآمد و قطب الدین خان با دیگر نفر اهم آورد ان

فوج پرداخته از قلعه گتی بعزم مقابله برآمد اعظم الامرا راجه تیجونت رای مک فوج منصور
فرستاد قطب الدینخان باستماع اینخبر در حیص و بیص افتاد درین اثنا خطوط تیپو
متضمن طلب او رسید پس او خود را به سیر رنگ پٹن رسانید و حافظ فرید که اولاً مخاطب
بموید جنگ و ثانیاً بموید الدوله شده بود جمعیتی فراهم آورده باعانت راجه شتاب رائی
پیشکار بخشی سابرکه فوج سرکار همراهش بود گرپه وکهم را منصرف گشته متوجه تسخیر قلعه
سدهوته گردید و درین ایام شمس الامرا بهادر بتاریخ بست و نهم شهر ربیع الثانی
بعارضه مرض سل رخت هستی بربست و بعضی مورخان ماده تاریخش فیل خل الجنة
یافتند پس لاش او را برگر بوه محاذی لشکر فیروزی نجاک امانت سپردند و در ماه شعبان از انجا
برآورده بیرون شهر فرخنده بنیاد در جوار مرقد سید حسن برهنه مدفون ساختند و مقبره و مسجد
حسب الحکم حضور تعمیر نمودند و درانجا حفاظ جهته تلاوت قرآن مجید مقرر کردند و چون
مشار الیه از جهت صدق عقیدت و حسن خدمت و حاضر باشی و سپاه پروری
در دل خداوند نعمت جائی خود کرده بود بندگان عالی بعد فوت او خلف او را از
شهر طلبیداشته بعنایت خاص خداوندی دریکر و بعطای جواهر اعلی و جمیع خطابات و
جاگیرات پدرش سرفراز فرمودند و امجد الملک بهادر به نیابت او مقرر و سردار الملک
و امام الملک و اعظم الملک را بدستور عهد آن مرحوم برکار هائیکه تعلق بایشان داشت
بحال و برقرار نمودند در ایام چهاونی پانگل بتاریخ چهاردهم شعبان روز شنبه سنه
هزار و دو و پنجم هجری اشجع الملک غیور جنگ خانخانان خلف نیر الملک تیر جنگ مرحوم که همراه
رکاب سعادت بود بعارضه شدت خفقان راه سفر آخرت پیمود و بندگان عالی از فرط
عنایت بتاریخ بست و سیوم شعبان خلعت دیوانی بادشاهی کل صوبجات دکن
بخلف ارشد او حمید یار خان بهادر شوکت جنگ مرحمت فرمودند و بست و ششم
رمضان المبارک سال مذکور آن خلف بلند اقبال منیر الدوله را بخطاب منیر الملک که این

خطاب جد بزرگوار او بود سرفراز فرمودند و تتمه احوال این امیر کبیر بلند اختر و احوال باقی اخلاف
اشجع الملک خان خانان مرحوم پیش ازین بتفصیل زبان قلم داده شد ذکر آمدن
لارڈ بهادر از بندر کالکته بمهم ٹیپو و فساد پیشه فرستادن بندگان
عالی مظفر الملک و رابعه بجوئت را با دلاوران معرکه ستیز برای اعانت
صاحبان انگریز و هزیمت یافتن فوج ٹیپو و خود سر با بعضی وقایع
دیگر چون ٹیپو مقابله مستر میدس شتافته سد راه او گردید مستر مسطور نتوانست
که از نواح کوئمبتور کشش فعل بی معنی کرده قدم پیشتر گذارد و هر گاه آتش جدال و قتال
فیما بین مشتعل میشد هیچ کدام از جانبین را غلبه تام بر دیگری دست نمیداد گاهی
یک جانب فی الجمله مغلوب شد و گاهی جانب دیگر لارڈ بهادر که بانی این مهم بود
باستماع اینچنین اخبار خود متوجه انمهم گشته از بندر کالکته سوار جهاز شده به بندر چینا پٹن
رسیده مستر میدس را پیش خود طلب داشته مستر میدس مع فوج خود چینا پٹن راهی
شد و فوج ٹیپو نیز در تعاقب او روان گردید و ملک ارکاٹ که در اثنای راه بود بهنگامه
آرائی فوج ٹیپو تاخت و تاراج گشت و بعد رسیدن مستر میدس بچینا پٹن لارڈ بهادر در
کونسل یعنی شوری کرده در کونسل چنان قرار یافت که آذوقه پنج شش ماه همراه گرفته
متوجه مهم ٹیپو باید شد چنانچه لارڈ بهادر آذوقه فراوان فراهم آورده باتفاق مستر میدس
باسباب جنگ و جمعیت کثیر بسمت سرزمین ٹیپو راهی گردید و ٹیپو در خود تاب مقاومت
در خود ندیده خود را کناره کشید و لارڈ بهادر بلا ممانعت احدی بقلعه بنگلور رسیده در عرصه
قلیل قلعه مذکور را که مستحکم ترین قلاع آن نواح بود مفتوح ساخت و تهنیت نامه این فتح
مبین بحضور بندگان عالی ارسال داشت و همدرین ایام نوید فتح کوپل که دارا جاه بهادر
تسخیر نمود و فتح قلعه سد هوټه که مؤید الدوله با عانت فوج فیروزی آثار بدست آورده
بحضور رسید و راجه بجونت و اسد علیخان مظفر الملک با اکثری از فوج پایگاه خاص

حسب الحکم حضور باشنده کوپ برای اعانت کلاه پوشان متصل لشکر لارڈ بهادر رسید
لارڈ بهادر باستقبال پیش آمده ملاقات نموده و بعد بندوبست قلعه بنگلور مع فوج
فیروزی که کمک رفته بود از انجا حرکت کرده راه سرینگ پتن پیش گرفت وچون نزدیک
معموره پتن رسید اضطراب پتن روز نهاده قدم قدم سمت لال باغ ورود کاویری روان
شد توم مردم ٹیپو و سرداران توپها که بر سر برج ها بود شروع نمودند و از ینجانب هم در مقابل
آنها توپها سر دادند تا اینکه از جلد دستی کلاه پوشان فوج افغان هوش و حواس باخته
پشت بمعرکه داده راه فرار پیش گرفتند ترپ سواران فرنگ تعاقب نموده آنها را تا کنار
رود کاویری رسانیدند و از روز دویم آن تا پانزده روز برای ملاحظه نمودن مکان
مورچال حوالی سرینگ پتن مے گشت درین بین از وقوع آفت قحط خارج از
شرح و بیان و هنگامه آرائے سواران بیدکه از جنگ قزاقی ابواب استراحت بر روئے
هر دو لشکر مسدود ساخته بودند ابواب یاس از تسخیر سرینگ پتن بر روی همگنان
مفتوح گردید که ناگاه به تسبیب مسبب حقیقی که چاره ساز درماندگان و بیچارگان است
هری پنڈت در آن نزدیکی رسید باستماع این نوید لشکر اسلام حیات تازه یافت
و مردم لشکر فیروزی بلشکر هری پنڈت رفته غله خرید میکردند چندی برین نگذشت
که بازار ها گرانی و نایابی غله شروع شد و اکثری از لشکریان بی استقلال گشته
بے رخصت سرداران از انجا برخاسته راه وطن مالوف خود گرفتند بل بعضے سرداران
مثل مظفر الملک و صلابتخان و بسیاری از جمعداران و دفعداران خودها را بپانگل رسانید
و لارڈ بهادر چند اضراب توپ سنگین را بجهت فقدان گاوان توپ کش زیر زمین مدفون ساخته
از انجا برگشت و کیفیت حال بحضور نوشت بندگان عالی خطوط تفقد متضمن وعده رسیدن
خود ابلاغ نموده این راقم الحروف خیرخواه دولت را بجهت امداد و اعانت و بندوبست
آنجا روانه فرمودند و غله از پرگنات خالصه وغیره به تقید تمام فراهم نموده همراه فوج فیروزی

بعد انقضای عشرهٔ محرم سنه هزار و دوصد و شش هجری فرستادند و درین سال بنابر
کمی باران در اکثر ممالک آفت قحط پیدا شد و لکوکها خلقت از آدم و دواب بفاقه
منتهی تلف گشتند گویند این خشک سالی از حدود کابل و پنجاب شروع شد تا گجرات
و بندر سورت رسید و ازانجا بدار السرور برهان پور راه یافته به سمت سیکاکول راجبندری
و مچهلی بندر و پونا و ناگپور و آرکات سرایت کرد و ازانجا در صوبه فرخنده بنیاد و صوبه
بیجاپور و تعلقه ٹیپو ساری گشت و علاوه این مشیر الملک با حداث بدعت پهوتره
بمهوتی کشی وقت گذرده حامی انجاک سپاه را بد ساخت بالجمله بتاریخ هفتم شهر
صفر سنه مذکور اعظم الامرا همراه رکاب مرشد زادهٔ آفاق سکندر جاه بهادر دام اقباله
والا جاه البسمت سرینگ پٹن کوچ کرد و بکانک کره رسیده از راه کمار کالو که نسبت به
کتلهای دیگر هموار بود مرور نمود و بحوالی قلعه نورم کنده رسید و درینجا بتاریخ سلخ
ربیع الاول موید الدوله و راجه جوت سنگه و غلام قادر خان یکمنزل برای استقبال
مرشد زادهٔ آفاق پیش آمده بشرف ملازمت فائز گردیدند و روز دویم بر قصبه دویر
که از قلعه مذکور سه کروه فاصله داشت نزول اجلال فرموده مقام نمودند و زمیندار ان
آن نواح باستان بوسی رسیده بعطای تشریف و دوشاله مورد عنایات خدا وندی
گشتند و موید الدوله را درباب تسخیر قلعه تاکید بلیغ نموده رخصت انصراف دادند و
بمشار الیه حکم شد که سواران لشکر فیروزی را که از سرنگ پٹن به بیگرانی غله بنواح
کورم کنده آمده اند در عرصه دو سه روز روانه سرنگ پٹن باید نمود و بعدازان
جمعیت انگریز را که ملازم سرکار بود بهراولی لشکر ظفر اثر مقرر کرده پیشتر متوجه
شدند و از همین منزل که تعلقه تسخیر انگریز بود به لشکریان تاکید و تهدید بعمل آمد کسی
دست درازی بنهب و غارت نکند و در اثنای راه بسبب باران هر روزه اتفاق یازده
مقام افتاد و درین اوان خبر رسید که لارڈ بهادر و راجه تیج ونت و هری پنڈت پڑکیه

از بنگلور کوچ کرده متصل قلعه ماگری فرود آمده موچال قایم کرده مستعد پیکار گشته اند
و پسر خورد ٹیپو بجمعیت سه هزار سوار و چار هزار بار آنطرف قلعه در پناه خیال فرار ستاده
خزیده است و پیدا میر روز قابو یافته دست و پا میزنند ولارڈ بهادر دو پلٹن جهت
تنبیه آن فساد اندیشان و دو پلٹن همراه لشکر هری پنڈت و دو پلٹن همراه راجه
تیجونت جهت تقویت و اعانت تعین کرده است و بتاریخ بیست و دویم ربیع الثانی
منهیان خبر رسانیدند که سواران مخالف غله و اسباب غله در و تنا از دست تصرف
نموده بردند مشیر الملک همانوقت نرهر بالاجی را با چند پیاده و یکجوڑی هر کاره سرکار
جهت دریافت کیفیت مخالفان فرستاد و بیست و سیوم ماه مذکور مظفر الملک و ملک
عیسی را با سه هزار سوار جرار جهت تنبیه آن تمردکیشان نامزد نمود درین اثنا تحقیق پیوست
که پسر ٹیپو سلطان و علی رضا خان با سواران بیدار از انجا نواح قلعه کورم کنده رفته
متواری گشته اند و در کمین نشسته اند مشیر الملک باستماع این خبر مظفر الملک و ملک عیسی
را بتاکید گفت که از آنسو برگردیده بطرف کورم کنده جهت تنبیه آن فساد انگیزان متوجه
شوند و مؤید الدوله نوشت که فوج دشمن در کمین است حزم و احتیاط لازم دارند و سواران
بیدر بسر کوبند کشن پسر کشن راؤ بلال که عقب مانده بر کنار تالاب فرود آمده بود فرستند
کوبند کشن بکمک جمعیت موسی آسمت قدم ثبات افشرده بمحافظت خود پرداخت
متعاقب آنحال مظفر الملک و ملک عیسی قریب رسیدند سواران بیدار از انسو رو تافته
راه کورم کنده پیش گرفته بیلغار بر سر مؤید الدوله تاختند مشار الیه از راه غرور سر رشته
حزم و احتیاط از دست داده با جمعیت قلیل که حاضر الوقت بود سوار شد و براجه جودسکه
بتاکید گفته فرستاده که بتعجیل هر چه تمامتر سوار شده بمدافعه مخالفان باید پرداخت
و خود که مست باده نخوت بود بدون آنکه سلاح بر تن خود راست کند تا نیمه که در بر داشت
بمقابله آنها شتافت بمجرد مقابله سواران بیدار بر او حمله نموده کار آن مست باده غرور را با تمام

رسانیدند و بعد از آن بسمت قلعهٔ مذکور روانه شده در اثنای راه سواران و پیاده گان
که برای کمک ممد الدوله میرفتند اسیر و قتیل نموده تا کورم کنده بیمزاحمت احدی رسیدند
و زن و بچه لشکریان و ساهوکاران و خزانه و افیال و شتران و اسپان همه را دست
خوش نمودند و از غله هرچه بدست آمد بالای قلعه فرستادند و دیگر از مقام کرده ما در
نصر الدین خان و تمام اقارب و عشایر را از قلعه برآورده از راه کوهستان دشوار
گذار بدر رفتند و بتاریخ بست و هشتم شهر مذکور مرشدزادهٔ آفاق بار دیگر بر ظاهر
قلعهٔ کورم کنده نزول اجلال فرمودند و جمعیت لشکریان را که ملازم سرکار بود بقایم
کردن مورچال تعین نمودند قلعگیان هراسان گشته بالا حصار رفتند و حصار زمین
با اولیای دولت قاهره متصرف گشتند از آنجا که مظفر الملک نبابر وقفیت او بر آن
ناحیه متکفل تسخیر قلعهٔ مذکور گردیده ملفوف جمیع قلاع آن ناحیه و تسخیر قلعهٔ مذکور تفویض او نموده
بار دیگر عنان عزیمت بصوب سرنگاپتن معطوف گردانیدند تاریخ دهم جمادی الاولی
خبر رسید که راکدی درگ و مادیری درگ که مابین قلعهٔ کری و سرنگپتن است
مفتوح گردید و متعاقب آن نوید فتح ماکدی که از قلاع ناحی آن نواح است نیز رسید
القصه بکوچهای متواتر بموضع کشناپور که نزدیک بنگلور است رسیدند مستر الک شندیه
از قلعهٔ بنگلور برآمده بملازمت مرشدزادهٔ آفاق فائز گردید و ضیافت مرشدزاده بکمال
تکلف و ضیافت امرا و منصبداران که همراه رکاب بودند نمود و بتاریخ بست و سیوم مذکور
مرشدزادهٔ آفاق با امرا و مقربان بسیر آن قلعه متوجه شدند اگرچه آن قلعه از جهت
کارستانی های معماران که در اماکن آنجا بکار برده بودند قابل سیر بود اما تماشای
عجیب آن بود که صاحبان انگریز گوله ها بجاهای زده بودند که وهم و خیال را در آنجا
گذر نبود و بتاریخ بست و هشتم شهر مذکور راجه تیجونت و شاه بیگ خان و مرزا اوزبیگ
با جمعیت یکهزار سوار از فوج منقلا بحضور آمده دولت ملازمت اندوختند و براجهٔ مذکور

جیغه و سرپیچ و یکجامه واران بیره های پان و پاندان مرحمت شد و پس ازان از قلعه بنگلور
نهضت نموده بسمت سرینگ پٹن متوجه شدند و جمعیت لارڈ بهادر یکهزار بار و دوصد فرنگی
که برای حفاظت تردد بین لشکر و حراست طرق در آن نواح فرود آمده بودند در آن حین که
سواری مبارک ازانجا گذشت توپهای سلامی سر دادند و سلخ جمادی الاولی منشی الملک با پسر
خود تا یک کروه باستقبال هری پنڈت پهڑکیه رفت و بعد ملاقات هری پنڈت چند پارچه
و جیغه و سرپیچ به پسر و پدر داد و لارڈ بهادر و مستر جنرل میدوس و مستر جری به جمعیت
دو هزار ترپ سوار فرودگاه خود مسافت پنجکروه بطریق استقبال طی نموده در اثنای راه
جائیکه شامیانه خاص استاده شده بود بحضور رسیدند وقت رخصت عطر و پاندان تا آنها
مرحمت شد و مرشدزاده آفاق ازانجا سوار شده متصل فرودگاه صاحبان انگریز نزول
اجلال نمودند و قریب شام هری پنڈت و آپابلونت و دیگر سرکرده های پنڈت بردهان
بحضور آمدند و چارگهری نشسته عطر و پاندان یافته مرخص شدند مگر هری پنڈت و کونید کلین
که یکپاس نشسته مرخص گشتند و بتاریخ پنجم جمادی الاخری لارڈ بهادر و جنرل میدوس و مستر
چیری که اعظم الامرا باستقبال ایشان رفته بود بدیوانخانه مرشدزاده آمدند و مرشدزاده
ایشان را بمعانقه عز امتیاز بخشیدند و باقی سرکرده های فوج فرنگ آداب مجرا بدستور
خود ها بجا آوردند و با هر سرکرده فوج فرنگ تخلیه نشستند و کات شیر به لارڈ بهادر مرحمت
نموده و بدیگران عطر و پاندان داده مرخص ساختند و سرداران مذکور از راه حسن خلق
جهت خوشنودی خاطر مرشدزاده بخیمه منشی الملک که متصل بود رفتند و عطر و پاندان یافته
مرخص گشتند و قریب شام اعظم الامرا و این راقم الحروف دو تنخواه با بعضی اعیان دیگر
سوار فیلان چار جامه شده در روشنی مشعلها بخیمه هری پنڈت رفته تا یکپاس جلسه تخلیه داشته
نقشه سرینگ پٹن ملاحظه نموده و عطر و پاندان گرفته معاودت کردند و بتاریخ ششم
ماه مذکور مرشدزاده آفاق برای ملاحظه فوج انگریز متوجه شدند هری پنڈت و آپابلونت

وغیره سرکرده های مرهته وجمیع سه داران سرکار با جمعیت معدود همراه رکاب سعادت بودند ولارڈ بهادر و سرداران دیگر با پانصد ترپ سوار کلاه پوشش باستقبال آمدند و موافق ضابطه خود آداب مجرا و سلام بجا آوردند ولارڈ بهادر وجنرال منیدس دست چپری با دو صد سوار صاحبان انگریزیه که هر یک صاحب تیج بود در جلوس خاص پیش پیش میرفتند و اعظم الامرا و هری پنڈت وغیره در قول حاضر بودند و تا یک گهری روز باقی مانده که از ملاحظه فوج انگریزی فراغ حاصل شد بخیمه لارڈ بهادر تشریف فرما شدند و وقت رخصت لارڈ بهادر اربوا در صنائع فرنگ تاب کهربال گذرانیده عطر و پان دادن پیش آورد تا جلوخانه مشایعت نمود ازانجا متوجه دولتخانه شده از آنها را هری پنڈت وغیره را مرخص فرمودند و روز دوم آن کوچ هفت کروه بعمل آمد سواران مخالف از دور سیاهی نمودند و بعض روبگریز میشدند و در هر کوچ برکی و برساقه لشکر ظفر پیکر سه آرائی میکردند تا اینکه یازدهم شهر مذکور برلب سرنگ پتن بفاصله دو کروه بر کناره ناله پیرنو نزول اقلکندند و ازانجا موتی تالاب بردست راست سمت مشرق مقابله بکروه ماند و جمعیت انگریزی پیش لشکر فیروزی و فوج هری پنڈت جانب راست بلافاصله فرود آمده بحراست و محافظت پرداختند و مخالفان هر شب بطریق شبخون بر سر بنگاه لشکریان اندازی مبادرت مینمودند و چون بهادران هر سه لشکر بدافعه انها میپرداختند گریخته در پناه دمدمه میرفتند تا اینکه شبی صاحبان انگریز شبخون یکه امداد نموده بر سر ان مدبران تاختند و خیمه و خرگاه نارنگاری مخالف را پامال ساخته میشود آن وقت از خواب غفلت بیدار شده هر چند توپها سرداد اما تزلزل در ارکان استقامت صاحبان انگریز راه نیافت و قدم بقدم پیشتر رفته و همه شیر بهادر دمدمه ها داخل باغ و شهر گنجام را متصرف شدند و بتاریخ سیزدهم پیش از طلوع آفتاب نوید این فتح مبین بحضور مرشدزاده آفاق سرومن

گردید در خلال این احوال مخالف با جمعیت خود از سرنگاپتن برآمده بر سلطان پیری
که سرکوب همه تیرپها بود هفت مرتبه یورش نمود چون سعی او بجائی نه رسید از انجا برگشته
داخل سرنگپتن گردید از انروز تا غره رجب هر روز آتش جدال و قتال مشتعل شد
و بتاریخ چهاردهم لشکر فیروزی از فرودگاه کوچ نموده متصل دمدمه ها دائره نمود
مقارن اینحال خبر رسید که جنرل اکرمبی به جمعیت هشت هزار بار و چهار هزار کلاه پوش
از ترپ سوار و غیره و چند اضراب از بندر بمبئی و غیره تکمک لارد بهادر آمده در نواح
سرنگاپتن رسیده اند بنابرین محمد ابراهیم خان خلف هست خان به جمعیت
یکهزار و پانصد سوار و اعتقاد جنگ با دو پلٹن انگریزی ملازم سرکار از پیشگاه حضور
مرشدزاده و یکهزار سوار از فوج پنڈت پردهان و چهار رلپٹن انگریزی از جمعیت لارڈ
بهادر برای آوردن آنها روانه شد در روز دویم که بفاصله چهار کروهی رسیدند فوج
مرهٹه بسبب مشغول بودن ما کل تهرب اندکی عقب ماند حیدر پسر ٹیپو با جمعیت هشت هزار
سوار بر سر آنها رسید فوج مرهٹه تاب مقاومت در خود ندیده راه فرار پیش گرفته
در پناه لارڈ بهادر آمد لارڈ بهادر باعانت فوج مرهٹه برخاسته بمدافعه فوج ٹیپو که هنگامه آرا
شده بود پرداخت و تا دو کروه مخالفان را زده طی مسافت نمود سواران مخالف
بر ساقه و بنگاه جنرل اکرمبی رسیده دست غارت کشاده بهادران فوج فیروزی
بر سر آن اشرار تاخته اکثر را کشته اسپان را بدست آوردند الغرض جنرل مذکور بر ساقه
براهیم خان را و بر مقدمه جمعیت هری پنڈت را و جانب یمین و یسار پلٹن ها را ترتیب
داده بفاصله دو سه کروه از لشکر فیروزی رسیده بر کنار تالاب فرود آمده و صباح
آن محمد ابراهیم خان و غیره از ان فرودگاه برخاسته بفرودگاه خودها رفتند و لارڈ بهادر
باستقبال جنرل مذکور شتافته بعد از ملاقات او را همراه خود آورده او را متصل عیدگاه
بر دست راست لشکر فیروزی بفاصله یک و نیم کروه فرود آمد و همان شب لارڈ از

از جانب جنوب کنجام رود کاویری را عبور نموده بر دو پشته که در اهتمام واقع بود شروع
به بستن دمدمه ها نمود و قریب نصف شب جمعیت لارد بهادر بطریق شبخون بر لشکر
مخالف که در پهلوی قلعه مجتمع بود رفته تزلزل در بنیاد اقامت آنها انداخت
و قریب صبح برگشته بفرودگاه خود آمد و جمیع درختان از باغ عنبره بکار دمدمه مصروف
میشد با وجود اینچنین حادثه ٹیپوی سرکش پیغام صلح حسب دلخواه خود نمود و چون بمعرض
پذیرائی نرسید لاچار شد در تاریخ بستم ماه مذکور وقت شب غلام علیخان و
رضا علیخان را برسم حجابت فرستاد آنها متصل عیدگاه فرود آمدند و روز دوم
آن یک و نیم پاس روز برآمده باین خیرخواه دولت باتفاق دلاور جنگ و بجاجی نیدت
وکلای ٹیپو را بدلائل معقول ملزم ساخته بر سر راه آوردند وکلای مذکور اعتراف بقصور
نموده اقرار نمودند که امشب آقای خود را پیچ تاب داده از راه خیرخواهی بر سر مصالحت
می آریم و خیمه ها را که بر جابجا نصب کرده بودند گذاشته نزد ٹیپو رفتند و بعنوان مناسب
او را بر سر راه آورده پیغام دادند که سرداران همه لشکر یک کرور روپیه نقد و نصفی از
ملک و دو پسر بعنوان یرغمال تا ادای زر و واگذاشت ملک میخواست دارند ٹیپو قبول
کرد و لیکن بقبیل چون اهمال و تعلل که لازمه فساد اندیشی است ورزید بل المکرم فی تاریخ
بست و ششم ماه مذکور صبحدم با جمعیت خود بمقابله جمعیت مخالف که منس سلطان پیشه فرود
آمده بود شتافت و زد و خوردی صعب بمیان آمد بعد ازان روز لارد بهادر با جمعیت خود
کوچ کرده نزدیک خیمه متصل جنرل قریب عیدگاه نزول نمود و پیش جنرل بحکم لارد بهادر با جمعیت
خود از عقب سرنگپتن بفاصله دو کروه طرف غربی عبور رود کاویری نموده بر سر
فوج مخالف رسیده بازار کارزار گرم ساخت درین روز نیز جنگ صعب بمیان آمد
در تاریخ بیست و هشتم ماه مذکور دو پاس روز برآمده ٹیپو با جمعیت خود بر مورچال مستر
جنرل ریخت جمعیت مستر مذکور بنابر مصلحت تا یکبان انداز پس پا گشت که مستر مذکور

با توپ سواران و جمعیت دیگر وغیره تکمک رسید و تا یکپاس آتش کارزار مشتعل گردید
و مورچال بدست انگریز ماند و روز دویم یکپاس روز برآمده بکمال غیظ از مورچال گذشته با
جمعیت ٹیپو درآویخت و از ان جانبها از بالای قلعه نیز توپها سر میدادند آخر الامر مستر مذکور
مورچال خود را برلب رود کاویری که متصل قلعه است قایم ساخت و وکلای ٹیپو نتیجات
بحضور ٹیپو موافق قرار داد آورده حواله این خیرخواه دولت نمودند و لارڈ بهادر از دمدمه
که متصل عیدگاه مشرف بر قلعه نواحدات ٹیپو بسته بود پانزده ضرب توپ برای انداز
وتخویف سر داد و غره رجب یکپاس روز باقی مانده خیمه پسران ٹیپو متصل عیدگاه نزدیک
خیمه وکلای مذکور برپا شد و ازین طرف خیمه اینجانب خیرخواه بفاصله یک بان انداز بیرون نمازبند
نصب گردید و بتاریخ سیوم شهر مذکور هر دو پسر ٹیپو یکی عبد الخالق نام که ده ساله و دویم
معز الدین نام که هفت ساله بود با دو عماری نقره و دو عماری ساده بابت سواری
غلام علیخان و رضا علیخان از دروازه شرقی سرنگاپٹن با چند نفر شاگرد پیشه برآمدند
لارڈ بهادر و دلاور جنگ تا نیم کروه استقبال نموده در خیمه که مابین راه ایستاده شده بود
ملاقات کردند و از آنجا باتفاق سوار شده تا خیمه لارڈ بهادر آمدند لارڈ بهادر دست هر دو طفل گرفته
در خیمه خود آورده بر کرسیها نشانیدند و بعد کلمات تسلی بخش عطر و پاندان داده رخصت فرود
آمدن داد چنانچه در برابر عیدگاه عقب لشکر لارڈ بهادر فرود آمدند و ازین رفع نایره
جدال و قتال منطفی گشت باز لارڈ بهادر برای باز دید آن هر دو طفل در خیمه آنها رفت
آن هر دو طفل پنج پارچه خلعت بادله و یک سرپیچ و یک جیغه مرصع و یک قبضه شمشیر بلارڈ بهادر
و یکقبضه شمشیر به دلاور جنگ بهادر بتواضع نمودند و لارڈ بهادر یکضرب بندوق اعلی بعبدالخالق
و یکجفت تفنگچه بمعز الدین داد و عطر و پاندان گرفته بخیمه خود آمد مستر سیدٹس که ازین صلح
راضی نبود باستماع اینخبر کشیده خاطر شده غضب آلود گشته بضرب تفنگچه خود را مجروح ساخت
لارڈ بهادر جمعیت او را بمستر جنرل سپرده چوکی و پهره اطراف خیمه او تعین کرده جراحان برای

مصالحه او فرستاد و پرسرام بهاؤ نیز که باین صلح راضی نبود خواست که صلح را بهر نوع
برهم زند لاکن چون بنای صلح بتوسط این خیرخواه دولت ابد مدت سکندر جاه استحکام پذیرفته بود
از دست و پا زدنش اصلاً تزلزل بآن راه نیافت و بتاریخ پنجم شهر مذکور پسران ٹیپو
سلطان بسعادت ملازمت مرشدزاده آفاق مستسعد گشتند و سیف الملک با یکهزار سوار و چند
اشخاص صاحب امتیاز باستقبال آنها شتافت خلعت با ده پارچه و یک جیغه مرصع
و دیگر تحایف قبول آنها یافت و چون بملازمت مرشدزاده فایز گردیدند مرشدزاده آفاق وقت
رخصت سرپیچ و جیغه مرصع بر سر هر یک بدست مبارک خود بسته مرخص فرمودند و بعد انفراغ
عقد مصالحه مرشدزاده مع فوج فیروزی و هری پندت با افواج مرهته و صاحبان انگریز با جمعیت
خود رایات مراجعت خود افراشتند و پسران ٹیپو بطریق یرغمال همراه صاحبان انگریز
بهادر بچینا پٹن رفتند سرداران انگریز بطریق قول حکما که فرموده اند [illegible]
خلق را شکار کند ره نورد طریق حسن سلوک گشته آنها را باعزاز و اکرام نگاه داشتند
و نواب آصفجاه ثانی که اینچنین مهم عظیم بیاوری اقبال و نیروی بازوی اتفاق
با صاحبان انگریز جلادت و شجاعت تمثال بدست اولیای دولت قاهره حسب خواه
صورت انصرام یافت رایات توجه از پانگل بصوب فرخنده بنیاد حیدرآباد افراشتند
و فکر و تردد رسیدن باطمینان گردید عارضه تپ و تیج که در ایام اقامت پانگل بنا بر ناسازی
هوای آن ناحیه بذات مبارک عارض شده بود بعد ورود مسعود در آن بلده مطبوع در اندک
زمان باستعمال شیر شتر صحت گرائید و پس از چند ماه بحکم یفعل الله ما یشاء غلام سید
خان که بنا بر کمال تقرب حضور زمام مشیت امور ریاست در دست داشت بوجوه چند
ره نورد طریق خلاف با اهل پونا گردیده و مرضی حضور پر نور بعرض مکرر به تنبیه آنها
مایل گردانیده به تهیه اسباب جنگ پرداخت چنانکه در سنه ۱۲۰۹ هجری عنان
عزیمت به تنبیه اهل پونا بدلالت معزی الیه با محمد آباد بیدر معطوف گشت و در آنجا

جهت فراهم آوردن افواج قاهره و تیاری اسباب جهاد اتفاق توقف مدافت
و بتاریخ یازدهم شهر جمادی الاخر سنه ۱۲۰۹ هجری از بید رسمت پونا نهضت رایات
عالیات شد و بتاریخ بست و پنجم شهر مذکور سواد جمعیت پیدها از جانب مخالفان
نمودار و در اطراف و جوانب غبار هنگامه آنها مرتفع گردید و بتاریخ دهم شعبان
از سال مذکور بسرداران فوج که پیش رو لشکر فیروزی بودند حکم عالی شرف نفاذ
که هنگام شب از کتل کوه نهری مرور نموده رودهای پائین کهاث بتصرف درآورند
نشود که جمعیت مخالف آب آن رودها بجانب خود گیرد و مزاحمت پیش آید سرداران
مامور بلا توقف امتثال فرمان واجب الاذعان نموده وقت شب کوچ کرده آن
سوی کتل کنار آبی که در پائین کهاث بود منزل ساختند و این معنی موجب
رعب عظیم در دلهای مخالفان شد چه اراده آن اشقیا چنان بود که سد
کتل مذکور نمایند و نگذارند که لشکر اسلام از آن بگذرد و بتاریخ بست
و نهم شهر شعبان از سال مذکور فئتین متقابل همدیگر شده آتش جدال
و قتال ملتهب ساختند و بعضی سرداران جلادت کیش برلشکر
مخالف تاخته تزلزل در بنای ثبات کفار انداختند و زد و خورد
عظیم بمیان آمد و اکثری از جانبین زخمی شدند و اجل رسیدگان
جان به قابض ارواح سپردند چنانچه پرس رام بهاو که سردار
نامی لشکر مخالف بود به شمشیر آبدار غازیان جلادت شعار مجروح
گشت و وزیر خان که جمعدار عمده درمیان آن غازیان بود بضرب
بان جان ستان جان بحق تسلیم نمود القصه جنگ صعب بمیان
آمد و نزدیک بود که نسیم فتح بر پرچم اعلام اسلامیان وزد
و پای کفار از نبردگاه به لغزد درین بین جمعیت فراوان با توپ و تفنگ

از جانب لشکر مخالف کمک سپاه بان رسید اشقیا بوصول کمک قوی دل گشته از
جمیع جوانب هجوم آوردند شیران بیشهٔ شجاعت که بجرات ابر لشکر دشمن تاخته داد دلاوری
داده بودند بنابر وقوع تعویق در رسیدن کمک از لشکر فیروزی بجهت
حایل بودن جهله و توپخانه عنان از معرکه تافته بلشکر استقامت اثر
پیوستند. چون نیر اعظم سر بگریبان غروب کشید و روشنی روز بتاریکی
شب مبدل گشت و نایرهٔ جدال و قتال اطفا پذیرفت بندگان حضرت از زمینگاه
سعادت منسوب نموده در قلعه کهره پرتو نزول افگندند و سرداران فوج دریا
موج جابجا بمحافظت و دفع اعدا مستعد گشته پای ثبات افشردند و سر دم بنگاه در
پناه فصیل قلعهٔ مذکور فرو آمدند گوبند کشن وکیل راو پنڈت پردهان مصالح
هر دو دولت در [illegible] خلایق در مصالحت اندیشیده مقدمات چند که موجب
انحراف مرضی او شمس از ظلام سید خان باشد بعرض ملازمان حضور رسانید
باقتضای مصالح وقت معروض آن وکیل ابن پذیرای رسید و وکیل مذکور برای
تاسیس بنای صلح بلشکر راو پنڈت پردهان مرخص گردید و حسب الحکم عالی
امر مصالحت بر کرسی تقرر نشانیده و مراجعت از لشکر پنڈت پردهان نموده
بتاریخ هشتم رمضان بشرف ملازمت فایز گردیده مقدماتیکه مدار مصالحت
بود بحضور پرنور عرض نمود و بتاریخ نهم ماه مذکور وثیقهٔ صلح فیمابین بزبان
قلم در آمد و بتاریخ دوازدهم آنماه الویهٔ سعادت افراخته و کوس کوچ
از کهره نواخته شد و این دولتخواه که پیش ازین حسب الحکم حضور
برای درستی بعضی امور بپونه رفته بود بسعی مشکور از آنجا معاودت نموده
بتاریخ چهاردهم شهر مزبور اسرا از شرف ملازمت کرده مورد عنایات
خداوند نعمت گشته و راجه شام راج و رگهوتم راو نیز در آنروز باستان بوسی

مباہی شدند و بتاریخ پانزدہم ماہ مذکور سرداران فوج فیروزی حکم عالی شرف
نفاذ یافت کہ تخفیف جمعیت نگہداشت نمایند بعد ازین بندگان حضرت عنان
یکران توجہ بطی مراحل معطوف فرمودہ بتاریخ ہفدہم شوال از سال
مذکور روز پنجشنبہ در ساعت سعید بلدۂ فرخندہ بنیاد ظل رافت و مکرمت گستردہ
رونق افزای مسند جاہ و حشمت شدند و بتاریخ سیوم ذیقعدہ از سال مذکور
روز دوشنبہ گوینکش کہ بار دیگر از کھرڈہ رخصت انصراف یافتہ مصحوب
سلطنامہ پونا رفتہ و از آنجا مراجعت نمودہ بحیدرآباد رسیدہ بود بعز ملازمت
سہ بفلک مباہات نمود و درہمین سال بعد ورود مسعود در بلدۂ حیدرآباد
بفاصلۂ اندک زمان از نیرنگی فلک شعبدہ باز سانحہ دیگر رو داد مجملش آنکہ
راجہ شام راج کہ در غیبت غلام سید خان تمشیت امور ملکی و مالی نیابۃً
می نمودند برہنمونی رگھوتم راو کفایت سرکار مطمح نظر داشتہ مرضی حضور
تخفیف سپاہ مایل ساختہ بانیدولت خواہ کہ در آن آوان تاسیس بنای
موافقت با صاحبان انگریز بہادر و انخراط جمعیت شان در سلک ملازمان
حضور بصواب دید این مولف بود پیغام تخفیف جمعیت مذکور از حضور رسانیدند
این مولف از راہ مآل اندیشی و دولت خواہی خداوند نعمت این معنی را خلاف
صواب انگاشتہ بحضور معروض داشت کہ بچہ سعی بلیغ و حسن تدبیر موافقت
و اتحاد با صاحبان انگریز بہادر صورت انعقاد بستہ و باقبال خداوندے
بآن پایہ رسیدہ کہ جمعیت آن بہادران ملازم سرکار دولت مدار گردیدہ
و این معنی موجب استحکام اساس دولت روز افزون و مورث ازدیاد سطوت
و صولت بر دلہای مخالفان است مبادا ازین حرکت مہابت از دلہا زدودہ
شود و سانحۂ رو دہد کہ تدارک آن مشکل گردد الحاصل چون تقدیر رنگ دیگر ریختہ

بود جمعیت آن بهادران که ملازم سرکار فیض آثار بود رخصت انحراف از جادهٔ حضور یافته از مستقر دار السلطنت کوچ کرده بکتل واراملی رسید درین اثنا بر واقعه طلبان فساد اندیش شیلنت کیش که ترقی خود ها در تنزل غلام سید خان می اندیشیدند پس از تنزل شدن آن مقرب بارگاه از حضور اثر سوی از تمنای خود ها در مرآت ظهور جلوه گر یافتند خفاشی وار عدو و افغان کامران گشته خواهان زوال روشنی روز دولت عالیجناب خورشید جهان رحمت عالمیان شدند تا به تبدیل آن روشنی بتاریکی که عالم را در گیرد شب دلخواه بر مدارج عروج پرواز کنند و چه تدابیر و حیله ها در میان که نکردند آخر الامر بنا بر خلو دار الامارت از جمعیت دلاوران انگریز بهادر فرصت وقت مغتنم انگاشته بغفیه مرشدزاده عالیجاه بهادر در ساخته و عقد موافقت و کمر اطاعت بمیان بسته آن مرشدزاده را به سر خیال باطل ... بردند الحاصل شبی آن مرشدزاده بدلالت ره نوردان وادی ضلالت از جای خود حرکت نمود و دست و پای سعی لاحاصل زده از حیدرآباد مستقر دولت بدر رفته باستظهار رفاقت سداسیو ریڈی زمیندار و غیره مفسدان غدار بعازم قلعهٔ محمدآباد بیدر شده متصرف آن قلعه شد و زمیندار مذکور بر سر عبد الله خان حبشی که جمعیت جوانان بار همراهش بود و از حضور مرخص شده برای تادیب مرشدزاده بتعاقب میرفت در اثنای راه بغفلت ریخته جمعیت او را منتشر ساخت و عبد الله خان زخمی شده مع اهل و عیال باسیری درآمد و چون منهیان اخبار اینخبر و خبر اجتماع مردم بی روزگار از اطراف و جوانب نزد مرشدزاده بانتشا صیت روزگار بسمع اجلال رسانیدند بندگان قدر قدرت اولا از رحم و شفقت را کار فرما شده خوش رقم عنایت نامه مصحوب

عنایت نامہ متضمن مراتب ترغیب و ترهیب مختوم بمهر بخشی بیگم صاحبہ بنا بر
نهایش همپوار ساختن مزاجِ مرشدزاده که با غوای مغویان نو عمد یکر شده
بودند روانه ساختند و چون مراتب اندرز سود مند نشد و مزاج مرشدزاده
بدلالت رفقاء که رهنمون فساد بودند بصلاح و همواری نگرائید ثانیاً
بقهر و خشم پیش آمده سیاست را که از لوازم ریاست است مطمحِ نظر ساخته
موسی ریمو فرنگی را با جمعیت او و دیگر سرداران را با افواج قاهره جهت
باز گردانیدنِ آن ناهموار از خودسری که در حقِ او سم قاتل بود و پیشه
فتنه انگیزانِ دیگر تعین کردند پس از وصولِ فوج نصرت اثر تربیت بیدر
فساد اندیشان که اد بار پیش روایشان بود بمقابله پرداختند و دست
و پای زیجانه زده راهِ فرار پیش گرفتند و مرشدزاده را بخجسته بنیاد
بردند و در آنجا جهت بهم رسانیدن سرمایه برای نگاهداشت جمعیت دست
تعدی دراز کردند و جمعیت سرکار بتعاقب پرداخته پاشنه کوب بآنجا رسید
و فرصتِ آن نداد که به تیاری اسباب مقابله پردازند هرچند مرشدزاده
با اهلِ پونا در باب اعانت و امداد پیغام فرستادا تها پاس حضور اصغاء
ننموده با عانت نپرداختند و چون از رسیدنِ کمک اهلِ پونا یاسی
بهم رسید این دولت خواهِ جمعیتِ مذکور صاحبانِ انگریز بها در را که برخلافِ
رای صواب نمای شان از حضور حضرت انصراف یافته تا کتل واراپلی
رسیده بود مجدداً استمالت نموده باتفاق هم حسب الحکم حضور متوجه
تادیب صاحبزاده بصوب خجسته بنیاد شدند و جمعیت همراهی صاحبزاده
از صولتِ آمد آمدِ آن جمعیت رو بانتشار آورد و مرشدزاده از ورختِ کردارِ
خود خنطلِ نامرادی خورده از گرانِ خوابِ غفلت بیدار گشته ندامت کشیده

طمع ها و گرگ ها سه ازین پیچ پیچیده همراه نوع فیروزی بتوقع عفو جرایم
عازم آستان بوسی حضور راجع الشوکر دید و بمقبول سعدی شیرازی
علیه الرحمه ع هر آنکه تخم بدی کشت چشم نیکی داشت + دماغ بیهده
پخت و خیال باطل بست در اثنای راه پیش از رسیدن بمستقر دولت
ندای حق را لبیک اجابت گفته ازین سپنجی سرای درگذشت در سال
مذکور مادهو راو سوائی سردار اهل پونا که بندگان حضرت آصف زمان
صاحب اسم اعظم اقبال او را از بدو تولد مشمول عواطف بدفع اعادیش گردانیده
بمسند حکمرانی نشانیده بودند و پس از رسیدن بسن رشد و مستقل
گشتن در حکمرانی بمخالفتی که پیش ازین شمه ازان بزبان قلم داده شد
برخاست و از دل تقدس منزل آن حضرت عالمیان افتاد و بغضب
خدای عزوجل از بام قصر خود نیز افتاد و سر صرفنایش ازینجهان برداشت
هرکه با بزرگان در افتاد برافتاد و چون پاسه کامرانی او از میان برخاست
باجیراو پسر بزرگ رگهناته راو بنام برچار بالش پیشوائی نشست و
وانچه که بعد فوت مادهو راو سوائی از اختلافات و انقلابات که میان
سرداران پونا در مملکت مرهته راه یافت تفصیلش درینجا گنجایش
ندارد خلاصه کلام آنکه سقوط مادهو راو سوائی در حقیقت سقوط بخت اهل
پونا بود که از آن روز ستاره دولت شان بنابر اختلاف فیما بین راجع
بهبوط شده نزول بر سر باجیراو مذکور نمود و بدستگیری سرداران
انگریز بهادر نام سرداری و پیشوائی باو تعلق گرفت و غلام سید خان
که در ایام آن اختلافات در پونا بود و تخالف فیما بین اهل پونا را به تسبب
مسبب الاسباب از موجبات فلاح خود دانسته و قابوی وقت مغتنم

انگاشته با بعضی سردارانِ آنجا بنای موافقت گذاشت و باستصوابِ رای
باجیراو بحسنِ تدبیر از آنجا بر آمد و باستان بوسی حضور رسید و زیاده
بر سابق تقرب و اقتدار بهم رسانید و برای حفاظت و استدامتِ
دولت و ازدیادِ قرب و منزلت خود با سردارانِ انگریز عقد اتحاد و
موافقت بربست و باظهار آنکه صاحبانِ انگریز با بقای عهد و ایفای
وعده و راست گفتاری و درست کرداری که ترجمهٔ انجیل حکمت است
مشهور آفاق اند تودد ایشان در دلِ خداوند نعمت جا داده بنای
موافقت فیمابین مستحکم ساخت و چون تقدیر مساعدِ تدبیرش
گشت آنچه که از بند و بست امورِ ریاست بنوعی که مکنونِ ضمیرش
بود بمعرضِ ظهور آورد الحاصل بصوابدیدِ صاحبانِ انگریز باتفاق
و معاونتِ همدیگر تنبیهِ ٹیپو پسرِ حیدر علیخان حاکم سرینگپٹن که از
بیخردی کوسِ سلطانی می نواخت و الویهٔ مخالفت با صاحبانِ
انگریز می افراخت صورتِ تقرر یافت و بعدِ تهیهٔ اسبابِ جنگ
سردارانِ انگریز باستظهارِ افواجِ قاهرهٔ سرکار متوجه تنبیهِ ٹیپوی
برگشته بخت گشته بقول مشهور ع دو دل یک شود بشکند
کوه را - آن گروه متکبر را شکستند چنانچه ٹیپو در رزمگاه بقتل رسید
و جمعیتش متفرق گردید و خزانه چه خزانه که اندوختهٔ راجها و
سردارانِ آن نواح که بسالهای دراز حیدر علیخان بقهر و
تسلط گرفته و خود هم بر آن افزوده بود و تمامِ اسبابِ دولت و حشمت
بمعرضِ تلف در آمد و فرزندانِ ٹیپو باسیری نزد سردارانِ انگریز
فرستادند شرحِ این قصه طولانی است مختصرش اینکه ٹیپوی خیره سر

تیره رائے بنابر خود رائے ومخالفت بافولاد بازوان ؏ هرکه بافولاد
بازو پنجه کرد ساعد سیمین خود را رنجه کرد وتلون مزاج که ارکان
دولتش را زد خطرناک واز اندیشه جان ومال وآبرو بعسکر استیصالش
بود بندیشه ناکامی برپائے خود زد وجان ودولت برباد داد قصه کوتاه
مشیت ایزدی چنان بود چنین شد فاعتبروا یا اولی الابصار
تمت الکتاب بعون الملک الوهاب یعنی مقاله دوم از کتاب مستطاب
حدیقة العالم متضمن در ذکر اخبار جلالت آثار سلسله علیه آصفیه ادام الله
ایام دولتهم تالیف علامة از مانی فهامة الدورانی خلاصه خاندان مصطفوی
سلاله دودمان مرتضوی میر ابو القاسم بن رضی الدین الموسوی المخاطب
بمیر عالم مرحوم مغفور مبرور حسب الحکم نواب کامیاب مهر سپهر عظمت واجلال
وبدر فلک رفعت واستقلال نجم آسمان شوکت وافضال رفعت وعظمت
دستگاه مجدت ونجدت همراه شوکت وجلالت جایگاه نواب صفدر جنگ
شمشیر الدوله فخر الملک بهادر معین المهام عدالتهای ممالک محروسه سرکار
نظامیه لازال دام دولته الی یوم القیامه در حیدرآباد دکن صانه الله عن الشر
والفتن باهتمام اقل السادات عبد اللطیف بن محمد علی بن بها الدین الحسینی
الشیرازی مورخه ۲۰ ماه رمضان المبارک سنه ۱۳۱۰ هجری در مطبع سیدی
بزیور طبع آراسته گردید لهذا اطلاع داده میشود که کسی بدون حکم
نواب صاحب موصوف قصد طبع وانتشارش ننماید بر شایقان تواریخ
واخبار مخفی ومحتجب نماند که چون در مقاله ثانی تا ۱۲۱۱ هجری بسلک
تحریر مولف مغفور مبرور درآمده است واکثر امرا واعزه از احوالات و
معلومات خود در خصوص فراهم آوردن حالاتیکه بعد از آن تا نهایة الغایت

یا فتاح

فهرست مقالهٔ ثانی از کتاب حدیقة العالم

صفحه	مضمون
٢	مقدمه ابواب کتاب
٣	ذکر حکومت خان والا دودمان جانسپارخان علیه الرحمة والرضوان
٥	ذکر ایالت خان سیادت نشان مظلوم رستم دلخان خلف جانسپارخان مرحوم
١١	ذکر سبب ورود پادشاه غازی شاه عالم بهادر شاه در مملکت حیدرآباد و مصاف آراگشتن کام بخش بان پادشاه ظل الله و کشته شدن او بغیرها غرور دهور -
١٥	ذکر سرفرازی یافتن یوسف خان روزبهانی در عهد خلد منزل بصوبه داری حیدرآباد و بیان احوال نافرجام سرداری شقی پاپرای بدنهاد و سبب رحلت یوسف خان روزبهانی ازین جهان فانی
٢١	ذکر احوال مبارزخان عماد الملک که بصوبه داری حیدرآباد اختصاص یافته بود
٢٠	باب اول در بیان احوال سعادت اشتمال نواب نظام الملک آصفجاه طاب ثراه مشتمل بر فصل فصل اول در ذکر نسب همایون آصف سلیمان نشان و مجملی از احوال این خاندان عالیشان -
٣١	ذکر مجملی از احوال میمنت اشتمال رونق بخش مسند شوکت و شان نواب عابد قلیچ خان علیه الرحمة والرضوان -
٣٣	ذکر احوال بضاعت اشتمال زیب افزای وسادهٔ دولت و اقبال شیرازه بند مجموعهٔ دانش و فرهنگ میر شهاب الدینخان بهادر فیروزجنگ -
٤٢	ذکر احوال سعادت اشتمال مشمول رحمت سبحانی علامی فهامی سعد الله خان وزیر اعظم شاه جهان صاحبقران ثانی -

سوانح نوشته خلد مکان بنام شاهزاده محمد اعظم شاه ۴۶
فصل دوم در بیان تاریخ ولادت باسعادت ۴۸
نواب مغفرت مآب و کیفیت ترقیات آنعالیجناب
از مبدء فطرت تا استقرار مسند ریاست
دکن تا تقریبا ذکر بعضے وقایع دیگر
ذکر احوال آنعالیجناب در عهد سلطنت ۵۴
ظل الله شاه عالم ابو النصر قطب الدین
محمد پادشاه غازی المشهور بهادر شاه
ذکر احوال آنعالیجناب در عهد سلطنت ۵۸
معز الدین الملقب بجهاندار شاه -
ذکر سبب وقوع مخالفت میان فرخ سیر ۶۴
و سادات باره و سرفرازی یافتن نواب
مغفرت مآب بمنصب بلند و خطاب ارجمند
و صوبه داری دکن و فوجداری کرناتک
ذکر رخصت نواب مغفرت مآب بصوب ۶۷
دکن و آنچه بعد آن بظهور پیوست -
ذکر رخصت نمودن نونهال گلشن اقبال ۷۳
محمد غازی الدین خان بهادر برای تنبیه
اشقیای خذلان مآل و مظفر و منصور گشتن او
بتایید ایزد متعال و در ذیل این واقعه
فتح و فیروزی اثر بیان بعضی وقایع دیگر

ذکر سبب تقرر صوبه داری دکن بنام ۸۸
امیر الامرا حسین علیخان و دیگر وقایع آن
ایام اختلال انجام -
ذکر رسیدن نواب مغفرت مآب بدار الخلافه ۹۳
شاهجهان آباد و دیگر سوانح آن ایام
ذکر توجه امیر الامرا حسین علیخان بقصد ۱۰۶
گرفتن انتقام از آنعالیجناب بصوب
دکن و کیفیت کشته شدن او بفریب [illegible]
ذکر رحلت قطب الملک از جهان فانی ۱۲۲
بعالم جاودانی -
ذکر وقایعیکه بعد کشته شدن سادات ۱۳۲
در ایام اقامت نواب مستطاب ملک
دکن رو داد و بیان توجه آنعالیجناب
از فجسته بنیاد بصوب [illegible] حضور
دار الخلافه شاهجهان آباد -
فصل سوم در احوال سلطنت اشتمال ۱۳۶
آنعالیجناب از بعد کشته شدن مبارز خان
که فرمانفرمای کل ممالک دکن گردید
تا آن زمان که [illegible]
و ذکر [illegible]
[illegible]

بدست طغیان -
وشهادت یافتن بر
فصل سیوم در ذکر وقایعیکه بعد شهادت
نواب شهید منور سریر بعرض وقوع رسید
وموجب عبرت اولی الابصار گردید -
ذکر احوال مرهته -
۲۰۷ باب سیوم در احوال نواب آصف الدوله
۲۲۰ امیر الممالک صلابت جنگ غفر الله وجعل
الجنة مثواه مشتمل بر سه فصل فصل اول در احوال
آن مشمول رحمت آله از ابتدای ارتفاع
ابعه مدارج جاه تا تمکن بر مسند ریاست
وآنچه بعد ازان تا رحلت نواب امیر الامرا
فیروز جنگ بوقوع پیوست -
ذکر توجه نواب امیر الامرا فیروز جنگ
۲۲۳ از دار الخلافت شاهجهان آباد بصوب
دکن و سبب تعویق و بیان رحلت او
ازین دار المحن -
فصل دویم در بیان وقایعیکه بعد فوت
۲۲۷ امیر الامرا فیروز جنگ در عهد ریاست
امیر الممالک آصف الدوله صلابتجنگ
باکیفیت کشته شدن صمصام الدوله
شاه نواز خان وحیدر جنگ در رسیدن

نواب آصفجاه ثانی بممالک برار بعد رسیدن
وقوع آمد -
ذکر اوصاف حمیده صمصام الدوله شاه
نواز خان مظلوم مرحوم که به ان نام عالی از دو ۲۵۲
بلگرامی در دیباچه مآثر الامرا بزبان قلم داده
فصل سیوم در ذکر وقایعیکه بعد قتل نواب
صمصام الدوله وحیدر جنگ و رسیدن ۲۵۳
نواب آصفجاه ثانی در ملک برار از نیابت
نواب امیر الممالک صلابت جنگ از بی نظامی
بی ثبات مدار القدار بوقوع پیوست -
ذکر تباه شدن موسی بوسی ذو الفقار جنگ
برادر حیدر جنگ والیضا ذکر وقایعیکه ۲۵۴
بعد ورود نواب صلابتجنگ بحیدرآباد
بوقوع آمد -
ذکر وقوع محاربه راو بالاجی وشهادت
شوکت جنگ بهادر و رفتن اکثر متعلقات ۲۵۶
و برکنات سرکار بدست کفار -
ذکر رفتن وسواس راو پسر بالاجی راو
و باو بافوج بیشمار و اسباب بسیار ۲۵۹
بصوب هندوستان و تلف گشتن
بجنگ در اینان -

صفحه	مضمون
[illegible]	ذکر وقایعیکه بعد از مصالحت با مرہٹه
	ذکر انتقال نواب امیر الممالک از جهان
	به روضهٔ رضوان صورت وقوع یافت
۲۷۷	باب چهارم در احوال عظمت اشتمال نواب
	غفران مآب نظام الملک نظام الدوله
	میر نظام علیخان بهادر اسد جنگ آصفجاه
	بهادر تغمده الله بغفرانه مشتمل بر سه فصل
	فصل اول در بیان احوال آنعالیجناب
	از شمول حضرت در باب وتقریبا ذکر وقایع
	دیگر که از وقت ورود مسعود در قلعهٔ بیدر
	برای جهانبانی تا انتقال میر موسیخان-
	مدار المهام ممالک جاودانی صورت وقوع یافت
۲۸۳	ذکر مقید کشتن مراد خان وهمت خان
	در قلعهٔ محمد نگر و نهضت نمودن بندگانعالی
	از فرخنده بنیاد جهت تصفیهٔ خاطر نواب
	شجاع الملک بهادر بسالت جنگ که
	باغوای مغویان ظن فاسد بخاطر خود
	راه داده سر از اطاعت پیچیده بود
	با بعضی وقایع دیگر۔
۲۸[illegible]	ذکر احوال نواب شیر جنگ بهادر معه
	اخلاف او۔

صفحه	مضمون
۲۹۳	ذکر
۲۹۶	ذکر ترد
	برای ت
۳۰۰	ذکر احوا
	بعید رنابد
۳۰۵	ذکر شمه از اح
	موافقت او با
۳۰۹	ذکر وقایعیکه پس
	از سفر ارکاٹ به
	صورت وقوع یافته
۳۱۸	ذکر رفتن رکن الدوله
	نراین راو بجریک رگهنا
	و آنچیکه بعد از آن ودوم از حد
۳۲۵	ذکر موافقت نمودن زنار د
	بندگانحضرت برای تنبیه رگهنا
	العاقبت و آنچیکه بعد از آن
۳۳۳	فصل دوم در بیان وقایعیکه
	رکن الدوله تا ورود موکب
	پس انتزاع قلعهٔ نرل از
	خلف ظفر الدوله رودا
۳۳۶	ذکر وقایعیکه بعد رفتن